تاریخ آل مظفر

جلد دوم

تاریخ آل مظفر

جلد دوم

انتشارات دانشگاه تهران

شمارهٔ ۱۱۴۵/۲

گنجینهٔ تحقیقات ایرانی

شمارهٔ ۵۲-۲



تهران ۱۳۴۷

تاریخ آل مظفر

جلد دوم

تألیف

حسینقلی ستوده

استاد دانشگاه تهران

شمارهٔ مسلسل ۱۳۵۲

چاپ این کتاب در یکهزار ودویست نسخه در دی ماه ۱۳۴۷
درچاپخانهٔ دانشگاه تهران خاتمه پذیرفت

بها : ۱۲۰ ریال

مقدمه

پس از مرگ سلطان ابوسعید بهادرخان آخرین ایلخان مغول بطوریکه در مقدمه جلد اول کتاب حاضر گفته شده علاوه براینکه درهر قسمتی از ایران حکومتی مستقل تشکیل گردید سلسله های محلی دیگری نیز که بعضی از آنان در زمان مغولان و تحت نظر آنان حکومت داشتند بحیات سیاسی خود ادامه دادند . البته شناختن سلسله های کوچک محلی برای روشن شدن تاریخ ایران بسیار ضروری ولازم میباشد ولی متأسفانه تاکنون کمتر دربارهٔ تاریخ سلسله های مزبور کنجکاوی وتحقیق بعمل آمده[1] و چون اغلب سلاطین آل مظفر با حکام محلی سروکار پیدا کرده و با آنان روابطی داشته‌اند از اینرو لازم آمد تاریخ سلسله های محلی که در قلمرو دولت آل مظفر حکومت میکرده‌اند بقدر مقدور مورد تحقیق و بررسی قرار گیرد بنابراین درقسمت اول جلد دوم کتاب حاضر تاریخ سلسله های محلی در ۷ فصل بشرح زیر بیان شده :

فصل اول	آل کاکویه و اتابکان یزد
فصل دوم	ملوك شبانکاره
فصل سوم	فارس در زمان ایلخانان وحکومت خاندان اینجو
فصل چهارم	حکام لار
فصل پنجم	ملوك هرموز
فصل ششم	اتابکان لر بزرگ
فصل هفتم	اتابکان لر کوچک

اما در قسمت دوم جلد دوم تمدن ایران در دورهٔ فترت بعد از مغول و زمان حکومت آل مظفر مورد بحث قرار گرفته . در این قسمت پس از بحث در تشکیلات

---

۱ ـ استاد فقید عباس اقبال در کتاب تاریخ مغول در بارهٔ بعضی از این سلسله ها تحقیقاتی نموده همچنین دانشمند فقید کسروی کتابی بنام شهریاران گمنام دراین باره دارد .

دولتی و ارکان دولت ومنابع درآمد آن از وضع ملت و ساکنین کشور گفتگو شده .
در این قسمت تقسیم بندی جدیدی از ملت بعمل آمده وملت به ده نشینان و شهر-نشینان منقسم شده تا بررسی دقیقی در زندگی اجتماعی هرقسمت بعمل آید و کیفیت علم ودانش و زندگی علما ودانشمندان دراین قرن و درنتیجه تمدن ایران دراواخر حکومت مغولان و زمان فترت بعد از مغول مخصوصاً در قلمرو دولت آل مظفر روشن گردد امید است دانشمندان و محققان در تحقیقات دقیق تر خود نکات تاریک تاریخ ایران را روشن تر سازند و چراغی فراراه دوستداران علم و دانش قرار دهند.

دکتر حسینقلی ستوده مهرماه ۱۳۴۷

فهرست مطالب کتاب

قسمت اول

سلسله‌های محلی معاصر دولت آل مظفر

قسمت دوم

تمدن دردوره فترت بعدازمغول و زمان حکومت آل مظفر

قسمت اول

سلسله‌های محلی جنوب ایران معاصر آل مظفر

(آل کاکویه و اتابکان یزد - ملوک شبانکاره - خاندان اینجو درفارس - حکام لار - ملوک هرموز - اتابکان لربزرگ - اتابکان لر کوچک)

فصل اول

آل کاکویه و اتابکان یزد

بطوریکه در تاریخ آل مظفر گفته شد فرزندان غیاث الدین حاجی خوافی که از خراسان بیزد مهاجرت کردند در خدمت حکام این شهر که در تاریخ به اتابکان یزد معروفند داخل شدند و بالاخره امیر مبارز الدین محمد جانشین آنان شد وخود سلسله آل مظفر را تأسیس کرد اما مؤسس اتابکان یزد نیز که مانند سایر اتابکان امیری از امرای سلجوقیان می باشد سر پرستی دختران امیر فرامرز بن گرشاسب نامی را از طرف سلطان سنجر سلجوقی بعهده داشت و او آخرین پادشاه از سلسله ای است که بآل کاکویه مشهورند بنا براین لازم است ابتدا تاریخ آل کاکویه وبعد سر گذشت اتابکان یزد گفته شود.

الف - آل کاکویه. در سال ۳۸۷ ه. ق فخرالدوله دیلمی وفات یافت وچون پسرش ابوطالب رستم ملقب به مجدالدوله هنوز بسن رشد نرسیده بود زوجه اش سیده خاتون عهده دار امور مملکت شد و او حکومت اصفهان را در سال ۳۹۸ به ابو جعفر محمد دشمن زیار که حسام الدین علاءالدوله لقب داشت واگذار نمود. او پسر خال سیده خاتون بود[1] و چون خال را بلغت دیلمی کاکویه میگفتند از این رو به علاء الدوله کاکویه و فرزندانش بدیالمه کاکویه مشهور گشتند.

تا زمانیکه سیده خاتون زنده بود قلمرو حکومت مجدالدوله دیلمی از تعرض دشمنان از آن جمله سلطان محمود غزنوی مصون بود وچون او در سال ۴۱۰ ه.ق وفات یافت سلطان محمود که دراین زمان از غزوات هند نیز فراغت یافته بودمتوجه غرب ایران شد و در سال ۴۲۰ بعراق عجم لشکر کشید و مجد الدوله را بوسیله

۱- تاریخ جهان آرا ص ۸۱ و تاریخ مغول اقبال ص ۴۰۲

یکی از سرداران خود بنام حاجبعلی دستگیر ساخت و بغزنین فرستاد و حکومت عراق را به پسر خود سلطان مسعود واگذاشت و او ری را مقر حکومت خود ساخت.

علاء الدوله که در این موقع علاوه براصفهان شهر های همدان و شاپورخواست را نیز در تصرف داشت چون از دست اندازی سپاهیان سلطان محمود بری و قزوین و سایر ممالک مجدالدوله دیلمی خبر یافت در اصفهان بنام او خطبه خواند و اظهار اطاعت نمود باین جهت سلطان محمود نیز متعرض او نشد و علاءالدوله همچنان در حکومت اصفهان باقی ماند.

پس از مراجعت سلطان محمود از عراق عجم بغزنین سلطان مسعود باصفهان لشکر کشید و آنجا را از تصرف علاء الدوله خارج ساخت و از طرف خود حاکمی در آن شهر گماشت و بری برگشت ولی مردم اصفهان بر گماشته سلطان شورش کردند و او را کشتند

سلطان مسعود بار دیگر باصفهان لشکر کشید و آنجا را متصرف شد و عده‌ای از مردم را بقتل رسانید و علاء الدوله نیز فراری شد و در سال ۴۲۱ سلطان مسعود همدان را نیز از تصرف گماشتگان علاءالدوله خارج ساخت. علاء الدوله بخوزستان رفت تا از ابو طاهر جلال الدوله دیلمی (۴۱۶ - ۴۳۵) کمک بگیرد اما او بعلت گرفتاریهای داخلی و جنگ با بنی اعمام نتوانست به علاء الدوله کمک نماید با این حال او تا مرگ سلطان محمود غزنوی (۴۲۱) درخوزستان بود وچون ازمرگ او و عزیمت سلطان مسعود بخراسان اطلاع یافت باصفهان برگشت و ممالک سابق خود را در اختیار گرفت و نواحی خوار و ورامین و دماوند را نیز از دست عمال انوشیروان زیاری خارج ساخت ولی انوشیروان بکمک سپاهیان سلطان مسعود غزنوی ری را ازتصرف علاءالدوله درآورد و علاءالدوله که در این جنگ زخم برداشته بود بهمدان گریخت.

ابو سهل حمدونی که از طرف سلطان مسعود غزنوی بجای تاش فراش بحکومت ری و بلاد جبل درسال ۴۲۲ برگزیده شده بود از سر تقصیر علاءالدوله که طلب

بخشش نموده بود درگذشت و بشرط پرداخت مال مقرر اصفهان را در اختیار او گذاشت.

در سال ۴۲۴ مردم ری و جبال آغاز مخالفت کردند و ابو سهل آنان را مطیع ساخت. سال دیگر ابو سهل بعلت خودداری علاء الدوله از پرداخت مال مقرر به اصفهان لشکر کشید. علاء الدوله بلرستان بپناه ابو کالنجار مرزبان پادشاه دیلمی فارس رفت و ابو سهل اصفهان را متصرف شد و خزائن علاءالدوله را غارت کرد و نفائس آن را بغزنین فرستاد از آن جمله بود کتب دانشمند معروف ابو علی سینا که در این تاریخ در اصفهان بسر میبرد و وزارت علاءالدوله را داشت. علاء الدوله بار دیگر در سال ۴۲۷ با ابو سهل جنگ کرد باز نتیجه نگرفت و بطرف طارم گریخت.

در این هنگام سلجوقیان در خراسان آغاز فتنه کرده بودند و سلطان مسعود بجای اینکه از نافرمانی آنان جلوگیری کند عازم جنگ هندوستان شد و نصایح امرا و ارکان دولت را در این باره نشنید. در غیبت او سلجوقیان در خراسان قوت یافتند. علاء الدوله کاکویه نیز موقع را مغتنم شمرده ابو سهل حمدونی را از ری بیرون کرد و بر تمامی عراق عجم مستولی گردید.

سلطان مسعود در سال ۴۲۸ از سفر هند بازگشت ولی از عهده دفع سلجوقیان برنیامد و در جنگ دندانقان در سال ۴۳۰ از آنان شکست خورد و سپس عازم هند شد و در این سفر بود که گرفتار گردید و بقتل رسید (۴۳۲ هـ. ق).

علاء الدوله کاکویه مدت ۳۰ سال در اصفهان و عراق عجم حکومت کرده و در سال ۴۳۳ ق وفات یافته است. او مردی فاضل و فضل دوست بود و شیخ الرئیس ابو علی سینا مدتی وزارت او را داشته و کتاب دانشنامه علائی را بنامش نوشته است.

حسام الدین علاء الدوله ابو جعفر محمد بن دشمن زیار چهار پسر و یک دختر داشت پسران عبارت بودند از: ظهیر الدین ابو منصو فرامرز ـ علاء الدوله

ابو کالیجار گرشاسب ـ ابو حرب یا (ابوالحارث) ـ دشمن زیار.

ظهیر الدین ابو منصور فرامرز بعد از پدر بحکومت اصفهان رسید. در این موقع سلجوقیان بریاست طغرل بیک بر خراسان دست یافته بودند و در سال ۴۳۳ گرگان و طبرستان را از تصرف آل زیار خارج ساخته و خوارزم را نیز در سال ۴۳۴ بدست آورده بودند و ابراهیم ینال برادر مادری طغرل در همین سال ری را از تصرف آل کاکویه بیرون آورد. ابومنصور فرامرز که در این زمان بجای جلوگیری از هجوم سپاهیان سلجوقی با ملک ابو کالیجار دیلمی پادشاه فارس و کرمان بمنازعه برخاسته بود چون خطر سلجوقیان را نزدیک دید در سال ۴۳۷ طی نامه ای از ابو کالیجار عذر خواهی کرد و حاضر شد بنام او خطبه بخواند و امیر ابو کالیجار نیز عذر او را پذیرفت و بین آنان صلح بر قرار گردید. در سال ۴۳۸ طغرل بیک اصفهان را در محاصره گرفت ولی بفتح آن موفق نگردید فقط باین راضی شد که ابو منصور هر سال مالی بخزانه سلاجقه بدهد و بنام طغرل خطبه بخواند. در سال ۴۴۱ بار دیگر طغرل بعراق عجم لشکر کشید و پس از آنکه ابراهیم ینال را که قدرتی حاصل کرده و در صدد خروج بود دفع کرد متوجه اصفهان شد و در محرم سال ۴۴۲ این شهر را در محاصره گرفت یک سال اصفهان در محاصره بود تا بالاخره در محرم سال ۴۴۳ بدست طغرل افتاد و او بجای اصفهان حکومت یزد و ابرقوه را بابو منصور فرامرز داد[1] بنا براین تاریخ شروع حکمرانی آل کاکویه در یزد سال ۴۴۳ میباشد.

آل کاکویه عموماً از سلجوقیان اطاعت داشتند و در واقع از طرف آنان در یزد حکومت میکردند. حکومت ابو منصور فرامرز تا سال ۴۶۹ طول کشیده او با سه تن از سلاطین سلجوقی یعنی طغرل اول (۴۲۹ - ۴۵۵) و الب ارسلان (۴۵۵ - ۴۶۵) و ملک شاه (۴۶۵ - ۴۸۵) معاصر است و در زمان سلطنت ملک شاه اغلب در اصفهان بسر میبرد.

---

۱ - تاریخ جهان آراء چاپ تهران ص ۸۲

امیر گرشاسب برادر امیر منصور فرامرز در زمان پدر حکومت همدان را داشت و چون سلجوقیان همدان را از دست او خارج ساختند بشیراز پیش فولاد ستون (۴۴۰-۴۴۸) پادشاه دیلمی رفت و از طرف او بحکومت اهواز منصوب گردید. امیر گرشاسب در این شهر تا سال ۴۴۳ حکومت داشت تا وفات یافت.

ابو حرب یا (ابوالحارث) برادر سوم ابو منصور که در نطنز حکومت داشت[1] پس از چندی بنای نافرمانی را گذاشت و بحکام سلجوقی ری ملتجی شد و گاهی نیز بپناه ابو کالیجار دیلمی میرفت و او را بتصرف اصفهان تحریک مینمود تا بالاخره بین دو برادر صلح برقرار شد.

چون ابو منصور فرامرز در سال ۴۶۹ وفات یافت ملک شاه سلجوقی پسر او را که ابو منصور امیر علی نام داشت بحکومت یزد و جانشینی پدر انتخاب نمود[2] و او در سال جلوس بتخت حکومت (۴۶۹) ارسلان خاتون دختر چغری بیک را که عمه ملکشاه باشد و سابقاً در ازدواج القائم بامرالله خلیفه عباسی (۴۲۲ - ۴۶۷) بود در ازدواج خود آورد و از این راه اساس سلطنت خود را محکم‌تر ساخت. امیر علی در سال ۴۸۸ در جنگی که میانه تتش برادر ملکشاه با برکیارق در نزدیکی ری اتفاق افتاد و او همراه تتش بر علیه برکیارق جنگ میکرد بقتل رسید[3]

۱- تاریخ یزد تألیف جعفری ص ۱۸

۲- « « ص ۲۱

۳- جامع مفیدی چاپ تهران جلد سوم ص ۸۲

علاء الدوله امیر علی دختری داشت بنام عطا خاتون و ملکشاه او را نیز نزد خود خواست و پس از آنکه بحد رشد رسید بفرزندش سلطان محمود داد و از او پسری آمد که بعلاء الدوله عطا خان موسوم گشت و چون سلطان محمود در جوانی مرد (۵۲۵) علاءالدوله عطا خان با مادرش عطا خاتون بیزد آمدند وسکونت اختیار کردند. سلطان محمود را از ملکه عطا خاتون دختری نیز متولد شد که بترکان خاتون موسوم گشت مؤلف جامع مفیدی گوید: او بازدواج سلیمان شاه پسر پادشاه کرمان در آمد و ملکه کرمان شد. جلد سوم ص ۷۳۵

امیر علی ممدوح معزی نیشابوری و پدر او برهانی بوده است.

بعد از امیر علی پسرش علاء الدوله ابو کالیجار گرشاسب ثانی بحکومت یزد رسید و او ابتدا پیش ملکشاه بسر میبرد و جزء مقربان او بود. پس از فوت ملکشاه نزد سلطان سنجر رفت و رتبه امیر الامرائی گرفت و یزد باقطاع باو واگذ ر شد واودر خدمت سلطان سنجر بود تا در سال ۵۱۳ وفات یافت.

آخرین فرد از خاندان کاکویه که در یزد بحکومت پرداخته امیر فرامرز پسر علاءالدوله گرشاسب ثانی‌است او نیز درخدمت سلطان سنجربسرمیبردو درسال ۵۳۶ در جنگ قطوان با قراختائیان کشته شد و چون فرزند ذکوری نداشت سلطان سنجر حکومت یزد را بدو دختر او واگذاشت.

حکام آل کاکویه درآبادی یزد و توسعه و ترقی‌آن کوشیده وابنیه وعماراتی که بیشتر جنبه مذهبی و خیریه دارد مانند مسجدومدرسه ساخته و یا برای‌پیشرفت و رونق تجارت بساختن بازار پرداخته و یا آبادیهائی در اطراف شهر ایجاد کرده و قنات هائی جهت مشروب ساختن دهات و محلات شهر جاری کرده اند چنانکه ابو منصور فرامرز برای خود سرای عالی ساخت و علاء الدوله ابو منصور امیر علی سومین حکمران این سلسله و دومین‌آنها دریزد در محله شهرستان مدرسه ای‌ساخت وگنبدی جهت مدفن‌خود بنا نمود وآن مدرسه بدو مناره معروف شده وسلطان راپس از فوت در زیر آن گنبد دفن کردند.

او در (درده) جنب مسجد ارسلان خاتون مسجد جامعی ساخت و ارسلان خاتون که از زنان صالحه و خیر زمان خود بود نیز مسجدی بنا نمود که دارای مناری عظیم بود. مؤلف جامع مفیدی گوید : اولین مناری که در یزد ساخته شد آن بود و آن تا سال ۸۳۲ باقی بود در آن سال افتاد و آن مسجد بعداً داخل مسجد جامع کبیر گردید [۱]

در زمان علاءالدوله امیر علی‌بزرگان دولت نیزاز خود ابنیه وآثاری بیادگار گذاشته اند چنانکه چهار نفر از امراء او بنامهای ابو مسعود بهشتی - ابو یعقوب

۱- جامع مفیدی مقاله چهارم ص۷۶

دیلمی ـ ابویوسف ـ کیانرسو عمارات بسیار در یزد ساخته اند مانند باغ بهشتی که از ابومسعود بهشتی است . ابویعقوب دیلمی محله یعقوبی را احداث کرد و خانه ها و بساتین بسیاری در آن ساخت و قناتی برای مشروب کردن آن جاری کرد که بقنات یعقوبی شهرت داشت .

کیانرسو در محله سر ریگ مدرسه و گنبدی جهت مدفن خود ساخت و قناتی جاری کرد .

امراء مزبور بدستور علاءالدوله ابومنصور امیرعلی حصاری گرد شهر کشیدند و چهار دروازه بر آن قرار دادند که دارای درهای آهنین بود و نام این چهار امیر بر دروازه ها بخط کوفی نقش شده بود و این چهار دروازه عبارت بودند از : درب کوشگ نو ـ درب قطریان ـ درب مهریجرد ـ در کیا .

ارسلان خاتون دوخواجه سرا داشت بنام های صواب و لالا ریحان ـ خواجه صواب قناتی جاری کرد که بعداً به آب سوا (صواب) معروف شد . همچنین دو کنیزك خاص داشت یکی را ابرو دیگری را مبارکه نام بود و آن دو نیز دو قنات متصل بهم احداث نمودند که بقنات ابرومبارکه معروف گردید .

علاء الدوله گرشاسب ثانی چهارمین پادشاه این خانواده باغ گرشاسبی را در اهرستان ساخت و در هر دو طرف مسجد جامع بازاری بنا نمود .

امیر فرامرز آخرین حکمران آل کاکویه علاوه براینکه باروی شهر مشهدمقدس را در سال ۵۱۰ بنا نمود در یزد نیز قناتی جاری ساخت و دهی در حوالی ابرندآباد ایجاد کرد که بگرد فرامرز موسوم گشت که بعداً آن را کفرامرز گفته اند [۱]

شجره نسب آل کاکویه که ابتد در اصفهان و همدان وسپس در یزد حکومت داشته اند .

۱ ـ علاء الدوله حسام الدین ابوجعفر

محمد بن دشمن زیار از ۳۹۸ تا ۴۳۳ در اصفهان وهمدان

۱ـ تاریخ یزد تألیف جعفری . تاریخ جدید یزد تألیف احمد بن حسین بن علی کاتب . جامع مفیدی تألیف محمد مفید مستوفی بافقی صفحات متعدد .

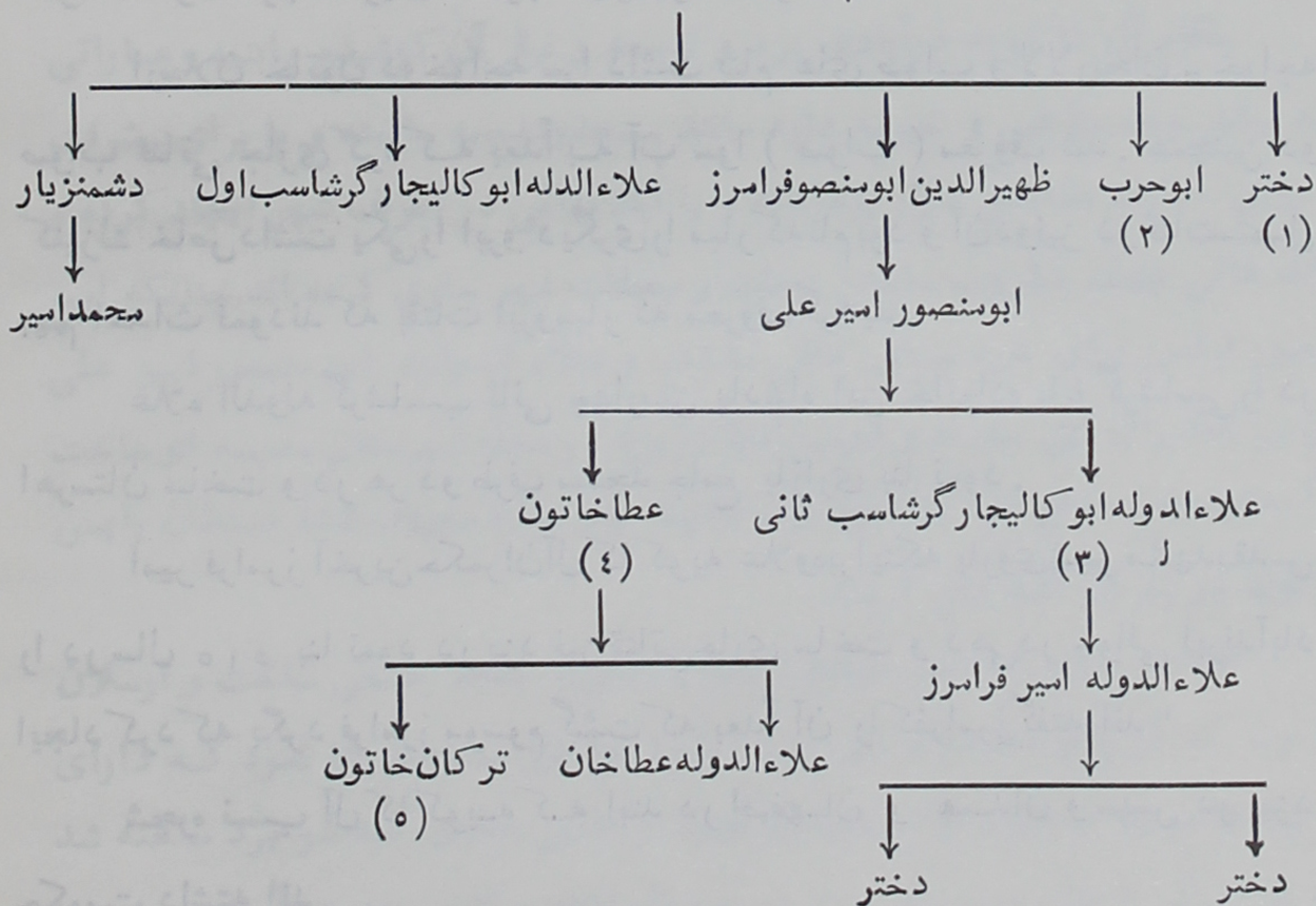
۲ - ظهیرالدین ابو منصور فرامرز بن علاء الدوله ابو جعفر محمد بن دشمن زیار از ۴۳۳ تا ۴۴۳ در اصفهان و از ۴۴۳ تا ۴۶۹ در یزد

۳ - ابومنصورامیرعلی بن ابومنصور فرامرز از ۴۶۹ تا ۴۸۸ دریزد

۴ - علاء الدوله ابو کالیجار گرشاسب ثانی ابن ابو منصور امیر علی از ۴۸۸ تا ۵۱۳ دریزد

۵ - علاء الدوله امیر فرامرز بن علاء الدوله گرشاسب ثانی از ۵۱۳ تا ۵۳۶ در یزد

۶ - دختران علاء الدوله امیر فرامرز بسرپرستی رکن الدین سام بن وردان روز



۱- با سلطان مسعود غزنوی ازدواج کرد (الانساب و الاسرات الحاکمه فی التاریخ الاسلامی تألیف زامباور جزء ثانی).

۲ - نطنز اقطاع او بود

۳- خواهر سلطان سنجر زن او بوده.

۴ - زن سلطان محمود بن ملکشاه سلجوقی .

۵ - بازدواج سلیمان شاه پسر پادشاه کرمان درآمد

ب - اتابکان یزد

سلطان سنجر که حکومت یزد را بدختران امیر فرامرز داد اتابکی آنان را نیز برکن الدین سام بن وردان روزیکی از امرای لشکری خود سپرد. در آغاز حکومت اتابکان یزد بین سلاطین سلجوقی اختلاف افتاد مخصوصاً پس از مرگ سلطان سنجر درسال ۵۵۲ این اختلاف شدت یافت از این رو آنان بیشتر بخود مشغول شدند و از دیگران غافل ماندند باین جهت امرای ولایات موقع را غنیمت دانسته دولت‌هائی مستقل برای خود تشکیل دادند مانند اتابکان آذربایجان (۵۴۱-۶۲۲) واتابکان فارس (۵۴۳ - ۶۸۶) و سلاجقه کرمان (۴۳۳ - ۵۸۳) - خوارزمشاهیان (۴۹۰-۶۲۸) نیز که قبلا در حوزه حکومتی خود تا اندازه ای مستقل بودند قدرت بیشتری یافتند. اتابکان یزد هم که جانشینان آل کاکویه در این شهر بودند کم کم از اطاعت سلجوقیان خارج گشتند و با اتابکان فارس و سلاجقه کرمان و قراختائیان کرمان روابط دوستانه برقرار نمودند و با ایجاد وصلت روابط دوستی را محکم‌تر ساختند و حتی کار بجائی رسید که سلجوقیان کرمان از اتابکان یزد در موقع احتیاج یاری و کمک میخواستند چنانکه چون درسال ۵۵۸ ملک طغرل پادشاه سلجوقی کرمان درگذشت و بین پسرانش ملک ارسلان و ملک توران شاه و بهرام شاه اختلاف افتاد ملک ارسلان که درسال ۵۷۰ درجنگ با بهرام شاه شکست خورده بود به یزد پیش اتابک رکن الدین سام رفت و مورد اعزاز و احترام قرار گرفت و بکمک سپاهیان او بکرمان لشکر کشید ولی باز شکست خورده بیزد برگشت و چون بهرام شاه فوت شد پسر هفت ساله اش بنام محمد شاه بحکومت کرمان رسید و عده ای ازسرداران بهرام شاه نیز بیزد پیش ملک ارسلان رفتند و او را بفتح کرمان تشویق نمودند از این رو ملک ارسلان درسال ۵۷۱ بهمراهی اتابک رکن الدین سام بکرمان آمد و شهر بردسیر را متصرف شد و سپس عازم جیرفت گردید ولی یکی ازسرداران او بنام آی بیک که از آمدن اتابک بکرمان ناراحت بود با این امر مخالفت کرد ملک ارسلان گفت «اتابک یزد برمن حقوق بسیار دارد و دو سال است که رنج ما کشیده

بامید اینکه ما او را در کرمان منصبی دهیم و مکافات صفات او بنمائیم » اما آی بیک راضی نشد و اتابک یزدنیز گفت «منظور این بود که ملک ارسلان درملک خود بحکومت برسد» و بیزد برگشت.

ملک ارسلان در سال ۵۷۳ کشته شد و توران شاه بکمک سپاهیان اتابک فارس برکرمان مسلط شد ولی عده ای از امرای او بیزد پیش اتابک سام رفتند. اتابک سام بنا بکینه ای که با آی بیک سردار توران شاه که بعد از مرگ ملک ارسلان بخدمت اوآمده بودداشت با سپاهی روی بکرمان آوردو بردسیر را درمحاصره گرفت ملک توران شاه شهر را رها کرد و آیبیک نیز دستگیر شده بقتل رسید. در سال ۵۷٤ ملک توران شاه تسلیم شد و اتابک در فصل زمستان بجیرفت رفت. سپاهیان اتابک فارس در این موقع در صدد تصرف کرمان برآمدند ولی بعلت مرگ اتابک فارس مراجعت نمودند و اتابک رکن الدین سام نیز بعلت کسالت به یزد بر گشت.

اتابک رکن الدین سام که مردی حلیم و کم آزار بود بخوبی نتوانست ازعهده اداره امور برآید از این رو هرج و مرج در یزد بروز نمود باین جهت بزرگان شهر برادر کوچک او را که عزالدین لنگر نام داشت درسال ۵۸٤ بحکومت برداشتند و اتابک رکن الدین سام نیز درسال ۵۹۰ درگذشت

اتابک عزالدین لنگر مردی بهادر و کاردان بود و پیش از آنکه بحکومت یزد برسد ازطرف سلجوقیان در اصفهان و شیراز حکومت داشت[1]. حکومت او دریزد ۲۰ سال طول کشید و درسال ٦۰٤ وفات یافت و در مدرسه وردان روز مدفون شد.

او چهار پسر داشت بنام‌های وردان روز - محی الدین سام - کیکاوس - قطب الدین اسفهسالار منصور.

وردان روز بعد از پدر بحکومت یزد رسید - او جوانی شجاع بود و مدت ۱۲

۱ - تاریخ جهان آراء تألیف قاضی احمد غفاری ص ۸۲

سال بحکومت پرداخت و در سال ۶۱۶ وفات یافت.

بعد از او حکومت یزد ببرادرش اسفهسالار منصور ملقب به سلطان قطب الدین رسید و او برای خود اساس سلطنت ترتیب داد و در سال ۶۲۶ هـ - ق وفات یافت [۱]

قطب الدین محمود شاه. پسر قطب الدین ابو منصور بعد از پدر بحکومت رسید و او دختر براق حاجب مؤسس قراختائیان کرمان راکه صفوة الدین آدم یاقوت ترکان نام داشت در ازدواج آورد و از این ازدواج دختری بوجود آمد که نامش کردوجین بود که بعدها زن اباقاخان دومین ایلخان مغول گردید و بعلت همین ازدواج اتابکان یزد و قراختائیان کرمان در تحت حمایت اباقاخان قرار گرفتند. [۲]

---

۱ - جامع مفیدی تألیف محمد مفید مستوفی بافقی جلد اول ص ۸۸

۲ - « « « « « « ص ۸۹ و کتاب سمط العلی ص ۲۴.

مؤلف تاریخ وصاف در بارهٔ این ازدواج چنین گوید: پس از آنکه سلطان غیاث الدین پسر سلطان محمد خوارزمشاه بدست براق حاجب کشته شد علاء الدوله قطب الدین محمود شاه اتابک یزد لشکر فرستاد تا ترکان خاتون را که از همخوابگان سلطان غیاث الدین بود و در اصفهان در موقع عزیمت بکرمان نزد رکن الدین صاعد قاضی القضاة شهر گذاشته بود از قاضی گرفته بیزد ببرد و خیال بست که بزوجیت تصرف نماید. براق حاجب بشنیدن این خبر با لشکر متوجه یزد شد باین بهانه که سلطان غیاث الدین با پادشاه جهان چنگیزخان مخالفت مینمود من کار او ساختم مطابق یاسای مغولی آنچه متعلقات او باشد از زن و فرزند و مال در قبضه تصرف من گذارند. بوساطت قاضی القضاة رکن الدین قرار بر آن شد که علاء الدوله

بقیه حاشیه در صفحه بعد

محی الدین سام پسر دیگر عزالدین لنگر دختر دیگر براق حاجب را که مریم ترکان نام داشت در ازدواج آورد.[۱]

مؤلف جامع مفیدی گوید: او درویش نهاد بود و در امور دنیائی دخالت نداشت و در سال ۶۲۳ وفات یافت و در مدرسه وردان روز مدفون گردید.

کیکاوس پسر دیگر اتابک عزالدین لنگر در سال ۶۱۰ درگذشت.

قطب الدین محمود پادشاهی عادل بود و اغلب بطاعت و عبادت میپرداخت وبداد مردم میرسید وپیوسته درویشان را اطعام مینمود و علما و فضلا را معزز میداشت مرگ او درسال ۶۳۹ اتفاق افتاده.

جانشین محمود شاه پسرش علاءالدوله سلغر شاه است. حکومت او مقارن است با آمدن هلاکوخان بایران. اواز هلاکوخان اطاعت کرد از این رو درحکومت یزد باقی ماند.

خواهر سلغر شاه زن سعد بن ابوبکر اتابک فارس بود و چون اتابک درجوانی مرد و پسر صغیرش محمد باتابکی فارس رسید ترکان خاتون مادر محمد و خواهر اتابک یزد بفرمان هلاکو باداره امور پرداخت. محمد نیز بعد از دو سال و هفت

بقیه حاشیه از صفحه قبل

براق ترکان را بستد و باز بکرسان مراجعت کرد.

مؤلف تاریخ گزیده گوید: براق حاجب چهار دختر داشت ازدختران یکی سونج ترکان منکوحه جغتای خان شد دوم یاقوت ترکان منکوحه اتابک قطب الدین محمود شاه یزدی بود سوم مریم ترکان منکوحه محی الدین امیر سام یزدی شد چهارم خان ترکان منکوحه برادر زاده اش قطب الدین تاینگو بود (ص ۵۲۹).

ترکان را ببراق حاجب دهد و دختری را در ربقه نکاح علاءالدوله آورد. بر این نسق

۱- سمط العلی ص ۲۴

ماه حکومت در ذی‌الحجه سال ۶۶۰ وفات یافت. ترکان خاتون محمد بن سلغربن سعد بن زنگی را باتابکی برداشت ولی چون او نیز ظلم و ستم پیشه نمود ترکان خاتون او را دستگیر ساخته در سال ۶۶۱ بخدمت هلاکوخان فرستاد و سلجوقشاه بن‌سلغور برادر بزرگ اتابک محمد را که بوسیله اتابک ابوبکر در قلعه‌ای محبوس بود از زندان خلاص کرده بتخت اتابکی نشاند او نیز پس‌از چندی بعیش‌و عشرت پرداخت و ترکان خاتون را نیز بقتل‌رسانید و از اطاعت خان مغول نیز بیرون‌رفت. علاء الدوله سلغورشاه اتابک یزد بخونخواهی‌خواهر بهلاکو شکایت برد. هلاکو هم که یکی از سردارانش بدست سلجوقشاه بقتل رسیده بود سپاهی‌روانه فارس‌نمود و علاءالدوله سلغورشاه را با نظام الدین حسن پادشاه شبانکاره مأمور دفع‌سلجوقشاه کرد.

سلجوقشاه بکازرون گریخت و در جنگی که در این‌شهراتفاق‌افتاد علاءالدوله سلغورشاه درسال ۶۶۲ بقتل رسید و سلجوقشاه نیز گرفتار و کشته شد[1].

بعد از کشته شدن علاء الدوله سلغر شاه پسرش‌طغی‌شاه (طغان شاه)جانشین پدر شد مدت حکومت او ۸سال‌بود و در سال ۶۷۰ وفات یافت واز او دو پسرماند بنام‌های علاءالدوله و یوسف شاه.

علاء الدوله بعد از پدر بحکومت رسید و بیش از سه سال حکومت نکردزیرا در زمان او سیلی عظیم درسال۶۷۳ در یزد جاری شد و بیشتر شهر را خراب کردو اتابک از غصهٔ آن در همان سال درگذشت.

۱- مؤلف سمط العلی گوید: اتابک یزد رکن الدین علاء الدوله (سلغورشاه) یکی از دختران سلطان خواجه جوق پسر براق حاجب و حاکم کرمان را درحباله نکاح داشت و دختر دیگر درحباله نکاح اتابک عمادالدین پهلوان... جد اتابک نصرت الـدین احمد اتابک لر بزرگ بود ص ۳۰

جانشین او برادرش اتابک یوسف شاه شد. او بمرمت خرابیهای شهر پرداخت چون در اواخر سلطنت ارغون خان (۶۸۳ - ۶۹۰) از پرداخت مال مقرر بدیوان مغول خود داری کرد از این رو ایلخان یسودر نامی را بیزد فرستاد و فرمان داد که اگر اتابک یوسف شاه اطاعت کرد و مال مقرر سالیانه را تسلیم نمود یسودر باردو مراجعت نماید و الا او را زندانی ساخته باردو بفرستد و خود بحکومت یزد بپردازد. چون یسودر بنزدیکی یزد رسید اتابک خود در شهر متحصن شده روز دیگر مادر خود خرم ترکان را با تحف و هدایا نزد او فرستاد [۱]

اما یسودر تحف و هدایای اتابک را نپذیرفت و سخنان خشونت آمیز گفته مادر اتابک را نیز مورد توهین قرار داد. او نیز بشهر برگشته آنچه دیده و شنیده بود با پسر تقریر کرد. اتابک یوسف شاه که مردی شجاع ومغرور بود بلشکر امیر یسودر تاخته او را بقتل رسانید و زن وفرزند او را اسیر کرده داخل شهر شد. چون این خبر بارغون خان رسید امیر محمد ایوداجی والی اصفهان را با سی هزار سوار بیزد فرستاد. اتابک یوسف شاه چون تاب مقاومت در خود ندید بطرف سیستان گریخت [۲]

۱- مؤلف جامع مفیدی گوید: بطریقی که قانون اتراک است که در وقایع عظمی والده خود را بجهت استشفاع نزد خوانین و اسرا فرستند جلد اول ص ۹۱

۲- مؤلف تاریخ جدید یزد در بارهٔ علت آمدن امیر یسودر بیزد چنین مینویسد: او (اتابک یوسف شاه) پیشکش و رسول پیش غازان خان فرستاد ولی امرا را بتحفه یاد نکرد و چون غازان خان تبریز و عراق عجم و عراق عرب و خراسان را تصرف کرد امراء غازان خان طمع در یوسف شاه کردند و امیر یسودر نام رانامزد یزد کردند که اتابک یوسف شاه مال سه ساله بدهد یا یزد را بامیر یسودر گذارد و خود متوجه سریر اعلی گردد ص ۸۲

بقیه حاشیه در صفحه بعد

بطوریکه در تاریخ آل مظفر گفته شد در این سفر امیر شرف الدین مظفر نیز همراه اتابک یوسف شاه بود و او زن و فرزندان یسودر را برداشته بکرمان و سپس بتبریز نزد ایلخان رفت و مورد عنایت قرار گرفت.

اما چون محمد ایوداجی بنزدیکی شهر رسید سادات و علما و جمعی از مردم شهر نزد او آمده اظهار انقیاد و اطاعت نمودند او نیز شخصی از نزدیکان خود را بنام بلغدر بحکومت یزد تعیین کرد و خود باصفهان برگشت. از این تاریخ یزد از

بقیه حاشیه از صفه قبل

محمد بن علی شبانکاره ای مؤلف مجمع الانساب نیز یوسف شاه را معاصر غازان خان میداند گوید: چون غزان خان بسلطنت رسید و همه ملوك اطراف بخدمت او شتافتند اتابک یوسف شاه باردو نرفت. حساد این معنی را بهانه ساختند و یوسف شاه را در نظر غازان خان یاغی جلوه دادند غازان خان ایلچیان فرستاد و او را احضار کرد اتابک از ترس نرفت وهر ایلچی میآمد با خرج مال در رفتن تعلل مینمود تا یک سال ۱۱ ایلچی در یزد جمع شدند دشمنان بغازان گفتند او یاغی است پس امیر یسودر نام با ۲۰۰ سوار مغول فرستاد و حکم کرد که اتابک را مقید بیاورد یسودر چون بیزد آمد اتابک یارا نداشت که پیش او برود دو سه روزی تقاعد نمود پس مادر را شفیع ساخت مادر با تحفی پیش یسودر رفت و از او خواست که بپسرش کمک نموده از او پیش غازان شفاعت نماید اما یسودر مادر اتابک را دشنامها داد و او را براند مادر پیش پسر آمد و گفت ای پسر چنان میبینم که این ترک به کشتن تو آمده اکنون هرچه توانی بکن اتابک چون از جان خود مأیوس گشت جمعی از تجار و خواجگان را احضار کرد و از ایشان قرض طلبید و از هر کسی هزار دینار گرفت و حجت ها داد پس از جمع آوری مبالغی جمعی از بزرگان را گفت این کافر بکشتن من وغارت اموال شما آمده و یزد را خراب خواهد کرد و مصلحت در آن است که تن و جان وخانمان خود را از دست این کافر باز خرید پس در شهر منادی کردند که امروز روزعزاست یاشهادت

بقیه حاشیه در صفحه بعد

نظر سالی ضمیمه ممالک ایلخانی شد و در سال ٦۹۳ پادشاه خاتون حاکم کرمان
ازگیخاتو خان که شوهرش بود حکومت یزد و شبانکاره راخواست او نیزدرخواست
او را پذیرفت وپادشاه‌خاتون نیزازطرف‌خود نصرت ملک را بحکومت یزدبرداشت[1]
درسال ٦۹٤ که بایدو بایلخانی رسید یزد را بسلطان شاه پسر امیر نوروز سالیانه
بمبلغ هزار دینار بمقاطعه داد ولی حکومت اسمی اتابکان از بین‌نرفت زیرا اتابک
حاجی شاه پسر اتابک یوسف شاه بعد از او در این‌شهر بحکومت رسیده و بطوریکه

بقیه حاشیه ار صفحه قبل

بیابید و یا این کافران را سزا دهیم‌مردم شهرباسلاح هاروی بخانهٔ اتابک‌نهادندقریب ده‌هزار مرد گرد آمدند و بخانه یسودر دوانیدند و او را با نواب و نوکار همه در تیغ کشیدند.
پس ازآن اتابک بشهر آمد وجمله غرماء خود را حاضرکرد و بزور حجت های خود از ایشان‌گرفت و تمام آن زرها و بقایای خزانه‌گرفت و از راه خراسان برفت و دو پسر یسودر را بدست پهلوان مظفر یزدی که اسفهسالار اتابک بود سپرد تا در عقب بیاورد چون‌اتابک برفت مظفر هردو امیر زاده را خلاصی داد به اردو رفتند و حال آنها بگفتند. ایلچی از پی او روان شد او را در حدود خراسان گرفتند بند کرده بحضرت آوردند واو را یارغو داشتند قضا را یارغو بوی باز نگشت و غازان خان بر وی ابقا کرد و جان او بخشید و مدتی ملازم خدمت بود چون غازان خان لشکر بشام میکشید فرمان شد که ملوك اطراف با لشکر بروند چون اتابک را برگ و نوائی نبود و عدت رفتن نداشت نتوانست برفت حساد گفتند او را قطعاً سر یک دلی نیست و نخواهد بود بحکم غازان خان او را بیاسا رسانیدند.

اما دربارهٔ جنگ یوسف‌شاه با فرستاده غازان خان باید‌گفت عده دیگری ازمورخین نیز امیر یسودر را فرستاده غازان خان‌نوشته اند درصورتیکه صحیح‌نمیباشد زیرا واقعه‌جنگ اتاتک یوسف شاه با امیر یسودر درسال ٦۹۰ اتفاق افتاده‌که سال آخر سلطنت ارغون خان است و غازان خان درسال ٦۹٤ بسلطنت رسیده یعنی بعد ازگیخاتوخان (٦۹۰ - ٦۹٤) و بایدوخان (٦۹٤).

۱ - سمط العلی ص ۷۵

درتاریخ آل مظفر گفته شد حکومت او نیز در سال ۷۱۸ بدست امیر مبارزالدین محمد پایان یافت.

اتابکان یزد نیز مانند آل کاکویه در این شهر ابنیه خیر از خود بیادگار گذاشته و در آبادی این شهر کوشیده اند چنانکه اتابک رکن‌الدین‌سام در نزدیکی دروازه مهریجرد مدرسه ای ساخت که آن را مدرسه اتابک میخواندند.

وردان روز پسر اتابک عزالدین لنگر نیز مدرسه ای در میان بازار دلالان بنا کرد که بمدرسه وردان روز معروف شد.

سلطان قطب الدین محمود شاه شهر را توسعه داد و قسمتی از خارج شهر را داخل حصار کرد و دولت خانه ای با میدانی وسیع درجلو آن ساخت و در کنار دولت خانه مدرسه ای بنا کرد و گنبدی جهت مدفن خود ساخت. مادرش مریم ترکان قناتی در قصبه مهریجرد جاری ساخت و دهی ایجاد نمود بنام‌مریم‌آباد که بعداً بمریاباد معروف شد. در نزدیکی دولتخانه دروازه ای ساخت و در اندرون و بیرون دروازه بازاری بنا نمود و آن دروازه بدروازه مادرامیر شهرت یافت که بعداً بدرب مال امیر معروف گردید.

غلام مریم ترکان که آقسنقر نام داشت در بیرون دروازه مسجدی و حمامی ساخت.

سلغر شاه نیز بآبادی میلی تمام داشت او نیز قناتی جاری کرد و در نزدیکی درب مال امیر دهی ایجاد کرد که آن را سلغورآباد نام نهاد.

طغی شاه باغی در اهرستان ایجاد کرد که بباغ طغی شاهی معروف شد.

اتابکان یزد و شجره نسب آنان

۱ـ رکن الدین سام بن وردان روز	۵۳۶ تا ۵۸۴
۲ـ عزالدین لنگر بن وردان روز	۵۸۴ « ۶۰۴
۳ـ وردان روز بن عزالدین لنگر	۶۰۴ « ۶۱۶

۴- قطب الدین اسفهسالار منصور بن عزالدین لنگر ۶۱۶ تا ۶۲۶

۵- محمود شاه بن قطب الدین اسفهسالار منصور ۶۲۶ » ۶۳۹

۶- علاء الدوله رکن الدین سلغور شاه بن محمود شاه ۶۳۹ » ۶۶۲

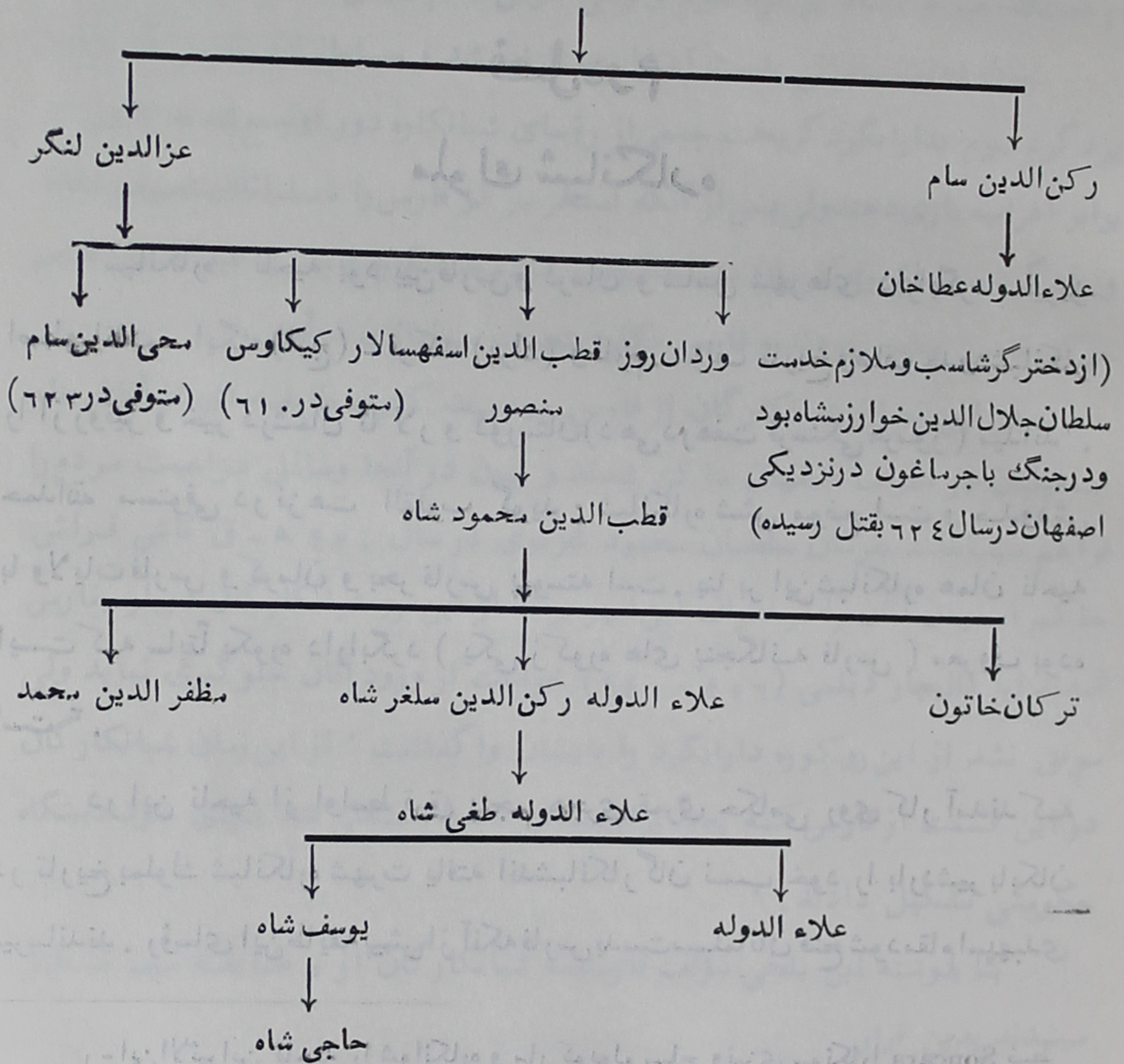
۷- طغی شاه (طغان شاه) بن علاءالدوله سلغور شاه ۶۶۲ » ۶۷۰

۸- علاء الدوله بن طغی شاه ۶۷۰ » ۶۷۳

۹- اتابک یوسف شاه بن طغی شاه ۶۷۳ » ۶۹۰

۱۰- اتابک حاجی شاه بن اتابک یوسف شاه ۶۹۰ » ۷۱۸

اتابک سام بن وردان روز که مؤسس اتابکان یزد است بطوریکه گفته شد ابتدا از طرف سلطان سنجر بسرپرستی دختران امیر فرامرز آخرین حکمران آل کاکویه انتخاب شد و از این رو آغاز حکومت او را که سال ۵۳۶ است میتوان ابتدای حکومت اتابکان یزد دانست و حکومت این خانواده تا سال ۷۱۸ ادامه داشت در این سال بدست امیر مبارزالدین محمد مظفری پایان یافت بنا براین مدت حکومت اتابکان یزد ۱۸۲ سال بوده است.


وردان روز
عزالدین لنگر
رکن الدین سام
علاء الدوله عطاخان
(از دختر گرشاسب وملازم خدمت سلطان جلال الدین خوارزمشاه بود ودرجنگ باجرماغون درنزدیکی اصفهان درسال ۶۲۴ بقتل رسیده)
محی الدین سام (متوفی در ۶۲۳)
کیکاوس (متوفی در ۶۱۰)
قطب الدین اسفهسالار منصور
وردان روز
قطب الدین محمود شاه
مظفر الدین محمد
علاء الدوله رکن الدین سلغر شاه
ترکان خاتون
علاء الدوله طغی شاه
یوسف شاه
علاء الدوله
حاجی شاه

فصل دوم

ملوك شبانكاره

شبانكاره [1] ناحیه بود بین فارس و کرمان و شامل شهرهای دارابگرد - نیریز- اصطهبانات - ایگ (ایج) - فرک (پرك) وطارم . مؤلف تاریخ وصاف حدود شبانکاره را از رونیز و خیر درشمال تا لار و کورستان (دهی در هفت فرسنگی هرموز) میداند [2]. حمدالله مستوفی در نزهت القلوب گوید : شبانکاره شش موضع است و حدودش با ولایات فارس و کرمان و بحر فارس پیوسته است . بنا بر این شبانکاره همان ناحیه ایست که سابقاً بکوره دارابگرد (یکی از کوره های پنجگانه فارس) معروف بوده است [3].

در این ناحیه از اواسط قرق پنجم هجری قمری حکامی روی کار آمدند که در تاریخ بملوك شبانکاره شهرت یافته اند شبانکارگان نسب خود را باردشیر بابکان میرساندند . رؤسای این طایفه پیش از آنکه فارس بدست مسلمانان فتح شود مقام اسپهبدی

---

۱ - ابن الاثیر این ناحیه را شوانکاره و مارکوپولو سیاح ونیزی سونکارا Soncara ضبط کرده اند. قریه ای بنام شبانکاره نیز در جنوب فارس موجود است.

۲ - تاریخ وصاف ص ۴۲۲

۳ - حمدالله مستوفی شهرهای شبانکاره را بشرح زیر میشمارد : ایگ وزرکان - اصطهبانات - پرک و طارم - خیره ونیریز - دارابگرد - کرم و رونیز - لار

اما مؤلف حدود العالم که در سال ۳۷۲ هـ-ق تألیف یافته و اصطخری در مسالك و الممالك که در سال ۳٤٠ هـ- ق نوشته شده شهرهای مزبور را جزء فارس آورده اند بنابراین قبل از تشکیل دولت شبانکاره نواحی و شهرهای فوق تحت تسلط حکام فارس بوده است

داشتند و زمام امور حکام فارس در دست آنان بود چنانکه اسمعیل جد اعلای آنان در دستگاه هیربد داماد یزگرد سوم و والی فارس مقام مهمی داشته است [۱].

چون دولت ساسانی بدست اعراب منقرض شد و مسلمانان بفارس آمدند و یزدگرد سوم بدارابگرد گریخت جمعی از رؤسای شبانکاره دور اوجمع شدند تا اورا در برابر اعراب یاری دهندولی پس از آنکه استخر مرکز فارس را مسلمانان متصرف شدند و یزدگرد سوم از راه کرمان بسیستان رفت مردم شبانکاره ناچار با عبدالله بن عامر حاکم فارس صلح نمودند و فارس بکلی بتصرف مسلمانان درآمد.

در این زمان شبانکارگان از فارس مهاجرت کرده طایفه ای از آنان بنام اسمعیلیان در اطراف اصفهان ساکن شدند و چون در آنجا وسائل مزاحمت مردم را فراهم میساختند بفرمان سلطان محمود غزنوی در سال ۴۲۰ هـ ـ ق تاش فراش حاکم اصفهان آنان را از اطراف این شهر براند از این رو شبانکارگان دوباره بفارس آمدند اباکالیجار دیلمی (۴۱۶ - ۴۴۰) خواست از ورود آنان جلوگیری نماید ولی موفق نشد از این رو کوره دارابگرد را بایشان واگذاشت [۲] از این زمان شبانکارگان در این قسمت از فارس که بعداً برای مدتی ناحیهٔ مستقلی شد برای خود دستگاه حکومتی تشکیل دادند.

بنا بنوشته ابن بلخی مؤلف فارسنامه شبانکارگان از ۵ طایفه مهم تشکیل میشدند بدین قرار

۱- اسمعیلیان ـ طایفه ای بودند که از اطراف اصفهان بوسیله تاش فراش به

۱- تاریخ جهان آرا تألیف قاضی احمد غفاری ص ۱۲۷ وفارس نامه ناصری ص ۴

۲- شیرازنامه تألیف ابوالعباس احمد بن ابی الخیر زرکوب شیرازی ص ۳۷ - مؤلف فارسنامه گوید این قوم پس از تسلط اعراب بر فارس چون دیگر پارسیان آواره شدند وبشبانی وگوسفند داری پرداختند ص ۲۳۵

طرف فارس رانده شدند و در زمان اباکالیجار دیلمی در اطراف دارابگرد مسکن گزیدند و در آن موقع بزرگ این طایفه دو برادر بودند بنام محمد و نمرود پسران یحیی - نمرود جد ابراهیم بن سمائی و محمد جد حسویه (حسنویه) است.

محمد که برادر بزرگتر بود در فترت دیلمیان در دارابگرد برای خود دستگاه سلطنت درست کرد. او دو پسر داشت یکی بنام بیان و دیگری سلک[۱] بیان که پسر بزرگتر بود بجای پدر نشست ولی نمرود عمش او را بقتل رسانید و خود حاکم دارابگرد شد و در زمان او بود که فضلویه قدرت یافت و بر فارس مستولی شد. سلک پیش فضلویه رفت و از او در انتقام خون برادر و دفع عم کمک خواست. فضلویه او را یاری داد تا بر دارابگرد و نواحی اطراف تسلط یافت[۲]. این طایفه بدست اتابک چاولی که از طرف سلاجقه به حکومت فارس منصوب شده بود از بین رفت[۳].

۲- کرزوبیان (یا کرزوویان) - رئیس این طایفه محمد بن مما نام داشت و بعد از او پسرش ابو سعید جانشین شد و از مقربان فضلویه مؤسس دولت شبانکاره گردید. وی درزمان فترت آل بویه بکازرون و نوبنجان و شاهپور مسلط شد تااینکه اتابک چاولی او را از میان برداشت.[٤]

۳- شکانیان - که در گرمسیرات فارس براه زنی مشغول بودند و در زمان اتابک چاولی سر کوب شده از بین رفتند و اهمیت چندانی در تاریخ نداشتند.

٤- مسعودیان - ابتدا قومی گمنام بودند تا اینکه فضلویه قلعه سهاره (واقع در چهار فرسنگی فیروزآباد) را بدیشان داد و اتابک خمارتکین که از طرف ملکشاه بحکومت فارس رسیده بود نیز برای آنان اقطاعی معین کرد. امیرویه مسعودی رئیس این طایفه دو پسر مجدالدوله دیلمی را که در فیروزآباد اقامت داشتند و این ناحیه

۱- بروزن فلک

۲- فارسنامه ابن بلخی ص ۲۳۶

۳ و ٤- شیرازنامه ابوالعباس احمد بن ابی الخیر زرکوب شیرازی ص ٤۱

در اقطاع ایشان بود کشت و این شهر را در تصرف گرفت و کم کم قدرت یافت تا اینکه درصدد تجاوز به متصرفات کرزوییان برآمد و اطراف شاهپور را متصرف شد و بکازرون تاخت ولی در جنگ با ابوسعید کشته شد و پسرش وشتاسف بکمک فضلویه بحکومت فیروزآباد رسید تا اینکه اتابک چاولی این قوم را نیز از میان برداشت.

۵- رامانیان - رئیس ایشان علی بن الحسن بن ایوب نام داشت. رامانیان مهمترین اقوام شبانکاره می باشند و فضلویه مؤسس دولت شبانکاره از این طایفه است.

آغاز دولت شبانکاره (سال ۴۴۸)

نظام الدین فضل الله بن علی بن حسن (۴۴۸ - ۴۶۴) - در سال ۴۴۸ نظام الدین فضل الله بن علی بن حسن که بفضلویه حسنویه معروف بود از طایفه رامانیان بر ملک ابو منصور فولادستون (۴۴۰ - ۴۴۸) آخرین پادشاه دیلمی فارس بشورید و بر تمامی فارس تسلط یافت و هر قسمتی از این ایالت را باميری از امرای شبانکاره داد چنانکه ناحیه کازرون و شاپور و نوبنجان را بامیر ابوسعید از طایفه کرزویی و ناحیه فیروزآباد را بامیر ویه از طایفه مسعودی واگذاشت بنابراین ظهور شبانکارگان را باید همان سال ۴۴۸ دانست[1].

۱- علت شورش فضلویه را ابن بلخی چنین مینویسد: فضلویه در خدمت صاحب عادل ابو منصور بهرام وزیر ابومنصور فولادستون بود و مقام سپهسالاری داشت - چون پادشاه وزیر را که مردی صاحب رأی و با تدبیر بود بتحریک مادر بقتل رسانید فضلویه بر او خروج کرد واو را گرفت و در قلعه پهندز شیراز محبوس ساخت و مادر ابو منصور فولادستون را نیز که خراسویه نام داشت و زنی بدکاره بود دستگیر کرده درگرمابه ای بی آب کرد تا هلاك شد و ملک ابومنصور را نیز در قلعه بقتل رسانید و بر فارس مسلط شد و شبانکارگان را بر کشید و نان پاره و قلاع داد - از آن وقت شبانکارگان مستولی گشتند ص ۲۳۷

در سال ٤٥٥ ملک قاورد برادرالب ارسلان حاکم کرمان بفارس لشکر کشید فضلویه که در جنگ با قاورد شکست یافته بود بپناه الب ارسلان پادشاه سلجوقی رفت و با دادن تحف و هدایا فارس و دارابگرد و اطراف آن را بمبلغ ۲۷ میلیون درهم (۲۷ هزار هزاردرهم)[۱] سالیانه بمقاطعه گرفت (غیراز اخراجات مقرر ورسوم و مواجب لشکر)[۲]. بدین جهت قاورد نتوانست در فارس بماند و بکرمان رفت.

فضلویه پس از آن اقتداری یافت و سایر رؤسای طوایف شبانکاره رادر تحت اطاعت آورد و درشیراز از طرف خودحاکمی گماشت وخود دارابگرد را مقرحکومت قرار داد و پس از مدتی از پرداخت مال مقرر بپادشاه سلجوقی خودداری نمود تا اینکه خواجه نظام الملک وزیر در سال ٤٦٤ برای سرکوبی‌او بفارس آمد. فضلویه در قلعه خرشه (واقع در ۸ فرسخی جهرم) متحصن گشت[۳]. خواجه نظام‌الملک وزیر قلعه را در محاصره گرفت فضلویه ناچار تسلیم‌شد و در قلعه اصطخر زندانی گردید. پس از چندی فضلویه قلعه را بدست گرفت ولی‌باز گرفتار شد و بقتل رسید[٤] پوستش را کندند و از کاه پر کردند[٥].

حکومت فارس در سال ٤٦٥ از طرف ملکشاه سلجوقی باتابک خمارتکین واگذارگردید ولی پس از چندی توران شاه پسر قاورد حاکم کرمان بفرمان ملکشاه بحکومت فارس نیز برقرار شد اما او پس از ورود بفارس زمام امور این ایالت را ببزرگان شبانکاره سپرد[٦]

۱- تاریخ وصاف ص ٤۲۰

۲- « « ص ٤۲۲

۳- مؤلف فارسنامه ناصری قلعه ای را که فضلویه در آن متحصن‌شده بود قلعه‌تبرجهرم نامیده است که همان قلعه خرشه است.

٤- مؤلف تاریخ وصاف گوید: او را باشاره وزیر بقتل رسانیدند.

٥- فارسنامه ابن بلخی ص ۲۳۸.

٦- فارسنانامه ناصری

چون ملکشاه درسال ٤٨٥ وفات یافت و اختلاف بین فرزندان او افتاد اوضاع فارس نیز دچار اغتشاش شد و ترکان خاتون زن ملکشاه که در اصفهان بنام پسرش محمود حکومت میکرد درسال ٤٨٧ شخصی را بنام امیر انر[1] بحکومت فارس فرستاد ولی توران شاه بکمک امرای شبانکاره از ورود او بفارس جلوگیری نمودند.

درسال ٤٩٢ برکیارق فرزند دیگر ملکشاه که بسلطنت رسیده بود مجدداً همان شخص را بحکومت فارس فرستاد امرای شبانکاره دراین زمان از ایران شاه بن قاورد که بعد از مرگ توران شاه بحکومت کرمان رسیده بود کمک خواستند امیر انر شکست خورده به اصفهان برگشت و امرای شبانکاره بیش از پیش بر فارس استیلا یافتند.

درسال ٥٠٢ ه ق سلطان محمد سلجوقی که بعد از برادرش سلطان برکیارق بسلطنت رسیده بود اتابک جلال الدین چاولی را باتابکی پسر دوساله اش چغری انتخاب کرد و او را بحکومت فارس فرستاد. دراین زمان در شبانکاره نظام الدین محمود پسر نظام الدین یحیی بن فضلویه حکومت داشت[2].

۱- Unar

۲- درباره جانشینان فضلویه بین مورخین اختلاف است. قاضی احمد غفاری قزوینی مؤلف جهان آرا بعد از فضلویه نظام الدین محمود بن یحیی بن حسنویه را که بمهویه مشهور بود نام می‌برد و او همان کسی است که با اتابک چاولی درسال ٥٠٨ جنگ کرده - قاضی احمد از حکام شبانکاره از مرگ فضلویه (٤٦٤) تا حکومت نظام الدین محمود کسی دیگری را نام نمیبرد و نیز از حکامی که بعد از نظام الدین محمود و قبل از قطب الدین مبارز بن نظام الدین حسن (٥٩٤-٦٢٤) حکومت کرده اند ذکری نمیکند و ازسال ٦٢٤ ببعد است که تا اندازه ای وضع حکام شبانکاره و مدت حکومت هر یک در کتاب جهان آرا روشن شده است.

معینی نطنزی مؤلف کتاب منتخب التواریخ بعد از نظام الدین فضل الله بن علی بن حسن

بقیه حاشیه در صفحه بعد

اتابک چاولی برای اینکه او را باطاعت درآورد در سال ۵۰۸ در ناحیه سروستان با او جنگ کرده و او را منهزم ساخت ولی درضمن جنگ رعافی براتابک عارض شد و ناچار مراجعت نمود و در بین راه جان سپرد.

نظام الدین محمود که از مرگ اتابک چاولی بیخبر بود درصدد برآمدخود را در قلعه ای مستحکم پناه دهد. چون بموضع ایگ (ایج) رسید از مرگ اتابک

بقیه حاشیه از صفحه قبل

مؤسس دولت شبانکاره تا حکومت هلاکوخان ۵ نفررا بنام های سیف الدین هزار اسب بن نظام الدین حسن ـ نظام الدین حسن بن سیف الدین هزار اسب ـ قطب الدین مبارز بن نظام الدین حسن (۵۹۴-۶۲۴) ـ مظفر الدین محمد بن قطب الدین مبارز (۶۲۴-۶۵۸) نام میبرد وگوید: شبانکارگان دو طایفه بودند یک طایفه پیش از مغول که همان ۵ نفر اولیه میباشند و یک طایفه بعد از مغول یعنی از زمان تسلط هلاکوخان ببعد و نیز سلسله نسب آنان را باین ترتیب بقباد پادشاه ساسانی میرساند «نظام الدین فضل الله بن علی بن حسن بن ابراهیم بن یحیی بن یوسف بن یعقوب بن اسمعیل بن مهمویه بن یحیی بن مبارزبن ابراهیم بن محمد بن اسمعیل بن مرزبان بن یزدجرد بن شهریار بن خسرو (بن هرمز) بن نوشیروان بن قباد (ص۲)

درمعجم الانساب زامباور نیز تا آغاز دوره مغول درسلسله نسب این دولت آشفتگی وجود دارد و نام و نسب پادشاهان بدقت ضبط نشده است.

مؤلف تاریخ وصاف هم بعد از مرگ فضل بن حسنویه (٤٦٤) تاآغاز حکومت ملک مظفر الدین محمد بن مبارز الدین بن حسنویه (٦٢٤) که ١٦٠ سال است فقط از حکومت نظام الدین محمود صحبت کرده و از بقیه حکام شبانکاره نامی نبرده است.

محمد بن علی شبانکاره ای مؤلف مجمع الانساب حکومت این طایفه را از ملک مظفر الدین محمد بن قطب الدین مبارز آغاز میکند و نسب او را چنین میشمارد: ملک مظفر الدین محمد بن قطب الدین مبارز بن نظام الدین حسن بن سیف الدین هزاراسب بن نظام الدین

بقیه حاشیه در صفحه بعد

خبر یافت و در همانجا قلعه ای ساخت و آن را دارالان نامید[۱].

نظام الدین محمود اول کسی از این طایفه است که شبانکاره را از فارس جدا ساخته و باستقلال بحکومت پرداخته است[۲]. از این زمان ببعد ملوك شبانکاره از یک سوی با حکام فارس و از طرف دیگر با فرمانروایان کرمان بجنگ وزدوخورد مشغول شده اند.

بقیه حاشیه ازصفحه قبل

حسن بن ابراهیم بن محمد بن سمان بن سربن یحیی بن زرسب بن مبارز بن ابراهیم بن محمد بن اسمعیل وگوید این اسمعیل بود که درفارسنامه (فارسنامه ابن بلخی) ذکر او رفته واول کسی است که در اقوام شبانکاره بنیاد حکومت نهاد سپس سلسله نسب شبانکارگان را چنین ادامه میدهد: ابن مرزبان بن شهریار بن هرمز بن یزدجرد بن شهریار بن خسرو بن هرمز بن انوشیروان بن قباد بن فیروز بن یزدجرد بن بهرام و او را بهرام جور گفتندی»

نسخه عکسی کتابخانه مرکزی دانشگاه

در آخر این فصل اسامی ملوک شبانکاره و مدت حکومت هر یک از منابع مختلف آورده شده است

---

۱ و ۲- مؤلف تاریخ وصاف گوید: چون نظام الدین محمود بمحل ایگ رسید رقعه ای یافت که در آن نوشته بود:

اتابک چاولی امروز بگذشت

نظام دین و دولت را بقا باد

گرچه نویسنده را نشناخت اما بفال نیک گرفت و در آنجا اقامت گزید واماکن جهت خود و اتباع بنا نمود و بمرور قدرت یافت وعرصه دارابجرد که کوچکترین کوره از کوورپنجگانه فارس است در عهد او جدا گشت و او آغاز پادشاهی نهاد ص ۴۲۱

مؤلف مجمع الانساب شبانکاره ای نیز جدائی شبانکاره را از فارس از زمان نظام الدین

بقیه حاشیه در صفحه بعد

بعد از اتابک چاولی اتابک قراچه[1] و سپس اتابک منکوبرس و بعد از آن اتابک بوزابه از طرف سلاطین سلجوقی در فارس حکومت داشته اند. اتابک بوزابه بمخالفت سلطان ملکشاه بن سلطان محمود سلجوقی برخاست ولی دستگیر شد و در سال ۵٤۱ بقتل رسید - در سال ۵٤۳ سنقر بن مودود بانتقام خون عم خود بوزابه برخاست و بر فارس مستولی گردید و سلسله سلغوریان را بنا نهاد. از این تاریخ

بقیه حاشیه ازصفحه قبل

محمود میداند ولی او وقایع زمان حکومت نظام الدین حسن معروف به حسنویه را با نظام الدین محمود پسر زاده او که با حکومت اتابک چاولی در فارس معاصر بوده مخلوط کرده است بطور کلی آنچه را که شبانکاره ای در مجمع الانساب در بارهٔ آغاز کار دولت شبانکاره گفته با واقع امر مطابقت ندارد و خیلی آشفته است. او گوید نظام الدین حسن (که منظور نظام الدین محمود است). پس از فرو نشستن آوازه لشکر اتابک چاولی (البته پس از مرگ او بوده) بخوشناباد که جایگاه قدیم خاندان او بود آمد در آن زمان شبانکاره ولایت محقری بود و مرکز آن خوشناباد بود و چهار قلعه محکم داشت وازدست شبانکارگان نرفته بود یکی قلعه اصطهبانان (اصطهبانات امروزی) و یکی قلعه اصطهیار و یکی قلعه رمبه (رنبه در نزدیکی دارابگرد) و یکی قلعه خوشناباد و آن همه شوکت شبانکارگان از برای استواری این چهار قلعه بود. چون چاولی نیست شد (وفات یافت) و روزگار سلجوقیان در تراجع نهاد و هرکس طمع در مملکتی کردند و اکثر اتابکان ملوك سلجوقی بعضی به ری و بعضی بر عراق و بعضی بر آذربایجان و بعضی بر فارس مستولی شدند نظام الدین حسن (نظام الدین محمود) دیگرباره بطمع از ملک فارس بفستجان آمد آوازه رسید که تراکمه سلغری شیراز فروگرفته مقتدای ایشان سنقر بن مودود بود نظام الدین طمع از ملک شیراز منقطع کرد و لشکر صدیک تراکمه نبود وبخوشناباد رفت ملوك شیراز هر چند دفع ایشان میکردند میسر نمیشد و بنیاد حرب و جدائی فارس و شبانکاره از آن وقت است.

مؤلف شیراز نامه جدائی شبانکاره را از فارس از وقتی میداند که شبانکارگان در زمان سلطنت ابوکالیجار دیلمی (٤۱۵-٤٤۰) بوسیله تاش فراش حاکم اصفهان بطرف فارس رانده شدند و در این ناحیه سکونت اختیار کردند ص۳۷.

۱ - از طرف سلطان سنجر بن ملکشاه در فارس حکومت داشت. شیراز نامه ص ٤۳- تاریخ جهان آرا ص ۱۲۸

ملوک شبانکاره از طرف مغرب با قلمرو سلاطین سلغوری همسایه شدند.

اما در طرف مشرق شبانکارگان بطوریکه گفته شد ابتدا با قاورد (۴۳۳ - ۴۶۵) مؤسس دولت سلجوقی کرمان سروکار داشتند پس از او با سلطان شاه (۴۶۵-۴۷۷) وتوران شاه (۴۷۷ - ۴۹۰) وایرانشاه (۴۹۰ - ۴۹۴) و ارسلان‌شاه (۴۹۴-۵۳۶) و محمد (۵۳۶ - ۵۵۱) وطغرل شاه (۵۵۱ - ۵۶۲) معاصر بوده اند

اتابک سنقر بن مودود (۵۴۳ - ۵۵۸) اولین اتابک فارس با حکام شبانکاره بنای خصومت راگذاشت او ابو طاهر محمد نامی را که بعداً موسس اتابکان لر بزرگ شد با سپاهی بجنگ حاکم شبانکاره فرستاد و در اثر شجاعتی که ابوطاهر در این جنگ از خود بروز داد از طرف اتابک سنقر بعنوان اتابکی مفتخر و بفتح بلاد لرستان و بختیاری مأمور گشت.

بعد از ملک نظام الدین محمود پسرش سیف الدین هزاراسب بحکومت شبانکاره رسید. او بعلم و دانش میلی فراوان داشت و دانشمندان را گرامی میداشت و علم فقه را نیکو میدانسته است و مردی خیر بوده وپس از شصت سال زندگی وفات یافته پسرش **ملک نظام الدین حسن** به حکومت رسیده. مرگ او در خوشناباد اتفاق افتاده.

بنظر میرسد حکومت سیف الدین هزاراسب و نظام الدین حسن مذکور در فوق از اواخر حکومت ارسلان شاه (۴۹۴ - ۵۳۶) تا زمان سلطنت محمد شاه ثانی (۵۷۹ - ۵۸۳) حکام کرمان طول کشیده وآنان شاهد اختلال کار سلجوقیان کرمان در زمان حکومت فرزندان طغرل شاه نیز بوده اند وهمچنین درطرف مشرق باحکومت اتابک قراچه واتابک منکوبرس معاصر بوده اند و قیام سلغریان را بر علیهٔ سلجوقیان عراق و تشکیل دولت سلغوری فارس و حکومت سنقر بن مودود و زنگی بن سنقر (۵۵۸ - ۵۷۱) و تکله بن زنگی (۵۷۱ - ۵۹۱) را دیده اند. اتابک تکله بن زنگی بنظام الدین حسن پناه برده و از او برای دفع دشمنان کمک خواسته است - نظام الدین حسن سه پسر داشت: قطب الدین مبارز - نظام الدین

محمود - سیف الدین حسن - بعد از فوت او پسر بزرگ یعنی قطب الدین مبارز جانشین پدر شد [1] و برادر خود را (که شاید نظام الدین محمود باشد) در قلعهٔ دارالامان بنشاند و خود درخوشناباد نشست. قطب الدین مبارز درآغاز کار قلعه نیریز را که در تصرف اتابک سعد بن زنگی بود متصرف شد.

در سال ۵۶۲ که ملک طغرل پادشاه سلجوقی کرمان درگذشت بین پسرانش اختلاف افتاد. ملک توران شاه یکی از پسران با لشکر فارس که اتابک زنگی ابن مودود (۵۵۸ - ۵۷۱) بکمک او فرستاده بود بجنگ برادران رفت ملک ارسلان برادر بزرگتر بمقابله شتافت سپاهیان فارس شکست یافته منهزم شدند و برادر سوم یعنی بهرام شاه نیز عازم خراسان شد. در اول زمستان توران شاه بار دیگر از حدود فرک و طارم بکرمان حمله برد ملک ارسلان باز بمدافعه پرداخت این بار نیز سپاهیان فارس شکست یافته بشیراز برگشتند. [2] پس از آن خصومت و دشمنی بین برادران ادامه داشت. این بار بهرام شاه بر کرمان مسلط شد و ملک ارسلان به پادشاه عراق ارسلان بن طغرل سلجوقی پناه برد و بکمک لشگریان او در سال ۵۶۷ به کرمان آمد. بهرام شاه نیز از خراسان کمک خواست عاقبت بین دو برادر صلح بر قرار گردید ولی باز در سال ۵۶۹ بجنگ منجر شد این دفعه بهرام شاه منهزم گردید و سپس با لشگری به کرمان حمله برد. ملک ارسلان با تابک یزد پناه برد وبکمک او به کرمان لشگرآورد ولی شکست خورده به یزد بازگشت. چون بهرام شاه در سال ۵۷۰ وفات یافت پسر ۷ ساله اش محمد شاه جانشین او گردید. ملک ارسلان موقع را غنیمت شمرده همراه اتابک یزد در سال ۵۷۱ به کرمان آمد وآنجا را متصرف شد. محمد شاه بشبانکاره رفت و مورد استقبال امیر شبانکاره قرار گرفت و پس از دو ماه توقف در سال ۵۷۲ باسپاهیان شبانکاره در موقعی که ملک ارسلان درجیرفت بود به بردسیر

۱- مجمع الانساب شبانکاره ای نسخه عکسی کتابخانه مرکزی.

۲- تاریخ سلجوقیان محمد بن ابراهیم ص ۶۰ و عقدالعلی ص ۱۰

آمده این شهر را متصرف شد ولی ملک ارسلان برد سیر را مجدداً متصرف شد و محمد شاه را دستگیر ساخته درقلعه ای زندانی کرد.

درموقعی که کرمان درآتش اختلاف پسران ملک طغرل می سوخت غزان باین ولایت حمله کردند و از آنان ملک دینار بتخت حکومت کرمان نشست و بعد از او پسرانش فرخ شاه و عجم شاه مدتی بحکومت پرداختند.

ناصح الدین زهیر وزیر عجم شاه که ظاهراً از حکومت غزان بر کرمان ناراضی بود امیر شبانکاره را بتسخیر کرمان تشویق می نمود از این رو در زمستان سال ۵۹۷ امیر قطب الدین مبارز بهمراهی برادرش امیر نظام الدین محمود از راه فرک بجیرفت رفت[1] و چون حاکم آن شهر عماد الدین مغونی از آنان اطاعت نکرد باین جهت روی ببردسیر آوردند[2]. غزان از شنیدن این خبر ببم عقب نشینی کردند. بین دو برادر شبانکاره ای وناصح الدین زهیر بر سر اینکه اول غزان را از کرمان رانده سپس به بردسیر دست یابند و بعکس اختلاف افتاد ولی در اثر اصرار امرای شبانکاره ابتدا بردسیر را متصرف شدند سپس بجنگ غزان رفته آنان را شکست دادند و بعد بعلت مخالفت اتابک فارس طغرل بن سنقر (۵۹۱ - ۵۹۹) ناچار به شبانکاره مراجعت نمودند.

پس از مراجعت آنان غزان بازبنای خرابی درکرمان گذاشتند این بار امیر هرموز تاج الدین شاهنشاه نیز بآنان کمک میکرد و طوایف کوچ و بلوچ هم آنان را

---

۱ - مؤلف مجمع الانساب شبانکاره ای مینویسد: چون از نسل قاورد کسی نماند وهر کسی طمع درکرمان بست. حاکم فارس و خراسان و عراق و یزد و اصفهان درکرمان طمع داشتند وزرای کرمان مصلحت دیدند که کرمان را بتصرف پادشاهی دهند که اتراک غز را طرد نماید و رأی بملک قطب الدین قرارگرفت علیهذا نامه ها نوشتند و از جور غزان بنالیدند. (نسخه عکسی کتابخانه مرکزی دانشگاه).

۲ - تاریخ سلاجقه کرمان تألیف محمدبن ابراهیم ص۲۰

یاری مینمودند. این بار نظام الدین محمود برادر قطب الدین مبارز بتنهائی عازم کرمان شد و در جیرفت (در حدود دشت بر) اردو زد. غزان بهمراهی سپاهیان امیر هرموز و طوایف کوچ و بلوچ بجنگ او شتافتند در این جنگ امیر هرموز کشته شد و طوایف کوچ و بلوچ نیز منهزم گشتند و غزان هم متفرق شدند. نظام الدین محمود از جیرفت ببم و از آنجا ببردسیر رفت.

نظام الدین محمود پس از این فتوحات بعیش و عشرت پرداخت. و اصحاب دیوان جهت مخارج خود رعایا را در تحت فشار و ظلم و ستم قرار دادند و غزان نیزدوباره مجتمع گشته خرابی‌بسیاری ببارآوردند از این رو مردم در پریشانی افتاده بر نظام الدین محمود شوریدند و شب پنجشنبه ششم ماه فروردین سال ۶۰۱ ه.ق خانه او را تاراج کردند و خود او را نیز با پسرش دستگیر ساختند.

در این موقع عجم شاه که در خوارزم نزد علاء الدین محمد خوارزمشاهی میزیست بکرمان آمد. مردم از او استقبال کردند و از او خواستند که نظام‌الدین محمود را بقتل برساند ولی او از ترس خونخواهی‌قطب الدین مبارز بدین کار دست نزد و بتدبیری او را از دست غزان نجات داده بشبانکاره فرستاد.

ازطرف دیگر مردم کرمان در دفع ظلم نظام الدین محمود از اتابک سعد بن زنگی (۵۹۶ - ۶۲۳) کمک خواستند و او نیزدرسال ۶۰۰ ه.ق عزالدین فضلون و در عقب او عماد الدین‌محمد بن زیدان برادر زاده خود را با سپاهی‌بکرمان‌فرستاد و آنان نیز مردم کرمان را در کوتاه کردن دست شبانکارگان یاری دادند اما محمد بن زیدان درسال ۶۰۷ نسبت بعم خود اتابک سعد خیانت نموده کرمان را در اختیار سلطان محمد خوارزمشاه قرار داد[1].

قطب الدین مبارز مدت سی سال(۵۹۴ - ۶۲۴) حکومت کرد. در زمان او براق حاجب مؤسس دولت قراختائی کرمان بشبانکاره لشکر کشید ولی شکست

---

۱ - فارس نامه ناصری

خورده بکرمان بازگشت[1] قطب الدین خواست در عقب اولشگر بکرمان بکشد ولی براق حاجب با سپردن سیرجان و هرموز و لار و بعضی آبادیهای دیگر با ملک قطب الدین صلح کرد ملک قطب الدین که فرك و تارم را نیز بغلبه گرفته وولایات فستجان و کرم تا حدود فسا و رونیز را هم قبلا داشت مملکتی وسیع بدست آورد.

او مردی فاضل و عالم بود و در علم فقه رساله ای نوشته بنام قطبیه[2]. دائماً میان او و اتابک سعد جنگ برقرار بود و نامه های خشم آمیز بیکدیگر می نوشتند. او در فرگ وفات یافت و در خوشناباد مدفون شد. از او دو پسر ماند بنام های مظفر الدین محمد که جانشین پدر بود و دیگری معزالدین عبدالرحمن.

چون مظفرالدین محمد بحکومت رسید برادر را پیش خود راه نداد و او نیز ببهانه شکار بشیراز رفت و از طرف اتابک ابوبکر مورد احترام قرارگرفت و اتابک دختر خود را بوی داد و او در خدمت اتابک بود تا وفات یافت[3]

ملک مظفر الدین محمد (۶۲۴ - ۶۵۸) . مردی فاضل و هنرمند بوده و در توسعه مملکت خود کوشیده و تا سرحد هرموز را در تحت اطاعت خود آورده است.

او با شعرا از آن جمله با کمال الدین اسمعیل (مقتول در سال ۶۳۵) روابط دوستانه داشت. او این رباعی را گفته پیش کمال الدین اسمعیل فرستاده.

چون نیست مرا بخدمتت روی وصال
سر بر خط دیوان تو دارم مه و سال
گویم فلکا در توجه نقصان آید
گر زانکه رسانیم زمانی بکمال

کمال الدین اسمعیل در جواب این رباعی را گفته است :

آنی تو که خورشید سر افکنده تست

---

۱ - منتخب التواریخ معینی نطنزی ص ٤

۲ و ٤ - مجمع الانساب شبانکاره ای

هر کوست خداوند هنر بنده تست

جویای کمالند بجان خلق جهان

وانگاه بجان کمال جوینده تست

ملک مظفر الدین رباعی ذیل را نیز درمرثیه پسرش گفته است :

ای جان پدر که آن جهانت خوش باد

رفتی ز برم که جاودانت خوش باد

تو ملک بقا را بفنا بگزیدی

سودی سره کردی که روانت خوش باد

مؤلف تاریخ جهان آرا گوید : کمال الدین اسمعیل قصیده ای در مدح او گفته که این دو بیت از آن است.

ریاضتی که ملک درطریق نظم کشید

چو آفتابش مشهور هفت کشور کرد

ز تاب خاطر اعلی چراغ فضل افروخت

ز نور دانش او چشم جان منور کرد[1]

تصرف شبانکاره بوسیله سپاهیان مغول . چون هولا کوخان بایران آمد با غوای جمعی در سال ۶۵۸ لشگری بسرداری شخصی بنام تکوجنه از قبیله جلایر برای تصرف شبانکاره فرستاد. سپاهیان مغول در غره ماه صفر آن سال بپای قلعه ایگ رسیدند ملک مظفر الدین محمد در قلعه متحصن شد ولی درضمن جنگ تیری

۵-ص۱۲۸ - مؤلف منتخب التواریخ نیز این رباعی را باو نسبت میدهد

گر از پی لذت و هوا خواهی شد

از من بشنو که بینوا خواهی شد

بنگر ز کجائی بچه کار آمده ای

وین لحظه چه میکنی کجا خواهی شد (ص۴)

بچشم او خورد و از آسیب آن هلاگردید. مغولان تمامی قلاع ایشان از آن جمله قلعه ایگ را مسخر ساخته ویران نمودند.

شبانکاره ای مؤلف مجمع الانساب در باره صفات و اخلاق مظفرالدین محمد و نیز در باره تسلط مغولان بر شبانکاره چنین مینویسد.

« مظفر الدین محمد مردی نیکو خصال بود هرگز خمر نچشیده و سپاه بغزای ملاحده فرستاد و علم‌فقه را نیکو میدانست و علما را محترم میداشت و بارگاه او تا چاشتگاه بحث و مناظره علمی بود بعد از آن بارعام می‌داد. او مساجد و رباطات و خانقاه هاساخت و درقلعه دارالامان درکوهی که درجنوب بود قلعه‌ای‌از سنگ خارا بر آورد که بعدها بدست مغول خراب شد.

او بمرض استسقا گرفتار بود و جز آب انار آبی‌نمی آشامید. او جوانان رابرنج و تعب عادت میداد و چون بسن ۲۰ می رسیدند بمیدان جنگ میفرستاد تا آزموده شوند و همه را بکار سپاهیگری معتادمیکرد زیرا که او همه روزه بسپاه محتاج بود. در هر ولایتی از ولایات شبانکاره سواران و پیادگان مأمور ساخت و قلعه های بسیارداشت. درعهد اوملک دارابگرد مفتوح گردید و از پارس جدا شد وبشبانکاره افزوده گردید.

ملک مظفر الدین محمد با سلاطین خراسان وعراق سابقه دوستی‌داشت وبین آنان مکاتبات بود. او بخلیفه وقت[1] اظهاربندگی‌میکرد وخلیفه‌او را محترم‌میداشت و او را ناصر امیرالمومنین میخواند.

در اواخر ایام او خروج مغول و لشگر چنگیز خان شایع شد. در وقتی که لشگر تا کوجنه اوغول باستخلاص ممالک غربی آمده بود و ملک محمد که مردی داهی بود دانست که دست چنگیزخان‌بالای‌دست جمله عالم است هر سال از پازهر

---

۱ - با ملک مظفرالدین محمد دو نفر ازخلفای عباسی معاصر بودندیکی المستنصربالله (۶۲۳-۶۴۰) و دیگری المستعصم‌بالله (۶۴۰-۶۵۶).

و خرمهره و مومیای و چیزها تنسوق که در این ولایت بودی بآنان فرستادی و باز نمودی که این ولایت کوهی است و این بیچارگان کوهنشین و چندان نوا ندارند که سیر شوند بدین منوال دفع فتنه مغول از خود کردی. چون هولاکو در حرکت آمد عده ای از مردم شبانکاره که با ملک دشمن بودند پیش او رفتند و گفتند شبانکاره ولایتی پر نعمت است و خزائن بسیار دارد و او را برآن داشتند که لشگر باین ولایت بفرستد. چون لشگر مغول نزدیک شد ملک محمد که ۸۴ سال داشت سوار شده از قلعه بیرون آمد و در عقبه گیلکان با دشمن روبرو شد ولی در جنگ تیری بر چشم او خورد و از اسب بیفتاد و وفات یافت یکی از نزدیکان او را در نمد پیچیده و مخفیانه بقلعه برد و لشگریان شبانکاره که از شهادت او اطلاع یافتند دست از جنگ کشیدند و در قلعه متحصن شدند. لشکریان مغول قلعه را در محاصره گرفتند روز دیگر قطب الدین پسر کوچکتر او (زیرا پسر بزرگتر در زمان حیات پدر مرده بود) رسول فرستاد و اظهار ایلی کرد و مالی اندك قبول کرد مغولان بدارابجرد رفتند و از آنجا بفارس روی نهادند.» معین الدین نطنزی مؤلف منتخب التواریخ در باره علت لشگرکشی هلاکوخان بشبانکاره چنین مینویسد: ملک مظفرالدین بهیچ نوع ظالمان را محابا نمیکرد و بجهت اندك ظلمی عمال خود را گوشمال تمام میداد قضارا علیحیدر نام یکی از نزدیکان خود رابواسطه بیراهی که کرده بود مصادره کرداو بگریخت وبپناه هلاکوخان رفت واز اردو لشکر بسرمملکت آورد باوجود اینکه مظفر الدین محمد نود سال داشت بی دهشت استقبال نمود و در سال ۶۵۸ درصف کارزار بسعادت شهادت رسید. . . بعد از آن شبانکاره داخل تصرف مغول شد و ملک زادگان از طرف او حکومت میکردند (ص ٥)

حکومت قطب الدین مبارز (۶۵۸ - ۶۵۹) - ملک مظفر الدین محمد دوپسر داشت بزرگتر بنام غیاث الدین محمد که در زمان حیات پدر وفات یافت و از او چهار پسر و دو دختر ماند پسران نظام الدین حسن و نصرة الدین ابراهیم و جلال

الدین طیب شاه و بهاء الدین اسمعیل بودندو دختران یاقوت ترکان و خمسه ترکان نام داشتند که مادرشان کنیز کی بنام شکرخاتون بود وپسر کوچکتر که قطب الدین مبارز نام داشت بعد از قتل پدر از طرف تکوجنه سردار سپاه مغول به حکومت شبانکاره رسید . او مردی ستم پیشه و شراب خوار بود و برادر زادگان را نیز بنظر استخفاف مینگریست باین جهت آنان بکمک مردم شبانکاره او را دستگیر ساخته نزد هلاکوخان بردند و قبایح اعمال او برشمردند. هولاکوخان او را در یرغو نشانید ولی گناهی بر او ثابت نشد زیرا بر او در ایلی و مطاوعت تقصیری نرفته بود و در کار لشگر نیز گناهی بر او ثابت نشد و هلاکوخان گفت اگر او شراب میخورد خود داند باین جهت او را آزاد ساخت. بزرگان شبانکاره ترسیدند که اگر او بشبانکاره برگردد همه آنان را خواهد کشت پس عده ای از امراء مغول را برشوت راضی کردند که قطب الدین را گناهکار سازند و او را بقتل برسانند پس بحکم یرلیغ در دهم ذی الحجه سال ۶۵۹ کشته شد[۱].

قطب الدین مبارز سه پسر داشت : رکن الدین حسن که پسر بزرگتر بود و در جوانی درگذشت و از او پسری ماند بنام مبارز و دو پسر دیگر یکی ناصر الدین محمود و دیگری سیف الدین هزار اسب نام داشتند.

حکومت نظام الدین حسن بن غیاث الدین محمد بن مظفر الدین محمد (۶۵۹-۶۶۲)-

پس از قطب الدین مبارز برادر زاده اش ملک نظام الدین حسن بحکومت شبانکاره رسید. در زمان اوسلجوقشاه بن سلغور (۶۶۱-۶۶۲) اتابک فارس بر علیه هلاکوخان برخاست و یکی از حکام مغولی را در شیراز بقتل رسانید. چون خبر این واقعه به

۱- معین الدین الدین نطنزی مؤلف منتخب التواریخ گوید : او شبانکاره را هرسال از مغول به شش هزار دینار زر رایج بمقاطعه گرفت و چون سالی حکومت کرد مغرور شد و از اطاعت مغولان خارج گردید. اهالی شبانکاره بر او خروج کردند و باتفاق اولادبرادرش او را مقید باردو فرستادند تابیاساق رسیدص ه

بهلاکوخان رسید سپاهی بسرداری التاجو بفارس فرستاد و علاءالدوله اتابک یزد نیز که خواهرش بدست سلجوقشاه بقتل رسیده بود و همچنین نظام الدین حسن به بفرمان هولاکو بکمک سپاهیان مغول عازم فارس شدند در سال ۶۶۲ در کازرون بین طرفین جنگ درگرفت. در این جنگ نظام الدین حسن حاکم شبانکاره کشته شد و اتابک یزد نیز بضرب تیری از پای درآمد و سلجوقشاه هم دستگیر و کشته شد.

حکومت نصرة الدین ابراهیم (۶۶۲ - ۶۶۴) - بعد از قتل نظام‌الدین حسن برادرش نصرة الدین ابراهیم از طرف ایلخان مغول بحکومت شبانکاره رسید و به تبریز رفت و چون برادرش در جنگ با مخالفان ایلخان کشته شده بود بموجب یاسای مغول دختر سلجوقشاه که فاطمه خاتون نام داشت بازدواج او درآمد[۱] گویند نصرة الدین ابراهیم بزهر هلاک شد.

حکومت جلال الدین طیب شاه (۶۶۴ - ۶۷۷) - پس از فوت نصرة الدین ابراهیم امراء شبانکاره برادرش جلال الدین طیب شاه را که ۱۳ ساله بود بحکومت انتخاب کردند. او از ایلخان اطاعت مینمود و هر سال مال مقرر را باردو میفرستاد و خود نیز یکی دو بار باردو رفت و ایلخان او را مورد احترام قرار داد و طبل علم ویرلیغ و پایزه داد.

شبانکاره ای مؤلف مجمع الانساب مینویسد: اوغلام ترک بسیار خرید و همه را تربیت کرد. او شراب را بسیار دوست میداشت و دائماً در بارگاه او عیش و عشرت بود. زن برادرش نصرة الدین ابراهیم را که دختر سلجوقشاه بود بزنی گرفت و از او پسری آورد بنام غیاث الدین محمد و نیز دختر عم خود را بزنی گرفت و از او نیز پسری آورد بنام عمادالدین محمد و زن سوم او دختر پسر عمویش بود و از او چهار پسر آورد بنامهای مظفرالدین محمد - نظام الدین حسن - تاج الدین بهمن

۱- تاریخ وصاف

شاه - رکن الدین یوسف شاه. بطوریکه در ۲۲ سالگی ۶ پسر داشت. او پادشاهی بخشنده بود ولی از اسراف دوری می کرد. پس از ده سال حکومت بامر اباقاخان لشکری بجنگ براق خان بخراسان فرستاد چون اباقاخان بتبریز برگشت او با تحف فراوان باردو رفت و مورد احترام قرارگرفت.

چون جلال الدین طیب شاه در کار حکومت استقلال یافت شحنه مغولی شبانکاره که سیشی نام داشت و مال بسیار جمع آوری کرده بود از ترس اینکه مبادا طیب شاه ازحال او اباقاخان را مطلع سازد با او بنای منازعت را گذاشت. اما طیب شاه که بعنایت اباقاخان مستظهر بود کیفیت حال شحنه را بایلخان نوشت. چون خواجه شمس الدین صاحب دیوان از حال سیشی اطلاع یافت او را از باسقاقی شبانکاره معزول کرد و این امر باعث دشمنی بین شحنه و طیب شاه شد تا اینکه در سال ۶۷۷ در نزدیکی همدان بدست کسان سیشی بقتل رسید [۱] مدت سلطنت او ۱۳ سال بوده و در ۲۶ سالگی کشته شده.

حکومت مظفر الدین محمد بن طیب شاه (۶۷۷ - ۶۸۱) - پس از قتل پدر بفرمان ایلخان مغول بحکومت رسید و از ایلخان تقاضا نمود که قاتل پدرش را مجازات نماید ولی سیشی بخراسان فرار نمود. مظفر الدین محمد نیز پس از چندی بر ایلخان یاغی شد و دست بظلم و جور گشاد و بسیاری از امرا و بزرگان را کشت عاقبت عمش بهاء الدین اسمعیل بکمک سپاهیان مغول بر وی غلبه کرد مظفرالدین منهزم شد و بکرمان رفت ولی دستگیر شد او را باردو بردند و مدتی در اردوزندانی بود سپس گریخته بولایت لر بزرگ رفت و اتابک رکن الدین افراسیاب (۶۸۸ - ۶۹۰) رابرعلیه ایلخان بشورانید. اتابک افراسیاب ازسپاهیان مغول شکست خورد و مظفرالدین محمد نیز بشبانکاره برگشت و در خانه ای منزوی شد تا در سال ۷۲۱ وفات یافت. [۲]

---

۱ - مجمع الانساب شبانکاره ای.

۲ - منتخب التواریخ معینی نطنزی ص ۷ فصیحی خوافی مجمل التواریخ ص ۳۱

بهاء الدین اسمعیل بن غیاث الدین محمدبن مظفر الدین محمد(۶۸۱-۶۸۴) -
او که در زمان حکومت مظفرالدین محمد بن طیب شاه در خدمت ارغون خان در خراسان بسر میبرد بطوریکه گفته شد بکمک سپاهیان مغول شبانکاره را از تصرف ملک مظفرالدین محمد خارج ساخت و عده ای راکه سبب فتنه شده بودند بقتل رسانید و مالی راکه ملک مظفر الدین بعهده داشت بدربار ایلخان فرستاد. اودختر امیر ارغون حاکم خراسان را درازدواج داشت و از این ازدواج دو پسر بنامهای رکن الدین افراسیاب و تاج الدین جمشید بوجود آمدند. او از دختر عم پدرش نیز دو پسر داشت بنامهای نصرة الدین ابراهیم و سیف الدین محمد. مردم هنرمند را دوست داشت و با مردم نا اهل دشمن بود. پس از سه سال حکومت ایلچیان بسیار برای تحصیل مال از دربار ایلخان آمدند و چون او از عهده پرداخت مالی که مطالبه مینمودند برنیامد او را باردو بردند و درمصادره کشیدند باین جهت ازغصه بسیار مریض شد و آن مرض به خبط دماغ انجامید تا درسال ۷۱۲ وفات یافت [۱].

ناصر الدین محمود بن قطب الدین مبارز (۶۸۴ - ۶۹۲) - قطب الدین مبارز در موقع کشته شدن بطوریکه گفته شد دو پسر داشت بنامهای ناصر الدین محمود و سیف الدین هزاراسب و آن دو که نمیتوانستند استیلای بنی اعمام یعنی فرزندان غیاث الدین محمد را در شبانکاره ببینند و مجال اقامت در شبانکاره نیز نداشتند فرار کرده روی باردو نهادند و مدتها در ملازمت امرا و ارکان دولت بودند تا اینکه ملک بهاء الدین اسمعیل معزول گردید و بفرمان ایلخان ناصرالدین محمود بحکومت و برادرش سیف الدین هزار اسب بنیابت او معین شد.
ناصر الدین محمود حاکمی عادل بود و شبانکاره را معمور گردانید و املاکی راکه از ملک مظفر الدین محمد مانده بود میان اولاد اوقسمت کرد و بهریک بهره‌ای داد.

۱- مجمع الانساب شبانکاره ای

چون او تنبیه گناهکاران را بسیف الدین هزار اسب وامی گذاشت از این رو جمعی با سیف الدین بد شدند و موقعی که ناصرالدین باردو رفته بود او را بزهر هلاک کردند و چون ناصرالدین بشبانکاره برگشت او را نیز در شعبان سال ۶۹۲ بقتل رسانیدند. از او یک پسر سه ماهه باقی ماند بنام نصرالدین.

غیاث الدین محمد بن جلال الدین طیب شاه (۶۹۲ - ۷۰۹). مردم شبانکاره پس از قتل ناصرالدین محمود او را بحکومت برداشتند و ماجرا را باردو خبردادند ایلخان بشنیدن این خبر یسور بوقا را با دویست سپاهی بشبانکاره فرستاد تا کسانی را که مرتکب قتل او شده اند دستگیر سازد و باردو بفرستد و رکن الدین حسن پسر سیف الدین هزار اسب را بحکومت شبانکاره بگمارد یسور بوقا نیز همه بزرگان شبانکاره را دستگیر کرده رکن الدین حسن را که ۱۰ ساله بود بحکومت برداشت[۱] و خود مدت چهار ماه در ایگ ماند و همه گناهکاران را بمجازات رسانیده زندانیان را با خود برد. در این موقع بعلت کشته شدن گیخاتو خان و خروج بایدوخان بزرگان شبانکاره همه آزاد شدند و غازان خان نیز پس از بسلطنت رسیدن دو پسر جلال الدین طیب شاه یعنی غیاث الدین و نظام الدین را که جلال الدین طیب شاه زمان اقامت در اردو آنان را اینجوی پسران ارغون خان کرده بود مورد مرحمت قرار داد و غیاث الدین را بحکومت شبانکاره معین نمود و نظام الدین را بنیابت او تعیین کرد. غیاث الدین جز شرب شراب و رفتن بشکار کار دیگری نداشت از این رو نظام الدین حسن زمام امور را در دست داشت.

در زمان غازان خان امیر نوروز پسر ارغون آقا امیرالامرا و صاحب قدرت بود و بطوریکه قبلا گفته شد خواهر امیر نوروز یا دختر امیر ارغون که بیگی قتلغ نام داشت در ازدواج بهاء الدین اسمعیل بود باین جهت امیر نوروز ولایت شبانکاره را بخواهر خود داد و او نیز مالیات این ولایت را میان پسران خود یعنی رکن الدین

۱- مجمع الانساب شبانکاره نسخه عکسی کتابخانه مرکزی.

افراسیاب و تاج‌الدین جمشید و میان پسران دیگر بهاء الدین اسمعیل که از زن دیگرش بودند یعنی نصرة الدین ابراهیم و سیف الدین محمد و پسران جلال‌الدین طیب شاه یعنی غیاث الدین و نظام الدین قسمت کرد و همه را با یکدیگر شریک گردانید و تا امیر نوروز زنده بود درآمد شبانکاره باین نحو تقسیم میشد ولی پس‌از قتل او پسران سیشی ولایت شبانکاره را متصرف شدند و حکومت آنجا را در عهده ملک غیاث الدین‌محمد باقی گذاشتند. چون از حکومت او ۱۰ سال گذشت او را برای‌وصول مبالغی که بدهکارمیدانستند باردو بردند و مدت دوسال در آنجامتوقف ساختند تا اینکه معلوم گردید بدربار ایلخان بدهی ندارد. دراین مدت برادرش نظام الدین کارها را در شبانکاره اداره می‌نمود. اوپس‌از دو سال اجازه مراجعت یافت ولی‌بعلت افراط در شرب خمر بیمار شد و در سال۷۰۹ پس از ۱۷ سال‌حکومت وفات یافت [1]

حکومت نظام الدین حسن (۷۰۹ - ۷۲۵) . پس از مرگ غیاث الدین‌امیر سونج که شبانکاره درعداد بلوکات‌اوبود فرمان‌حکومت این‌ناحیه رابرای‌نظام‌الدین حسن فرستاد. هنوز یک سال از حکومت او نگذشته بود که نصرة‌الدین ابراهیم‌بن اسمعیل بحکومت شبانکاره معین شد باین جهت نظام الدین حسن باردو رفت و در کار حکومت با نصرة الدین ابراهیم شریک گردید ولی بین آن دو دائماً نزاع بر قرار بود تا بسعی سونج نوئین صلح میان آنان برقرار شد و مقرر گردید که هر یک درقسمتی‌از شبانکاره حکومت نمایند. پس‌از شش‌ماه باز بین‌آن دو اختلاف افتاد. این بار هردو از حکومت معزول شدند و شخصی بنام خواجه فخرالدین خداشاهی از طرف ایلخان بحکومت شبانکاره معین شد. او پس از سه سال حکومت وفات یافت و در همانجا مدفون گردید.

پس از فوت او امیر سونج قوام الدین مسعود الکرمانی را بحکومت فرستاد.

---

۱ - مجمع الانساب شبانکاره نسخه عکسی کتابخانه مرکزی.

حکومت او نیز بیش از یک سال طول نکشید و وفات یافت و باز حکومت بنظام‌الدین تعلق گرفت اما اختیار کارها در دست نوکران امیر سونج بود تا او نیز درگذشت و اولجایتو سلطان نیز در سال ۷۱۶ فوت شد و ابو سعید خان بهادر بسلطنت و ایلخانی رسید. نصرة‌الدین ابراهیم که در اردو بود شبانکاه را بتصرف دمشق خواجه پسر امیر چوپان که صاحب اختیار امور ابوسعید خان شده بود داد و او نیز نصرة‌الدین ابراهیم را بحکومت شبانکاره برداشت. چون ملک عزالدین بن شیخ جمال‌الدین ملک الاسلام که پشتیبان نصرة الدین ابراهیم بود معزول شد نظام الدین حسن مجدداً بحکومت شبانکاره معین گردید تا در سال ۷۲۳ در اثر سعایت تاج‌الدین جمشید بن بهاء الدین اسمعیل که در اردو بود نظام الدین حسن باردو احضار شد ولی مورد احترام قرارگرفت و مجدداً در حکومت شبانکاره باقی‌ماند تا در ذی قعده سال ۷۲۵ وفات یافت.

ملک نصرة الدین ابراهیم بن بهاء الدین اسمعیل. او که از سال ۷۱۰ در حکومت شبانکاره با نظام الدین حسن شریک بود و گاهی نیز باستقلال حکومت می‌کرد پس از مرگ نظام الدین حسن بکلی درکار حکومت مستقل شد و در سال ۷۲۹ وفات یافت[1].

ملک تاج الدین جمشید بن بهاء الدین اسمعیل. ملک تاج‌الدین جمشید برادر کوچک نصرة الدین ابراهیم که قبلا چندی بحمایت علی پادشاه خال سلطان ابو سعید از سال ۷۲۳ ببعد در شبانکاره حکومت داشت بعد از قتل دمشق خواجه از حکومت معزول شد و باردو رفت و باز بحمایت علی پادشاه بحکومت رسید و چون بعد از مرگ سلطان ابوسعید (سال ۷۳۶) فارس در تحت اقتدار امیر شرف الدین محمود شاه اینجو درآمد شبانکاره نیز در تحت نفوذ او قرارگرفت و او حکومت این ناحیه را بملک رکن الدین حسن بن هزاراسب و تاج الدین جمشید بن بهاءالدین

۱- مجمع الانساب شبانکاره‌ای نسخه عکسی کتابخانه مرکزی دانشگاه.

اسمعیل رقیب و شریک نظام الدین حسن واگذاشت و حکومت شبانکاره گاه با این وگاه با آن بود تا اینکه در سال ۷۴۲ و زمان حکومت امیر پیر حسین در فارس شخصی بنام امیر لون از هندوستان از راه سیرجان بشبانکاره آمده و آن دو را بقتل رسانید و چون اینجویان اقتدار یافتند شبانکاره در حوزه اختیار آنان درآمد و از سال ۷۴۲ شخصی بنام ملک اردشیر بحکومت پرداخت و چون او از امیر مبارزالدین محمد مظفری که در سال ۷۵۴ بر شیراز تسلط یافته بود اطاعت نکرد شاه محمود بن امیر مبارزالدین محمد در سال ۷۵۶ مأمور تسخیر شبانکاره شد ملک اردشیر منهزم گردید و تمامی خاک شبانکاره به تصرف آل مظفر درآمد و دولت شبانکاره پایان یافت.

ملوك شبانكاره

۱- نظام‌الدین فضل‌الله بن علی‌بن‌حسن بن ایوب معروف به فضلویه حسنویه یا حسویه [1]	۴۴۸ تا ۴۶۴
۲- نظام الدین یحیی بن نظام الدین فضلویه [2]	۴۶۴ =
۳- نظام الدین محمود بن نظام الدین یحیی [3]	—
۴- سیف الدین هزار اسب بن نظام الدین محمود [4]	—
۵- نظام الدین حسن بن سیف الدین هزار اسب [5]	— ۵۹۴
۶- قطب الدین مبارز بن نظام‌الدین حسن	۵۹۴ تا ۶۲۴
۷- مظفر الدین محمد بن قطب الدین مبارز	۶۲۴ « ۶۵۸

۱- در دایرةالمعارف اسلامی بزبان انگلیسی نام پدر فضلویه علی و او نیز فرزندحسن بن ایوب نوشته شده. مؤلف شیرازنامه نیز نام پدر فضلویه را علی ذکر کرده. در تاریخ جهان آرا نام فضلویه فضل‌الله ودر تاریخ وصاف فضل ضبط شده.

۲ و ۳ و ۴ و ۵ ـ سنوات حکومت حکام شبانکاره از نظام‌الدین یحیی تا قطب‌الدین مبارزدرهیچ منبعی معین نشده بوداز این روتعیین تاریخ حکومت هریک‌ازآنان ممکن نگردیدهمین قدرمسلم است که حکومت این چهارنفرازسال ۴۶۴ تا سال ۵۹۴ یکصدوسی‌سال‌طول کشیده است.

٨- قطب الدين مبارز بن مظفر الدين محمد	٦٥٨ تا ٦٥٩
٩- نظام الدين حسن بن غياث الدين محمد بن مظفرالدين محمد	٦٥٩ « ٦٦٢
١٠- نصرة الدين ابراهيم بن غياث الدين محمد بن مظفر الدين محمد	٦٦٢ « ٦٦٤
١١- جلال الدين طيب شاه بن غياث الدين محمد بن مظفرالدين محمد	٦٦٤ تا ٦٧٧
١٢- مظفر الدين محمد بن طيب شاه	٦٧٧ « ٦٨١
١٣- بهاء الدين اسمعيل بن غياث الدين محمد بن مظفر الدين محمد	٦٨١ تا ٦٨٤
١٤- ناصرالدين محمود بن قطب الدين مبارز	٦٨٤ « ٦٩٢
١٥- غياث الدين محمد بن جلال طيب شاه	٦٩٢ « ٧٠٩
١٦- نظام الدين حسن بن جلال الدين طيب شاه	٧٠٩ « ٧٢٥
١٧- نصرة الدين ابراهيم بن بهاء الدين اسمعيل	از ٧١٠ « ٧٢٣

باشتراك با نظام الدين حسن و در سال ٧٢٩ وفات يافته است.

١٨- تاج الدين جمشيد بن بهاء الدين اسمعيل } از سال ٧٢٣ چندی تاج الدين

١٩- ملك ركن الدين حسن بن هزار اسب } جمشيد تنها حكومت داشت

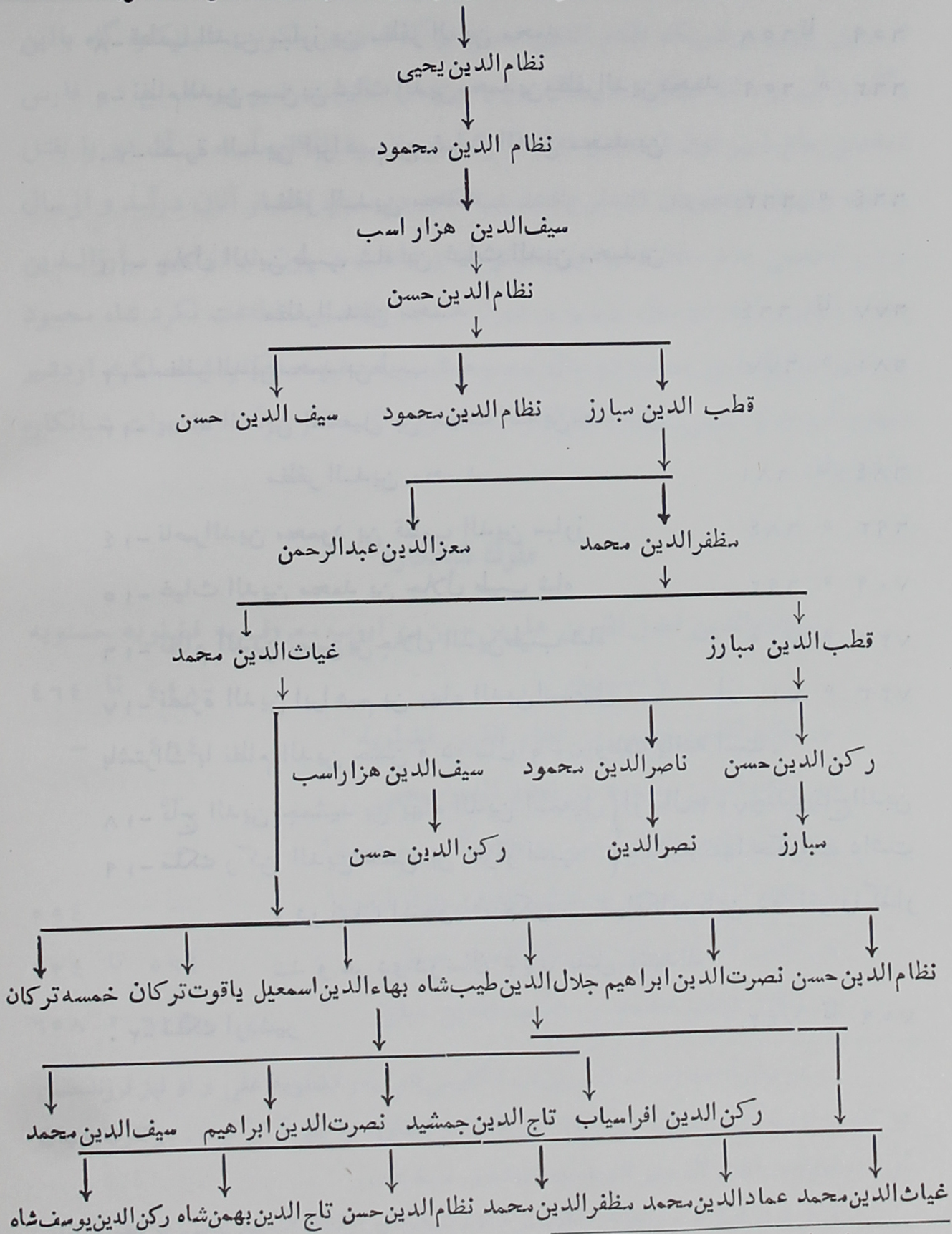
و در زمان اينجويان حكومت شبانكاره باين دو نفر واگذار

شد و هر دو در سال ٧٤٢ بقتل رسيدند

٢٠- ملك اردشير	٧٤٢ تا ٧٥٦

شجره نسب ملوك شبانكاره

نظام الدین فضل الله بن علی بن حسن بن ایوب معروف به فضلویه حسنویه



ازسال ۷۴۲ تاسال ۷۵۶ درشبانکاره ملک اردشیر بحکومت رسیده که نسبت او با ملوک شبانکاره بدرستی معلوم نگردیدو او نیز درسال ۷۵۶ ازمقابل لشکریان شاه محمود مظفری منهزم شد و دراین سال دولت شبانکاره بپایان رسید.

فصل سوم

فارس در زمان ایلخانان و حکومت آل اینجو

فارس[1] در زمان ساسانیان به ۵ ناحیه یا بلوك و یا کوره تقسیم شده بود وهر کوره بنام پادشاهی که بانی آن بود خوانده میشد و این ۵ کوره عبارت بودند از :

۱- کوره اصطخر شامل نواحی شمالی فارس . یزد نیز جزو این کوره محسوب می‌شد و مرکز آن شهر اصطخر بود که امروز خرابه‌هایش در ۷ کیلومتری شمال تخت جمشید است . چون شیراز در دوره اسلامی مقر حکام فارس شد شهر اصطخر از اهمیت افتاد تا اینکه در سال ۴۳۶ ﻫ . ق بدست ابوکالیجار دیلمی ویران گردید .

۲- کوره اردشیر و یا اردشیر خوره[2] شامل نواحی جنوبی و سواحل و جزایر

۱- ابن بلخی طول و عرض فارس را ۱۵۰ فرسنگ در ۱۵۰ فرسنگ می‌نویسد و گوید: فارس از شمال باصفهان متصل است و سرحد میان اصفهان و فارس یزد خواست و یزد و ابرقویه و سمیرم است و ازمشرق بکرمان اتصال دارد از طرف سیرجان و سرحد آن رودان است و این رودان از اعمال فارس بود اما در زمان سلطنت الب ارسلان چون میان پارس و کرمان حدی نهادند رودان با کرمان گذاشت در روزگار قاورد . از طرف جنوب بدریا متصل است وسرحد آن نواحی هزو وسیف (ساحل دریا عموماً و ساحل دریای عمان خصوصاً) است . از طرف مغرب بخوزستان مربوط است و سرحد آن ارجان است و ارجان از اعمال فارس است ص ۱۴۱ و ۱۴۲ چاپ ۱۳۴۳ شیراز.

۲- خوره یا خره بمعنی روشنی است .

خلیج فارس و مرکز آن شهر گور (جور) بوده که بعداً به فیروز آباد تغییر نام یافته است.

۳- شاپور خوره - در مغرب اردشیر خوره و مرکزآن‌شهر شاپور بوده که امروزه خرابه های آن در ۲۰ کیلومتری شمال غربی کازرون قرار دارد و این شهر بدست ابوسعید شبانکاره‌ای ویران گردید.

۴- قباد خوره - در مغرب شاپور خوره و مرکز آن ازگان یا ارجان بوده که امروزه خرابه‌های آن در نزدیکی بهبهان نمایان است.

۵- کوره دارابگرد یا دارابجرد - شامل نواحی شرقی فارس مرکز آن شهر داراب گرد بوده و خرابه‌های آن در نزدیکی شهر داراب کنونی است.

فارس در دوره استیلای عرب نیز تقسیمات فوق را حفظ کرده چنانکه جغرافی نویسان اسلامی از نواحی پنجگانه فارس بحث می کنند وهریک را جداگانه توصیف می‌نمایند ولی چون در سال ۴۴۸ ابو منصور فولادستون آخرین پادشاه دیلمی فارس بدست نظام‌الدین فضل‌الله معروف به فضلویه حسنویه (۴۴۸ - ۴۶۴) رئیس طایفه شبانکاره بقتل رسید در قسمت شرقی فارس که سابقا بکوره دارابگرد موسوم بود حکومتی جداگانه تشکیل یافت و بتدریج این ناحیه از فارس جدا شد و حکام این ناحیه تا سال ۷۰۶ گاهی باستقلال و زمانی تحت اطاعت حکام مرکزی ایران سلطنت می کردند.

و نیز در بندر هرموز و لار حکام محلی روی کار آمدند. بنا بر این در اواسط دوره سلجوقی بجای کوره های پنجگانه در فارس چهار ناحیه جداگانه می‌توان مشخص کرد:

۱- فارس بالاخص که مرکز آن شیراز بوده و از حدود یزد تا جزیره کیش وسعت داشت.

۲- ناحیه شبانکاره درکوره دارابگرد بین فارس بالاخص و کرمان و مرکزآن شهر ایگ بوده.

۳- لارستان که مرکز آن شهر لار بوده.

٤- هرموز شامل جزیره هرموز و جزایر و سواحل و بنادر اطراف آن.

چون هر یک از قسمت های سه گانه اخیر جداگانه در فصول دیگر مورد بحث قرار گرفته در اینجا فقط اوضاع تاریخی فارس بالاخص مورد تحقیق قرار خواهد گرفت.

چون ابو منصور فولادستون آخرین پادشاه دیلمی فارس در سال ٤٤٨ هـ. ق بدست نظام الدین فضل‌الله (٤٤٨ - ٤٦٤) بقتل رسید او که بفضلویه حسنویه معروف بود مدتی باستقلال و سپس از طرف آلب ارسلان سلجوقی در فارس بحکومت پرداخت و همینکه نسبت بدولت سلجوقی نافرمانی کرد گرفتار شد و بقتل رسید و سلجوقیان از آن پس فارس را بوسیله حکامی که از جانب خود می‌فرستادند اداره مینمودند و این حکام بترتیب عبارتند از:

۱- رکن‌الدین خمارتکین که در سال ٤٦٥ از طرف ملکشاه سلجوقی بحکومت فارس منصوب شد.

۲- در چهارصد و هفتاد و اند[1] ملک شاه پسر عم خود توران شاه بن قاورد حاکم کرمان را بحکومت فارس نیز تعیین نمود ولی او امور فارس را بدست بزرگان شبانکاره سپرد.

۳- پس از مرگ ملکشاه که در سال ٤٨٥ اتفاق افتاد بعلت بروز اختلاف بین فرزندان او بر سر تاج و تخت اوضاع کشور روی باختلال گذاشت از این رو فارس نیز سکون و آرامش خود را از دست داد زیرا در سال ٤٨٧ ترکان‌خاتون زن ملک شاه که در اصفهان بنام پسر کوچکش محمود حکومت می کرد شخصی بنام اونر را بحکومت فارس فرستاد ولی توران شاه بکمک امرای شبانکاره از ورود او بشیراز جلوگیری کرد. در سال ٤٩٢ سلطان برکیارق فرزند دیگر ملکشاه پس از رسیدن به

۱- فارسنامه ناصری

سلطنت مجدداً اونر را بحکومت فارس گماشت. بزرگان شبانکاره این بار از ایران شاه بن قاورد که بعد از سرگ توران شاه پادشاه کرمان شده بود کمک خواستند امیر اونر شکست خورده باصفهان گریخت و شبانکارگان بیش از پیش بر فارس استیلا یافتند.

٤- حکومت اتابک چاولی - سلطان محمد که بعد از برادرش سلطان بر کیارق بسلطنت رسیده بود در سال ٥٠٢ جلال الدین چاولی را باتابکی پسر دوساله اش چغری انتخاب کرد و بحکومت فارس فرستاد و او حکام شبانکاره را مطیع ساخت و شهر ایگ مقر آنان را گرفت. حکومت او در فارس تا سال ٥١٠ طول کشیدو در این سال وفات یافت[1].

٥- حکومت سلطان سلجوق - در سال ٥١٠ سلطان محمد سلجوقی پسر دیگر خود سلطان سلجوق را حاکم فارس کرد و خطیر محمد ابن حسین میبدی را بوزارت او برداشت. خطیر محمد نیز در سال ٥١٥ فوت شد.

٦- حکومت اتابک قراچه - پس از فوت خطیر محمد اتابک قراچه بحکومت فارس و اتابکی سلطان سلجوق معین شد. در سال ٥٢٥ سلطان محمود بن سلطان محمد سلجوقی درگذشت و سال بعد اتابک قراچه ببغداد رفت تا سلطان سلجوق شاهزاده تحت سرپرستی خود را بسلطنت برساند ولی سلطان سنجر بدفع او لشگر کشید. سپاه سلطان سلجوق شکست یافت و اتابک قراچه نیز اسیر گشت و بحکم سلطان سنجر بقتل رسید.

٧- حکومت منکوبرس - بعد از قتل اتابک قراچه منکوبرس بحکومت فارس رسید. پس از چندی بکمک امیر بوزابه که از طرف او در خوزستان حکومت داشت خواست سلطان داود پسر سلطان محمود سلجوقی را که برای تاج و تخت با عم خود سلطان مسعود در جنگ بود یاری دهد ولی شکست خورد و بقتل رسید. اما امیر بوزابه

١- درباره روابط شبانکارگان باحکام فارس بفصل دوم این قسمت مراجعه شود.

فارس برگشت و خود زمام امور را در دست گرفت و تا سال ۵۴۲ باستقلال حکومت کرد تا اینکه در این سال در جنگی با سلطان مسعود سلجوقی اسیر شد و بقتل رسید.

حکومت سلغوریان در فارس. سلغوریان از فرزندان امیری بنام سلغور هستند و سلغور در اوایل استیلای سلجوقیان از ترکستان بایران آمده و در خدمت سلجوقیان وارد شد و فرزندان او در نواحی فارس و کوه گیلویه و خوزستان مسکن گرفتند و موقعی که امیر بوزابه بجنگ سلطان مسعود سلجوقی میرفت بعلت دوستی که با سنقربن سودود داشت او را ازطرف خود درشیراز گذاشت چون پس از کشته شدن بوزابه سلجوقیان بفارس آمدند سنقربن سودود برآنان خروج کرد وفارس را مسخر ساخت. خروج سنقربن سودود برسلجوقیان درسال ۵۴۳ ه.ق صورت گرفت و این سال را ابتدای سلطنت سلغوریان در فارس میدانند. وفات اتابک سنقر درسال ۵۵۸ اتفاق افتاد.

بعد از او برادرش زنگی بن سودود (۵۵۸ - ۵۷۱) اتابک فارس شد و اودر تمام مدت حکومت خود با ملوک شبانکاره مشغول زدو خورد بود. بعد از اواتابک تکلة بن اتابک زنگی (۵۷۱-۵۹۱) بحکومت رسید. او درآغاز کارباشاهزادگان سلجوقی بجنگ پرداخت و هم در زمان او اتابک ایلدگز حاکم آذربایجان بفارس لشکر کشید ونتوانست کاری از پیش ببرد ولی پسرش اتابک پهلوان درسال ۵۷۰ شیراز را متصرف شد و بباد قتل و غارت داد اتابک تکله از قزل ارسلان فرزند دیگر اتابک ایلدگز نیز اطاعت نمود.

در آغاز حکومت اتابک طغرل بن سنقر (۵۹۱ - ۵۹۹) که بعد از اتابک تکله بحکومت رسیده سعدبن زنگی بر علیه او قیام کرد و در اثر محاربات آنان خرابی بسیار براین ایالت وارد شد[۱]. تا اینکه اتابک سعدبن زنگی (۵۹۹-۶۵۳) خود بحکومت رسید. درزمان او کرمان ضمیمه فارس شد زیرا بعلت اختلاف میان پسران طغرل پادشاه سلجوقی کرمان و نیز بسبب خرابی غزان در این ولایت و همچنین بعلت بروزقحط و غلا وضع

۲- تاریخ جهان آراء ص ۱۲۶

کرمان سخت آشفته شد و امیر مبارز الدین شبانکاره ای از یک طرف و سلطان محمد خوارزمشاه از طرف دیگر در صدد تصرف کرمان برآمدند. اتابک سعد نیز موقع را غنیمت شمرده بردسیر را مسخر ساخت و ملک عماد الدین محمد بن زیدان برادر زاده خود را بنیابت در کرمان گذاشته بشیراز برگشت ولی محمد بن زیدان پس از چندی کرمان را در اختیار عمال خوارزمشاهی گذاشت.

در سال ۶۰۲ پیرشاه پسر سلطان محمد خوارزمشاه بفارس لشکر کشید و نیز در سال ۶۱۴ اتابک سعد در نزدیکی ری در جنگی که با سلطان محمد خوارزمشاه نمود شکست خورده دستگیر شد و بوساطت ملک زوزن [۱] باین شرط آزاد شد که همه ساله قسمتی از خراج فارس را بدربار خوارزمشاه بفرستد و قلاع اشکنوان و شکسته و اصطخر را بعمال خوارزمشاه بسپارد و دختر خودملکه خاتون را در عقد ازدواج سلطان جلال الدین مینکبرنی پسر خوارزمشاه در آورد. چون پسرش ابوبکر از این شرایط اطلاع یافت بمخالفت پدربرخاست و عده ای از لشکریان سلطان محمد خوارزمشاه را که برای انجام تعهدات اتابک سعد همراه او بودند بقتل رسانید. اتابک سعد ناچار با پسر به جنگ پرداخت و او را دستگیر ساخته در قلعه اصطخر زندانی کرد.

اواخر حکومت اتابک سعد مقارن با حمله مغولان بر ایران است. در این زمان با اینکه بعلت مرگ سلطان محمد خوارزمشاه در سال ۶۱۷ فرزندانش دائماً گرفتار تهاجم سپاهیان مغول بودند معذلک غیاث الدین پسر سلطان محمد در سال ۶۲۱ که هنوز ری و اصفهان و عراق عجم را در تصرف داشت بفارس لشکر کشید واتابک سعد درقلعه اصطخر متحصن شد و سال بعد سلطان جلال الدین مینکبرنی پسر دیگر سلطان محمد که از مغولان شکست یافته و بهند گریخته و سپس از راه کرمان بفارس آمده

۱- تاریخ جهان آراء ص ۱۲۶

بود اتابک سعد بدو ملتجی شد و او نیز فارس را از برادر گرفته به اتابک داد.

اتابک ابوبکربن سعد (۶۲۳ - ۶۵۸) بعد از پدر در فارس حکمرانی کرده است. او چون خرابی و قتل و غارت مغولان را در خراسان شنیده بود برای اینکه فارس را از تعرض آنان مصون دارد از ایشان اطاعت کرد و برادرزاده خود تهمتن را با تحف و هدایای بسیار بدرگاه اوکتای قاآن فرستاد و از طرف اوکتای قاآن بلقب قتلغ خانی سر افراز شد. او هر سال سی هزار دینار زر سرخ بر سبیل خراج به خدمت خان مغول می‌فرستاد و همه ساله پسر خود اتابک سعد و یا یکی از برادر زادگان را پیش خان مغول روانه می کرد و برای اینکه عمال مغول از احوال ملک اطلاع حاصل نکنند آنان را در بیرون شهر جا می داد و مایحتاج ایشان را خود فراهم می کرد و مردم را ازمعاشرت باآنان مانع میشد.

فارس در عهد او آباد و مجمع فضلا و دانشمندانی شد که از مقابل هجوم مغولان گریخته بفارس پناه آورده بودند وچون اتابک ابوبکر نیز علما و دانشمندان را گرامی میداشت و وسایل معاش ایشان را فراهم می کرد از این جهت عده ای از آنان دور او جمع شدند و نام نیک او را در تألیفات خود ثبت کردند از جمله این دانشمندان شیخ سعدی است که کتاب بوستان را در سال ۶۵۵ بنام او بنظم درآورد و دیگر مجدالدین همگر شاعرمعروف وشمس الدین محمد رازی صاحب کتاب المعجم بودند که در دربار او میزیستند.

در زمان او فارس توسعه یافت. او در سال ۶۲۵ جزیره کیش را که درتصرف ملک سلطان حاکم آن بود بکمک سیف الدین ابا نضر حاکم بندر هرموز متصرف شد باین شرط که چهار دانگ از کیش ضمیمه فارس شود و دو دانگ آن را ملک هرموز تصرف کند و چون پس از چندی پادشاه هرموز از تسلیم چهار دانگ جزیره کیش باتابک سعد خود داری کرد در سال ۶۲۸ اتابک جزیره کیش را متصرف

شد و آن را دولت خانه نام نهاد. اتابک پس از آن بتصرف سایر جزایر پرداخت از آن جمله جزیره اوال (بحرین) را در سال ۶۳۳ و سر زمین قطیف را در سال ۶۴۱ مسخر ساخت [1]

چون در حین تصرف جزیره کیش سیف الدین ابا نضر ملک هرموز بقتل رسید اتابک حکومت هرموز را بشخصی بنام امیر شهاب الدین محمود بن عیسی داد و به این ترتیب نفوذ خود را باین بندر و نواحی که درتحت تسلط ملوک آن بود توسعه بخشید.

اتابک سعد پسر اتابک ابوبکر که در موقع فتح بغداد بتهنیت پیش هولاکو خان رفته بود و تا سال ۶۵۸ در خدمت خان مغول بود در این سال اجازه یافته عازم شیراز شد ولی در بین راه خبر مرگ پدر را شنید اما خود او نیز که بیمار بود پیش از ورود به شیراز وفات یافت. اتابک سعد نیز مربی اهل علم و ادب بود و شیخ سعدی از نزدیکان دربار اوست وتخلص خود را از نام او گرفته و دیباچه گلستان را بنام او ساخته است.

اتابک محمد پسر اتابک سعد درصغرسن باتابکی رسید باین جهت مادرش ترکان خاتون که خواهر علاءالدوله اتابک یزد بود زمام اموررا بدست گرفت ورسولانی با تحف و هدایا بخدمت هولاکوخان فرستاد و اظهار اطاعت نمود. هولاکوخان نیز فرمان حکومت فارس را بنام اتابک محمد صادر نمود اما او بعد از دو سال و هفت ماه به علت افتادن از پشت بام هلاک شد.

بعد از مرگ او بزرگان دولت، محمد بن سلغور بن سعد (۶۶۰ - ۶۶۱) برادرزاده اتابک ابوبکر راکه در موقع فتح بغداد در خدمت هولاکوخان رشادت‌ها کرده بود باتابکی برداشتند اما او پس از رسیدن بسلطنت بنای عیش و عشرت را گذاشت و بظلم و ستم پرداخت باین جهت ترکان خاتون او را با اینکه دامادش

۱- فارس نامه ناصری - شیراز نامه زرکوب ص ۵۶

بود و سلغم دختر او را در ازدواج داشت دستگیر کرده به خدمت هولاکوخان فرستاد. بفرمان خان مغول او را از اتابکی فارس خلع و برادرش سلجوقشاه را که در قلعه اصطخر زندانی بود باتابکی برداشتند. او ترکان خاتون را بازدواج درآورد و مانند برادر بعیش و عشرت پرداخت و شبی در عالم مستی فرمان داد که ترکان خاتون را نیز بقتل برسانند. روز دیگر که خبر این واقعه در شهر منتشر شد دو نفر باسقاق مغولی شیراز که از طرف هولاکوخان در شهر بودند عازم اردو شدند سلجوقشاه بتعقیب آنان پرداخت یکی را بقتل رسانید دیگری گریخته پیش هولاکوخان رفت. هولاکوخان بشنیدن این خبر التاجو نامی را با سپاهی بفارس فرستاد و فرمان داد که سپاهیانی از اصفهان و لر بزرگ و یزد و کرمان و شبانکاره بمدد التاجو بروند. سلجوقشاه چون تاب مقاومت در خود ندید بطرف کازرون گریخت در این شهر درسال ۶۶۲ سپاهیان مغول او را در محاصره آوردند با اینکه در این جنگ علاء الدوله اتابک یزد و نظام الدین حسن ملک شبانکاره کشته شدند سپاهیان مغول سلجوقشاه را دستگیرساخته در پای قلعه سفید بقتل رسانیدند بعد از قتل او چون از خاندان سلغوری از طایفه ذکور کسی که بتواند باتابکی برسدوجود نداشت مردم شیرازیکی از دختران اتابک سعد بن ابوبکر و ترکان خاتون را که ابش خاتون نام داشت باتابکی برداشتند.

در همین زمان ابش خاتون بازدواج منگو تیمور پسر هولاکوخان درآمد بنا براین میتوان گفت از این تاریخ فارس که مدتها بتدبیر اتابکان سلغوری ازحوزه اقتدار مغولان خارج بود ضمیمه دیوان ایلخانی گردید گرچه از زمان اتابک محمد بن اتابک سعد سلاطین فارس از طرف ایلخانان بحکومت منصوب می‌شدند ولی از زمان اتابک ابش خاتون فارس بکلی در تحت تسلط حکام مغول قرار گرفت چنانکه اتابکی ابش خاتون زمانی رسمیت یافت که التاجو فرمانده سپاه هولاکو بدان صحه گذاشت.

چون اباقاخان بعد از هولاکوخان بایلخانی رسید همچنان اتابکی فارس را

در عهده ابش خاتون گذاشت

در سال ۶۶۳ یکی از سادات شیراز بنام شرف الدین ابراهیم که در خراسان اقامت داشت و عده ای را معتقد خود ساخته بود خواست از خراسان بشیراز آید در در میان راه جمعی کثیر دور او گرد آمدند او در صدد برآمد با این عده شیراز را از تصرف مغولان خارج سازد با لشکری آراسته از حدود شبانکاره حرکت کرد سپاهیان مغول بمدافعه رفتند در نزدیکی پل کوار در جنگی که اتفاق افتاد شرف الدین ابراهیم در رجب همان سال کشته شد.

چون خبر طغیان شرف الدین ابراهیم بهلاکو رسید فرمان داد تا التاجو را ۱۷ چوب زدند که چرا حرف دمر نوکر خود را که گفته بود باید شیراز را قتل عام کرد نشنیده. سپس حکم کرد ده هزار نفر بشیراز بروند و مردم این شهر را مانند شهر های ماوراءالنهر که در زمان چنگیزخان قتل عام شده بودند همه را بکشند ولی چون خبر کشته شدن شرف الدین ابراهیم به هولاکو رسید از تصمیم خود در قتل عام شیراز برگشت.[1]

حکام مغول در فارس

با اینکه ابش خاتون از طرف ابا قاخان درحکومت فارس ابقا شده بودمعذلک از طرف خان مغول حکامی بفارس اعزام میشدند چنانچه در سال ۶۶۵ شادی بیتکچی و دمر برای گرفتن مال مقرر سالیانه بموجب یرلیغ بشیراز آمدند ولی چون حاکمی مستقل در فارس نبود اختلال در امور راه یافت تا اینکه در سال ۶۶۷ بحکم اباقاخان انکیانو بحکومت فارس رسید. او در حکومت روش عدالت پیشه ساخت و چون کسی را بکاری میگماشت از او تعهد میگرفت که طریقه امانت بسپرد و عدل و انصاف ورزد و اگر از کسی جزئی خطائی میدید او را بیرغو مینشاند باین جهت دست ظالمان و متعدیان از دامن مظلومان کوتاه شد و فارس آباد گردیدو در نتیجه اموال بسیار عاید خزانه شد.

۱- تاریخ وصاف

بعد از چندی چون انکیانو یکی از شحنگان مغولی را بقتل رسانید مورد باز خواست ابش خاتون قرار گرفت ولی او گفت قتل شحنه بحکم یرلیغ بوده است اما چون جمعی از او بیمناک بودند از او نزد اباقاخان شکایت بردند و گفتند مال دولت را ضایع و کشور را ویران میسازد و هوس سلطنت در دماغ می‌پروراند. ایلخان او را باردو خواست ولی تقصیری براو ثابت نشداو را برسالت نزدقاآن مغول بمغولستان فرستاد تا بدین وسیله او را از ایران دور دارد.

بعد از انکیانو سوغونجاق درسال ۶۷۰ بحکومت فارس رسید. او ولایات را بطریق مقاطعه در عهده عمالی چند گذاشت در زمان او رکن‌الدین محمود قلهاتی حاکم هرموز جزیره کیش را نیز متصرف شد سوغونجاق از بحرین و سواحل خلیج کمک خواست و بکیش لشکر کشید ولی بعضی از کشتی‌های او که شادی بیتکچی و شمس الدین محمد بن علی لر نایب خاص اتابک در آن بودند غرق شد با این حال سوغونجاق در ساحل ایستاده لشکریان را بحمله تحریص می کرد تا اینکه کشتی‌های محمود قلهاتی منهزم شدند و جمعی کثیر از آنان بقتل رسیدند و جزیره کیش بتصرف درآمد سوغونجاق سپاهی از سواره و پیاده در کیش گذاشت و خود به شیراز برگشت و پس از آن سال دو ساله را گرفته بهمراهی ابش خاتون باردو رفت و فارس در دست مقاطعان و عمال دیوانی ماند و آنان نیز در گرفتن مالیات وعوارض دیگر ظلم و ستم را بر رعایا و کشاورزان از حد گذرانیدند بعلاوه هدایای امرا ونوینان و مایحتاج سفرا و توقعات بیحدعمال که از کشاورزان مطالبه میشد سبب پراکندگی آنان و خرابی مزارع و املاک می‌شد و وجهی نیز برای خزانه دولت وصول نمیگردید وحکام مورد مواخذه قرار می گرفتند.

از جمله مقاطعان فارس در این زمان ملک شمس‌الدین محمد بن‌سالک است که صاحب ثروتی فراوان بود و خواهرپادشاه خاتون (۶۹۱-۶۹۴) پادشاه قراختائی کرمان را نیز در ازدواج داشت و در سال ۶۷۶ فارس را بتنهائی در مقاطعه گرفت ولی در مدت ده سال در اثر بیعدالتیهای حکام فارس تمام ثروت او بر باد رفت.

صاحت تاریخ وصاف گوید «امروز که سال ۶۹۹ است در بیغوله انزوا افتاده و برای مخارج چاشت و شام خود به بنده زادگان محتاج است».

حمله طایفه نکودری[1] بفارس . از وقایع سال ۶۷۷ حمله نکودریان بفارس است. این طایفه در زمستان این سال از راه سیستان بکرمان و سپس بفارس حمله نمودند. سپاه مغول که برای جلوگیری آنان بکرمان رفته بودند شکست خورده منهزم شدند ـ نکودریان شیراز را در محاصره گرفتند ولی بتسخیر آن موفق نگردیدند وپس

---

۱ - نکودریان (اسلاف ایل هزاره در افغانستان کنونی) دسته‌ای از مغولان بودند که رئیس ایشان نکودرنام داشت و او نواده جغتای خان و در خدمت هولاکوخان بود ونسبت بوی یاغی شده با قبیله وکسان خود بافغانستان کنونی کوچ کرد و از حدود سال ۶۵۹ تا ۶۸۹ همه ساله بخراسان و سیستان وکرمان و فارس هجوم برده و آن نواحی را غارت میکرد مخصوصاً هجوم آنان در ۶۷۷ بفارس ویران کننده بود. و در نتیجه حملات آنان فارس که درحمله مغولان بایران ازخرابی مصون مانده بود دستخوش ویرانی گشت و بارها دچارقحطی شد (تاریخ وصاف ص۳۱۸ ببعد)

مارکوپولو که در مسافرت هرموز وکرمان گرفتار هجوم نکودریان شده و مدتی در اسارت آنان بوده درباره این طایفه گوید: نکودار که از خوانین مغول بود از خان مغول اطاعت نمی کرد. دسته های مسلح این خان درسرتاسر مناطق واقعه درحدود ایران و هندوستان مشغول تاخت وتاز بودند. عده اینها هزار نفر است ومدام در پشت اسب های راهوارخویش درحرکتند سوقعی که منطقه‌ای را محاصره و اشغال سیکنند بهیچ چیز ابقا نمیکنند پیروجوان حیوان و انسان اسباب و اثاثیه همه را غارت سینمایند. او گوید:
آنان را قره‌اوناس[1] گویند زیرا که مادرشان هندی بودندکه نکودریان آنان را از هند باسارت آورده بودند ـ این طایفه در زمان حکومت امیر مبارزالدین محمدمظفری اطراف یزد را نیز سورد قتل و غارت قرار میدادند ـ جنگ‌های آنان با این پادشاه در تاریخ آل مظفر گفته شده است ۲

---

۱ قره اوناس یعنی دو رگه ـ مخلوط

۲ - بذیل صفحهٔ ٦٤ جلد اول مراجعه کنید

از غارت اطراف شهر از راه کرمان بسیستان برگشتند.

در سال ۶۸۰ تعرض نکودریان بنواحی جنوبی فارس تکرار شد و آنان تا اواخر عهد ارغون خان گاهی در فصل زمستان فارس را مورد تهاجم قرار میدادند و مردم فارس که در این موقع گرفتار ظلم و ستم عمال و حکام و شحنگان مغولی بودند از ایلغار نکودریان نیز صدمه و آسیب فراوان میدیدند وبا اینکه مبالغی خطیر در مدافعه از آنان خرج می‌شد ولی لشکریان مغول بدفع آنان قادر نمی آمدند و دهقانان از ترس مساکن خود را ترک گفته بشیراز پناه می‌آوردند و خوف و هراس ایشان چنان در دلها جای گرفته بود که مدتها ضرب المثل مردم بود.

در سال ۶۷۸ بنا بفرمان اباقاخان سوغونجاق برای رسیدگی بامور محاسباتی و تحصیل بقایای مالیاتی بفارس آمد دهقانان و صاحبان املاک که در زیر انواع تکلفات و بلیات معذب بودند بشکایت برخاستند و ظلم و ستم عمال مقاطعان را بیان کردند. سوغونجاق از عمل مقاطعان و عمال مالیاتی در خشم شده و مقاطعه بلوکات را باطل کرد و خواجه نظام الدین را بوزارت انتخاب نمود و تمامی بلوکات فارس را از نظر مالی در تحت نظر او قرارداد و سپس عازم اردو شد و ارباب مقاطعات را برای استخلاص بقایای مالیاتی که در عهده داشتند همراه خود برد.

سید عماد الدین ابویعلی یکی از مقاطعان که با خواجه نظام الدین وزیر مخالفتی داشت از اطاعت امر سوغونجاق سر پیچیده از وسط راه بشیراز برگشت ولی بدستور سوغونجاق دستگیر شده زندانی گردید. در این میان چون بین سید عمادالدین و ملک شمس الدین محمد بن مالک که تمامی فارس را از سال ۶۷۶ ببعد در مقاطعه داشت در پرداخت بقایا موافقت حاصل شد از حبس نجات یافت اما ملک شمس الدین پیش اباقاخان رفت و تصرفات بیجای سوغونجاق را در اموال فارس عرضه داشت و سید عما الدین نیز اهمال سوغونجاق و نواب او مخصوصاً نظام الدین وزیر را در گردآوری مالیات تقریر کرده خود ملتزم شد که علاوه بر مال مقرر سالی دویست

تومان بدیوان بپردازد. پادشاه هر دو را مورد نوازش قرار داد و طغاجار نویان را برای تحصیل مال بشیراز فرستاد. طغاجار ابتدا کسی را بشیراز فرستاد تا نظام الدین وزیر را زندانی سازد. سپس با صدر الدین احمد خالدی نایب خود (که بعداً صاحب دیوان شد) و ملک شمس الدین و سید عمادالدین بشیراز آمد و برسیدگی بحساب عمال فارس مخصوصاً خواجه نظام الدین وزیر مشغول شد.

حکام و امرای دیگر که هر یک مبلغی بدهکار بودند چون میدانستند بعد از خواجه نظام الدین وزیر نوبت رسیدگی بحساب آنان خواهد رسید در این اندیشه بودند خصم را چگونه از میان بردارند و در پنهان حیله میاندیشیدند تا اینکه خبر فوت اباقاخان رسید و طغاجار نوئین نیز آنچه را که تحصیل کرده بود گرفته با ملک شمس الدین و سید عماد الدین عازم اردو شد و از عقب ایشان امراء دیگر چون شمس الدین حسین و نظام الدین ابوبکر باردو رفتند تا در موقع دادرسی از جواب باز نمانند. همینکه سلطان احمد تکودار در سال ۶۸۰ بسلطنت رسید هریک از امرای مزبور بیکی از بزرگان اردو متوسل شدند و پس از سعی بسیار مصالحه بین آنان برقرار شد و این چهار تن فارس را بچهار قسمت کرده و هر قسمتی درعهده یکی از آنان قرار گرفت و ضمناً سید عماد الدین بوزارت فارس انتخاب شد ولی بولوغان حاکم سابق فارس که با طغاجار بنای مخاصمت را گذاشته بود چون میدانست بزودی از مقام خود برکنار خواهد شد از فرمان ایلخان اطاعت ننموده حاکم مزبور را در کارها مداخله نداد و مدت یک سال از ورود ایلچیان سلطان بشیراز ممانعت کرد و محصلان را که برای تحصیل مال می‌آمدند از بازگشت باردو جلوگیری کرد و چون در این موقع ارغون خان بر علیه ایلخان در خراسان قیام کرده بود ایلچیانی پیش او فرستاد و او را بتسخیر شیراز تشویق نمود تا اینکه سلطان احمد تکودار طاشمنکو را بحکومت شیراز فرستاد او نیز بکمک اتابک یوسف شاه لر عازم تسخیر شیراز شد. اطرافیان بولوغان که از عواقب وخیم عصیان اندیشه داشتند روزی که بولوغان بعزم تفریح از شهر خارج شده بود دروازه ها را بستند. بولوغان که قدرت

مقابله با طاشمنکو را نداشت و نیز نمیتوانست داخل شهر شود ناچار بخراسان گریخت پس از آن امرا دروازه ها را گشوده طاشمنکو را وارد شهر کردند و اتابک یوسفشاه لر نیز بمحل حکومت خود بر گشت. طاشمنکو اطرافیان بولوغان را تحت شکنجه قرار داد و از آنان اموالی را که ربوده بودند گرفت و از این راه مالی بیقیاس حاصل کرد.

پس از یک سال بفرمان سلطان احمد تکودار اتابک ابش خاتون باز حاکم شیراز شد و طاشمنکو باردو بر گشت. اتابک ابش خاتون وزارت خود را مجدداً در عهده خواجه نظام الدین ابوبکر گذاشت و بیشتر املاک فارس را بنام املاک دیوانی در ضبط خود آورد و درآمد آن را بمصرف شخصی خود رسانید. سید عمادالدین که دشمن قدیمی نظام الدین ابوبکر بود چون عنایت اتابک را نسبت باو در نهایت درجه دید باردو رفت. در این موقع میان سلطان احمد و ارغون خان بر سر سلطنت جنگ بود تا اینکه سلطان احمد مقهور شد و ارغون خان بسلطنت رسید و سید عمادالدین بکمک امیر بوقا که دایرمدار امور سلطنت ارغون بود بخدمت ایلخان رسید واوضاع فارس را باطلاع اورسانید. ارغون نیز حکومت فارس را براً و بحراً بدو تفویض کرد و فرمان داد که اتابک ابش خاتون عازم اردو شود.

اما پیش از آنکه سید عمادالدین بشیراز برسد نواب اتابک ابش خاتون از جریان کار او اطلاع یافته واتابک را بدفع او مصمم گردانیده بودند. سید عمادالدین چون بحدود فارس رسید برسیدگی بحساب عمال دیوان آغاز کرد حکام وباسقاقان به خدمت او شتافتند او نیز یکی از شحنگان را برای عبرت دیگران تنبیه کرده بابش خاتون پیغام داد تا بخدمت ایلخان برود و در ۲۲ ماه رمضان سال ۶۸۳ وارد شیراز شد وبرای خود دستگاه حکومت درست کرد و نسبت باتابک بابیاعتنائی رفتار نمود و روز عید اضحی بر خلاف توقع اتابک ابش خاتون بخدمت او نرفت این بود که اتابک متغیر شد و تصمیم گرفت او را دفع کند برای این منظور از حکام و اکابر

سندی گرفت مبنی بر اینکه سید عمادالدین در حق مردم بد اندیش است و درآمد ملک را در غیر راه خود صرف کرده بدین جهت برای مصالح جمهور قتل او لازم است تا برای خاطر یک نفر ملکی خراب نگردد. حکام و امرا و ارکان دولت هر یک ذیل این سند را امضا کردند. پس از آن اتابک مترصد فرصت نشست.

اما سید عمادالدین که بعنایات ایلخانی مستظهر بود توجهی باقدامات و مخالفت های اتابک نداشت. در این موقع شایع شد که نکودریان بکرمان آمده‌اند. سید عمادالدین باتابک پیغام داد که چون او و دیگرامرای لشکرعازم دفع نکودریان هستند و بکرمان خواهند رفت بهتر است اتابک ابش در قلعه اصطخر اقامت اختیار نماید. این پیغام نیز ماده دشمنی را غلیظتر کرد چه اتابک ابش چنین پنداشت که سید میخواهد او را در قلعه زندانی نماید پس موقعی که سید عمادالدین از بازار می گذشت باعده ای ازغلامان اتابک برخورد. کسان اتابک گفتند که بفرمان اتابک باید ببارگاه حاضر شوی چون او درشتی آغاز کرد رئیس غلامان در او آویخت و او را از اسب بپائین کشید و سرش را از تن جدا ساخت (۱۱ شوال سال ۶۸۳) پس غلامان اتابک و دیگر مردم در خانه او ریخته و دست بغارت گشادند و سید جمال‌الدین ابن عم او را نیز که مردی متورع و متقی بود کشتند پیش از این واقعه نظام الدین ابوبکر بواسطه وحشتی که از اتابک ابش خاتون یافته بود بیزد رفته بود باین جهت مقام وزارت در عهده خواجه سیف الدین قرار گرفت.

بعد از قتل سید عمادالدین پسر خرد سالش با بعضی از نواب پدر گریخته به اردو رفت و بامیر بوقا متوسل شد امیر بوقا که همیشه از سید عمادالدین حمایت میکرد واز مرگش متاسف بود پیش ایلخان عصیان وتمرد اتابک ابش و بیگناهی سید را در این واقعه عرضه داشت و گفت اتابک ابش پایزه را برخلاف یاسای چنگیزخان شکسته است ویرلیغ را پاره کرده و اگر این جسارت او بخشوده شود شاهزادگان و خواتین دیگر که در رتبت از او زیادترند در اطاعت نمانند. ارغون خان متغیر شده فرمان احضار اتابک ابش خاتون را صادر کرد.

اما اتابک ابش که از عواقب عمل خود بیمناک بود هدایای فراوانی برای امرا و بزرگان فرستاد و باولجای خاتون که معتبر ترین خواتین بود توسل جست ولی وساطت او خشم و غضب ارغون خان را فرو ننشانید مخصوصا ماندن اتابک ابش خاتون را در شیراز بر عصیان و تمرد او حمل نمود از این رو فرمان داد طولا دای یرغوچی و جیور غوتای و حسام الدین قزوینی جهت تحقیق در بارهٔ قتل سید عماد الدین و استخراج اموال و آوردن اتابک ابش خاتون بشیراز بروند. آنان نیز چون بشیراز رسیدند بزرگان و اطرافیان اتابک ابش را در شکنجه گرفتند و به رسیدگی حساب حکام پرداختند اما با اتابک ابش که عروس هولاکو خان بود به مهربانی رفتار نمودند. اتابک ابش ناچار عازم خدمت ایلخان شد و اولجای خاتون را باز بشفاعت برانگیخت ولی فایده ای نداد. اتابک ابش خود بخدمت امیربوقا رفت تا از راه عذر خواهی او را از مخالفت باز دارد. امیر بوقا با اینکه نسبت به اتابک ابش مراسم تعظیم و تکریم سرعی داشت و از خرگاه خود باستقبال او بیرون آمد با این حال فرمان داد تا اتابک را در یرغو حاضر نمایند اولجای خاتون بار دیگر بشفاعت برخاست و گفت عروس خان چگونه میتواند با بندگان در یرغو نشیند و اگر گناهی صادر شده علت تحریک ارباب اغراض بوده است. قرار شد جلال الدین ارقان [1] که با اتابک نسبتی داشت از طرف او در یرغو حاضر گردد و بزرگان شیراز و پسر سید نیز در یرغو نشینند. در اثر ضربات چوب جلال الدین معترف شد که بزرگان با اتابک ابش مواضعه کرده بودند تا سید عماد الدین را از میان بردارند. پس فرمان شد که اتابک و موافقان او. ۵ تومان دروجه اولاد سید بپردازند.

چون از این واقعه یک سال و چند ماه گذشت اتابک ابش بعلت مرض درسال

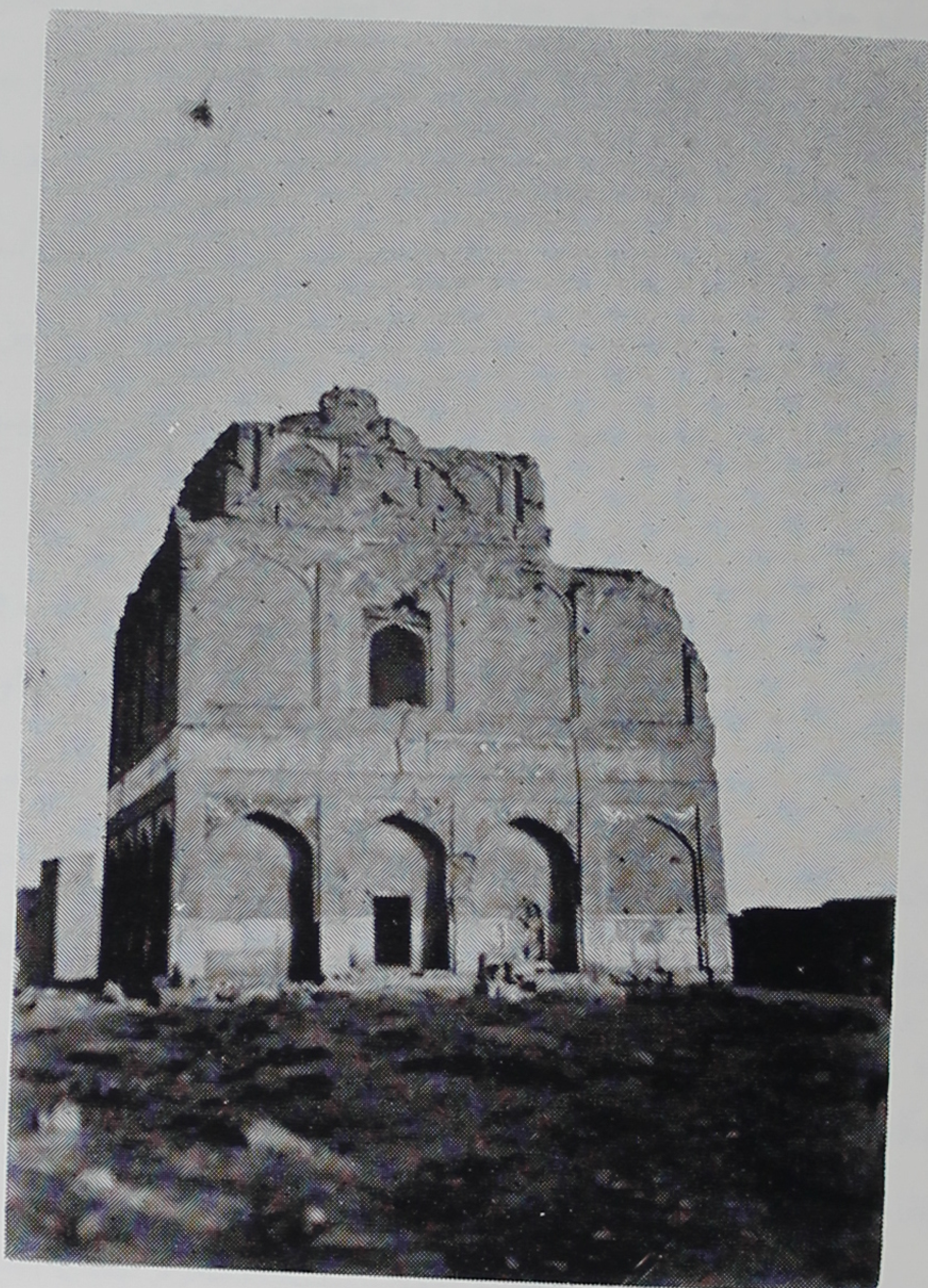
۱- مؤلف تاریخ وصاف گوید: چون ابش خاتون از طرف سلطان احمد باتابکی فارس مجدداً منصوب شد جلال الدین بسمت نیابت حکم در دیوان اتابکی بر قرارشد. مؤلف شیراز نامه شجره نسب او را چنین مینویسد: جلال الدین ارقان بن ملک خان ابن محمد بن زیدان بن سعد بن زنگی.

۶۸۴ در تبریز وفات یافت و او را در محله چرنداب تبریز دفن کردند. مدت حکومت او را مؤلف تاریخ وصاف ۲۲ سال مینویسد.

اوضاع فارس پس از ابش خاتون - چون ابش خاتون و عمالش بسیاست رسیدند حکام شیراز که در این ماجرا دخالتی داشتند پس از مدتی سر گردانی به طوغان که در این زمان در نزد ایلخان نفوذ زیادی داشت متوسل شدند و تعهد نمودند که بقایای مالیاتی فارس را بمبلغ پانصد تومان بخزانه برسانند بدین جهت فرمان حکومت فارس بنام قوام الدین بخاری و شمس الدین حسین و سیف الدین یوسف و نظام الدین ابوبکر صادر شد. طوغان نیز فخر الدین مبارك شاه را ازجانب خود برای انجام تعهدی که سپرده بودند بفارس فرستاد. نرسیده بفارس قوام الدین بخاری یکی از چهار نفر مزبور وفات یافت و سه نفر دیگر تجدید تعهد کرده بشیراز آمدند و چون تحصیل این مبلغ از فارس که چند سال گرفتار خشکسالی و قحطی و خرابی و ویرانی شده بود امکان نداشت عمال و محصلان آن مقدار را که پس از شکنجه و عذاب رعایا و دهاقین جمع آوری کرده بودند برداشته باردو بردند و فخر الدین مبارك شاه را جهت جمع آوری بقیه در شیراز گذاشتند.

در این موقع سعد الدوله یهود بحکم ارغون خان بوزارت رسید او برادر خود شمس الدین را با جوشی محصل سابق اموال فارس و عزالدین مظفر بن محمد عمید روانه فارس کرد.

جوشی در اول کار فخر الدین مبارك شاه و مجد الدین رومی و شمس الدین حسین و پسر شمس الدین را بعلت تقصیر در اداء مال و سستی در تحصیل آن و مدارا با ارباب بلوکات بقتل رسانید. خواجه سیف الدین یوسف و خواجه نظام الدین ابوبکر برای سلامت جان خود تعهد جدیدی دادند. که صد تومان بخزانه برسانند. بفرمان جوشی تمامی عمال و متصرفان و ارباب ثروت را در شکنجه آوردند و ببهانه های مختلف از مردم پول مطالبه مینمودند. با همه این شکنجه و عذاب ها فقط



مقبره آبش‌خاتون واقع در جنوب شرقی شیراز

مقابل صفحهٔ ٦٤

جسد آبش‌خاتون را که درتبریز وفات یافته ودرهمانجا دفن شده بود دخترش کردوجین بشیراز آورده درمقبره‌ای که خود ساخته مدفون کرده است .

این مقبره سه طبقه‌ای است ودربالای طبقه آخر گنبدی داشتن اخیراً مقبره را تعمیرنموده وطبقات بالای آن را برداشته‌اند .

قریب ٥ تومان حاصل شد. جوشی چون از تحصیل مال و قتل و غارت فارغ شد باطراف فارس فرستاد تا درهر ولایتی فهرستی از املاک اینجو (از قرا و مزارع ومیاه و دوالیب وطواحین واراضی دیم و آبی) تهیه نمایندوتمامی اشجارمثمر ونخیلات و کروم و هم چنین اشجار غیر مثمر مانند چنار و بید و عرعر و غیره را بشمارند تا باطلاع ایلخان برسد. سپس سیف الدین یوسف و نظام الدین ابوبکر را نیز بقتل رسانید و سرهای ایشان را از دروازه شهر شیراز آویخت (دوشنبه ١٧ ربیع الاخر سال ٦٨٩).

در سال ٦٩٠ ارغون خان وفات یافت مردم سعدالدوله یهودی وزیر او را که مسبب خرابی و ظلم وستم میدانستند کشتند و تمامی اقوام وکسان او را نیز که در اطراف و اکناف مملکت بودند بقتل رسانیدند ولی شمس الدوله حاکم فارس که با مردم بعدل و داد رفتار کرده بود و در تکریم علما مبالغه مینمود آسیبی ندیدوچون گیخاتوخان بعد از ارغون خان بمقام ایلخانی رسید همچنان شمس الدوله را در مقام خود باقی گذاشت.

حکومت شیخ الاسلام جمال الدین ابراهیم بن شیخ محمد طیبی . در سال ٦٩٢ گیخاتوخان حکمرانی فارس و اداره املاک خاصه (املاک اینجو) رابراً و بحراً بمدت چهار سال بمبلغ یک هزار تومان بشیخ الاسلام جمال الدین ابراهیم بن شیخ محمد طیبی داد و او را بلقب ملک الاسلام ملقب ساخت [1]

ملک الاسلام سال مقاطعه سال اول را بخزانه ایلخانی رسانید و همچنین تحف و هدایائی بخدمت خان و خواتین و امرا تقدیم داشت و تقاضا نمود که برای مطالبات مالی از فرستادن ایلچی و محصل ممانعت بعمل آید تا از این راه برعایا سخت نگذرد خان نیز دستور داد چون مال فارس بضمان در تصرف ملک الاسلام است باسقاقان و حکام شیراز شحنه و نواب باطراف فارس نفرستند در نتیجه دست ظلم و ستم

١ - تاریخ وصاف ص ٢٦٨

باسقاقان و متعلقان ایشان موقةً از سر رعایا و زارعین بریده گشت و مردم در امن و امان افتادند.

ملک الاسلام بطوریکه در تاریخ ملوک هرموز نیز گفته شده جزیره کیش را نیز در تحت اختیار مالی خود گرفت و بعلاوه بهاء الدین ایاز سیفین را نیز که بوسیله رکن الدین مسعود از حکومت هرموز بر کنار شده بود یاری داد تا او بر تخت حکومت هرموز نشست و باین وسیله ملک هرموز را هم در تحت نفوذ خود آورد.

اما عزالدین مظفر بن محمد عمید که مشاور صاحب دیوان صدر جهان زنجانی بود از حکومت ملک الاسلام در فارس راضی نبود باین جهت با غوای او ایلچی بشیراز آمد و از ملک الاسلام صد تومان زر و هزار و پانصد من مروارید از باقی مقاطعه و توفیرات چند ساله مطالبه کرد و از این راه ملک الاسلام را در مضیقه گذاشت ولی چون در سال ٦٩٤ گیخاتوخان بقتل رسید و بایدوخان بتخت ایلخانی نشست فارس را براً و بحراً مانند زمان گیخاتو بر سبیل مقاطعه در عهده ملک‌الاسلام شیخ جمال الدین که در اردو بود قرار داد و ایلچیانی فرستاد تا عزالدین مظفر بن محمد عمید را که در آخر عهد گیخاتوخان برای دریافت مال چندین ساله بفارس آمده بود دستگیر ساخته اموالی را که متصرف شده بود از او مطالبه نمایند.

درهمین سال غازان برعلیه بایدوخان قیام کرد و بر تخت خانی نشست و چون بعلت جنگ‌های متوالی که بین گیخاتوخان و بایدوخان وغازان خان در یک سال انجام گرفته خزانه خالی گشته بود از این جهت غازان خان عمالی به اطراف ممالک فرستاد تا برای مخارج روزانه دستگاه سلطنت پولی تهیه نماید. فارس در این زمان بیشتر مورد سختگیری قرار گرفت زیرا در زمان بایدوخان ایلچیان غازان خان بفارس برای مطالبه اموالی آمده و دست خالی برگشته بودند.

غازان خان هرقداق یکی از امراء خود را برای رسیدگی بحساب ملک‌الاسلام بفارس فرستاد و در این امر تحریکات عزالدین مظفر بن محمد عمید تأثیری تمام

داشت اتفاقاً در این موقع ملک الاسلام در دولت خانه کیش بود زیرا در این زمان بین بهاء الدین ایاز ملک هرموز و فخر الدین احمد پسر ملک الاسلام مخالفتی آغاز و جنگی واقع شده بود و بعلت شکست لشکریان فخر الدین ملک الاسلام ناچار مدتی را در هرموز توقف کرد و پس از مطیع ساختن بهاء الدین ایاز عازم جزیره کیش شد و با مالی فراوان بشیراز آمد و پس از آنکه ایلچیان را خدمات شایسته کرد باردو رفت.

در این موقع بود که جمال الدین دستجردانی بیاسا رسیده و صدر جهان زنجانی در محرم سال ۶۹۶ بصاحب دیوانی انتخاب شده بود. ملک الاسلام بصلاح دید او بحضور غازان خان رفت و هدایای بسیار تقدیم داشت.[۱]

ملک الاسلام در این شرفیابی تقاضا کرد که سخن عزالدین مظفر بن محمد عمید را مورد تحقیق قرار دهند و چون او را در مقام یرغو آوردند بطلان گفتارش ثابت گشت حکم شد تا اموال او را مصادره کرده خود او را نیز روز جمعه ۱۱ محرم سال مزبور بقتل رسانیدند. از آن پس ملک الاسلام مورد نوازش قرار گرفت و علاوه بر فارس عراق عرب و بصره و واسط را نیز بمدت سه سال (از ۶۹۶ تا ۶۹۸) در مقاطعه او قرار دادند.

در اواخر سال ۶۹۷ حکام و عمال اطراف را برای رسیدگی حساب بدارالملک تبریز احضار کردند از آن جمله ملک الاسلام نیز احضار گردید گرچه مورد احترام قرار گرفت اما چون مزاج امرا و ارکان دولت بروی متغیر شده بود از این رو به بهانه هائی او را به بیشتر از آنچه میبایست بپردازد بدهکار کردند و جریان را به اطلاع غازان خان رسانیدند فرمان شد بی آنکه او را آزاری برسانند اموال دولت را

۱- از جمله هدایائی که ملک الاسلام تقدیم داشته بطوریکه مؤلف تاریخ وصاف گوید هزار اسب اخته بود بعلاوه مروارید خوشاب و دانهاء گرانمایه و انواع ظروف زر و نقره و ظرایف اقصای چین و هند.

از او مستخلص سازند. ملک الاسلام بهر وسیله ای که بود بدهی خود را ادا کرد ولی از قبول مقاطعه مجدد فارس خود داری نمود وهر چه اصرار کردند فایده نداد تا اینکه بفرمان غازان خان فارس را براً و بحراً به ۱۶ بلوک قسمت کردند و بمدت سه سال از آغاز سال ۶۹۸ بمبلغ هزارتومان زر سرخ به ۱۶ نفر بمقاطعه دادند و امارت فارس را درعهده ساداق ترخان گذاشته و شرف الدین مخلص الملک سمنانی را نیز به حکومت معین نمودند تا نگذارد از مقاطعان برعایا ستمی برسد.

اتفاقاً از آغاز سال ۶۹۸ خشک سالی در فارس حاصل شد و جمعی کثیر براثر قحطی و وبای عظیم که متعاقب آن بوقوع پیوست بهلاکت رسیدند چنانچه فقط در شیراز و حوالی آن بیشتر از ۹۰ هزار نفر بخاک هلاک افتادند.

سال دیگرمقاطعان و صاحبان بلوک که ملتزم پرداخت مال مقاطعه شده بودند عمال ومتصرفان رابرای وصول اموال در معرض شکنجه وعذاب قرار دادند که باعث خرابی و ویرانی بیشتر گردید.[1]

۱- نمونه ظلم و ستم مغولان در فارس قطعه ایست که شیخ سعدی گفته و برای خواجه شمس الدین محمد بن مالک سابق الذکر فرستاده است.

ز احوال برادرم به تحقیق
دانم که ترا خبر نباشد
خرمای بطرح می دهندش
بحث به از این بتر نباشد
اطفال پرند و مرد درویش
خرما بخورند و زر نباشد

بقیه حاشیه درصفحه بعد

حمله مغولان جغتائی بفارس. در سال ۶۹۹ که غازان خان بشام برای جنگ با سپاهیان ملک مصر رفته بود مغولان جغتائی ساکن ماوراء النهر از راه سیستان فارس را مورد حمله قرار دادند. امیر ساداق بیک نتوانست از حمله و هجوم آنان جلوگیری کند مغولان خود را باطراف شیراز رسانیدند ولی بتصرف آن موفق نشدند از این رو از راه کازرون بجنوب فارس رفته دشتستان و خورسیف و ناحیه لیراوی و زیدون از توابع کوه گیلویه وشوشتر را خراب کردند و در این نواحی بمدت دو ماه بتاخت و تاز مشغول شدند. در موقع مراجعت خواستند بهرموز که بندر معتبری در ساحل کرمان (نزدیکی میناب امروز) بود دستبردی بزنند ولی بهاء الدین ایاز ملک هرموز ازهجوم آنان جلوگیری کرد از این رو مغولان بسیستان برگشتند.

بقیه حالات ملک الاسلام. دولت خانه کیش نیز از سال ۶۹۸ تا انقضای سال ۷۰۱ بمدت ٤ سال هر سال بمبلغ ۷۰ تومان در مقاطعه ملک الاسلام بود. شخصی بنام نورالدین بن صیاد که مدعی بود در امور دریانوردی تجربه ای دارد بعلت سابقه دشمنی با ملک الاسلام ادعاد نمود که درآمد کیش از عشور کشتی ها و صیدمروارید در هرسال ۱۳۰ تومان است درحالی که ملک الاسلام میگفت حاصل آن درسال بیش از ٤۰ تومان نشده و بدین ترتیب از بابت درآمد جزیره کیش نیز ملک الاسلام را در معرض مواخذه قرار دادند و برای اثبات صحت و سقم ادعای طرفین قرارشد که از سال ۷۰۲ عمال ملک الاسلام در امور مالی کیش مداخله

بقیه حاشیه از صفحهٔ قبل

از غایت فقر دایم او را
شلوار بپای در نباشد
وانگه تو محصلی فرستی
ترکی که از او بتر نباشد
چندان بزنندش ای خداوند
کز خانه رهش بدر نباشد

ننمایند بشرط آنکه جهازات او و برادران و فرزندان و پیوستگانش مانند سابق در بنادر کیش لنگر بگیرند و از رفتن بدیگر جزایر و بنادر خود داری کنند و از طرف صاحب دیوان نایبی بهمراهی نورالدین بن صیاد بکیش رفته و باداره امور این جزیره و سواحل پرداخت و مقرر شد که هر مقدار مال حاصل شود مقیاس برای درآمد سالیان گذشته باشد.

چون سلطان محمد اولجایتو بتخت ایلخانی نشست مجدداً حکومت فارس را بملک الاسلام داد. او این بار نیز بدفع ظلم و ستم امرا و شحنگان پرداخت ولی عمرش وفا نکرد و شب یکشنبه ۲۱ جمادی الاولی سال ۷۰۶ درگذشت.[1]

ملک الاسلام جمال الدین ابراهیم بن محمد طیبی بابن السواملی[2] مشهور و از مشاهیر متمولین زمان خود بوده ثروتی بیشمار و املاکی وسیع داشت و کشتی های او همیشه بین ایران و چین و هند در رفت و آمد بود. حافظ ابرو گوید: او را صد کشتی بوده که دائماً در دریاها در سفر بودند.

در دوره ای که او فارس را در مقاطعه گرفته بود روابط تجارتی بین ایران و ممالک اسلامی سند و هند غربی ترقی فوق العاده داشت و مخصوصاً چون برادرش تقی الدین عبدالرحمن وزارت سلاطین هند را داشت باین جهت بین فارس و این نواحی روابط تجارتی مهمی دایر گردید و بهترین جنسی که در آن زمان از فارس بهند صادر میشد اسب بوده است که صدور آن از زمان اتابکان فارس رواج داشته.

مؤلف هزار مزار در بارهٔ عدل و داد او چنین گوید: حاکم شیراز بود از طرف سلاطین

۱- تاریخ وصاف ص ۵۰۷

۲- طیبی منسوب است بطیب بر وزن سیب که شهری بوده مابین واسط و خوزستان (معجم البلدان). و سواملی منسوب است بسواسل جمع سوسله بمعنی نوعی فنجان کوچک و شاید یکی از اجداد او سازنده و یا فروشنده این فنجان بوده.

حاشیه صفحه ۵۴ کتاب شدالازار بقلم استاد فقید علامه قزوینی.

اردویه چند سال حکومت بعدل کرد و دست ظالمان را کوتاه نمود و اساس قواعد خیرات نهاد و رحم بر ضعیفان و مسکینان کرد و بگوش خود حرف بد ظالمان می‌شنید و حکم بمداهنه می کرد و نیمه شب را زنده میداشت چون نماز صبح میگذارد بذکر اوراد و دعوات مشغول بود تا آفتاب طلوع میکرد بعد از آن اجازت می‌داد تا در میگشادند و خلق بنزد او میرفتند. قصه غنا و ثروت و مکنت او و جاه ورفعت ملک از غرایب است و حکایت های عجیبه دارد در سخاوت [۱].

اولجایتو سلطان بعد از مرگ ملک الاسلام پسرش ملک عزالدین عبدالعزیز را بجای پدر به حکومت فارس برداشت و او نیز به کمک برادران فارس را اداره می‌نمود.

درسال ۷۱۲ اولجایتو سلطان ساداق بیک‌را از امارت وباسقاقی فارس برداشت و امیر اشتو را بجای او منصوب کرد ولی او پس از استقرار در محل مأموریت با ملک عزالدین بنای بد رفتاری را گذاشت باین جهت از شغل خود معزول شد و چون به‌اردو رفت با تقدیم هدایا فرمان عزل ملک عزالدین را گرفت و بفارس برگشت (دهم ماه ذی قعده سال ۷۱۳) ملک عزالدین عبدالعزیز با برادرش ملک شمس الدین باردو رفت و خواجه عزالدین فریومدی برای رسیدگی بأمور ملکی و اجرای قانون عدالت بفارس آمد.

درسال ۷۱۶ سلطان ابوسعید بجای پدر بمقام ایلخانی رسید واو ملک عزالدین عبدالعزیز را مجدداً بحکومت فارس فرستاد و درسال ۷۱۹ حکومت فارس رابشاهزاده کردوجین دختر ابش خاتون و منگو تیمور بن هولاکو واگذاشت [۲] ولی حکومت

---

۱ - ص ۲۵

۲ - کردوجین در زمان حکومت ارغون خان یعنی درسال ۶۸۳ بازدواج سلطان جلال الدین سیورغتمش ششمین پادشاه قراختائی کرمان درآمد و درسال ۶۹۱ که پادشاه خاتون

بقیه حاشیه در صفحه بعد

او بیش از یک سال طول نکشید و درسال ۷۲۰ ملک طغای بحکومت فارس رسید و بعد از او سلطان خاتون خواهرزاده کردوجین با شوهر خودقرامحمد چندی متصدی حکومت فارس شد تا اینکه در سال ۷۲۲ مجدداً ملک عزالدین عبدالعزیز بحکومت فارس رسید و در اواخر این سال بتبریز رفت و در سال ۷۲۵ بسعی امیر دمشق خواجه پسرامیرچوپان که درین زمان قدرتی فوق العاده یافته بود وبفرمان ابوسعید کشته شد و

بقیه حاشیه از صفحه قبل

خواهر سلطان جلال الدین و زن گیخا توخان که از طرف شوهر بحکومت کرمان رسیده بود برادررا دستگیرو زندانی ساخت ولی او بکمک کردوجین از زندان نجات یافت و مجدداً گرفتار شد و در ۲۲ ماه رمضان سال ۶۹۳ بفرمان پادشاه خاتون بهلاکت رسید از این رو کردوجین ازگواشیر خارج شده بمشیز رفت وطوایف جرما و اوغان نیز نسبت باو اظهار انقیاد نمودند. در این موقع بایدوخان بر علیه گیخاتوخان قیام نمود و بمقام ایلخانی رسید و کردوجین به کمک بایدوخان گواشیر را متصرف شد و پادشاه خاتون را دستگیر ساخته با خود باردوبرد و در آنجا پادشاه خاتون بفرمان بایدو بقتل رسید. کردوجین بعد از قتل جلال الدین سیورغتمش بازدواج امیر ساتلمش در آمد و بعد از او به پسر عمش طغای ازدواج کرد (جامع التواریخ رشیدی) وگویا بعد از او شحنه مغولی فارس او را بعقد خود درآورده و بعد او از او نیز زن امیر چوپان شده است.

مؤلف تاریخ وصاف در علت انتخاب او بحکومت فارس چنین مینویسد: در موقع وفات سلطان محمد اولجایتو ابو سعید در خراسان بود و سونج نوئین ملازم او و امیرچوپان در روم وامراء بزرگ امیر ایرجین در کرج و حسین بیک در بغداد ولشکرها متفرق و صاحب اعظم را محافظی نه. در این حال شاهزاده کردوجین بترتیب اسباب عزا و تسلیه خواتین مخصوصاً شاهزاده ساتی بیک اجتهاد فرمود و در رعایت چریک و رعیت بذل مجهود و ایلچی پیش سلطان ابو سعید بخراسان روان کرد و خبر داد که در حرکت بسوی پایتخت تعجیل نماید همچنین بطرف روم باستحضار امیر چوپان و بدیگر اطراف جهت احضار امرا و

بقیه حاشیه در صفحه بعد

جنازه او را بشیراز آورده در جوار قبر پدرش ملک الاسلام دفن کردند.

بعد از قتل او برادرش ملک شمس الدین مدتی درارد و برای بدست آوردن حکومت فارس کوشش بسیار نمود ولی فایده ای نبرد و در سال ۷۳۰ در تبریز وفات یافت و حکومت خاندان ملک الاسلام در فارس خاتمه پذیرفت [1]

بقیه حاشیه از صفحه قبل

ایلچیان فرستاد بدین مقدمات خیالات فاسده از دماغ ها بیرون شد از این رو در آغاز سال ۷۱۶ از حکم یرلیغ حکومت فارس براً و بحراً بکردوجین مسلم شد و اموال برسبیل مقاطعه ابدی معین چنانچه باسقاقان و ملوك و ارباب وکتبه و عمله اعمال و محصلان اموال و سرتبان احوال ازخدمت نواب آن حضرت مشخص گشت (ص۶۲۳).

کردوجین در سال ۷۳۸ در سلطانیه وفات یافته و درشیراز درمدرسه ای که خود ساخته بود دفن شد (مجمل فصیحی) کردوجین زنی خیر و نیک فطرت بوده و در شیرازابنیه خیریه بسیار ساخته از آن جمله مدرسه ای موسوم بمدرسه شاهی بنا نمود و موقوفات بسیار بر آن وقف کرد.

۱- ملک الاسلام فرزندان متعدد داشته که عبارت بودند از:

الف - ملک فخر الدین احمدبن ابراهیم که در سال ۶۹۷ از طرف غازان خان بسفارت به دربار تیمورقاآن (۶۹۴ - ۷۰۶) با انواع تحف و هدایای نفیس رفت و در نزدیکی های خانبالغ (پکن) باردوی او رسید. تیمور قاآن مقدم او را گرامی داشت و بدست خود او را کاسه شراب داد که علامت نهایت احترام بود. در مراجعت از این سفر طولانی که قریب ۷ سال طول کشید در نزدیکیهای معبر (یعنی در قسمت سواحل جنوب شرقی هندوستان که امروزه بنام ساحل کروماندل (Côte de Coromandel معروف است) در سال ۷۰۴ وفات یافت و او را در معبر در جنب مرقد عمش که ملک اعظم مرزبان الهند تقی الدین عبدالرحمن بن محمد طیبی نام داشت و وزیر و مشاور و نایب پادشاه معبر بودو درسال ۷۰۲ وفات یافته بود دفن کردند (تاریخ وصاف ص ۳۰۲ و ص ۳۰۳ و ص ۵۰۵ ص ۵۰۷)

بقیه حاشیه در صفحه بعد

حکومت خاندان اینجو در فارس. در سال ۷۲۵ حکومت فارس و اصفهان و کرمان بامیر طالش پسر امیر حسن بن امیر چوپان سلدوز یعنی برادر زاده دمشق خواجه داده شد او هم ملک شرف الدین محمود شاه را که در زمان حکومت

بقیه حاشیه از صفحه قبل

ب - ملک معظم سراج الدین ابراهیم : که در معبر در نزد عمش تقی الدین عبدالرحمن سکونت داشت. پس از وفات او پادشاه معبر خواست که اموال تقی الدین را تصرف نماید سراج الدین مبلغ دویست هزار دینار زر بپادشاه داد تا از آن نیت منصرف شد و مقام عمش را بسراج الدین واگذار کرد. در سال ۷۱۰ سپاهیان سلطان علاء الدین خلجی پادشاه معروف دهلی ولایت معبر را متصرف شدند و اموال مردم را بغارت بردند از جمله جمیع اموال و املاک و ثروت گزاف ملک سراج الدین نیز بغارت رفت ملک سراج الدین پس از این حادثه خود را بسم هلاک کرد. همان سال پسرش ملک نظام الدین نزد سلطان علاء-الدین خلجی رفت و از حال خود شکایت کرد و سلطان بعلت روابط دوستانه که از قدیم با جدش ملک الاسلام داشت قسمتی از اموال او را رد کرد و مناصب پدر را باو واگذاشت (تاریخ وصاف ص ۵۰۷ و ص ۶۴۶ و ص ۶۴۷)

ج - د - ملک اعدل عزالدین عبدالعزیز و ملک اعلم شمس الدین محمد: است که شرح حال آن دو گذشت.

هـ - و - ز - ح - پسران دیگر ملک الاسلام عبارت بودند از ملک جلال الدین عبدالکریم و ملک قوام الدین عبدالله و ملک بدرالدین فضل الله و ملک رکن الدین محمود : که در زمان پدر و برادر یعنی ملک عزالدین عبدالعزیز هر یک در قسمتی از فارس بحکومت مشغول بودند و پس از مرگ پدر و قتل برادر اختلاف بین آنان افتاد و بطوریکه در تاریخ ملوک هرموز گفته شد برای بدست آوردن حکومت جزیره کیش بقتل یکدیگر پرداختند و بالاخره چراغ خاندانشان بدست قطب الدین تهمتن ملک هرموز خاموش شد.

بقیه حاشیه در صفحه بعد

فرزندان ملک الاسلام نیز در بعضی از نواحی فارس حکومت [۱] داشت از جانب خود بحکمرانی فارس برگزید او هم پسرانش ملک جلال الدین مسعود شاه و ملک غیاث الدین کیخسرو و امیر شمس الدین محمد و امیر جمال الدین شاه ابو اسحق را بحکومت نواحی مختلف فارس فرستاد. او چون تصدی املاك اینجو را نیز داشت باین جهت باینجو معروف گردید.

درسال ۷۳٤ بفرمان سلطان ابو سعید بهادرخان ملک شرف الدین محمود شاه اینجو باردو رفت و امیر مسافر ایناق به حکومت فارس انتخاب شد. چون سالها

بقیه حاشیه از صفحه قبل

جمال الدین ملک الاسلام دختری نیزداشت که زوجه ملک عبد السلام بود. که حکومت بعضی از بلاد فارس را از طرف ایلخان داشت. پس از وفات ملک الاسلام پسرش ملک عزالدین عبدالعزیز عبدالسلام را بدست خواهر زهر داد و درحدود سال ۷۱۳ پسرش علی بن عبدالسلام از اردو بحکومت فارس رسید و مدت دو سال دراین شغل باقی بود (جغرافیای تاریخی حافظ ابرو) ملک الاسلام دختر دیگری نیزداشته که بسید مجدالدین محمدبن عماد-الدین محمودالنقیب که ازسادات شیراز بوده بزوجیت داده بود (هزار مزار ص ۲٦).

۱- آغاز حکومت او را مؤلف شیراز نامه از ابتدای سلطنت سلطان محمد خدابنده یعنی از سال ۷۰۳ نوشته وگوید شرف الدین محمود شاه بن محمد فضل الله که نسبش به خواجه عبدالله انصاری میرسد درمملکت فارس و حوالی متصرف شد و دیگران بمراد ورأی او خوض می کردند ص ۱٦ حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده گوید: ملک شرف الدین محمود شاه که سالها حکومت بروبحر فارس و کرمان و شبانکاره ویزد وبعضی عراق کرد وبزرگترین اعاظم ایران شد از نسل شیخ عبدالله انصاری معروف بپیرهری است ونسبش بر این موجب است محمود شاه بن محمد بن فضل الله الملقب به آق خواجه (که درقریه سوهقان ازضیاع قزوین ساکن بود) ابن عبدالله بن اسعد بن نصر بن محمد بن عبدالله انصاری (ص ٦٦٤).

بحمایت و نیابت امیر طالش در فارس حکومت کرده و از این راه املاک و ثروت بسیار بدست آورده بود چنانچه هر سال چندین هزار تومان از منافع آن دریافت می‌کرد باین جهت حکومت امیر مسافر ایناق بر او دشوار آمد و با دو تن از امرای سلطان ابو سعید یعنی امیر محمد بیک و امیر پیلتن بقصد کشتن او بخانه اش رفت مسافر ایناق گریخته بقصر سلطان پناه برد ملک شرف الدین محمود شاه اینجو و یارانش قصر را محاصره کرده و امیر مسافر ایناق را مطالبه نمودند ولی عده ای از امراء ابو سعید آنان را دستگیر ساختند و بخدمت سلطان بردند. سلطان بشفاعت خواجه غیاث الدین محمد وزیر از کشتن شرف الدین محمود شاه اینجو درگذشت[1] ولی فرمان داد او را در قلعه طبرک اصفهان زندانی سازند. پس از این واقعه امیر مسافر ایناق عازم محل حکومتش شد لیکن ملک غیاث الدین کیخسرو که در غیاب پدر فارس را اداره می کرد بدو اعتنائی نکرد و او را در امور دخالتی نداد تا اینکه در سال ۷۳۶ خبر فوت سلطان ابو سعید در شیراز منتشر شد ملک غیاث الدین کیخسرو مسافر ایناق را دستگیر کرده چند روزی زندانی و سپس روانه آذربایجان نمود.

چون ارپا گاون بعد از مرگ سلطان ابو سعید بتخت ایلخانی نشست عده ای را که مخل سلطنت خود میدانست از آن جمله شرف الدین محمود شاه اینجو را در

۱- خواجه غیاث الدین محمد وزیر با شاه محمود اینجو رابطه سببی داشت یعنی دختر یا خواهرش زن ملک جلال الدین مسعود شاه پسر شرف الدین محمود شاه بود از این رو خواجه غیاث الدین همیشه نسبت باین خانواده محبت داشت و دست آنان را در کارهای دیوانی بازگذاشته بود و شرف الدین محمود شاه که غالباً دراردو بسر میبرد مشاور خواجه شمرده میشد (مؤلف منتخب التواریخ نطنزی مینویسد: امیر غیاث‌الدین وزیردختر خود را بزنی بدو داد ص ۱۷۲)

شهر تبریز بقتل رسانید. بعد از این واقعه پسرانش از تبریز گریختند. امیر مسعود شاه بروم نزد امیر شیخ حسن بزرگ رفت و امیرشیخ ابو اسحق در دیار بکرباامیرعلی پادشاه پناه برد. چون ارپا گاون بدست موسی خان گرفتار شد او را بجلال الدین مسعود شاه داد و او نیز او را بقصاص خون پدر بقتل رسانید.

در سال ۷۳۶ محمد خان که بکمک امیر شیخ حسن بزرگ ایلکانی بموسی خان خروج کرد و بر تخت سلطنت نشست وزارت خود را بامیر جلال الدین مسعود شاه داد و چون در سال ۷۳۸ محمد خان کشته شد جلال الدین مسعود شاه نیز از آذربایجان بفارس گریخت ولی ملک غیاث الدین کیخسرو که بعد از پدر زمام امور فارس را بدست گرفته بود از دخالت او در امور فارس مانع آمد و وزیر او امیر فخرالدین را نیز کشت باین جهت میان دو برادر جنگ اتفاق افتاد. ملک غیاث الدین کیخسرو شکست یافته اسیر شد و در سال ۷۳۹ وفات یافت [۲] ملک جلال الدین مسعود برادر دیگر خود ملک شمس الدین محمد را نیز در قلعه سفید فارس در سال ۷۳۸ زندانی ساخته بود و بطوریکه در تاریخ سلطنت امیر مبارز الدین محمد مظفری گفته شد در سال ۷٤۰ چون امیر شیخ حسن چوپانی پسر عم خود امیر حسین را برای تسخیر فارس فرستاد ملک شمس الدین محمد از قلعهٔ سفید گریخته بامیر پیر حسین پیوست و او را درتصرف شیراز یاری داد ولی امیر پیر حسین او را بعدازتسخیر شیراز بیگناه بقتل رسانید. مردم شیراز بر اثر این حادثه بامیر پیر حسین شوریده او را از شهر بیرون کردند و اموالش را بغارت بردند. جلال الدین مسعود شاه پس از

۲- ازملک غیاث الدین کیخسروپسری ودختری باقی ماند. نام پسر کیقباد و نام دختر خان سلطان بود که بعداً زن شاه محمود پسر امیر مبارز الدین محمد مظفری گردید و این زن همان است که در زمان حکومت شاه محمود دراصفهان شاه شجاع را بتصرف این شهر تشویق میکرد تا بالاخره بدست شاه محمود کشته شد.

از بیرون رفتن امیر پیر حسین وارد شهر شد اما امیر پیر حسین این بار بکمک امیر مبارز الدین محمد شیراز را پس از ۵۰ روز محاصره متصرف شد. چون ازاین تاریخ ببعد تاریخ خاندان اینجو مخصوصاً سلطنت شاه شیخ ابو اسحق ضمن تاریخ سلطنت امیر مبارز الدین محمد مظفری گفته شده بنابر این از ذکر بقیه تاریخ اینجویان در اینجا خودداری میشود.

اتابکان فارس

۱- اتابک سنغر بن مودود	از ۵۴۳ تا ۵۵۸	
۲- اتابک زنگی بن مودود	« ۵۵۸ « ۵۷۱	
۳- اتابک تکله بن زنگی	« ۵۷۱ « ۵۹۱	
٤- اتابک طغرل بن سنغر بن مودود	« ۵۹۱ « ۵۹۹	
۵- اتابک سعد بن زنگی	« ۵۹۹ « ٦۲۳	
٦- اتابک ابوبکر بن سعد	« ٦۲۳ « ٦۵۸	
۷- اتابک سعد بن ابوبکر	در سال ٦۵۸ دوازده روز سلطنت کرده	
۸- اتابک محمد بن سعد	از ٦۵۸ تا ٦٦۰	
۹- اتابک محمد شاه بن سلغور بن سعد	« ٦٦۰ « ٦٦۱	
۱۰- اتابک سلجوقشاه بن سلغور	« ٦٦۱ « ٦٦۲	
۱۱- اتابک ابش خاتون دختر سعد بن ابیبکر	« ٦٦۲ « ٦۸٤	

فصل چهارم

حکام لار

لار قسمتی از فارس است که در جنوب شرقی آن و جنوب شبانکاره واقع بوده و تا ساحل خلیج فارس امتداد داشته [1] و مرکز آن شهر لار در جنوب شرقی شیراز قرار دارد

۱- مؤلف فارسنامه ناصری درازای لارستان را از قلعه‌فاریاب ناحیه کورستان تا قریه عموئی سفلی ۷۵ فرسخ و پهنای آن را از حاجی‌آباد ناحیه‌سزایجان تا بندر چارك ٤٥ فرسخ نوشته و گوید: از مشرق بنواحی عباسی و نواحی سبعه واز شمال بنواحی سبعه و بلوك داراب و جویم و خنج و گله دار و از مغرب بنواحی خنج و علاء مرو دشت و نواحی گله‌دار و بلوك مالکی و از جنوب بدریای فارس محدود است و شهر لار ازشیراز ۷۵ فرسخ کاروانی دور افتاده.

نواحی اطراف لار

۱- ناحیه بیخه احشام است که قصبه مرکز آن بیرم است در ۲۵ فرسخی لار. این ناحیه درمغرب شهر لار است.

۲- ناحیه بیخه فال در جنوب غربی که‌مرکز آن اشکنان‌است در ۲۲ فرسخی‌لار.

۳- ناحیه جهانگیریه درجنوب شرقی‌و مرکز آن بندر بستك است در ۲۱ فرسخی‌لار.

٤- ناحیه شیب کوه در جنوب و مرکز آن بندر چارك است در ۲۵ فرسخی لار.

۵- ناحیه فوستان یاگاوبندی درجنوب غربی و مرکز آن گاوبندی است در ۳۵ فرسخی لار.

بقیه حاشیه در صفحه بعد

این ناحیه دارای کوههائی است که بموازات خلیج فارس از غرب به شرق کشیده شده و از نواحی گرمسیر بشمار میرود. در این ناحیه آب خیلی کم و شور است و رودخانه لارستان که در طول خود بنام های (شور گله دار) و (شورهنگ) و رودخانه لمزان نامیده می شود در امتداد جنوب غربی لار جریان دارد و در یک فرسخی جنوب بندر کنگ بدریا میریزد.

سر زمین لار از زمان ساسانیان بعلت واقع شدن آتشکده آذر فرن بغ در کاریان مورد توجه بوده است. اما جغرافی نویسان اسلامی از لار صحبتی نمیکنند زیرا راههای قدیم ارتباطی شیراز ببندر بزرگ تجارتی سیراف و همچنین جزیره کیش و هرموز از این شهر نمیگذشت.[1]

بقیه حاشیه از صفحه قبل

۶- ناحیه کورستان که از قدیم از توابع شبانکاره بوده در مشرق واقع و مرکز آن کشی نام دارد.

۷- ناحیه لنگه در جنوب شرقی و مرکز آن بندر لنگه است در ۴۵ فرسخی لار و مرکز قدیم آن کنگ بوده.

۸- ناحیه مزایجان در شمال و مرکز آن مزایجان است در ۱۵ فرسخی لار.

۹- ناحیه مضافات لار در اطراف لار.

امروز لارستان در تقسیمات کشوری بیک بخش مرکزی و بخش های بستک وجهانگیریه- جویم و بنارو- گاوبندی- لنگه و شیبکوه و دهستان های خنج و بیخه جات تقسیم شده.

۱- راه شیراز بهرموز از سروستان و فسا و دارابگرد و فرک و طارم می گذشت و بشهر سورو که در زمان شاه عباس کبیر بندرعباس در نزدیکی آن بنا شده منتهی میگشت.

راه شیراز بطرف سیراف از کوار و فیروزآباد گذشته بدین بندر میرسید و پس از خرابی سیراف کاروان ها از نیمه همین راه بسمت مشرق رفته به هرمز و بندر مقابل کیش می رسیدند.

حمدالله مستوفی اولین جغرافی نویسی است که از این شهر اسم برده و گوید: لار نزدیک دریاست و مردم آن بیشتر تاجر باشند و سفر بحر و بر کنند. ابن بطوطه نیز که لار را در سال ۷۳۰ هـ. ق دیده گوید: شهر بزرگی است و دارای نهرهای بزرگ و بساتین زیاد است.[۱]

در این سرزمین در زمان حکومت آل مظفر حکامی حکمرانی میکردند که نسب خود را بگرگین پسر میلادسردار کیخسرو پادشاه کیانی می‌رسانیدند وفردوسی نیزسرکزلارستان را بنام لادمینامد و گوید کیخسرو :

صفاهان بگودرز گشواد داد
به گرگین میلاد هم لاد داد

از وضع سلاطین اولیه لاراطلاع درستی دردست نیست. قاضی‌احمد غفاری‌مؤلف جهان آراء نسب آنان را تاگرگین میلاد میشمارد [۲] و گوید یکی از حکام لاربنام

۱- اراضی خلافت شرقی تألیف لسترنج ص۳۱۳

۲- قاضی احمد غفاری نسب سلاطین لار را از ابراهیم خان که معاصر او بوده تا گرگین بن‌میلاد بدین ترتیب میشمارد: ابراهیم‌خان بن محمد بیک‌بن میر علاء الملک بن امیر جهانشاه بن امیرقطب الدین مبشر بن امیر زاده حاجی مبارزالدین محمد بن حاجی علاء الملک گرگین شاه بن امیر حاجی سیف الدین نصرت بن امیر مظفر الدین باکالنجار بن امیر قطب الدین مؤید با قوی بن امیر وهب الدین زنگی بن امیر معز الدین حسین بن‌امیر اسد الدین وهب بن امیر بهاء الدین ابوالقاسم لنگ بن وهب الدین زنگی‌بن امیر بدرالدین دزدان بن امیر شرف الدین اسد بن امیر جلال الدین ایرج لاری که‌اول حکام‌اسلام است و در عهد عمر بن عبدالعزیز مسلمان شد و ایرج پسرگرگین‌بن قباد بن لاد بن گرگین بن طهمورث بن قباد بن بهمن بن اردشیر بن لاد بن فرور بن رام بن تهمتن بن نرسی بن‌قباد بن‌لادبن کرکس بن گرگین بن‌میلاد است‌وگوید : چون از امیرقطب الدین مؤید با قوی تا حال (زمان تألیف کتاب جهان آرا) تاریخ جلوس و وفات ایشان معلوم شد مرقوم گشت ص ۱۸۹.

جلال الدین ایرج در سال ۱۰۰ هجری در زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز (۹۹-۱۰۱) اسلام اختیار کرد و نیز گوید وضع پادشاهان محلی لار از زمان حکومت قطب الدین مؤید پاکویه (۵۹۴ - ۶۴۸) تا اندازه ای روشن است.

حکومت قطب الدین مؤید با حکومت اتابک سعد بن زنگی (۵۹۹-۶۲۳) در فارس و قطب الدین مبارز بن نظام الدین حسن در شبانکاره و تاج الدین شهنشاه در هرموز مقارن بوده و ظاهراً او با حکام مزبور مناسباتی داشته است.

در دوره ای که فارس بوسیله حکام اسلامی اداره میشد و همچنین در زمان سلطنت سلسله آل بویه تمامی فارس از مرکز حکومت اطاعت داشتند ولی بعد از مرگ عضدالدوله دیلمی (سال ۳۷۲) چون اختلاف بین فرزندان و نوادگان او افتاد امرای محلی در صدد استقلال بر آمدند و چنانچه در تاریخ ملوك شبانکاره گفته شد از سال ۴۴۸ فضلویه حسنویه استقلال ملوك شبانکاره را پایه گذاشت و نیز محمد در مکوب درهمین زمان در سواحل موغستان کرمان بر بندر هرموز تسلط یافته مؤسس سلسله ای گردید که در این بندر چندی بحکومت پرداختند. بنظر میرسد حکام لار نیز در دوره اسلامی و آل بویه و حکام سلجوقی و آغاز دولت اتابکان فارس از حکام مرکزی این ایالت اطاعت داشتند از این جهت است که در تاریخ نامی از آنان برده نشده و بطوریکه گفته شد اولین شخص از این خانواده که نامش در تاریخ آمده قطب الدین مؤید پاکویه است و پس از او فرزندانش باین شرح در لار حکومت کرده اند.

امیر کالنجار بن امیر قطب الدین مؤید پاکویه ۶۴۸ تا ۶۸۰

او در آخر عمر عزلت اختیار کرد و در آن نزدیکی وفات یافت

امیر قطب الدین مؤید ثانی بن امیر کالنجار ۶۸۰ تا ۶۹۹

در جنگی بقتل رسید.

امیر علاء الملک بن امیر قطب الدین ثانی ۶۹۹ تا ۷۳۱

اباکالنجار دوم ابن امیر علاء الملک	۷۳۱	تا	۷۵۳
حاجی سیف الدین نصرت بن اباکالنجار دوم	۷۵۳	«	۷۷۵
علاء الملک گرگین شاه بن سیف الدین نصرت	۷۷۵	«	۷۸۹
مبارز الدین محمد بن علاء الملک گرگین شاه	۷۸۹	«	۸٤۰
امیر قطب الدین مبشر بن مبارز الدین محمد	۸٤۰	«	۸۵۹
میر جهان شاه بن امیر قطب الدین مبشر	۸۵۹	«	۸۸۳
امیر علاء الملک بن میر جهان شاه	۸۸۳	«	—
امیر هارون بن امیر علاء الملک	—	«	۹۲۷
محمد بیک بن میر علاء الملک	۹۲۷	«	۹۳۰
انوشروان بن ابوسعید بن علاء الملک	۹۳۰	«	۹٤۸

او پادشاهی ادیب و موسیقی شناس بود و بدست یکی از فدائیان بقتل رسید.

ابراهیم خان بن انوشیروان	۹٤۸	تا	۹۷۳

که بامر شاه طهماسب صفوی از حکومت لار معزول گردید.

چهار نفر از حکام لار یعنی اباکالنجار دوم (۷۳۱ - ۷۵۳) و حاجی سیف‌الدین نصرت (۷۵۳ - ۷۷۵) و علاء الملک گرگین شاه (۷۷۵ - ۷۸۹) و مبارز‌الدین محمد (۷۸۹ - ۸٤۰) با سلاطین آل مظفر معاصر بوده اند و از آنان اطاعت داشتند دلیل این معنی سکه ایست که در لار بنام شاه شجاع ضرب شده است.

مؤلف منتخب التواریخ نطنزی مینویسد: بعد از جلوس شاه شجاع مردم لار با سایر گرمسیرات یاغی شدند. او با لشکرها متوجه قلاع آن حدود شد در آن وقت محمد مظفر در قلعهٔ تبر محبوس بود شخصی بر سبیل مشورت بنزد او فرستاد. محمد مظفر گفت «خرابه لار کرامند التفات سلاطین نیست از آنکه اگر بستانند ناموس چندان نباشد و اگر نستانند ایشان دلیر شوند و همه روز لشکری در غزای ایشان

بباید داشت » شاه شجاع آن نصیحت را قبول کرد و لاریان بتصور اینکه پادشاه بر ایشان رحم فرموده بطوع و رغبت ایل شدند.[۱]

حافظ ابرو نیز در باره اطاعت لاریان گوید: چون در سال ۷۶۶ شاه شجاع کرمان را تسخیر کرد بطرف گرمسیر رفت والی هرموز در مقام اطاعت برآمد. امرای طارم (یعنی شبانکاره) و لار نیز اطاعت کردند.

در سال ۷۸۹ که امیر تیمور شیراز را متصرف شد گرگین لاری حاکم لارستان با هدایا بخدمت او رسید. و در سال ۷۹۹ لشکریان امیر زاده محمد سلطان نوه امیر تیمور قسمت های شرقی فارس یعنی لار و نواحی جهرم و فال و کارزین را مسخر ساختند.[۲]

در آغاز دولت صفویه ابراهیم خان حاکم لار از این دولت اطاعت داشت و خراج گزار بود و منصب امیر دیوانی داشت و بالاخره بامر شاه طهماسب صفوی از حکومت لار معزول گردید و پسرش نورالدهر خان بحکومت لار رسیده (سال ۹۷۳).

بعد از نورالدهر خان پسرش میرزا علاء الملک بنام ابراهیم خان دوم حاکم لار شده ولی پس از چندی بدست الله‌وردی خان حاکم فارس از حکومت لار برکنار شده است زیرا در این موقع لار بر سر راه تجارتی شیراز ببندر عباس و هرموز قرار داشت و مرکز تجارت و بازرگانی بود و ابراهیم خان دوم در صدد آزار تجار ومسافرین خارجی مقیم این شهر برآمده بود بعلاوه میخواست بندر گامبرون (بندر عباس) و جزیره هرموز را نیز مسخر سازد از این رو مورد حمله الله‌وردیخان قرار گرفت علت دیگر بنا بنوشته مؤلف عالم آرای عباسی این بوده که موقعیکه شاه عباس برای دفع فتنه یعقوب خان ناسی بفارس آمده بود ابراهیم خان بخدمت شاه نرسید باین جهت

۱- منتخب التواریخ معینی نطنزی ص ۱۷۸

۲- ظفر نامه شرف الدین علی یزدی جلد اول ص ۱۰۰۹ و ص ۱۱۱۰

شاه از او آزرده خاطر گردید و الله‌وردیخان را مأمور گوشمالی او کرد. بهر جهت ابراهیم خان تسلیم شد ۱۰۱۰ والله‌وردیخان او را با خود بخدمت شاه عباس در موقعی که در اطراف هرات[1] بود برد ابراهیم خان در اینجا بمرض حصبه در سال ۱۰۱۱ وفات یافت و حکومت حکام لار خاتمه پیدا نمود.

۱- عالم آرای عباسی جلد دوم ص ۶۱۸

فصل پنجم

ملوک هرموز

موقعیکه سلاطین آل مظفر در فارس حکومت می کردند در جزیره هرموز نیز امرائی حکومت داشتند که اسلافشان گاه باستقلال و زمانی تحت اطاعت سلاطین ایران ابتدا در بندر هرموز و سپس در این جزیره حکمرانی مینمودند.

اما پیش از اینکه جزیره هرموز اهمیتی یابد و مرکز حکومت و تجارت شود در ساحل خلیج فارس بندر سیراف و پس از آن جزیره کیش اهمیت تجارتی پیدا کرده لنگرگاه کشتیها و محل صدور و ورود کالاهای تجارتی بین ایران و هند بوده . اینک بتعریف بندر سیراف و سپس جزیره کیش و ملوک آن می‌پردازیم.

بندر سیراف. امروزه بین بندر لنگه و بوشهر بندر طاهری قرار گرفته و آن در واقع بجای بندر سیراف قدیم است و خرابه های بندرسیراف اکنون در دو میلی مغرب آن دیده میشود.

بندر سیراف از شهرهای دوره ساسانی است وجود دخمه های سنگی در شمال آن که قبور زردشتیان بوده دلیل این معنی است. از دوره اسلامی آثار خرابه های آبانبارها و سنگ های قبر با کتیبه هائی بخط کوفی در آن باقی است که از ساحل دریا تا دامنه کوه پراکنده است.

بندر سیراف در دامنه رشته جبالی که در ۱۰ کیلومتری ساحل بموازات دریا کشیده شده ساخته شده بود و در جنوب شرقی آن بندر نابند در رأس خلیج نابند قرار داشت.

یاقوت حموی گوید : این شهر را در قدیم شیلاو می گفتند [۱] بنا براین میتوان گفت که سیراف معرب شیلاو بوده است . سیراف در قرن سوم هجری از بنادر معروف خلیج فارس و واسطه تجارت بین هندوستان و چین از یک طرف و بندر بصره از طرف دیگر بوده است . اول کسی که از وضع تجارت و آبادی این بندر و احوال دریاها و جزایر و ممالکی که مردم سیراف با آنها در تجارت بودند تعریف کرده بازرگانی از مردم این شهر بنام ابو زید حسن سیرافی است . کتاب او دارای دو جزء است جزء اول آن را شخصی بنام سلیمان در سال ۲۳۷ ﻫ . ق نوشته و در واقع نوشته ابو زید حسن سیرافی ذیلی بر کتاب سلیمان سیرافی است که ۶۰ سال بعد نوشته شده . ابو زید سیرافی با مسعودی مورخ معروف معاصر بوده و مسعودی او را در بندر بصره دیده اطلاعاتی از او درباره دریاهای مشرق و هندوستان و چین کسب کرده و در مروج الذهب آورده است .

اصطخری گوید : سیراف بزرگترین بنادر فارس و از حیث وسعت باندازه شیراز است . او از خانه های عالی و چند طبقه این شهر و جمعیت فراوان آن تعریف میکند و گوید مردم سیراف بساختن خانه های خوب علاقمندند و گاهی تا سی هزار دینار برای ساختن عمارت خود خرج می کنند و آن را اسراف نمی پندارند .

سیراف از نظر تجارت با بصره رقابت می کرد و ناخدایان و بازرگانان سیرافی در تمام دریاها در حرکت بودند و بگفته مقدسی بطوری بدریا انس و الفت داشتند که بعضی از آنها تمام عمر خود را در دریا میگذرانیدند . امتعه هندوچین مانند عود و عنبر و کافور و جواهر و خیزران و عاج و آبنوس و کاغذ و صندل و دیگر عطریات و ادویه باین بندر وارد شده و در ایران و سایر ممالک شرقی توزیع میگردید و انواع پارچه ها و منسوجات کتانی و مروارید از این بندر به چین و هند و سواحل

---

۱ - شیلاو امروزه نام دره ایست در شمال غربی بندر طاهری بین کوههای ساحلی و دریا .

شرقی افریقا صادر می‌شد و بواسطه همین موقعیت تجارتی محل سکونت تجار و بازرگانان عمده شده و یا بگفته اصطخری سرمایه دارانی در این شهر سکونت داشتند که زیاده بر ۶۰ میلیون درهم از راه تجارت بدست آورده بودند و همین سرمایه‌داران بر سواحل خلیج و دریاها فرمانروائی میکردند.

سیراف چون بین کوه و دریا واقع شده بود اراضی زراعتی وسیعی نداشت و در اطراف آن نیز باغ و درخت یافت نمی‌شد و آب آن از باران حاصل میگردید و ناحیه ای گرمسیر بود و آذوقه مردم را از کوهی که بر این شهر مشرف بود میآوردند با این حال بعلت موقعیت تجارتی که داشت دارای جمعیتی فراوان بود.

سیراف در زمان سلسله آل بویه مخصوصاً در دوره سلطنت عضدالدوله دیلمی (۳۳۸ - ۳۷۲) ترقی بیشتری یافت چه این پادشاه غالباً باین شهر می رفت و ابنیه چندی در آنجا ساخته بود از آن جمله فیل خانه عضدی است. در بندر نابند نیز ایوانی ساخت که بایوان نابند معروف گردید. اما پس از مرگ عضد الدوله و ایجاد اختلاف بین فرزندان او این شهر نیز کم کم از اهمیت افتاد چنانچه مقدسی خرابی سیراف را در اثر ظلم و ستم مأمورین خاندان آل بویه ذکر کرده است [۱] در نتیجه کم کم مردم شهر باطراف متفرق شدند و نیز زلزله هائی که در سال ۳۶۶ و ۳۶۷ بمدت ۷ روز در این شهر حادث شد باعث تفرقه بیشتر مردم و خرابی شهر گردید. آباد شدن جزیره کیش علت دیگر خرابی سیراف است چون عماد الدوله توران شاه (۴۷۷ - ۴۹۰) پادشاه سلجوقی کرمان جزیره کیش را بجای سیراف مرکز تجارت ساخت باین جهت جزیره کیش جانشین سیراف شد. [۲]

عماد الدوله خمارتکین حاکم سلجوقی فارس خواست دوباره سیراف را مرکز

۱- احسن التقاسیم ص ۴۲۲.

۲- تاریخ وصاف ص ۱۷۰

تجارت قرار دهد ولی امیر کیش با فرستادن تحف و هدایا او را از این خیال منصرف کرد تا عاقبت یکی از حکام کیش بنام ابوالقاسم سیراف را نیز متصرف شد وحکام فارس نتوانستند سیراف را از تصرف او خارج سازند و چون پس از آن هیچ بازرگانی نتوانست کشتی بسیراف آورد از این رو این بندر روبخرابی گذاشت.[۱]

در آغاز قرن هفتم هجری یاقوت حموی که اینجا را دیده گوید: از این شهر فقط مسجد آن با ستون هائی ازچوب عاج بر سر پا بوده و کشتی ها در بندر نابند لنگر میاندازند و نیز گوید: فعلا در اینجا چند خانوار فقیر زندگی میکنند.

جزیره کیش.[۲] کیش یا قیس بطول ۱۰ و عرض ۱۸ کیلو متر در مقابل ساحل شیب کوه قرار گرفته و تا ساحل ۱۷ کیلومتر فاصله دارد. این جزیره ازقدیم معروف بوده و موقعی که نئارکوس[۳] امیر البحر اسکندر در سواحل خلیج فارس بدستور او بدریانوردی پرداخته این جزیره به الهه ونوس[۴] و مرکور[۵] اختصاص داشته است زیرا جزیره ای که آریان[۶] مورخ معروف باسم کاتیا[۷] بدان اشاره میکند همین

۱- فارسنامه ابن بلخی ص. ۱۸۰ چاپ شیراز.

۲- ابن بلخی نام این جزیره را از طایفه بنی قیس میداند و گوید: در زمان عمر امارت بحرین بعثمان بن ابی العاص ثقفی واگذار شد وعثمان برادرش حکم بن ابی العاص را با لشکری از عبد قیس و بنوتمیم و بنی ناجیه و غیر ایشان بفرستاد و جزایر بنی کاوان (قشم) بستدند و اصل این جزایر جزیره قیس بود و آن را پیش از آن جزیره قیس نگفتندی اما چون عرب آنرا بستد بنی عبد قیس نام نهاد. فارسنامه ص. ۱۲۰

۳- Nearchus

۴- Vènus

۵- Mercury

۶- Arrian

۷- Kataia

جزیره است.[۱]

این جزیره در نزد جغرافی دانان اسلامی بحاصل خیزی معروف بوده چنانچه ابن خرداد به که کتاب خود را در سال ۲۵۰ هـ. ق تألیف کرده از نخلستانها و اراضی مزروع و گله های گوسفند آن تعریف میکند. شریف ادریسی نیز که خود این جزیره را دیده در نزهت المشتاق که در سال ۵۴۸ هـ. ق نوشته شده از نخلستان ها و اراضی آن صحبت کرده گوید: این جزیره دارای چند برکه است که آب آن برای کشت و شرب اهالی بمصرف میرسد و نیز گوید: در اطراف این جزیره مروارید بدست میآید.

ربی بنیامین[۲] از مردم طلیطله (۱۱۷۳ - ۱۱۶٤ م) سیاح معروف راجع باین جزیره چنین مینویسد: تجار و کسبه یمن و بین النهرین و ایران انواع و اقسام پارچه های ابریشمی و زری و کتان و پنبه و شاهدانه و فلزآلات و غیره باین محل حمل مینمایند و سکنه جزیره از عواید حق العمل کاری و دلالی این امتعه و اجناس اعاشه و ارتزاق میکنند.[۳]

مرکز این جزیره نیز کیش نامیده میشد و این شهر را یاقوت حموی چنین تعریف میکند: شهر کیش بسیار قشنگ و زیباست واطراف آن را عمارات عالی و باغ-های دلگشا احاطه کرده. پادشاه عمان که تمامی این دریا در تحت اختیار او است در کیش اقامت دارد.

بطوریکه گفته شد از اواخر دوره دیلمیان و زمان حکومت سلجوقیان درفارس

۱- کتاب خلیج فارس تألیف سرآرنولد ویلسن چاپ لندن ص ۹۷ .Persian Gulf
Sir Arnold T. Wilson

۲- Rabbi Benjamin

۳- صفحه ۱۷۳ سیاحت نامه (نقل از کتاب ده هزار میل سایکس Sykes جلد اول ص ٦۷).

بتدریج سیراف روبخرابی گذاشت و از این روکشتی های تجارتی که بین ایران و هند و چین رفت و آمد میکردند بجای سیراف درکیش لنگر انداخته و این جزیره را مرکز بازرگانی خود ساختند چنانچه شریف ادریسی گوید : در این جزیره داد وستد با سایرممالک جریان دارد وسوداگران عرب و یمن و هندانواع پارچه های ابریشمی وکتانی و برنج و پنبه وارد میکنند و امیر این جزیره دارای کشتی های زیاد است که باطراف مسافرت مینمایند. یاقوت حموی نیز گوید : کشتی هائی که بین هندوستان و فارس ایاب وذهاب مینمایند در این جزیره توقف میکنند و پادشاه آنجا را بواسطه قوه بحریه بزرگی که داراست امرای هندوستان تکریم و احترام مینمایند من او را چندین مرتبه دیده ام قیافه اش شبیه ایرانیان است و بطریق دیلمان لباس میپوشد و تمام جزایر در تحت حکومت کیش است.

زکریای قزوینی نیز در آثار البلاد که در سال ۶۷۶ هجری قمری نوشته شده گوید : هنوز کشتی های ایران و عربستان که بقصد تجارت بدین صفحات می‌آیند در آنجا لنگر می‌اندازند « و نیز از شهر کیش تعریف کرده گوید : این شهر دارای ابنیه و عمارات و باغ ها و دروازه های زیاد است و در عهد ما هیچ مکانی بصفاو دلکشی آنجا نیست».

مؤلف تاریخ وصاف نیز گوید : جزیره قیس امروز از معظمات جزایر فارس است مجلوبات بلاد هند و سند و اقصی چین و ترکستان و غرایب ظرایف و نفایس مصر و شام و منتهی قیروان و ترکستان در معرض فرض آن عرض کنند.

امرای کیش. پس از خرابی سیراف و اهمیت یافتن جزیره کیش امرائی در این جزیره بحکومت رسیده اند که مؤلف تاریخ وصاف آنان را از اولاد شخصی از مردم سیراف بنام قیصر میداند و گوید : قیصر سه پسر داشت که بزرگترا نام قیس بود آنان در اندك مدتی اندوخته پدر را تلف کردند سپس بنای شرارت را گذاشته بدزدی

دریائی پرداختند و چون نتوانستند در سیراف بمانند بجزیره قیس مهاجرت کردند و بماهی گیری مشغول شدند و صاحب ثروت و تمول گردیدند. دو برادر از ایشان که عازم سفر هند بودند در دریا ۱۲ جهاز پر از اقمشه هند و عمان را که عازم کرمان بود تصرف کردند و از آن وقت کار ایشان بالا گرفت و قدرت و تمکن ایشان بجائی رسید که ملوك عرب و عجم و اطراف سند و هند هدایا پیش ایشان می‌فرستادند.

از آغاز اسلام تا اوایل قرن چهارم هجری سواحل و جزایر خلیج فارس به دست عمال خلفای اسلامی اداره میشد و مدتی نیز تحت نفوذ خلفای فاطمی مصر بوسیله قرمطیان اداره میگردید و چون آل بویه بر فارس تسلط پیدا کردند جزایر و سواحل خلیج را نیز تحت اطاعت خود درآوردند و معزالدوله احمد بن بویه (۳۲۰ - ۳۵۶) بر بحرین و عمان هم تسلط یافت [۱] بعد از او عضدالدوله نیز بر تمامی جنوب ایران و جزایر و سواحل خلیج فارس حکومت داشت با اینکه بعد از مرگ او جانشینانش در حال ضعف بسر میبردند با این حال عمان و جزایر وسواحل خلیج در تحت نفوذ و تسلط آنان بود ولی در سال ۴۴۲ خوارج ساکن این ناحیه بر عامل دیلمیان شورش کردند ابو نصر خسرو فیروز ملقب بملك رحیم (۴۴۰ - ۴۴۷) آخرین پادشاه آل بویه شخصی بنام شهریار بن نافیل را بعمان فرستاد او نیز خوارج را شکست داد و خود بحکومت عمان رسید. چون دولت آل بویه بدست سلجوقیان منقرض شد شهریار بن نافیل درعمان علم استقلال بر افراشت تا اینکه درسال ۴۶۵ عماد الدوله قاورد پادشاه سلجوقی کرمان عمان را ضمیمه ممالك

۱- کتاب مطالعاتی درباب بحرین وجزایر و سواحل خلیج فارس تألیف عباس اقبال آشتیانی ص ۲۴.

خود ساخت[1].

از آغاز حکومت امرای کیش اطلاع صحیحی در دست نیست و بدرستی معلوم نیست اولین کسی که در این جزیره بنای حکومت را گذاشته چه نام داشته است. ازگفته مؤلف تاریخ وصاف چنین معلوم میگردد که حکومت کیش را پسران قیصر ناخدای سیرافی پایه گذاری کرده اند و او سلسله نسب ملک سلطان یکی از حکام کیش و معاصر اتابک ابوبکربن سعد (۶۲۳ - ۶۵۸) را از روی کتابی که شخصی بنام امام سعد الدین ارشد ساخته بوده و او در دست داشته چنین میشمارد: ملک سلطان بن الملک قوام الدین بن ملک تاج الدین بن الملک شاه بن الملک جمشید و در جای دیگر گوید: قصر ایوان ملک جمشید در جزیره قیس نمودار ایوان نابندی است که عضدالدوله ساخته از این رو میتوان گفت که ملک جمشید بعد از عضد الدوله در کیش بحکومت پرداخته یعنی در زمان اختلال کار آل بویه بنابر-این حکومت ملک جمشید در کیش باید در اواخر قرن چهارم هجری بوده باشد.

جانشینان ملک جمشید قدرتی یافته ساکنان سواحل را نیز مورد تعرض قرار دادند و این معنی از گفته مؤلف تاریخ وصاف بر می آید که می گوید: هر چند سکان سواحل قلع و قمع ایشان را از هر صاحب شوکت استمداد کردند قواعد تمکن بنی قیصر اختلال نگرفت از امیر ابودلف جاتی[2] که سرور امرای ایران بود و حکومت او

۱- کتاب مطالعاتی در باب بحرین و جزایر و سواحل خلیج فارس-تألیف عباس اقبال آشتیانی ص ۲۸

۲- ابن بلخی این نام را حابی (نسخه مصحح آقای علینقی بهروزی چاپ ۱۳۴۳ شیراز) نوشته و در تعریف ایراهستان و مردم آن چنین گوید: ... مردم پیاده رو وسلاح ورزود زدو خون خواره باشند.. همواره عاصی بودندی از آنچه هیچ لشکر آنجا مقام نتواند

بقیه حاشیه در صفحه بعد

بر تمامی گرمسیرات و ایراهستان و سواحل ازصحرای کندران تا لار و جویم و فال و کرمان و رم و سیراف نافذ استمداد کردند فایدتی نکرد.

همچنین آنان کوشش داشتند که کیش را بجای سیراف مرکز داد و ستد و محل بار انداز کشتی های تجارتی سازند. باین کار نیز بکمک عماد الدوله تورانشاه (۴۷۷ - ۴۹۰) پادشاه سلجوقی کرمان نایل آمدند زیرا او فرمان داد که کیش بجای سیراف مرکز بارگیری و باراندازی جزایر و سواحل خلیج فارس شود[1]. از آن تاریخ منافعی که از ورود و خروج کشتی های تجارتی عاید مردم سیراف میشد از آنان بریده شده بمرم کیش رسید[2] و اتابک رکن الدین خمارتکین که از طرف ملکشاه سلجوقی (۴۶۵ - ۴۸۵) در فارس حکومت داشت دوباره تصمیم گرفت که جزیره کیش را از تصرف بنی قیصر خارج سازد ولی هر بار امیر کیش او را با تقدیم تحف و هدایا از این نیت باز میگردانید.

ابن بلخی گوید: علاوه بر اینکه اقدامات خمارتکین برای تصرف کیش و باز گردانیدن حیثیت از دست رفته سیراف بجائی نرسید بلکه یکی از خانان جزیره کیش

بقیه حاشیه از صفحه قبل

کردن الا سه ماه ربیع. دیگر بزمستان از بارندگی و بیعلفی نتواند بودن و بتابستان از گرما اما بروزگار دیلم ایشان را قهر کردند و بطاعت آوردند و ده هزار مرد از ایشان بعهد عضدالدوله در خدمت او بودند بر سبیل سپاهی و مقدم ایشان یکی بود حابی نام و بعد از آن عهد دیگر باره عاصی شدند و هیچکس ایشان را مالش نتوانست داد مگر اتابک چاولی که آنجمله اعمال را مستخلص گردانید بقهرص ۲۸۸. اگر حابی نام ابن بلخی با ابودلف جاتی یکی باشد باید گفت که آغاز اقتدار امرای کیش مقارن سلطنت عضد الدوله دیلمی بوده است.

۱- تاریخ وصاف ص ۱۷۰

۲- فارسنامه ابن بلخی ص ۱۸۰

که نامش ابوالقاسم بود سیراف را نیزمتصرف شد. وهر دوسه‌سال بدانجا لشکر می‌-
می‌فرستاد ورنجها میکشیدند از او چیزی نمیتوانستند بگیرند و چون در اثر این حال
هیچ بازرگانی نتوانست بسیراف کشتی آرد... از این سبب سیراف خراب شد[۱].

عصیان ملک کیش برعلیه سلغوریان. امرای کیش در آغاز کار مطیع فرمان
حکام فارس بوده اند و با تقدیم تحف و هدایا توقع داشتند که بنادر و سواحل خلیج
را نیز ضمیمه قلمرو خود نمایند و بعضی از حکام فارس قسمتی از تقاضا های آنان
را انجام میدادند ولی ملوک کیش حکومت کلیه سواحل را میخواستند. این تقاضاها
در زمان حکومت اتابک سنقر سلغوری (۵۴۳ - ۵۵۸) نیز تجدید گردید با اینکه
وزیر او تسلیم جزایر و سواحل را بملک کیش صلاح نمیدانست ولی اتابک سواحل
را بتصرف ملک کیش داد.

یکی از امرای کیش بنام ملک سلطان که معاصر اتابک ابوبکر بن سعد
(۶۲۳ - ۶۵۸) بود بنای خود سری گذاشت اتابک خواست او را تنبیه نماید
ولی بعلت نداشتن جهازات جنگی بدان موفق نگردید تا اینکه بکمک سیف الدین ابانضر
پادشاه هرموز کیش را متصرف شد و ملک سلطان را بقتل رسانید (۶۲۶). اما با
قتل او حکومت امرای کیش پایان نیافت و چون از این تاریخ ببعد سرگذشت امرای
کیش بعلت جنگ با ملوک هرموز و حکام فارس با تاریخ آنان آمیخته است از
این رو بقیه احوال آنان درضمن تاریخ ملوک هرموز و حکام فارس گفته خواهد
شد.

ملوک هرموز. موقعی که بنی‌قیصر در کیش حکومت داشتند در قسمت شرقی
سواحل خلیج فارس یعنی در ولایت موغستان و میناب و عمان سلسله دیگری
حکومت می کردند که چون مرکز حکومتشان بندر هرموز بود باین جهت آنان را
ملوک هرموز گویند.

حکومت ملوک هرموز را میتوان بدو دوره تقسیم کرد دوره اول حکومت آنان

۱- فارسنامه ابن بلخی ص ۱۸۰

در بندر هرموز دوره دوم حکومتشان در جزیره هرموز.

دوره اول ـ بندرهرموز. این بندر در ولایت موغستان و نزدیکی میناب حالیه برکنار رودی که از این شهر میگذرد قرار داشت. این بندر بگفته مؤلف حدودالعالم بارگه کرمان بود و تا دریا نیم فرسخ فاصله داشت[۱]

اصطخری گوید: این شهر در کنار باریکه ای از خلیج فارس که کشتی ها از دریا بدانجا رفت و آمد میکردند واقع و مجمع بازرگانان بوده[۲].

مقدسی ازاین شهر تعریف کرده گوید تا کنار دریا نصف روز راه فاصله داشته.

عده ای از مورخین بنای آن را باردشیر بابکان نسبت داده اند ولی شهرت و اعتبار آن از بعد از اسلام آغاز میگردد.

بندر هرموز بر عکس بندر سیراف در سرزمینی آباد و حاصل خیز و مزروع واقع بوده و در اطراف خود قراء و قصبات بسیار داشته و دارای نخلستان فراوان بوده.

این بندر بر سر راه تجارتی سیراف بدیبل قرار داشت چنانکه سلیمان سیرافی در سیاحت نامه خود هرموز را بعد از سیراف قرارداده گوید: این شهر درست در مقابل سنجار (سحار) عمان است از آنجا به تیز و بلده دیبل میروند که در دهانه رود مهران واقع شده.

مارکوپولو سیاح ایتالیائی که از یزد بکرمان و از راه جیرفت بهرموز رفته گوید: بندر مهمی است و بازرگانان در قایق ها و کشتی های خود که از ادویه و عاج و پوست های گرانبها و سنگهای قیمتی پر است از هندوستان وارد این بندر میشوند و تجارت ایران با چین در عهد مغول از طریق این بندر انجام میشود. او در باره

۱ـ حدود العالم ص ۱۲۶

۲ـ مسالك الممالك اصطخری ص ۱۳۹

آب و هوای این شهر چنین گوید : سخت گرم است و ناسالم و در تابستان مردم شهررا ترک گفته بباغ ها وبستان ها روی میآورند. مردم شهر گوشت نمیخورند و نان را فقط موقعی میخورند که مریض باشند. خوراک مردم خرما و ماهی نمک سود و لیمو و پیاز است. او از قوانین سخت این شهر شکایت کرده گوید : قوانین هرموزبسیار نا مناسب است زیرا همینکه بازرگان بیگانه‌ای فوت کنداموال و دارائی‌او را پادشاه محل تصرف میکند.

ابن بطوطه بندر هرموز را یکی از شهر های کرمان دانسته گوید : در کنار خلیج فارس قرار دارد و بازار اصلی کرمان است شهری بزرگ و خوش بنا است و هوای آن گرم‌است و نخل های فراوان در اطراف شهر هست واز محصولات‌آن زیره و نیل است و نیل این ناحیه بهترین نوع آنست که مقدار زیادی به خارج صادر می گردد.

حمدالله مستوفی نیز در نزهت القلوب گوید : هرموز در کنار خلیج واقع‌است و هوای آن بسیار گرم است.

در این بندر امرائی حکومت داشتند که خود را از فرزندان سلاطین عرب میدانستند. از آغاز حکومت آنان نیز اطلاع درستی‌در دست نیست گویا دراواخر قرن چهارم هجری قمری یعنی پس‌ازمرگ عضدالدوله دیلمی ۳۷۲ و ضعف دولت آل بویه شخصی‌بنام محمد سواحل موغستان را متصرف شده و بنام خود در هرموز سکه زده بااین‌جهت به محمددرم کوب شهرت یافته است. بنا بشاهنامه تورانشاهی بعد از محمد درم کوب پسرش سلیمان و بعد از او پسرش‌عیسی‌جاشو در بندرهرموز بحکومت رسیده اند.

عیسی جاشو معاصر ملک قاورد (۴۳۳ - ۴۶۵) مؤسس‌سلاجقه کرمان است و ملک قاورد بوسیله او توانست بر عمان نیز دست یابد ولی او حکومت عمان را بشهریار بن نافیل سابق الذکر سپرده از طرف خود شحنه ای در آنجا گماشت و

عمان تا زمان حکومت ملک ارسلان (۴۹۴ - ۵۳۶) در تحت اطاعت این خانواده بود.

بعد از عیسی جاشو پسرش لشکری و سپس کیقباد بن عیسی و بعد از او عیسی بن کیقباد و بعد محمود بن عیسی و بعد تاج الدین شاهنشاه بن محمود در بندر هرموز حکومت کرده اند.

تاج الدین شاهنشاه معاصر ملک دینار غز (۵۸۱ - ۵۹۱) بوده و ملک دینار در اثر تحریک عمادالدین مغونی شحنه جیرفت در صدد برآمد که بندر هرموز را نیز متصرف شود [1] ولی تاج الدین شاهنشاه با تقدیم تحف و هدایا او را

۱- محمد بن ابراهیم در تاریخ سلاجقه در این باره چنین مینویسد : عمادالدین مغونی که شحنه جیرفت از طرف ملک دینار غز بود انهاء کرد که ولایت هرموز همیشه در اعمال جیرفت معدود بوده و امیر لشکری که والی ساحل بود و آباء او نایب و گماشته اسلاف ما و قلاع سواحل و قلعه منوجان در دست کوتوال مغون - از جهت آنکه بعد از فوت ملک طغرل و فترات جیرفت و تضییع اموال قمادین قافله عراق گذر به ثغر تیز که از اعمال والی جزیره است انداختند و مدتی شد که از ثغر تیز گذر باز آن فرضه افکنده اند و ایشان را از آن اموال بسیار و ثروت بیشمار و ذخایر وافر جمع شده است - پادشاه کرمان را از زر خراجی و اسب تازی ولایت هرموز خراجی مقنن و قانونی معین بوده است و چندسال شد تا یک درم بکس نداده اند و التفات بر هیچ آفریده نکرده اگر ملک نهضت گرمسیر فرماید خراج چند ساله از آن قوم استخراج توان کرد (ص۱۷۶) - ملک در ماه آذر بجیرفت رسید و از سیف ابو بکر ابوالحسن استخراج خراج کرد از آنجا قصد منوجان کرد و قلعه آن را بگشاد. در این اوقات رسل والی هرموز میرسید و تقبل خراج میکرد تا مگر رایات منصوره هم از آن سرحد بازگردد و به در هرموز نشود با اینکه عمادالدین او را بگرفتن هرموز تحریک می کرد هزار دینار خراجی مقرر شد که بخزانه برسد و قلعه منوجان را به عماد الدین داد و خود به بردسیر آمد. ص۱۷۶

از این نیت باز داشت و تعهد نمود که سالیانه هزار دینار بعنوان خراج بپردازد. امیر کیش که بندر هرموز را رقیب تجارتی خود میدانست بملک دینار پیغام فرستاد که حاضر است سالیانه صدهزار دینار و ۵۰ رأس اسب عربی در ازاء واگذاری هرموز بوی بپردازد. ملک دینار این پیشنهاد را پذیرفت[۱] و چون بگرمسیر کرمان رسید کسی را پیش ملک کیش فرستاد و با او قرار ملاقات گذاشت و آن دو درمحل (خور ابراهیمی) در قست غربی هرموز یکدیگر را ملاقات کردند باین ترتیب که ملک کیش با کشتی تا ساحل دریا آمد و ملک دینار نیز اسب در آب راند تا جائی که آب در رکاب اسب رسید. پس از این ملاقات ملک کیش «انواع تحف و لطایف اقمشه دریائی و ظرایف امتعه هندی باری و آلات مجالس و اوانی زر و سیم و لآلی ثمین و نقود مختلف و طرح وفرش وخیمه به ترتیب خزانه و اصطبل وفراشخانه و مطبخ و غیره فرستاد و یک پاره خز مضاعف و یک خانه سیاه و یک خانه سرخ و خدمت هاء شگرف کرد». این ملاقات در صفر سال ۵۸۹ هجری بود پس چون ملک هرموز مال مقرر رسانید ملک روی ببرد سیر نهاد و ملک کیش همچنان درامید تصرف هرموز باقی ماند[۲].

بعد از ملک دینار پسرانش فرخ شاه و عجم شاه برای مدت کوتاهی حکومت کرده اند در این موقع است که امیر قطب الدین شبانکاره ای بهمراهی برادرش نظام الدین محمود برای سرکوبی غزان بکرمان آمده و نظام الدین محمود با غزان در حدود جیرفت بجنگ پرداخته است. در این جنگ شاهنشاه امیرهرموز با طوایف کوچ و بلوچ از غزان جانب داری کرده ولی در جنگی که در حدود سال ۵۹۹ هـ. ق صورت گرفته کشته شده است.

۱- غرض او آن بود که از هر دو طرف مال کشد. تاریخ کرمان محمد بن ابراهیم ص ۱۸۲.

۲- تاریخ کرمان محمد بن ابراهیم ص ۱۸۲

بطوریکه در تاریخ سلغوریان دیدیم در این زمان اتابک فارس از اغتشاش کرمان استفاده کرده آن ولایت را متصرف شد ولی سلطان محمد خوارزمشاه طغان تکین یکی از سرداران خود را بامارت و خواجه رضی الدین نیشابوری را بوزارت کرمان فرستاد. طغان تکین با سلغوریان که بندر هرموز و جرون و رودبار و جیرفت را در تصرف داشتند دو بارجنگ کرد و شکست یافت. بعد از او ملک زوزن ازطرف سلطان محمد خوارزمشاه بحکومت کرمان آمد و او در سال سوم حکومت خود به جرون رفت و هرموز و بعضی سواحل خلیج فارس را فتح کرد ولی وفات یافت و ملک اختیار الدین بحکومت کرمان رسید و بعد از او نیز حکومت کرمان بغیاث‌الدین پیر شاه پسر سلطان محمد خوارزمشاه واگذار گردید و ابوالقاسم اعور ملقب بشجاع الدین که سپهسالار ملک زوزن بود بنیابت از او در کرمان حکومت کرد تا اینکه بعلت بروز فتنه مغول و فوت سلطان محمد براق حاجب درسال ۶۱۹ به کرمان دست یافت.

بعد از تاج الدین شهنشاه امیر سیف الدین ابا نضر بن علی بن کیقباد به حکومت هرموز رسیده و او معاصر است با اتابک ابوبکر بن سعد (۶۲۳ - ۶۵۸) حاکم فارس و براق حاجب (۶۱۹ - ۶۳۲) حاکم کرمان و بنا بنوشته مؤلف سمط العلی براق حاجب هرموز را نیز متصرف شد [۱] از این قرار امیر سیف الدین ابانضر از براق حاجب اطاعت داشته - و از اتابک ابو بکر بن سعد نیز فرمان برداری نموده.

زیرا بطوریکه قبلا نیز گفته‌شد ملک سلطان امیر کیش برعلیه اتابک ابوبکربن سعد (۶۲۳ - ۶۵۸) عصیان کرد و اتابک در صدد تنبیه او برآمد ولی چون کشتی جنگی نداشت بدفع عصیان او موفق نگردید تا اینکه سیف الدین ابانضر امیرهرموز که درصدد از بین بردن موقعیت تجارتی کیش بود از نافرمانی امیر کیش اطلاع یافت رسولی پیش اتابک فرستاد و اظهار اطاعت کرد و اجازه خواست که بجزیره

۱- سمط‌العلی ص ۲۴

کیش لشکر بکشد بشرط اینکه اتابک فرمان دهد امراء گرمسیرات بملک کیش کمک ننمایند و تعهد نمود که پس از تصرف کیش چهار دانگ آن از آن اتابک و دو دانگ در ازاء این خدمت بدو تعلق گیرد. اتابک این شرایط را پذیرفت و سیف الدین ابا نضر نیز با جهازات مرتب خود بکیش حمله برد و آن را متصرف شد و ملک سلطان را در روز سه شنبه ۱۲ جمادی الاخر سال ۶۲۶ به قتل رسانید.

سیف الدین ابا نضر پس از تصرف کیش از تسلیم چهار دانگ آن باتابک امتناع کرد و اتابک در صدد برآمد که خود کیش را مسخر سازد ابتدا جزایر و سواحل را متصرف شد بعد بوسیله کشتی هائی که عده از ناخدایان کیش پس از مراجعت از هند از قتل ملک سلطان اطلاع یافته و امتعه خود را ببغداد برده و پس از فروش جهازات خود را در اختیار اتابک قرار داده بودند و با سپاهیانی از اکراد و الوار و شول بسرداری صلاح الدین محمود لر بکیش حمله برد و روز سه شنبه چهارم محرم سال ۶۲۸ این جزیره را بتصرف آورد و امیر سیف الدین ابانضر را در این سال بقتل رسانید.

اتابک ابوبکر پس از قتل سیف الدین ابا نضر حکومت هرموز را بامیرشهاب الدین محمود بن عیسی ۶۲۸ - ۶۴۷ داد و جزیره کیش را بقلمرو خود ضمیمه کرد و نام آن را دولت خانه گذاشت و آن در تمام دوره سلغوریان نام رسمی جزیره کیش بوده است.

ملک محمود قلهاتی (۶۴۷ - ۶۸۵). درزمان ملک شهاب الدین محمود بن عیسی ملک محمود حاکم قلهات در صدد تصرف بندرهرموزبرآمد و زن او را که بی بی ناصر الدین نام داشت و دختر ملک سیف الدین ابا نضر بود بفریفت. زن شوهر را مسموم ساخت و در نتیجه ملک محمود قلهاتی بر بندر هرموز دست یافت (سال ۶۴۷)[1].

۱ - مجمع الانساب شبانکاره ای

رکن الدین محمود قلهاتی تا زمان حکومت سلجوقشاه جرات تعرض به متصرفات اتابکان فارس را نداشت[1] ولی چون او در سال ۶۶۲ بدست سپاهیان هلاکوخان بقتل رسید و فارس بدست حکام مغولی افتاد او نیز موقع را غنیمت دانسته بنای سرکشی گذاشت ابتدا عمان را در سال ۶۶۰ متصرف شد و در سال ۶۷۱ دولت خانه کیش را نیز مسخر ساخت ولی سوغونجاق حاکم مغولی فارس جهازاتی آماده کرده سپاهیانی بجزیره کیش فرستاد و در جنگ دریائی کشتی های محمود قلهاتی منهزم شدند و جزیره کیش بتصرف سوغونجاق درآمد.

او ۹ پسر داشت بنام های: قطب الدین تهمتن - شهاب الدین مهمک - معزالدین فولاد - سیف الدین نصرت - رکن الدین مسعود - شمس الدین ترکان شاه - امیر سلجوقشاه - امیر مبارک شاه - امیر عجم شاه[2]

ملک قطب الدین تهمتن[3]. بعد از مرگ پدر بکمک اکابر و اشراف هرموز

۱- مؤلف تاریخ وصاف گوید: محمود قلهاتی در زمان اتابک مظفرالدین ابوبکر والی هرموز بود و بر قاعده مألوف مال مقرر را بسلاطین کرمان میداد. او جهازات فراوان و لشکر بیشمار داشت و همه سکان جزایر از او بیمناك بودند و چون اتابک از تهور او آگاه بود برای محافظت دولت خانه کیش از نزدیکان خود کسی که محل اعتماد بود بایالت آن نصب میکرد و لشکرهای آراسته با مواجب مرتب در آن جزیره آماده داشت و خود شخصاً مراقب احوال قیس بود باین جهت محمود قلهاتی نمیتوانست قصد دولت خانه بکند تا زمان حکومت سلجوقشاه که فرصت یافت و دولت خانه را مسخر کرد.

۲- مجمع الانساب شبانکاره ای

۳- در شجره نسب تورانشاهی از سلطنت قطب الدین تهمتن اسمی برده نشده ولی نام او را شبانکاره ای در مجمع الانساب و معینی نطنزی در منتخب التواریخ جزء حکام هرموز بعد از محمود قلهاتی آورده اند. قاضی احمد غفاری مؤلف جهان آراء و وصاف الحضره مؤلف تاریخ وصاف جانشین محمود قلهاتی را پسر دیگرش سیف الدین نصرت نوشته اند.

بتخت حکومت نشست - در زمان او بی بی ناصرالدین سابق الذکر که زن پدرش بود و میخواست سیف الدین نصرت پسر خود را بحکومت برساند در کار او فسادی کرد و برادران را بر علیه او اغوا و تحریک مینمود او دو پسر داشت مظفر الدین سلیمان و فخرالدین توران شاه.

سیف الدین نصرت مقتول در سال ۶۹۱. بسعی مادر بتخت حکومت هرموز نشست و در صدد برآمد کلیه برادران و برادر زادگان را بقتل برساند ولی موفق نگردید وخود ناچار دراثر مخالفت آنان بهمراهی مادر بسلطان جلال الدین سیورغتمش پادشاه قراختائی کرمان (۶۸۱-۶۹۳) پناه برد و بکمک سپاهیان او بهرموزبر گشت و برادران را در جنگی شکست داد ولی در سال ۶۹۱ دو برادر او یعنی رکن الدین مسعود و شمس الدین ترکان شاه در موقع بیماری اش غفلة بر سر او تاخته او و زنش را بقتل رسانیدند[1]. سیف الدین نصرت را فرزندی نبود و فرزندان او در زمان حیات پدر فوت شده بودند.

رکن الدین مسعود (۶۹۱ - ۶۹۳). رکن الدین مسعود در آغاز حکومت خود

۱- از نوشته مؤلف سمط العلی چنین معلوم میگردد که قتل سیف الدین نصرت در سال ۶۹۱ اتفاق افتاده زیرا چنین مینویسد: «۶۹۱ سلطان جلال الدین سیورغتمش بگرمسیر رودبار رفت و در مدتی که او در آن حدود مقام داشت مسعود پسر ملک رکن الدین محمود قلهاتی بر قتل برادر خود ملک سیف الدین نصرت که حاکم هرموز بود اقدام نمود. سلطان بشنیدن آن بهرموز رفت مسعود را بر وجه تخویف طلب داشت. مسعود از راه رعب اموال فراوان را فدای خود ساخت و مبلغ ۱۶۰ هزار دینار اسدی که در این وقت (زمان تألیف کتاب سمط العلی) پانصد هزار دینار رایج بود مشفوع بزواهر جواهر و لآلی خوشاب وخیار دواب و علایق نفایس ببارگاه سلطنت فرستاد. سلطان از گناه او گذشته محل حکومت موروث را بدو ارزانی داشت و بدارالملک مراجعت کرد. ص ۶۳

گرفتار مخالفت بهاء الدین ایاز سیفین از غلامان زن برادر[۱] او که در بندر قلهات بود گردید. امیر بهاء الدین ایاز در سال ۶۹۲ بهرموز لشکر کشید و رکن الدین مسعود درجنگ شکست یافت و بکرمان بپناه سلطان جلال الدین سیورغتمش قراختائی (۶۸۱ - ۶۹۱) رفت و بکمک سپاهیان او بهرموز بازگشت و بهاء الدین ایاز را منهزم ساخت و خود مجدداً بحکومت هرموز رسید[۲].

بطوریکه در تاریخ فارس گفته شد در سال ۶۹۲ گیخاتوخان ایلخان مغول فارس و جزایر و سواحل را چهارساله بمبلغ هزار تومان بمقاطعه و اجاره بجمال الدین ابراهیم بن محمد طیبی ملقب بملک الاسلام واگذار کرد و او نیز علاوه بر فارس جزیره کیش را در تحت اختیار مالی خود گرفت.

بهاء الدین ایاز که در جنگ با رکن الدین مسعود منهزم شده بود بکیش رفت و بملک الاسلام توسل جست ملک الاسلام نیز او را در این جزیره جای داد و هر سال ۱۲ هزار دینار هزینه سپاهیان او را از سال خاصه خود میپرداخت. پس از چندی بهاءالدین ایاز بکمک ملک الاسلام بهرموز لشکر کشید این بار رکن الدین

۱- تاریخ وصاف - ولی مؤلف تاریخ جهان آراء او را غلام پدر رکن الدین مسعود یعنی رکن الدین محمود قلهاتی میداند ص ۱۹۱ شبانکاره ای مؤلف مجمع الانساب او را غلام سیف الدین نصرت میداند و گوید: ایاز را زنی بود بنام سریم که هر دو بتلافی خون خداوندگار خود بر ایستادند و بر مسعود خروج کردند. مؤلف منتخب التواریخ نطنزی نیز او را غلام سیف الدین نصرت مینویسد و گوید: محمود قلهاتی او را بزرگ کرده بدو بخشید او غلامی ترک بغایت عاقل زیرک بودوفراستی داشت.

۲- حکومت مجدد بهاءالدین ایاز را در هرموز مؤلف سمط العلی در اثر فرمان پادشاه خاتون حاکم قراختائی کرمان میداند و گوید: او ایلچیانی بهرموز فرستاد تا رکن الدین مسعود را از محل حکومت بیرون کرده بدرگاه آورند و بهاء الدین ایاز را قائم مقام او فرمود ص ۷۵

مسعود گریخت و بطرف جزیره لارك و جرون رفت و چون جزیره کیش را خالی دید آنجا را متصرف شد و پس از غارت این جزیره و تصرف زیاده بر دویست تومان زر و ابریشم و دیگر قماشات از اموال ملک الاسلام و بازرگانان دیگر بیرون رفت و کار او بدان وسیله بالا گرفت ولی در مقابل سپاهیان بهاء الدین ایاز و ملک الاسلام که از هر طرف او را مورد حمله قرار داده بودند تاب مقاومت نیاورده بکرمان فرار کرد و خود را بسیرجان رسانید. در این موقع پادشاه خاتون (۶۹۱ - ۶۹٤) که پس از کشتن برادرش جلال الدین سیورغتمش بسلطنت کرمان رسیده بود بعلت حمایتی که جلال الدین سیورغتمش از رکن الدین مسعود میکرد از او خوشدل نبود از این رو رکن الدین مسعود نتوانست باو پناه ببرد و در اطراف سیرجان متواری میزیست.

حکومت بهاء الدین ایاز سیفین (۶۹۳ - ۷۱۱)

اما بهاء الدین ایاز که بکمک ملک الاسلام رکن الدین مسعود را رانده بود بحکومت هرموز رسید و خطبه و سکه بنام ملک فخر الدین احمد پسر ملک الاسلام کرد ولی پس از چندی بین ملک فخر الدین و بهاء الدین ایاز کدورتی حاصل شد و چون دانست که ملک فخر الدین در صدد از بین برداشتن اوست ضمن نامه ای بملک الاسلام اظهار اخلاص و اطاعت نمود اما ملک فخر الدین در روز ششم ماه رمضان سال ۶۹۵ با او بجنگ پرداخت و چون لشکریانش اغلب طرفدار ملک بهاء الدین ایاز بودند وقتی او را از دور دیدند تیغ در سپاهیان ملک فخر الدین گذاشتند و جمعی از آنان را کشتند و خود راه فرار در پیش گرفتند باین ترتیب بهاء الدین ایاز فاتح گردید معذالک مانند سابق از ملک الاسلام اظهار اطاعت نمود.

در سال ۶۹۶ که بحکم غازان خان بر و بحر فارس مجدداً در مقاطعه ملک الاسلام قرار گرفت فرمان داده شد که سپاهیان مغول و ملک الاسلام بهرموز رفته

و بهاء الدین ایاز را که دعوی استقلال داشت از بین بردارند. رکن الدین مسعود که در اطراف سیرجان متواری بود از شنیدن این خبر بخدمت ملک الاسلام رفت و تقاضا کرد که سرداری سپاه مأمور جنگ با بهاء الدین ایاز را بدو واگذار کنند. بهاء الدین ایاز چون از مواضعه دشمن قدیم با ملک‌الاسلام اطلاع یافت رسولی پیش او فرستاد و باز اظهار اطاعت نمودو وعده داد که با فرستادن مال فرمانبرداری خود را باثبات برساند ولی ملک الاسلام بقول او اعتماد نکرده لشکریان مغول و ترکمان و شبانکاره از راه خشکی بهرموز هجوم بردند و خود ملک الاسلام نیز به دولت خانه کیش رفت تا از آن طرف نیز هرموز را مورد تعرض قرار دهد. بهاءالدین ایاز ناچار خود را برای مدافعه حاضر کرد با این حال بار دیگر رسولانی پیش ملک الاسلام فرستاد و تقاضای صلح نمود و چون تقاضایش پذیرفته نشد آماده جنگ گردید و در مقابل جهازات ملک الاسلام که در کنار ساحل بودند لنگر انداخت و با تصرف دو کشتی او که از انواع آذوقه مملو بودند قوتی یافت و برعکس سپاهیان ملک الاسلام دوچار تنگی آذوقه شدند از این رو عده ای از آنان راه فرار پیش گرفتند با این حال ملک الاسلام فرمان حمله داد ولی کشتی هایش گرفتار شدند و اکثر سپاهیانش نیز بقتل رسیدند. بهاء الدین ایاز سپس بدولتخانه کیش رفت و سه روز آنجا را بباد غارت داد و بهرموز برگشت. ملک الاسلام ناچار با بهاء الدین ایاز صلح کرد او نیز با پس دادن بعضی از جهازات ملک الاسلام اظهار اطاعت نمودو با معدودی از خواص خویش بجزیره کیش رفت و با ملک معظم فخرالدین پسر ملک الاسلام تجدید عهد و پیمان نمود [۱].

رکن الدین مسعود که این بار نیز نتوانسته بود کاری از پیش ببرد دوباره به سیرجان برگشت و مدتی در آنجا بود تا وفات یافت و از او یک پسر ماند

۱- تاریخ وصاف ص ۲۹۶

بنام سیاوش.[۱]

دوره دوم - انتقال مرکز حکومت بجزیره جرون. درسال ۶۹۹ یعنی موقعی که غازان خان بجنگ شام رفته بود مغولان جغتائی ساکن ماوراء النهر فرصت یافته از راه سیستان بفارس حمله کردند و امیر ساداق بیک حاکم فارس نتوانست درمقابل آنان مقاومت نماید و مغولان شهر شیراز را در محاصره گرفتند و چون بفتح آن نائل نیامدند از راه کازرون بگرمسیرات تا دشتستان و خورسیف و ناحیه لیراوی و زیدان (از توابع کوه گیلویه) و شوشتر رفتند و هر چه را که در سر راه خود یافتند خراب کردند و مدت دو ماه بتاخت و تاز مشغول بودند و در موقع مراجعت خواستند به هرموز دستبردی بزنند ولی بهاء الدین ایاز بمقابله آنان شتافت از این رو مغولان بطرف سیستان برگشتند[۲].

۱- شبانکاره ای در مجمع الانساب مینویسد: رکن الدین مسعود از سیرجان عازم خدمت ارغون خان شد و مدتی ملازم او بود او را نان پاره ای نوشتند و بکرمان باز آمد و من بعد نام هرموز نبرد تاوفات یافت امروز (تاریخ تألیف کتاب) از وی پسری مانده رکن الدین سیاوش نام و در کرمان است.

مؤلف منتخب التواریخ نطنزی نیز گوید: گویند که (سیاوش در کرمان نماند (یعنی فوت شد) ص ۱٤

۲- فارسنامه ناصری وقایع سال ۶۹۹. مؤلف تاریخ وصاف می‌نویسد: سپاهیان مغول بوقت مراجعت در هرموز جمع آمدند و هرموز را محاصره دادند ملک بهاء الدین ایاز ولشکر جاشو با ایشان بساط محاربت گستردند و مبالغی از ایشان بقتل آوردند و در مدت اقامت در آنجا بجزبد نامی چیزی نبردند. ص ۳۷۱

مارکوپولو علت انتقال پادشاه هرموز را بجزیره جرون چنین مینویسد: او (پادشاه هرموز) تابع سلطان کرمان است و وقتی بخواهد از دست سلطان مزبور فرار کند سوار کشتی

بقیه حاشیه درصفحه بعد

اما بهاء الدین ایاز که همیشه خود را در بندر هرموز در معرض حمله و هجوم حکام فارس و کرمان میدید جزیره جرون را که بعدها بجزیره هرموز معروف گردید و از ملک کیش که نعیم نام داشت قبلا خریده بود مرکز حکومت ساخت و مخصوصاً پس از حمله مغولان در سال ۶۹۹ بدان جزیره انتقال یافت.

اما از جزیره جرون که بعد ها بجزیره هرموز تغییر نام یافته جغرافیون اولیه اسلامی مانند ابن خرداد به و مسعودی و اصطخری و ابن حوقل و مقدسی و مؤلف حدود العالم و حتی یاقوت که در زمان اقتدار ملوک هرموز کتاب خود را نوشته اسمی نبرده اند و در قسمت شرقی خلیج فارس فقط از جزایر کیش و بنی کاوان (یالافت و یا قشم قرون بعد) و هنگام نام برده اند علت شاید آن بوده که در این جزیره اثری از آبادی وجود نداشت زیرا زمین آن برای کشت و زرع مناسب نبود و آب حتی برای شرب مردم یافت نمیشد با این حال بعلت واقع شدنش در مدخل خلیج

بقیه حاشیه از صفحه قبل

شده و از هرموز بکلاتو میرود و در اینجا از ورود کشتی دیگری جلوگیری بعمل می آورد. از کلاتو مراد کلهات (قلهات) بندر مهم عمان است که اینک (زمان مارکوپولو) مسقط جای آن را گرفته. احتمال میرود بواسطه ترس سلطان کرمان بود که ملک هرموز سکنه آنجا را بجرون انتقال داده است (نقل از کتاب ده هزار میل تألیف سایکس صفحهٔ ۷۲ جلد اول)

علت انتقال بجزیره هرموز را حمدالله مستوفی در نزهت القلوب از ترس حرامیان نوشته و گوید: هرموز که بر ساحل بحر فارس افتاده و اکنون (زمان تألیف نزهت القلوب از خوف حرامی ملک قطب الدین آن را بگذاشت و در بحر بجزیره جرون شهر ساخت ص ۱۴۱ حمدالله مستوفی انتقال مرکز حکومت را از بندر هرموز بجزیره جرون بوسیله ملک قطب الدین نوشته و بموجب آنچه اغلب مورخین نوشته اند این انتقال در زمان حکومت بهاء الدین ایاز صورت گرفته است.

فارس و داشتن موقعیت تجارتی و بحر پیمائی از اواخر قرن هفتم هجری قمری از طرف بهاء الدین ایاز سیفین بجای بندر هرموز برای مقر حکومت انتخاب شد و نام آن نیز بیاد وطن مألوف بهرموز تغییر یافت و شهری بنام هرموز در آن بنا گردید.

از این زمان ببعد جزیره هرموز اهمیت یافت و مرکز تجارت و بازرگانی شد و اغلب سیاحان و مورخینی که آن را دیده اند به کثرت مال و ثروت تعریف نموده اند.

چنانچه ابن بطوطه طنجی در زمان حکومت ملک قطب الدین تهمتن (۷۲۱ - ۷۴۷) این جزیره را دیده چنین گوید: از عمان بهرموز رفتیم. هرموز شهری است بر ساحل دریا که موغستان نیز نامیده میشود. هرموز جدید روبروی این هرموز در میان دریا واقع است و سه فرسخ با آن فاصله دارد[۱]. من نخست بهرموز جدید وارد شدم که مرکز آن جرون نام دارد[۲] جرون شهری است نیکو و بزرگ و دارای بازارهای خوب و بندرگاه هند و سند است و مال التجاره های هندوستان از این شهر بعراق عرب و عراق عجم و خراسان حمل میشود. سلطان هرموز نیز در این محل سکونت دارد. جزیره ای که شهر جرون در آن واقع است باندازه یک روزه راه وسعت دارد و بیشتر زمین های آن شوره زار و کوه های نمک است وآن را نمک دارانی مینامند. در شهر جرون از این نمک ها ظروف تزیینی و یک نوع فانوس میسازند که چراغ توی آن می گذارند. غذای مردم هرموز از ماهی و خرما است که از بصره و عمان بدانجا میاورند. آب در جزیره هرموز چیز گرانبهائی است چشمه هائی در جزیره وجود دارد و آب انبارهائی هم هست که آب باران را در آنها ذخیره میکنند لیکن

۱- فاصله این جزیره را تا ساحل فرایا اودوریک ۵ میل تا خشکی و تا ورنیه سیاح دوره صفوی ۲ فرسخ نوشته‌اند مؤلف اعلام‌الناس فاصله آن‌را تا بندرعباس ۹/۵ میل انگلیسی نوشته است.

۲- در زمان ابن بطوطه هنوز مرکز جزیره هرموز بجرون معروف بوده است.

این آب انبار ها همه دور از شهر واقع شده و باید آب را درشگک ها بوسیله زورق بشهر بیاورند [۱].

عبدالرزاق سمرقندی مؤلف مطلع السعدین که از طرف شاهرخ تیموری مأمور هندوستان وچین بوده و در سال ۸۳۶ هـ. ق از این جزیره گذشته درباره تجارت آن چنین گوید: تجار اقالیم سبعه از مصر و شام و روم و آذربایجان و عراق عرب و عجم و ممالک فارس و خراسان و ماوراء النهر و ترکستان و مملکت دشت قبچاق و نواحی قلماق و تمام بلاد مشرق و چین و ماچین و خان بالیق روی توجه بآن بندر دارند و مردم دریا بار از حدود چین و جاوه و بنگاله و سیلان...... و سواحل بر عرب تا عدن و جده و ینبوع نفایس و ظرایف که ماه و آفتاب و فیض سحاب آن را آب و تاب داده و بر روی دریا توان آورد به آن بلده آرند و مسافران عالم از هر جا آیند و هر چه آرند در برابر هرچه خواهند بی‌زیادت جستجوی در آن شهر یابند هم نقد دهند و هم معاوضه کنند و دیوانیان از همه چیز غیر زر و نقره عشر ستانند و اصحاب ادیان مختلفه بل کفار در آن شهر بسیارند و بیرون از عدل با هیچ آفریده معامله ندارند و باین سبب آن بلده را دارالامان گویند و مردم آن بلده را تملق عراقیان و تعمق هندیان باشد [۲].

فریار اودوریک [۳] که در نیمه اول قرن هشتم هجری قمری این جزیره را دیده گوید: این شهر (شهر هرموز) دارای برج و باروئی متین و مستحکم است وانواع امتعه قیمتی در آن یافت می‌شود. هوای آن فوق العاده گرم و ناسازگار است و درخت و آب شیرین در آنجا یافت نمیشود [۴].

۱- سفرنامه ابن بطوطه ص ۲۷۰

۲- مطلع السعدین جلد دوم ص ۷۴۷ و ص ۷۴۹

۳- Fryar Odoric

۴- خلیج فارس تألیف ویلسون ترجمه محمد سعیدی ص ۷۲

لودویک وارثمان [۱] که در حدود سال ۹۰۹ هجری قمری جزیره هرموز را دیده گوید : گاه بیش از سیصد کشتی از کشورهای مختلف جهان در لنگرگاه اوجمع می‌شوندو همیشه چهار صد تاجر درآن شهراقامت دارند. تجارت هرموز بیشتر مروارید و ابریشم و سنگهای گرانبها و ادویه است.

لوئیزدو کاموئنس [۲] از شعرای نامی پرتقال (متولد ۱۰۲۰ میلادی) در منظومه لوزیاد [۳] جزیره هرموز را چنین وصف می کند : این کشور بزرگ و پرافتخار ایران است که مردان جنگ آزموده نستوه آن بر نغمه رود بچشم حقارت مینگرند و و بزور بازوی آهن سای شمشیر زن خویش میبالند و جزیره جرون را هم که هوسرانی روزگار اکنون در جاه و نام جای نشین شهر کهن ساخته است از خاطر دور مدار [۴] .

رالف فیچ [۵] جهانگرد و بازرگان انگلیسی که در حدود سال ۹۸۶ هجری قمری بهرموز آمده گوید : جزایر هرموز از تمام جزایر جهان خشک تر است و جز نمک چیزی در خاک آن نمی توان یافت. خوراک و مایحتاج مردم را از ایران می آورند. در این شهر تجار فراوان از ملل مختلف دیده میشوند و بتجارت ادویه و پارچه های ابریشمی و فرش های ایران مشغولند. از جزایر بحرین مروارید های فراوان و خوب بجزیره هرموز می‌آورند و اسبان اصیل ایرانی برای فرستادن به هندوستان نخست باین جزیره فرستاده می‌شود. [۶]

۱- Ludowig Wartheman

۲- Luiz Vazde Camoenes

۳- Lusiades

۴- کتاب سیاست خارجی ایران تألیف آقای نصرالله فلسفی ص ۱۰

۵- Ralph Fitch

۶- کتاب خلیج فارس تألیف ویلسون ترجمه آقای محمد سعیدی.

میلتون[۱] شاعر انگلیسی (متولد سال ۱۶۰۸ میلادی - ۱۰۱۷ ه) در منظومه بهشت گمشده خویش آنجا که تختی را وصف می کند چنین گوید: بر فراز تختی نشسته بود که درقدر وبها بر ثروت و مال هرموز وهند و جواهر و مروارید بی‌حسابی که دست سخاوتمند مشرق بر پای پادشاهان خود میریزد برتری داشت.

این بود آنچه مورخین و سیاحان ایرانی و اروپائی در باره موقعیت و اهمیت تجارتی جزیره هرموز نوشته اند.

اما بهاء الدین ایاز که با ملوك فارس و کرمان و شبانکاره روابط دوستانه داشته در سال ۷۱۱ وفات یافت[۲].

عزالدین گردان شاه (۷۱۱ - ۷۲۰). بعد از مرگ بهاء الدین ایاز چون بزرگان هرموز از فرزندان ملك رکن الدین محمود قلهاتی کسی را نیافتند گردان شاه نامی از فرزندان ملك شهاب الدین محمود بن عیسی[۳] که حکومت از خانواده او بملك محمود قلهاتی انتقال یافته بود پیدا کرده بحکومت برداشتند. او با مردم بنای عدل و داد گذاشت و با ملوك شبانکاره نیز اساس دوستی را که قبل از او بنا نهاده شده بود با ارسال تحف و هدایا موکد گردانید.

در زمان او ملك عزالدین عبدالعزیز پسر ملك الاسلام که بعد از پدر در فارس حکومت داشت از اولجایتو سلطان درخواست نمود که مانند زمان پدرش حکومت هرموز بدو محول شود. اولجایتو سلطان تقاضای او را پذیرفت و فرمان داد که سپاهیان فارس و شبانکاره برای تسخیر هرموز باو کمك نمایند و او با ۱۰ هزار سپاهی بهرموز رفت پس از ٤ ماه جنگ و ستیز کاری از پیش نبرد سالهای بعد نیز لشکر کشی ادامه یافت چون جمعی کثیر از تجار که در هرموز بودند از این لشکر

۱- Milton

۲- مجمع الانساب شبانکاره ای.

۳- منتخب التواریخ معینی نطنزی ص ۱۱

کشتی ها زیان فراوان می‌دیدند قرار بر آن گذاشتند که ملک عزالدین عبد العزیز و ملک عزالدین گردان شاه هر کدام با نوکری بی‌سلاح در کشتی یکدیگر را ملاقات نموده بین خود قرار مصالحه ای بگذارند. اما در ضمن این ملاقات نوکر ملک عزالدین عبدالعزیز که قبلا خنجری در زیر جامه خود پنهان کرده بود نوکر ملک عزالدین گردان شاه را بقتل رسانید و خود او را نیز گرفته بکیش برد و او مدتی در این جزیره محبوس بود ولی خود را نجات داده بهرموز آمده دوباره بر مسند حکومت نشست تا در سال ۷۲۰ وفات یافت.[۱]

او را چهار پسر بود. امیر قطب الدین تهمتن - امیر نظام الدین کیقباد - امیر بهرام شاه - امیر عجم شاه.

حکومت بهرام شاه (۷۲۰ - ۷۲۱). بعد از پدر بحکومت رسید ولی بدست یکی از سرداران خود بنام شهاب الدین یوسف کشته شد و دو برادر او قطب‌الدین تهمتن و نظام الدین کیقباد بجزیره کیش گریخته از جلال الدین عبدالکریم برادر ملک عز الدین عبدالعزیز کمک خواستند و بمدد او بر شهاب الدین یوسف غلبه کرده او را بقتل آوردند و حکومت هرموز بقطب الدین تهمتن قرار گرفت.

حکومت قطب‌الدین تهمتن (۷۲۱-۷٤۷). در آغاز حکومت او بعلت اختلاف بین پسران ملک جمال الدین ابراهیم ملک الاسلام وضع جزیره کیش نا بسامان بود زیرا در سال ۷۲۵ ملک عزالدین عبدالعزیز در تبریز بسعی دمشق خواجه و به فرمان سلطان ابو سعید بقتل رسید. رکن الدین محمود پسر دیگر ملک الاسلام برای تصرف کیش و خارج‌ساختن آن از دست جلال الدین عبدالکریم برادر بزرگتر خود بدان جزیره رفت و با مردم کیش اتفاق کرده برادر را دستگیر ساخت و کشت و خود بحکومت کیش و بحرین رسید. پس از شش ماه جمعی دیگر با برادرش بدر الدین فضل الله متفق شدند و رکن الدین محمود را بقتل رسانیدند. بدرالدین

۱- مجمع الانساب شبانکاره ای

فضل الله نیز بعد از ٤ روز بمرضی درگذشت. بزرگان کیش پسر فخر الدین احمد را که ملک غیاث الدین نام داشت بحکومت برداشتند و برادر او را که بنام و به لقب پدر ملک فخر الدین احمد می گفتند در حکومت با او شریک ساختند و چون یک سال و نیم بدین منوال گذشت آن دو در صدد برآمدند که هرموز را نیزبتصرف آورند و منتظر فرصت بودند تا روزیکه ملک قطب الدین تهمتن از جزیره بطرف هرموز کهنه و سواحل کرمان رفت آنان بهرموز لشکر کشیدند ملک قطب الدین از شنیدن آن بهرمور برگشت. برادران بجزیره کیش گریختند. ولی ملک قطب الدین در دریا به آنان رسیده هر دو را دستگیر ساخت و بقتل رسانید و خود وارد جزیره کیش شده همه بازماندگان ملک الاسلام را که در آن جزیره بودند گرفتار کرده و خزانه و اموال او را نیز بباد غارت داد سپس برادر خود نظام الدین کیقباد را به حکومت کیش برداشت و در موقع بیرون آمدن کلیه فرزندان ملک الاسلام را به هلاکت رسانید[1].

ملک قطب الدین پس از تصرف جزیره کیش قدرت بیشتری یافت با این حال از سلطان ابو سعید ایلخان مغول اطاعت داشت و مال مقرر به دربار ایلخان می فرستاد[2].

پس از مرگ سلطان ابو سعید (سال ۷۳٦) چون اوضاع فارس دچار اختلال گردید ملک غیاث الدین کیخسرو که از طرف پدرش شرف الدین محمود شاه اینجو در فارس حکومت داشت مسافر ایناق شحنه مغولی فارس را از شیراز خارج ساخت

۱- شبانکاره ای در مجمع الانساب گوید: امروز (زمان تألیف کتاب) از آنان کسی نمانده بغیر از پسری بنام تاج الدین عبدالرحیم از نظام الدین احمد که مادرش از شبانکارگان است. او بدار الملک دهلی اقامت ساخته و در نزد سلطان مظفر الدین ابو المجاهد محمد شاه است.

۲- منتخب التواریخ معینی نطنزی ص ۱۷

و خود مستقلا زمام امور این ایالت را در دست گرفت. برادرش امیر جلال الدین مسعود شاه که وزارت محمد خان را داشت و در سال ۷۳۸ پس از کشته شدن او از آذربایجان بفارس آمده بود با برادر بنای مخالفت راگذاشت تا اینکه در سال ۷۳۹ ملک غیاث الدین کیخسرو در جنگی شکست یافته و اسیر شد و بالاخره در سال ۷۳۹ وفات یافت. اما امیر جلال الدین مسعود شاه نیز در سال ۷٤۰ در مقابل امیر پیر حسین پسر عم امیر شیخ حسن کوچک چوپانی تاب مقاومت نیاورده فرار نمود و فارس بدست امیر پیر حسین چوپانی افتاد و او نیز در این سال حکومت کرمان را بامیر مبارزالدین محمد مظفری که او را در تصرف شیراز یاری داده بود واگذاشت. حکومت امیر پیر حسین در فارس بیش از سه سال طول نکشید. زیرا در سال ۷٤۳ از سپاهیان ملک اشرف برادر شیخ حسن چوپانی و شیخ ابو اسحق اینجو شکست خورد و پیش شیخ حسن چوپانی رفت و بدست او کشته شد. اما ملک اشرف نیز نتوانست شیراز را بدست آورد زیرا شیخ ابو اسحق بحیله خویش را بشهر انداخت و دروازه ها را بست از این رو ملک اشرف ناچار باصفهان برگشت و بدین ترتیب حکومت فارس بدست شیخ ابواسحق اینجو افتاد.

ملک قطب الدین از اوضاع آشفته فارس استفاده کرده بنای استقلال راگذاشت و غیر از جزیره کیش جزیره بحرین را نیز متصرف شد و تمامی جزایر و سواحل خلیج فارس بتصرف او درآمد [1] و تا سال ۷٤۵ براحت و بدون مدعی حکومت میکرد ولی در این سال برادرش نظام الدین کیقباد بر علیه او برخاست بدین معنی در موقعی که هر دو در حدود رودخانه شور در نزدیکی بندر عباس حالیه بشکار مشغول بودند نظام الدین کیقباد غفلةً از برادر جدا شده بجزیره هرموز آمد و بتخت حکومت نشست و بیشتر بزرگان سپاه نیز با او متفق شدند باین جهت ملک قطب الدین نتوانست بر جزیره هرموز مسلط شود و بقلهات رفت و پس از چندی با کشتی های آماده به

۱ - سفرنامه ابن بطوطه طنجی ص ۲۲۳

جزیره هرموز حمله برد و لیکن باز شکست خورده بقلهات برگشت . این جنگ و گریز مدتی ادامه داشت تا عاقبت ملک نظام الدین کیقباد بوسیله یکی از زنانش بتحریک ملک قطب الدین مسموم گردید و هرموز بتصرف او درآمد . اما دو پسر نظام الدین کیقباد که شنبه و شادی نام داشتند با اینکه نظام الدین کیقباد آنان را در موقع مرگ باطاعت از عم خود وصیت کرده بود معذالک بمخالفت با ملک قطب الدین برخاستند و جزیره کیش را متصرف شده و راه کشتی هائی را که از هندوستان به هرموز رفت و آمد میکردند بستند و بتصرفات ملک قطب الدین نیز حمله بردند و باعث خرابی زیاد شدند تا اینکه پس از مدتی از عم خود زنهار خواستند ملک قطب الدین نیز آنان را مورد عفو قرار داد و حکومت جزایر بحرین را بایشان سپرد اما آنان پس از رسیدن ببحرین بنای نافرمانی را گذاشتند و بجزیره کیش نیز دست بردی زده مزاحمت ملک قطب الدین را فراهم ساختند تا اینکه بین برادران اختلاف و دشمنی افتاد و شنبه از بحرین بقصبه فال (واقع در بلوک گله داری اسروز) آمد و در آنجا مقیم شد تا شیخ ابو اسحق اینجو او را نزد خود به شیراز خواند و مورد احترام قرار داد[۱] .

قطب الدین تهمتن که در صدد بود بحرین را از دست برادر زاده خود شادی بیرون آورد در سال ۷٤۷ که بهرموز قدیم برای گذراندن تابستان رفته بود بیمار گردید و در همانجا وفات یافت .

ابن بطوطه که در زمان حکومت ملک قطب الدین باین جزیره آمده از وضع جزیره هرموز و اخلاق و رفتار ملک قطب الدین و علت مخالفت برادرش نظام الدین کیقباد باو چنین آورده : چون بجزیره وارد شدیم وزیر سلطان قطب الدین تهمتن شمس الدین محمد بن علی و قاضی اش عماد الدین شبانکاره ای و جماعتی از فضلا بسوی ما آمدند چون مشغول تهیه مقدمات جنگ بودند پوزش خواستند

۱- سفرنامه ابن بطوطه طنجی ص ۲۷۱

و ما ۱۶ روز نزد آنها ماندیم و خواستیم از آنجا باز گردیم. یکی از دوستان گفتم چگونه عازم شویم و این سلطان را نبینیم پس بخانه وزیر آمدیم و خانه او در جوار زاویه ای بود که فرود آمده بودیم ویرا گفتم میخواهم بپادشاه عرض سلام کنم گفت بسم الله و دستم را گرفت و بخانه شاه برد و آن خانه بر ساحل دریاست وچند کوشک مجلل در جنب آن است. شیخی را دیدم قبائی تنگ و چرکین پوشیده و برسرش عمامه ای است که میانه آن را مندیلی بسته بود. وزیر بر او سلام کردو منهم سلامش گفتم و نشناختم که او پادشاه است و پهلوی وی خواهرزاده اش علیشاه بن جلال الدین کیجی نشسته بود و بین من و او سابقه معرفتی بود با وی شروع به سخن کردم و هنوز شاه را نشناخته بودم وزیر مرا از این اشتباه بیاگاهانید من از اینکه با خواهر زاده اش ابتدا بسخن کرده بودم شرمگین شدم و پوزش طلبیدم.

شاه برخاست و بخانه رفت و امرا و وزرا و ارباب دولت از پی او رفتند و من نیز با وزیر داخل شدم و او را بتخت شاهی نشسته دیدم و همان لباس هائی که در تن داشت عوض نکرده بود و در دستش تسبیحی از جواهر بود که دیدگان مثلش را ندیده اند زیرا غوص جواهر تحت امر او است پس یکی از امرا پهلوی وی نشست و و من نیز پهلوی او نشستم شاه از حال و مقصد من و شاهانی را که ملاقات کرده ام پرسش فرمود بدین ها آگاهش ساختم طعام حاضر شد حاضران بخوردند ولی شاه با ایشان نخورد سپس برخاست و وداعش کردم و از آن جزیره باز گشتم.

سبب جنگی که بین او و برادر زاده هایش درگرفته بود این بود که وقتی شاه از شهر جدید جزیره برسم تفرج سوار کشتی شد تا بهرموز قدیم و باغ های آن شتابد و بین آن دو شهر سه فرسخ فاصله بود در این هنگام برادرش نظام الدین با او مخالفت ورزیده مردم را بخود دعوت کردو اهل جزیره و لشکر با او بیعت کردند قطب الدین بر جانش بترسید و با کشتی بشهر قلهات رفت و این شهر از جمله بلاد او بود و چند ماه در آنجا اقامت گزید و کشتی هائی آماده ساخت و بجنگ برادر و

اهل جزیره آمد ایشان او را منهزم ساختند ناچار بقلهات برگشت و چند بار چنین کرد و او را چاره نبود مگر آنکه نامه ای بیکی از زنان برادرش نوشت تا او را مسموم ساخت و او چون بمرد قطب الدین بجزیره آمد و داخل شد و پسران برادرش فرار کردند و خزائن و اموال و لشکر در جزیره کیش همانجا که جواهر غوص کنندمانده بود . . ایشان هر که را از اهالی سند و هند که بجزیره میآمد مورد سرقت قرار میدادند و راهزنی را پیشه خود ساخته و بدین سبب نظم بلاد گسیخته و قسمت معظم آنها خراب شده بود[1] .

ملک قطب الدین با وجود اقتداری که داشت از حکام کرمان و فارس اطاعت داشته است زیرا در سال ۷۴۳ امیر مبارز الدین محمد پس از تصرف بم چون اخی شجاع حاکم این شهر را در اطاعت آورد او را مأمور فتح جزیره هرموز کرد او نیز بهرموز رفته با اموال بسیار مراجعت کرد[2] و نیز در سال ۷۴۶ مولانا شمس الدین صائن قاضی از طرف شیخ ابو اسحق اینجو برای دریافت مالیات هرموز بدانجا رفت .

حکومت توران شاه اول (۷۴۷ - ۷۷۹) . بعد از پدر بحکومت هرموز رسید او نیز از شیخ ابو اسحق اینجو اطاعت داشت و سکه و خطبه بنام او کرد و بعد از اونیز با امیر مبارز الدین محمد که در سال ۷۵٤ فارس را متصرف شده بود راه اطاعت و فرمان برداری پیمود و از شاه شجاع جانشین امیر مبارز الدین محمد نیز که در سال ۷٦۰ بسلطنت آل مظفر رسیده بود تبعیت داشت و مال مقرر بدربار آل مظفر می‌فرستاد .

او در اوایل حکومت خود مدتی را بزد و خورد با شادی پسرعمش برای تصرف بحرین گذرانید ولی تا زمانیکه شادی زنده بود نتوانست بر بحرین دست

---

۱ - سفرنامه ابن بطوطه ص ۱۷٤

۲ - مواهب الهی ص ۱۳۲

یابد تا اینکه پس از مرگ او بحرین را متصرف شد و طفل خردسال او را بحکومت بحرین گماشت.

اما شنبه که در شیراز بود پس از شنیدن خبر فوت برادر ببحرین رفت و همه مخالفان و حتی برادر زاده صغیر خود را بقتل رسانید. میرعجب نام از بزرگان ایرانی بحرین بعلت حرکات ناشایست شنبه او را دستگیر ساخت و بقتل رسانید و خود زمام امور بحرین را در دست گرفت اما گرفتار مخالفت شخصی بنام محمد پهلوان یکی دیگر از امرای ایرانی بحرین شد و برای دفع او از حاکم قطیف شیخ ماجد نام مدد خواست ولی او که نمی خواست محمد پهلوان بر بحرین مسلط شود او را دستگیر ساخته پیش تورانشاه بهرموز فرستاد. تورانشاه هم برای تصرف بحرین و دفع میر عجب بدانجا لشکر برد. میر عجب گریخت ولی گرفتار شد و بقتل رسید و تورانشاه بحرین را ضمیمه متصرفات خود کرد.

توران شاه از آن پس تا آخر عمر یعنی تا سال ۷۷۹ بآسایش گذرانید. او یکی از امرای فاضل و خوشرفتار هرموز بوده و تاریخ اجداد خود را بنظم و نثر فارسی در در کتابی بنام شاهنامه تألیف کرده این کتاب اکنون در دست نیست ولی ترجمه خلاصه مانند آن که در زمان صفویه بوسیله سیاحی پرتقالی بنام پدروتیشیرا [۱] تهیه شده که موجود است.

محمد شاه اول ابن قطب الدین تهمتن (۷۷۹ـ۸۰۲). بعد از برادر بحکومت هرموز رسید. زمان حکومت او معاصر است با سلطنت شاه شجاع (۷۶۰ - ۷۸۶) و سلطان زین العابدین (۷۸۶ - ۷۸۹) و شاه منصور (۷۹۰ - ۷۹۵).

محمد شاه مانند پدر از شاه شجاع اطاعت داشت و باج و خراج میپرداخت و

۳- پدروتیشیرا Pedro Teixeira دو بار بهرموز سفر کرده یکبار در سال (۱۵۹۳ - ۱۵۹۷ م مطابق ۱۰۰۱ - ۱۰۰۶ ه) و بار دیگر در سال ۱۶۰۴ م مطابق ۱۰۱۲ - ۱۱۰۳ ه).

بعد از او مال مقرر را به عماد الدین احمد حاکم کرمان می‌داد و پس از آنکه شاه منصور بسلطنت آل‌مظفر رسید از او اطاعت نمود. چون درسال ۷۹۵ آل مظفر بدست امیر تیمور منقرض شد و امیر زاده عمرشیخ بحکومت فارس رسید محمد شاه با فرستادن مال مقرر و تحف و هدایا اظهار اطاعت نمود[۱] و در سال ۷۹۹ محمد سلطان نبیرهٔ امیر تیمور قلعه مینا و (میناب حالیه) را گرفت و پس‌از اخذ مال چهار ساله از محمد شاه مراجعت کرد[۲] بنا بر این محمد شاه خراج گذار حکام تیموری در فارس بوده است. مرگ او را مؤلف منتخب التواریخ درسال ۸۰۲ مینویسد[۳].

فیروز شاه بن محمد شاه (۸۰۲ - ۸۳۹). بعد از پدر بحکومت رسید و بعد از مدتی بحج رفت و در موقع مراجعت در جزیره قشم وفات یافت.

سیف الدین‌اول ابن فیروزشاه(۸۳۹). بجای پدر نشست ولی گرفتارمخالفت برادرش تورانشاه شد و چون مردم هرموز نیز با حکومت او موافقتی نداشتند ناچار خزائن خود را برداشته بقلعه منوجان رفت و از آنجا بخدمت شاهرخ تیموری بهرات عزیمت نمود. شاهرخ سپاهی بکمک او روانه هرموز نمود ولی‌سپاهیان تیموری بعلت گرمای‌شدید برگشتند و توران شاه دوم‌درهمان‌سال ۸۳۹ در سلطنت استقلال یافت.

بعد از شاهرخ تیموری ترکمانان قراقویونلو قدرت یافتند و قسمت های غربی و مرکزی و جنوبی ایران را در دست گرفتند از این رو چون آق - قویونلو ها بر فارس تسلط یافتند پادشاهان هرموز خراج‌سالیانه خود را به‌ازون حسن (۸۷۱ - ۸۸۲) سپرداختند ولی پس از مرگ او بعلت اختلافی که درکار جانشینانش حاصل شد ملوک هرموز یعنی ملک شهاب الدین ابن تورانشاه وسلغور

۱- منتخب التواریخ معینی‌نطنزی ص۱۹ - مؤلف ظفرنامه شامی گوید: خراج سالیانه هرموز ومضافات دراین تاریخ سیصد هزار دینار بوده ص۱۶۸

۲- تاریخ جهان آراء تألیف قاضی احمد غفاری ص۴۹۱

۳- منتخب التواریخ معینی نطنزی ص۱۹

شاه اول پسر ملک شهاب الدین وتوران شاه سوم پسر سلغور شاه اول از اطاعت سر - پیچی کردند چنانچه سلغر شاه بن ملک شهاب الدین که جزیره بحرین را هم درسال ۸۹۰ مجدداً مسخر ساخته بود رسماً از اطاعت امیر بایسنقر آق قویونلو سر پیچی کرد و امیر بایسنقر یکی از امرای خود را بنام خلیل موصلو بدفع او فرستاد و او متصرفات بری ملوك هرموز را مسخر ساخت ولی بعلت نداشتن کشتی نتوانست برجزیره هرموز دست یابد - بعد از تورانشاه سوم پسرش سلغر شاه دوم بحکومت رسید.

در زمان سلغر شاه دوم بود که البوکرك[1] امیر البحر پرتقالی درسال ۹۱۳ جزیره هرموز را متصرف شد[2].

پرتقالی ها که از چندی پیش در هندوستان تجارتخانه هائی دایر کرده بودند در صدد برآمدند که بر خلیج فارس نیز دست یابند. از این رو آلبوکرك نایب - السلطنه قسمت پرتقالی هند درسال ۹۱۲ ه (۱۵۰۶ م) با ۱٤ کشتی عازم خلیج فارس شد ابتدا بندر قلهات مرکز حکمران ایرانی عمان را مورد تعرض قرار دادولی شرف الدین حکمران ایرانی قلهات مقاومت مردانه ای نمود باین جهت آلبوکرك بمسقط رفت و این شهر را گرفته غارت نمود و پس از مطیع ساختن حکام بندر سحار و خورفکان بعلت بروز اختلاف بین فرماندهان کشتی های او ناچار مراجعت نمود. سال بعد پس از تهیه کشتی های بیشتری بطرف جزیره هرموز راه افتاد و ابتدا بندر قلهات را که در دفعه پیش بفتح آن نایل نشده بود متصرف شد و از طریق رأس مسندام عازم جزیره هرموز شد تا با تصرف این مرکز مهم تجارتی ببحرین و کیش و لارك و قشم و عمان و مسقط و میناب نیز استیلا یابد.

بطوریکه گفته شد در این موقع حاکم جزیره هرموز سلغور شاه بن توران شاه

۱- Alphonso de Albuqerque

۲- جهان آرا ص ۱۹۲

بود[1]. او در این موقع طفلی ۱۲ ساله بود و در تحت سرپرستی وزیر کاردانش خواجه عطار حکومت میکرد. چون آلبوکرک با تمامی جهازات جنگی خود در مقابل هرموز لنگر انداخت بملک هرموز پیغام داد که اطاعت پادشاه پرتقال را بپذیرد و خراج بپردازد و الا جزیره را منهدم خواهد ساخت ملک هرموز پیشنهاد او را نپذیرفت و به مدافعه پرداخت ولی مغلوب شد و مجبور بپرداخت ۵ هزار اشرفی بعنوان غرامت گردید و معاهده ای نیز با آلبوکرک بست که بموجب آن هر سال باید ۱۵ هزار اشرفی به پادشاه پرتقال بپردازد و از کالاهای پرتقالی که وارد هرموز میشود گمرک نگیرد و مردم هرموز و بنادر و جزایر تابعه اجناس خود را بهمان قیمتی که بین خود معامله می نمایند به پرتقالیان بفروشند و به آلبوکرک زمینی برای ساختن قلعه نظامی واگذار نماید.

آلبوکرک پس از تصرف جزیره بزودی شروع بساختن قلعه نظامی کرد و مقدار زیادی مال التجاره بدانجا فرستاد و دستور داد که آن را بقیمت ارزان تری بفروشند تا توجه و رضایت مردم را جلب نمایند.

هنگامی که پرتقالیان بساختن قلعه مشغول بودند از طرف شاه اسمعیل صفوی فرستاده ای بجزیره هرموز آمد و از ملک هرموز خراج معمولی سالیانه را مطالبه نمود او نیز به آلبوکرک برای کسب تکلیف مراجعه کرد آلبوکرک جواب داد که هرموز بپادشاه پرتقال تعلق دارد و ملک هرموز نباید بکسی دیگر خراج بپردازد سپس مقداری گلوله توپ و باروت و تفنگ پیش پادشاه هرموز فرستاد و پیغام داد که اینها را برای شاه اسمعیل بفرست زیرا پادشاه پرتقال بما دستور داده است که غیر از این اشیاء

۱- بعضی از مورخین نام او را سیف الدین نوشته اند ولی مؤلف جهان آرا او راسلغور شاه بن توران شاه نامیده و چون زمان تألیف جهان آراء بزمان حکومت او نزدیک است ازاین رو گفته مؤلف جهان آرا سندیت بیشتری دارد و باین جهت دراین کتاب نیز نام سلغور شاه آمد و ممکن است سیف الدین لقب او باشد. مؤلف فارسنامه ناصری اورا با یسنقر شاه شهاب الدین نامیده است ص ۳۱۷

چیز دیگری بدشمنان خود ندهیم من خود همینکه ساختمان قلعه هرموز بپایان رسید تمام سواحلی راکه در تصرف شاه اسمعیل است به نام پادشاه پرتقال خواهم گرفت [1].

در سال ۹۱۴ ه (۱۵۰۴ م) در بین ناخدایان کشتی های آلبوکرك اختلاف افتاد و عده‌ای از آنان از او نافرمانی کردند باین جهت مجبور شد که بهند برگردد. در هند در سال ۹۱۹ سفیری از طرف شاه اسمعیل پیش او آمد و آلبوکرك که در این موقع گرفتار قیام شیخ عدن بود برخلاف سابق فرستاده شاه اسمعیل را بگرمی پذیرفت. در این موقع خبر یافت که پادشاه هرموز وفات یافته و پسرش توران شاه چهارم (۹۱۹ - ۹۲۸) بجای او بحکومت رسیده است و از شاه اسمعیل اطاعت دارد و تعهد نموده که خراج سالیانه هرموز را بخدمت آن پادشاه بفرستد باین جهت آلبوکرك برادر زاده خو پیرو [2] را با جهازات مهیا در تابستان سال ۹۱۹ بهرموز فرستاد او پس از رسیدن بجزیره هرموز از توران شاه خراج سالیانه را خواست. تورانشاه تا چهارده هزار اشرفی بعنوان علی‌الحساب باو داد و پیرو نیز بآن قناعت کرده بطرف بحرین رفت ولی بگرفتن آن موفق نشد و بهندوستان بر گشت [3].

آلبوکرك دراوایل سال ۹۲۱ ه شخصاً عازم تسخیر هرموزشد در این موقع رئیس احمد حاکم ایرانی مسقط که از اوضاع نابسامان این جزیره اطلاع یافته بود بدین جزیره آمده توران شاه را دستگیر و زندانی ساخته بود ولی چون از آمدن آلبوکرك خبر یافت توران شاه را رها ساخته و قلعه شهر را بتصرف پرتقالی ها داد. در این بین از طرف پادشاه صفوی فرستاده ای پیش آلبوکرك آمد و با او قراردادی به این شرایط بست:

۱- کتاب خلیج فارس تألیف ویلسون ترجمه آقای محمد سعیدی ص ۷۳

۲- Pero

۳- کتاب مطالعاتی در باب بحرین و سواحل و جزایر خلیج فارس ص ۶۰

۱- کشتی های پرتقالی ها در لشکرکشی های ایرانیان به بحرین و قطیف کمک کنند.

۲- پرتقالیها در خاموش ساختن شورشی که در مکران روی داده بود با شاه اسمعیل کمک نمایند.

۳- ایرانیها و پرتقالیها مشترکاً بر ضد ترکان عثمانی بجنگند.

٤- توران شاه مانند سابق بنام پادشاه پرتقال در حکومت هرموز باقی بماند.

البوکرك بعد از انعقاد این معاهده فرماندهی جهازات جنگی پرتقالی را به برادر زاده خود پیرو واگذاشت و خود بهند برگشت. و کمی بعد یعنی در ۲۲ ذی‌القعده سال ۹۲۱ در بندر گوا وفات یافت (۱۵ دسامبر سال ۱۵۱۵ م)

توران شاه که ناچار اطاعت دولت پرتقال را پذیرفته بود خواست در سال ۹۲۵ رئیس شهاب الدین حاکم بندر قلهات را که دم از استقلال میزد از حکومت بردارد و برای این منظور از فرمانده کشتی های جنگی پرتقالی ها که در هرموزمقیم بود کمک خواست ولی رئیس شهاب الدین سخت مقاومت کرد و کشتی‌های پرتقالی را شکست داد وعده‌ای ازپرتقالیان را بقتل رسانید. شکست پرتقالیها در قلهات مردم جزایر و سواحل خلیج فارس را که ازظلم و ستم آنان بجان آمده بودند بر علیه‌آنان بر انگیخت چنانچه در سال ۹۲۷ در سراسر سواحل عربستان از قلهات تا بحرین شورشی بر ضد پرتقالیان برخاست. توران شاه نیز از این موقعیت استفاده کرده با فرستادن نامه های محرمانه بجمیع عمال ایرانی سواحل خلیج فارس دستور داد روز معینی به پادگانهای پرتقالی بشورند و خود نیز در آخر ذی الحجه همان سال بر ساخلوهای پرتقالی هرموز حمله برد و عده ای از پرتقالیان را بقتل رسانید و جمعی از آنان بقلعه پناه برده منتظر رسیدن کمک از هندوستان شدند. بعلت رسیدن قوای کمکی ازهند توران شاه که‌مقاومت‌را بیهوده میدانست شهر را آتش‌زد و خودبجزیره

قشم فرار نمود و در آنجا بدست یکی از همراهانش کشته شد (۹۲۸) بعد از قتل توران شاه برادر زاده ۱۳ ساله اش بنام محمد شاه بن سیف الدین بپادشاهی هرموز رسید و او در رمضان سال ۹۲۹ دربندر میناب با پرتقالیها معاهده ای بست پس از آن بهرموز آمده تحت حمایت دولت پرتقال بحکومت مشغول شد.

در سال ۹۳٤ محمد شاه بعلت ظلمی که پرتقالیان بر مردم مینمودند برعلیه آنان قیام کرد بار دیگر حکام ایرانی مسقط وقلهات بتبعیت از پادشاه هرموز سر بشورش برداشتند. نایب السلطنه هند پرتقال بطرف خلیج فارس آمد چون ببندر قلهات رسید برخلاف گذشتگان با مردم بمسالمت رفتار نمود و بآنان وعده داد که فرمانده پرتقالی هرموز را تنبیه نماید و درمسقط نیز بهمین ترتیب رفتار نمود بعد بهرموز آمده اختلاف بین محمد شاه وفرمانده پرتقالی را برطرف ساخت وپس از گرفتن خراج عقب افتاده بهند برگشت.

در اواسط قرن ۱۶ میلادی ترکهای عثمانی پس از تصرف بین النهرین در خلیج فارس ظاهر شدند و درنتیجه بین آنان وپرتقالیها بر سر تصرف سواحل و جزایر خلیج فارس کشمکش و نزاع درگرفت وترکهای عثمانی تا مسقط را متصرف شدند و این شهر را درسال ۹۵۳ ه. گلوله باران کردند و درسال ۹۶۰ نیز همین معامله را با این شهرنمودند وپس ازدستگیری جمعی از پرتقالیان بطرف جزیرهٔ هرموز رفتند وپس از غارت شهر از جلو جهازات جنگی پرتقالیان که ازهند بکمک آنها آمده بود گریخته و آنچه راکه ازغارت مسقط وهرموز بدست آورده بودند ببصره وسپس بمصر بردند. این لشکر کشیها درسال ۹۶۱ نیز تکرار شد ولی این بار پرتقالیها درمقابل بندر مسقط جهازات ترکان را شکستی سخت دادند و ازآن پس تااندازه‌ای ازتعرض سفاین ترکان عثمانی بجزایر وبنادر خلیج فارس کاسته شد. وچون دراوایل قرن ۱۷ م. انگلیس ها در هندوستان مستقر شدند درصدد برآمدند نفوذ تجارتی خود را درسواحل و جزایر خلیج فارس توسعه دهند. ازاین پس پرتقالیها با رقیب، سرسخت دیگری روبرو شدند.

اما سلاطین صفوی که همیشه از زمان شاه اسمعیل در صدد برانداختن نفوذ پرتقالیان از جزایر و سواحل خلیج فارس بودند وشاه اسمعیل بطوریکه گفتیم چون وسیلهٔ کافی برای تصرف جزیره هرموز نداشت با البوکرک از در مصالحه در آمد و با اینکه درسال ۹۲۸ درتمام سواحل وجزایر مردم برعلیه پرتقالیان قیام کرده بودند ولی پادشاه صفوی چون گرفتار جنگ‌های داخلی بود نتوانست بمدد آنان بشتابد و در نتیجه پرتقالیها مخصوصاً پس از شکست دادن بحریه دولت عثمانی درسال ۹۶۱ درخلیج‌فارس صاحب اختیار مطلق شده جزیرهٔ هرموزرا بواسطهٔ موقعیت خاصی که داشت مرکز عملیات جنگی خود قرار داد ولی بعلت حرص و طمع حکام پرتقالی هرموز این‌جزیره بتدریج رو بخرابی رفت و تجارت‌آن کم کم ازاهمیت سابق‌افتاد .

در زمان شاه طهماسب پادشاه پرتقال با اعزام سفیر و تقدیم تحف و هدایا اظهار دوستی کرد ولی‌شاه طهماسب بعلت ظلم وستم عمال پرتقالیان بمردم جزایر و سواحل خلیج‌فارس سفیر دولت پرتقال را منظور نظر قرار نداد و تا آخر عمر آنان را اجازهٔ‌مراجعت نیزنداد . پس از آن‌نیز بین‌سلاطین‌صفوی و دولت‌پرتقال وسپس‌دولت اسپانیا که درسال ۹۸۸ ه. (۱۵۸۰ م) باضمیمه ساختن کشور پرتقال بمملکت خود جای او را گرفته بود روابطی‌برقرارنشد تااینکه شاه عباس درصدد برآمد جزیرهٔ‌هرموز را ازتصرف‌آنان بدر آورد .

محمد شاه بنا بنوشتهٔ مؤلف جهان آراء درسال ۹۷۲ ه. وفات یافت و پسرش فرخ‌شاه بجایش‌نشست . فرخ شاه نیز درسال ۱۰۰۱ ه. وفات یافت وپسرش‌فیروزشاه جانشین او شد .

در آغاز سلطنت فیروز شاه سپاهیان دولت صفوی که ازطرف الله وردی خان والی فارس فرستاده شده بود بحرین‌را گرفتند و بندر جرون[1] نیز که پرتقالیان آن را

۱- بندر جرون که بعدها بندر عباس در نزدیکی آن بنا شد از متصرفات فیروزشاه و از تجارتخانه های مهم ساحل لارستان و درمقابل جزیره هرموز و در تحت حمایت پرتقالیها بود .

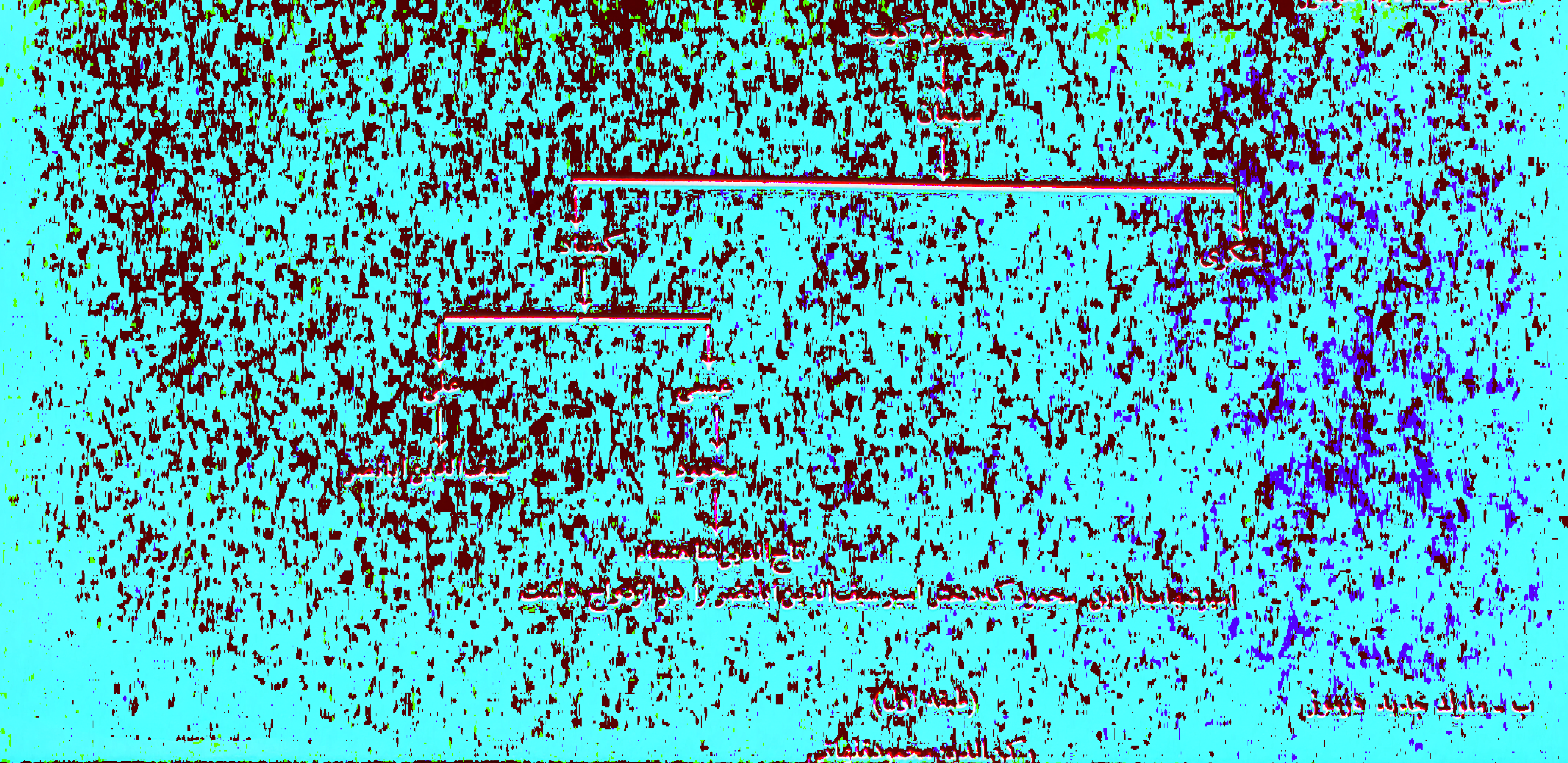
گمبرو ویا گمبرون[1] مینامیدند مورد تعرض سپاهیان الله وردیخان قرار گرفت.

با اینکه فیلیپ سوم پادشاه اسپانیا با فرستادن سفرا وتقدیم هدایا از شاه‌عباس خواست که سپاهیان الله وردیخان ازتعرض بجرون وتصرف بحرین دست بردارند ولی شاه عباس با اینکه سفیر پادشاه اسپانیا را بگرمی پذیرفت و بخوشدلی روانه کرد ولی هرگز حاضر نشد که از تصرف بحرین دست بردارد و یا بندر جرون را تخلیه نماید.

حکومت محمود شاه (۱۰۱۷-۱۰۳۱). فیروزشاه درسال ۱۰۱۷ ه. وفات یافت و پسرش محمود شاه بحکومت هرموزرسید اوهم مانند پدر درتحت حمایت پرتقالی‌ها بود و با پرتقالیان دراسترداد بحرین وترک تعرض ببندرجرون هم صدا شد ولی الله وردی‌خان از تعقیب نقشه‌های خود دایر بتصرف تمامی سواحل و جزایر خلیج فارس منصرف نگردید و درسال ۱۰۲۲ ه. پسرخود امامقلیخان را بمحاصره بندرجرون فرستاد ولی بعلت فوت الله وردی خان تصرف این بندر میسر نشد و امامقلیخان که بجای پدرحاکم فارس شده بود بشیراز برگشت و درسال ۱۰۳۳ ه. بدستور شاه عباس بندر جرون را مسخرساخت وبندری تازه درنزدیکی آن بنا نمود که بعدها به بندرعباس معروف شد.

درسال ۱۰۲٤ ه (۱٦۱۵ م) شرکت هند شرقی انگلیس موفق شد که باایران روابط تجارتی برقرار کند و بندر جاسک را با اجازه شاه عباس مرکزتجارتی خودقرار دهد. آمدن تجار انگلیسی بخلیج فارس خطر بزرگی برای پرتقالیان محسوب میشد ولی شاه عباس که درصدد بود هرموزرا ازتصرف پرتقالیها خارج سازد وجود کشتی‌های جنگی انگلیس را درآبهای خلیج فارس مغتنم شمرده خواست از وجود آنان درراندن پرتقالیها استفاده نماید باین جهت با آنان دراین باره معاهده‌ای بست و قراردادی بین نمایندگان شرکت و امامقلی‌خان در بندر میناب باشرایط ذیل منعقد شد:

۱- Gombru یا Gumbroun



ب ـ ملوک جدید هرمز

(طبقه اول)

رکن‌الدین محمود قلهاتی

قطب‌الدین تهمتن — شهاب‌الدین یوسف — عزالدین ... — سیف‌الدین نصرت — رکن‌الدین مسعود — شمس‌الدین ترکانشاه — امیر ... — امیر ... — امیر ...

رکن‌الدین ...

... — ... تورانشاه

(طبقه دوم)

جلال‌الدین کردانشاه ...

ملک ... بن محمود ...

قطب‌الدین تهمتن — امیر نظام‌الدین کیقباد — امیر ... شاه — امیر ... شاه

تورانشاه اول — محمدشاه اول — ... — ...

فیروزشاه اول

سیف‌الدین اول — توران شاه دوم

ملک شهاب‌الدین

سلغرشاه اول

تورانشاه سوم

سلغر شاه دوم

تورانشاه چهارم — سیف‌الدین دوم

محمدشاه دوم (۱)

فرخ شاه

فیروزشاه دوم

محمودشاه (۲)

۱ـ محمدشاه را مولف جهان‌آرا پسر فیروزشاه مینویسد (ص ۰۹۰) ولی آقای اقبال در کتاب مطالعاتی در باب بحرین و جزایر و سواحل خلیج‌فارس او را فرزند سیف‌الدین برادرزاده تورانشاه چهارم نوشته (ص ۶۰)

۲ـ در تهیه این شجره‌نسب مخصوصاً از حکومت عزالدین کردانشاه به بعد بیشتر از کتاب تاریخ جهان‌آرا تالیف قاضی احمد غفاری قزوینی استفاده شده.

۱- تقسیم غنائم بتساوی.

۲- قلعهٔ هرموز پس از تسخیر بوسیلهٔ قوای طرفین ضبط گردد.

۳- حاصل گمرك هرموز بتساوی بین طرفین تقسیم گردد.

۴- اجناس انگلیسی که برای شاه و والی فارس فرستاده میشود ازپرداخت حقوق گمرکی معاف باشد.

۵- اسرای عیسوی بانگلیس ها و اسرای مسلمان بایرانیها تسلیم گردد مگر فرماندهٔ پرتقالی هرموز وحکمران عیسوی آن که باید تسلیم ایران شود.

۶- مخارج کشتی ها و کارکنان آن وصالح ناریه بتساوی پرداخت گردد.

پس از انعقاد این قرارداد امامقلی خان ابتدا جزیرهٔ قشم را که منبع آب شیرین جزیرهٔ هرموز بود مسخر ساخت و عامل امیر هرموز را از بندر جلفار (رأس الخیمه) واقع درعمان برضد ساخلو پرتقالی هرموز بشورش واداشت و از آن طرف نیز راه آب شیرین وآذوقهٔ لشکریان پرتقالی هرموزرا بست سپس باین بهانه که جزیرهٔ هرموز قبل از آمدن پرتقالیها خراج گذار خان لار بوده وحالانیز بهمان ترتیب باید باشد از پادشاه هرموز خراج سالیانه را مطالبه کرد ولی پرتقالیها زیربار نرفتند باین جهت امامقلیخان در ربیع الاول سال ۱۰۳۱ ه. با هزار نفر سپاهی ببندر جرون آمد و قسمتی از سپاهیان خود را برای تصرف قشم که مجدداً بتسخیر پرتقالیها درآمده بود فرستاد بعد بکمك کشتی های انگلیسی جزیرهٔ هرموز را در دهم جمادی الاخرای همان سال متصرف شد و محمود شاه اسیر لشکر ایران شد. او را بشیراز فرستادند و با اسارت او حکومت ملوك هرموز بپایان رسید.

اسامی ملوک هرموز [۱]

۱- محمد درم کوب (اول پادشاهان قدیم هرموز)

۲- سلیمان پسر محمد درم کوب

۳- عیسی جاشو پسر سلیمان — معاصر ملک قاورد (۴۳۳-۴۶۵)

۴- لشکری پسر عیسی جاشو

۵- کیقباد پسر عیسی جاشو

۶- عیسی پسر کیقباد

۷- محمود پسر عیسی

۸- تاج الدین شاهنشاه پسر محمود بن عیسی — معاصر ملک دینار غز (۵۸۱-۵۹۱) و درحدود سال ۵۹۹ بقتل رسیده

۹- امیر سیف الدین ابانضر پسر علی بن کیقباد — معاصر اتابک ابو بکر بن سعد (۶۲۳-۶۵۸) ومقتول درسال ۶۲۸

۱۰- شهاب الدین محمود پسر عیسی — ۶۲۸-۶۴۷

۱۱- رکن الدین ملک محمود قلهاتی — ۶۴۷-۶۸۰ — اول ملوک جدید هرموز

۱۲- ملک قطب الدین تهمتن پسر ملک محمود قلهاتی — ۶۸۵ —

۱۳- سیف الدین نصرت پسر ملک محمود قلهاتی — ۶۹۱ —

۱۴- رکن الدین مسعود پسر ملک محمود قلهاتی — ۶۹۱-۶۹۳

۱۵- بهاءالدین ایاز سیفین — ۶۹۳-۷۱۱

۱۶- عزالدین گردانشاه پسر سلغر ازفرزندان ملک شهاب الدین محمود پسر عیسی — ۷۱۱-۷۲۰

۱۷- بهرام شاه پسر عزالدین گردان شاه — ۷۲۰-۷۲۱

۱۸- قطب الدین تهمتن پسر عزالدین گردانشاه — ۷۲۱-۷۴۷

۱- تا توران شاه اول نام ملوک هرموز مطابق شاهنامهٔ تورانشاهی است.

۱۹- توران شاه اول پسر قطب الدین تهمتن	۷۷۹-۷۴۷	
۲۰- محمد شاه اول پسر قطب الدین تهمتن	۸۰۲-۷۷۹	
۲۱- فیروز شاه اول پسر محمد شاه اول	۸۳۹-۸۰۲	
۲۲- سیف الدین پسر فیروزشاه اول	(۸۳۹)	
۲۳- توران شاه دوم پسر فیروزشاه اول	۸۳۹ —	
۲۴- ملک شهاب الدین پسر توران شاه دوم		معاصر تر کمانان آق‌قویونلو وقراقویونلو
۲۵- سلغرشاه اول پسر ملک شهاب الدین		
۲۶- توران شاه سوم پسر سلغرشاه اول		
۲۷- سلغرشاه دوم پسر توران شاه سوم (که سیف الدین لقب داشته)	۹۱۹ —	
۲۸- توران شاه چهارم پسر سلغرشاه دوم	۹۲۸-۹۱۹	
۲۹- محمدشاه دوم پسر سیف الدین بن سلغرشاه	۹۷۲-۹۲۸	
۳۰- فرخ شاه پسر محمد شاه دوم	۱۰۱۰-۹۷۲	
۳۱- فیروز شاه دوم پسر فرخ شاه	۱۰۱۷-۱۰۱۰	
۳۲- محمود شاه پسر فیروز شاه دوم	۱۰۳۱-۱۰۱۷	

فصل ششم

اتابکان لر بزرگ

مساکن طوایف لر در زمان حکومت آل مظفر بدو قسمت لر بزرگ و لر کوچک تقسیم میشد.

لر بزرگ همان ناحیهٔ بختیاری و کوه گیلویه بود که بین فارس وخوزستان و اصفهان و لر کوچک قرار داشت ومرکز آن شهر ایذج یا مال امیر[1] بوده لر کوچک با لرستان فعلی تطبیق میکرد ومرکز آن شهر خرم‌آباد بوده.

میان دو لربزرگ و کوچک شعبهٔ اصلی رود کارون علیا بود. لربزرگ درجنوب و لر کوچک درشمال آن قرار داشت.

لر بزرگ بیش از لر کوچک اهمیت داشت زیرا بعلت واقع بودنش بین فارس و عراق عرب حکام آن با اتابکان فارس وخلفای بغداد رابطه داشتند ونیز بعلت کوهستانی بودن وصعوبت لشکرکشی اغلب ازحکام دیگر اطاعت نمیکردند و باستقلال وخود-سری میگذرانیدند.

ولی لر کوچک گرچه کوهستانی بود اما چون مرکز آن بر سر راه عراق عجم و خوزستان قرار داشت اغلب درمعرض تهاجم فاتحین قرار میگرفت.

از حکومت لران دراین ناحیه تا اواسط قرن ششم هجری در کتب تاریخی ذکری بمیان نیامده ولی درحدود سال ۳۴۸ ه.ق. در دینور وهمدان ونهاوند شخصی بنام حسنویه بن حسین برزکانی از رؤسای قبایل کرد حکومتی تشکیل داد وباندازه‌ای اقتدار

۱- ابن بطوطه مقر حکام لر بزرگ را ایذج و مال امیر بهر دو نام نامیده و گوید: از تستر بایذه آمدیم که آن را مال امیر نیز مینامند (ص ۱۸۴).

یافت که مورداعتناء امرای آل بویه نیزقرار گرفت.[۱]

عضدالدولهٔ دیلمی (۳۳۸-۳۷۲) بعد از مرگ حسنویه (۳۶۹ ه) متصرفات او را تحت تصرف خود درآورد ولی بدر پسر حسنویه را در حکومت باقی گذاشت. بدر مورد احترام فخرالدوله دیلمی (۳۶۶ - ۳۸۷) نیز بود[۲] وفخرالدوله دختر او را بزنی برای پسرش گرفت.

درکشمکشی که بین سیده خاتون وپسرش مجدالدوله اتفاق افتاده سیده خاتون ازبدر کمک گرفت و به ری لشکر کشید ومجدالدوله را دستگیرساخت وچون درحکومت مستقر شد بدر را خلعت داده بمحل حکومت خود فرستاد[۳].

موقعی که بدر بکمک سیده خاتون رفته بود پسرش هلال برعلیه او قیام کرد ولی درجنگی کشته شد. مدت حکومت بدر ۳۶ سال بوده و در سال ۴۰۵ درگذشته است.

جانشین بدر نواده‌اش طاهربن هلال بیش‌از یک سال حکومت نکرد وبوسیلهٔ شمس‌الدولهٔ دیلمی درسال ۴۰۶ از محل حکومت رانده شد و پس‌از آن نیز بزودی بقتل رسید.

درموقع ضعف حکام بنی‌حسنویه قسمت هائی از قلمرو آنان بدست امرائی دیگر ازاین خاندان افتاد مخصوصاً که دراین زمان درایران غربی و جنوبی دولت مقتدری وجود نداشت زیرا که پس از مرگ عضدالدوله دیلمی (۳۷۲) فرزندانش بر سر تاج وتخت با یکدیگر در جنگ و نزاع بودند ازاین جهت فرزندان بدر بن حسنویه توانستند مدتی‌را درکردستان وقسمتی‌از لرستان بحکومت بپردازند.

یکی‌ازاین امرا عناز نام داشت که شهروز و کرمانشاه را در تصرف گرفت. حکومت جانشینان‌او دراین ناحیه‌از نیمه‌دوم‌قرن چهارم هجری شروع شده وتاصدسال

۱- طبقات سلاطین‌اسلام تألیف لین پول ترجمهٔ عباس‌اقبال ص ۱۲۴.

۲- مجمل‌التواریخ والقصص ص ۳۹۸.

۳- روضة‌الصفا جلد چهارم.

ادامه داشت. امرای بنی‌عناز خراج خود را بوسیله امرای حسنویه بخزانه آل بویه میفرستادند و پس از آن نیز خراج گذار سلاجقه بودند. سلسله بنی‌عناز بدست اتابکان لر کوچک ازمیان رفت.

فرزند دیگر بدر برسق نام‌داشت که درنواحی الشتر و نهاوند وهمدان حکومت داشت و بعد از انقراض خانواده حسنویه حکومت قسمتی از قلمرواین خانواده باوداده شد و او معاصر مسعودبن ملکشاه سلجوقی بود و با او بنای مخالفت را گذاشت باین جهت سلطان مسعود بر اوتاخته او را باطاعت آورد. خانواده برسق بوسیله ترکان‌آق سنقری منقرض گردید.

از آنچه گذشت چنین معلوم میگردد در زمانی که آل بویه در ایران مرکزی و جنوبی حکومت داشتند نواحی غربی ایران تا اوایل قرن پنجم هجری تحت تسلط خانوادهٔ حسنویه بود و بطوریکه گفته شد این خانواده ابتدا از آل بویه و سپس از سلجوقیان اطاعت میکردند. دراین دوره‌هنوز از حکومت لران دراین ناحیه خبری نبود.

آمدن لران بلرستان و تشکیل حکومت - در قرن پنجم هجری شخصی بنام فتح‌الدین فضلویه [1] درشام در دامنه های جبل‌السماق در نزدیکی حلب میزیست و

---

۱ - قاضی احمد غفاری مؤلف جهان آراء او را جد پانزدهم اتابک یوسف شاه (۶۷۲-۶۸۸) نوشته وجانشینان او را چنین میشمارد: علی‌بن فتح‌الدین فضلویه - ابراهیم‌بن‌علی - کینویه‌بن ابراهیم - مکی‌بن ابوالحسن پسر عم کینویه که قوم خود را بلرستان آورد - ابوالحسن بن مکی‌بن کینویه - محمدبن ابولحسن بن کینویه - علی‌بن محمد - محمدبن علی - ابوطاهربن علی که درسال (۵۰۰ ه) استقلال یافت ص ۱۷۰.

ولی مؤلف منتخب التواریخ او را ابوالحسن فضلوی مینامد وگوید درسال ۵۰۰ ه با صد خانوار عرب از جبل‌السماق شام بیامدند و داخل رعایای لرستان شده خود را بخیل محمد خورشید که وزیر نصیرالدین محمد بود بستند ص ۳۸.

مؤلف‌تاریخ گزیده نیز مهاجرت کردان رابلرستان درحدود ۵۰۰ ه. ق نوشته وگوید: صد خانوار کرد از جبل‌السماق بلرستان آمدند و درخیل احفاد محمدبن خورشید که وزارت

بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ بعد

او که عمری طولانی یافته بود و بعلت کهولت نمیتوانست از عهده اداره امور طایفه خود برآید پسرش علی را بریاست قوم انتخاب نمود.

علی که دائماً با حکام شام در زدوخورد بود با جمعی از افراد طایفه خود در یکی از جنگ‌ها کشته شد باین‌جهت پسرش ابراهیم طایفه خود را بحوالی میافارقین آورده در آنجا اقامت گزید و بعد از او پسرش محمد بآذربایجان کوچ کرده با اجازه سلجوقیان در آن ایالت مسکن گرفت و بین او و امیره دباج حاکم گیلان نیز وصلت افتاد[۱].

محمد سپس بلرستان آمده در جلگه های شمالی اشتران کوه اقامت گزید او که ابوطاهر کنیت داشت در جنگ با شبانکارگان در زمان اتابک سنقر شجاعت‌ها بخرج داد و بفرمان او بحکومت لر بزرگ رسید ولی در سال ۵۵۰ ه از اطاعت اتابک بیرون آمد و خود را مستقل خواند از این جهت اغلب مورخین آغاز حکمرانی اتابکان لر بزرگ را از همان سال ۵۵۰ ه میدانند.

او پس از بیرون آمدن از اطاعت اتابک سنقر خود را اتابک نامید بنابراین اتابکان لر در واقع اتابکان اصلی که لقب بزرگان لشکری سلجوقیان است نمیباشند و این خانواده بمناسبت اینکه نام جدشان فضلویه بود بفضلویه نیز معروفند.

اتابک ابوطاهر ۵ پسر داشت: هزار اسب - بهمن - عمادالدین پهلوان - نصرت‌الدین احمد معروف به‌ایلوا گوش - قزل - بموجب وصیت او فرزند ارشدش هزار

بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل

داشته برسبیل رعیتی نزول کردند و گوید رئیس‌آنان ابوالحسن فضلوی نام داشت و پسرش علی در وقتی که سلغوریان در فارس بودند ولی هنوز نام پادشاهی نداشتند در خدمت آنان بود وبعد از او پسرش محمد که ابوطاهر کنیت او بود در خدمت اتابک سنغر(۵۴۳ - ۵۵۶) بلند مرتبه شد و ازطرف او بفتح لرستان رفت و در سال ۵۵۰ ه استقلال یافت ص ۵۳۹. این گفته مؤلف تاریخ گزیده اندکی با گفته دیگران اختلاف دارد.

۱ - تاریخ جهان آرا، ص ۱۷۰.

اسب (۵۷۵ - ۶۲۶) بحکومت رسید و سال امیر (ایذج) را بپایتختی انتخاب نمود و بعدل وداد پرداخت. آوازه عدلش در جهان پیچید باین جهت اقوام و قبایل کرد ساکن جبل‌السماق شام بلر بزرگ کوچ کردند[۱].

اتابک هزاراسب بعد ازآمدن قبایل و طوایف مزبور بشولستان حمله برد وآنجا را نیز مسخر ساخت. او معاصر بود با اتابک تکله سلغری (۵۷۱ - ۵۹۱). اتابک تکله چند بار با او بر سر قلعهٔ منگشت (واقع در جنوب غربی ایذج) بجنگ پرداخت ولی هر بار شکست خورد ولی بعدها صلحی بین آنان برقرار شد و اتابک هزار اسب دختر اتابک تکله را بازدواج درآورد و از این ازدواج پسری بدنیا آمده که نام او را نیزتکله گذاشته‌اند. اتابک‌هزار اسب پسرخود تکله را پیش‌الناصرلدین‌الله (۵۷۵ - ۶۲۲) خلیفه عباسی فرستاد و تقاضای لقب اتابکی نمود و خلیفه نیز تقاضای او را پذیرفته برایش خلعت و منشور اتابکی فرستاد. سلطان محمد خوارزمشاه نیز هنگامی که بعراق آمد با او بخوشی رفتار کرد و دختر او را برای پسرش غیاث‌الدین بزنی گرفت. موقعی که سلطان محمد خوارزمشاه از مقابل لشکریان مغول میگریخت اتابک هزار اسب بالشکریان خود بکمک او رفت ولی بعلت سعایت اطرافیان سلطان اتابک از او رنجیده خاطر شده بمقر حکومت خود برگشت.

اتابک تکله بن اتابک نصرت‌الدین هزار اسب (۶۲۶ - ۶۵۶) بعد از پدر بحکومت رسید و اومعاصراست بااتابک ابوبکربن سعد (۶۲۳ - ۶۵۸) اتابک فارس

۱- گویا این مهاجرت دومین مهاجرت اقوام کرد باین سر زمین است وقبایل‌وطوایفی که در این مهاجرت شرکت داشتند عبارت بودند از: گروه عقیلی از نسل عقیل بن ابی‌طالب (ع) و طایفه هاشمی از نسل هاشم بن‌عبد مناف و طوایف متفرق دیگر مانند: استرکی - مماکویه - بختیاری - جوانکی - بیدانیان - زامدیان - علانی - لوتوند - بتوند - بوازکی - شنوند - راکی - خاکی - هارونی - آشکی - کوی - لیراوی - موئی - بحسفوی - کمانکشی - مماستی - اومکی - توابی - کداوی - مدیحه - اکورد - کولارد - و دیگر عشایر و قبایل که انساب ایشان معلوم نیست. تاریخ گزیده ص ۵۳۹ و شرفنامه شرف‌الدین بدلیسی ص ۴۷.

چون خبر وفات اتابک هزار اسب بفارس رسید اتابک ابوبکر بلر بزرگ لشکر کشید ولی شکست یافت. سپس اتابک تکله بلر کوچک لشکر برد و با حسام‌الدین خلیل پسر زاده شجاع الدین خورشید حاکم لر کوچک جنگ کرد و قسمتی از لر کوچک را متصرف شد. در این موقع بهاءالدین گشتاسب وعمادالدین یونس سرداران لشکرخلیفه ازطرف خوزستان بلرستان لشکر کشیدند وخرابی بسیار ببار آوردند وقزل عم تکله رادستگیر کرده زندانی ساختند. تکله بعد از مراجعت از لر کوچک با سرداران خلیفه بجنگ پرداخت. در این جنگ عمادالدین یونس کشته شد و بهاءالدین گشتاسب نیز اسیر گردید ولی درمقابل آزادی قزل از زندان رها شد.

در سال ۶۵۵ که هلاکوخان عازم فتح بغداد بود تکله بخدمت او رسید و اظهار اطاعت نمود و در فتح بغداد هولاکوخان را یاری داد ولی چون هولاکو از تأثر او در فتح بغداد و کشتار مسلمانان بدست مغولان اطلاع یافت در صدد دستگیری اوبرآمد. تکله چون از قصد هولاکوخان اطلاع یافت بلرستان بر گشت. هولاکوخان کیتوبوقانویان رابرای دستگیری او بلرستان فرستاد. الب ارغون برادر تکله مصلحت درآن دید که خود بخدمت خان مغول رفته او را برسر رضا آورد ولی بدست لشکریان مغول دستگیر شد. اتابک تکله پس از شنیدن این خبر در قلعه منگشت متحصن شد ولی هولاکوخان او را امان داد چون او بخدمت خان مغول رسید هولاکو او را با خود بتبریز برد و بمحاکمه کشید وپس از ثبوت گناهش او را در ذی‌قعده سال ۶۵۶ بقتل رسانید هواخواهان تکله جسدش را مخفیانه بلرستان برده درقریه زرده دفن کردند[۱].

اتابک شمس‌الدین الب ارغون (۶۵۶ - ۶۷۱) - پس از قتل اتابک تکله هولاکوخان حکومت لر بزرگ را بشمس‌الدین الب ارغون برادر اتابک تکله داد

---

۱ - قریه زرده در خاک اصفهان قرار داشت و قلعه آن را ده سال قبل از وفاتش بمبلغ ۲۴ هزار درهم خریده وقف کرده بود و مزار خود را نیز درآنجا تعیین نموده بود. تاریخ بختیاری ص ۷۴.

و از این زمان است که اتابکان لر بزرگ رسماً باطاعت ایلخانان درآمده و از طرف آنان بحکومت پرداخته‌اند. اتابک الب ارغون مدت ۱۰ سال حکومت کرد و درآبادی لر بزرگ کوشید[۱] و از او دو پسر ماند یوسف شاه و عمادالدین پهلوان.

اتابک یوسف شاه (۶۷۱ - ۶۸۴) - اتابک یوسف شاه که هنگام مرگ پدر ملازم‌خدمت اباقاخان بود بفرمان خان مغول بحکومت رسید بااین‌حال اغلب در اردو بسر میبرد و در جنگ‌های اباقاخان شرکت مینمود چنانکه در جنگ او با براق خان درخراسان شرکت داشت و زمانی که اباقاخان برای سرکوبی حکام گیلان بآن حدود رفت و نزدیک بود گرفتار گردد اتابک یوسف شاه او را از مرگ نجات داد باین‌جهت اباقاخان او را مورد نوازش قرار داد و خوزستان و کوه کیلویه و شهر فیروزان (واقع در هفت فرسنگی اصفهان) وگلپایگان را ضمیمه قلمرو او ساخت.

چون اباقاخان درگذشت وسلطان احمد تکوداربایلخانی رسید و نزاع واختلاف بین سلطان احمد و ارغون خان بروز نمود اتابک یوسف شاه با دوهزار سوار و ده‌هزار پیاده بکمک سلطان احمد رفت و چون ارغون خان غالب گردید اتابک یوسف شاه از راه بیابان لوت بنطنز آمد تا از آن راه خود را بلرستان برساند و در این مسافرت بعلت شدت حرارت هوا و نبودن آب اکثر لشکریان او هلاك شدند.

اتابک یوسف شاه سپس بخدمت ارغون خان رفت ومورد عنایت قرار گرفت واز طرف او مأمور شد که خواجه شمس‌الدین محمد صاحب دیوان را که در این زمان بلرستان رفته‌بود بارد و بیاورد. یوسف شاه خواجه رابخدمت خان مغول آورد وخواجه دختر خود را باتابک یوسف شاه داد. پس‌از آنکه خواجه شمس‌الدین محمد بفرمان

---

۱ - معینی نطنزی مؤلف منتخب التواریخ در سبب آبادی لر بزرگ گوید: یک سبب آبادی ولایت آن شد که اتابک شمس‌الدین برسم مغول قاعده ییلاق و قشلاق پیش گرفت چنانچه زمستان بایذج و شوش قشلان میکرد و تابستان بزرد کوه که منبع زنده رود است بیامدی تا چاروای لشکریان را احتیاج بجو نبودی و رعیت جور هرکس ونا کس نکشیدندی ص ٤٤.

ارغون خان بقتل رسید اتابک یوسف شاه بفرمان ایلخان بلرستان بازگشت و درآنجا در سال ۶۸۴ وفات یافت [۱].

اتابک یوسف شاه دانشمندان را محترم میداشت و بااهل حکمت انس والفت میورزید [۲].

اتابک افراسیاب (۶۸۴ - ۶۹۵) - اتابک یوسف شاه دوپسرداشت: افراسیاب و احمد. بعد از او افراسیاب بفرمان ارغون خان حکمت لر بزرگ رسید.

او در آغاز حکومت خود از خان مغول درخواست نمود که ولایت کوه گیلویه را که در مجاورت قلمرو حکومت او واقع شده بود بلرستان ضمیمه سازد و تعهد نمود که مال مقرر رازیاده برآنچه اتابکان سلغوری میپرداختند بپردازد. ارغون خان تقاضای او را پذیرفت و بافراز کوه گیلویه از فارس فرمان صادر کرد و اتابک افراسیاب کوه گیلویه را در تصرف گرفت اما حکام شیراز بدربار خان عرضه داشتند که کوه گیلویه سرحد میان فارس ولر بزرگ است و اگر از تصرف حکام فارس خارج شود این ایالت از تعرض لران مصون نخواهد بود. چون ادعای آنان مقرون بصواب بود بکرات فرمان آوردند تاباز کوه گیلویه را درتصرف بگیرند امااتابک افراسیاب زیربار نرفت وحکومت این ناحیه را بپسرعم پدر خود قزل داد [۳]. پس از چندی بین اتابک افراسیاب وقزل کدورتی حاصل شد. اتابک افراسیاب بکوه گیلویه لشکر کشید و قزل گریخته بشیراز رفت اتابک از مخالفت برادران قزل که ۱۱ نفر بودند اندیشه کرد و باستمالت او پرداخت و از او خواست که جلال الدین وزیر راکه باعث این کدورت میدانست بقتل برساند. قزل نیزچنین کرد. جمعی از اقارب ونزدیکان وزیر از ترس باصفهان گریختند اتابک افراسیاب قزل رابرای دستگیری گریختگان فرستاد واین مقارن مرگ ارغون خان (۶۹۰) بودازاین رواتابک افراسیاب که از اختلال اوضاع دربار ایلخانی اطلاع یافت بنای

---

۱ - شرف نامه بدلیسی ص ۲۹.

۲ - تاریخ گزیده ص ۲۵۰.

۳ - منتخب التواریخ نطنزی ص ۴۶.

نافرمانی را گذاشت و از پرداخت مال مقرر سرپیچی کرد و ایلچی را که برای تحصیل مال آمده بود کشت و از طرف خود حکامی بهمدان و شهرهای دیگر عراق فرستاد.

اما قزل و برادرش سلغور شاه که برای سرکوبی مخالفین باصفهان آمده بودند باید و داماد طغاجار نوئین را که شحنه این شهر بود کشتند وخطبه و سکه بنام اتابک افراسیاب کردند[۱].

اتابک افراسیاب با مغولان نیز در حدود کره رود (نزدیکی اراك فعلی) جنگی نمود و آنان را شکستی سخت داد و با اهل و عیال آنان بزشتی تمام رفتار کرد باین جهت مغولان برگشته شکستی سخت بلران وارد ساختند.

در این موقع یوسف شاه اتابک یزد هم که در اواخر عهد ارغون خان از اداء مال مقرر بدربار ایلخان خودداری نموده بود فرستاده ایلخان را بقتل رسانید و چون گیخاتوخان بتخت ایلخانی نشست طولودای ایوداجی را مأمورتنبیه اتابک یزد نمودواوپس از فراری ساختن یرسف شاه باصفهان رفت. شحنه لروطرفداران اوازاین شهر گریختند. طولودای درتعقیب اتابک افراسیاب عازم لر بزرگ شد. در راه با قزل جنگی اتفاق افتادولی لران شکست خورده گریختند. اتابک افراسیاب درقلعه منگشت متحصن شد وسپس گرفتار شده بخدمت گیخاتو اعزام گردیداما گیخاتوخان بعلت خدمات چندی که اتابک یوسف شاه پدر اتابک افراسیاب بخانواده مغول کرده بود و بشفاعت پادشاه خاتون قرختائی زن گیخاتوخان از تقصیر او گذشت و حکومت لر بزرگ را مجدداً باو داد و او برادر خود احمد را در ملازمت ایلخان گذاشته و خود بمقر حکومت آمد اما باز دست بظلم و جور گذاشت و عده‌ای از بزرگان قوم خود از آن جمله قزل و سلغور شاه را که باو درجنگ‌ها یاری میدادند بقتل رسانید و در کارحکومت مطلق العنان شد.

چون غازان خان بایلخانی رسید اتابک افراسیاب بخدمت او رفت و مثل سابق بحکومت لر بزرگ برقرار شد. در سال ۶۹۵ که غازان خان ببغداد میرفت اتابک افراسیاب در همدان پیش او رفت و سپس اجازه یافته بلر بزرگ برگشت ولی در وسط

---

۱ - تاریخ وصاف ص ۲۵۱ .

راه باسیر هرقداق حاکم فارس که نزد ایلخان میرفت برخورد و او اتابک را با خود پیش غازان خان برد و از او در نزد خان مغول آنقدر سعایت کرد تا فرمان قتل اتابک صادر شد.

اتابک نصرت‌الدین احمد (۶۹۵ - ۷۳۳) - پس از قتل اتابک افراسیاب برادرش اتابک احمد بفرمان غازان خان بحکومت لربزرگ رسید و اومردی سلیم‌النفس بود و باشعرا و اهل ادب بحسن سلوک رفتار میکرد. ابن بطوطه که در زمان حکومت اتابک افراسیاب ثانی پسر اتابک احمد بلرستان مسافرت کرده گوید: اتابک احمد پادشاه خوبی بود و من از مردم موثق شنیدم که او درقلمرو حکومت خود ۱۶۰ خانقاه ساخت و از آن مقدار ٤٤ تا درشهر ایذج بود. اتابک احمد مالیاتی را که میگرفت بسه‌قسمت میکرد ثلث آن را صرف مخارج مدارس و زوایا مینمود و یک ثلث بمصرف قشون میرسانید وثلث باقی را صرف مخارج شخصی و کسان و نزدیکان خود میکرد و ازاین قسمت همه ساله هدایائی برای سلطان ابوسعید میفرستاد و گاهی نیزخود بدیدار آن پادشاه میرفت. من آثار خیر این اتابک درنقاط مختلف لرستان زیاد دیده‌ام وبیشتر این آثار در کوه‌های بلند و صعب‌العبور واقع است [1].

ونیز گوید: اتابک احمد مردی پارسا و نیکوکار بود و در زیر جامه خود قبای زبر و موئین بر تن میکرده. یک‌بار که اتابک احمد بدیدار سلطان ابوسعید رفته بود یکی از خواص سلطان که جامه مؤئین اتابک را زره تصور کرده بود بگوش او رسانید که اتابک چون پیش تو میاید از زیر لباس خود زره میپوشد. ابوسعید فرمود تا بنحو خوشی این‌مطلب راتحقیق نمایند. روزی در حضور او امیرچوپان بزرگ امرای عراق و امیر سونج امیر دیار بکر و شیخ حسن که هم اکنون (زمان تألیف سیاحتنامه) پادشاه عراق است برخاستند وبمزاح وخنده دراتابک درآویختند و بدین بهانه لباسهای او رابازرسی کردند معلوم شد که در زیر جامه او قبای موئین‌است. ابوسعید که شاهد

---

۱ - سیاحت نامه ابن بطوطه ص ۱۸۱ .

۲ - همان کتاب ص ۱۸۵ .

ماجرا بود ازجای برخاست و دست درگردن اتابک انداخت و اورا درکنارخود نشاند و بترکی گفت (سن آتا) یعنی تو پدر منی و هدایای اتابک را چندین برابر عوض داد ویرلیغی صادر کرد که من بعد از او و فرزندانش هیچ گونه هدایائی خواسته نشود.

اتابک احمد در ادبیات فارسی نیز نام نیکی از خود بیادگار گذاشته وسه کتاب فارسی بنام او تألیف شده است که عبارتند از:

۱- تاریخ معجم فی آثار ملوك عجم تألیف شرف الدین فضل الله حسینی قزوینی.

۲- معیار نصرتی در فن عروض وقوافی که در سال ۷۱۳ فخری اصفهانی بنام او تألیف کرده.

۳- تجارب السلف ترجمه کتاب الفخری ابن طقطقی با اضافاتی بقلم هندوشاه بن سنجر نخجوانی.

اتابک رکن الدین یوسف شاه دوم (۷۳۳ - ۷۴۰) - پسر اتابک نصرت الدین احمد است. در زمان او سلطان ابوسعید آخرین ایلخان مغول وفات یافت و در ایران سلسله های مختلف روی کار آمد. اتابک یوسف شاه نیز از وضع آشفته ایران استفاده کرده بنای استقلال را گذاشت وشوشتر و حویزه و بصره را ضمیمه متصرفات خود کرد و خواست اصفهان را نیز مسخر سازد و برای مستاصل ساختن حاکم اصفهان درصدد برآمد که منبع زاینده رود را ببندد حاکم اصفهان برای اینکه او را ازاین کار منصرف سازد شهر فیروزان را بدو واگذاشت. مدت حکومت او هفت سال بود و در ششم جمادی الاول سال ۷۴۰ در شوشتر وفات یافت جسدش را بایذج بردند و درمدرسه‌ای که بر کن آباد موسوم بود مدفون ساختند.

مظفرالدین افراسیاب بن اتابک نصرت الدین احمد (۷۴۰ - ۷۵۱) - بعد از برادر بحکومت رسید و با مردم بعدل و داد رفتار نمود. ابن بطوطه او را مردی شراب خوار و دائم الخمر نوشته وگوید: جز روزهای جمعه از منزل بیرون نمیآمد [۱] و

۱- سیاحت نامه ابن بطوطه ص ۱۸۶.

نیز گوید اوبشیخ الشیوخ شهر که شیخ نورالدین کرمانی بود احترام زیاد مرعی میداشت و بزیارت او میرفت[۱].

در زمان اتابک افراسیاب شیخ ابواسحق اینجو برفارس تسلط یافت و درلرستان نیز اعمال نفوذ نموده از لران در جنگ با امیر مبارزالدین محمد کمک میخواست.

اتابک نورالورد بن افراسیاب (۷۵۱ - ۷۵۷) - بعد از پدر بحکومت رسید و بنای عیش و عشرت را گذاشت و دست ببذل و بخشش گشاد و بر سر راه‌ها بقاع خیر و رباطات بنا کرد و املاك زیادی برآنها وقف نمود.

بطوریکه در تاریخ آل مظفر گفته شده در سال ۷۵۶ اصفهان بوسیلهٔ شاه شجاع در محاصره آمد و سید جلال میرمیران حاکم شهر متحصن شد و شیخ ابواسحق اینجو برای گرفتن کمک پیش اتابک نورالورد بلر بزرگ رفت و بهمراهی اتابک نورالورد باصفهان برگشت ولی چون در خود قدرت مقابله با لشکریان امیر مبارزالدین محمد ندید بشوشتر گریخت و اتابک نیز بلرستان برگشت[۲].

مؤلف تاریخ آل مظفر گوید: چون فارس بتصرف امیر مبارزالدین محمد درآمد اتابک نورالورد درصدد کمک بامیر شیخ ابواسحق بود و امیر محمد بعلت اینکه شرف‌الدین مظفر را با اجداد اتابک نورالورد در ایام گذشته دوستی بود و نیز ازجهت مواصلت اتابک نورالورد با قراختای با شاه شجاع و شاه محمود خویشی داشت باین علت نمیخواست با او بمقابله برخیزد ولی چون اتابک نورالورد با امیر شیخ ابواسحق متحد شد و لشکر بمدد او فرستاد و او بطرف اصفهان حرکت کرد در مخالفت اتابک شبهه‌ای نماند. با اینکه امیر مبارزالدین محمد بعلت این عمل سخت متغیر شد اما بواسطه دوستی با پدران او ابتدا مولانا ناصرالدین خنجی و سپس امیر کمال‌الدین حسین رشیدی و خواجه رکن‌الدین عمیدالملک و خواجه صدرالدین اناری را فرستاد تا او را از مخالفت باز دارد ولی نصیحت کارگر نیامد. در سال ۷۵۶ که امیر محمد

---

۱ - سیاحت نامه ابن بطوطه ص ۱۸۴

۲ - تاریخ آل مظفر محمود کتبی ص ۴۶.

در خارج اصفهان بود اتابک نورالورد قاضی قطب‌الدین را که مقدم قضات لرستان بود برسالت فرستاد تا جریمه‌ای که از کیومرث صادر شده به عفو مبدل گردد. امیر مبارزالدین محمد که چند نوبت او را عفو کرده ولی باز نقض عهد کرده بود قاضی قطب‌الدین را اجازه مراجعت نداد تا بشیراز آمد[1].

امیرمبارزالدین محمد چون بشیراز رسید برای تنبیه اتابک نورالورد عازم لرستان شد. در نزدیکی بهبهان با کیومرث بن تکله که از طرف اتابک نورالورد بجنگ امیر مبارزالدین محمد آمده بود بنبرد پرداخت و او را بقتل رسانید. در این حین اتابک پشنگ پسر عم و داماد اتابک نورالورد با عده‌ای از بزرگان بخدمت امیرمبارزالدین محمد آمد اتابک نورالورد از شنیدن آن بقلعه سوسن پناه برد و امیر مبارزالدین محمد وارد ایذج گردید و شاه شجاع را مأمور تسخیر قلعه سوسن نمود. اتابک نورالورد از قلعه سوسن گریخته در قلعه‌ای دیگر متحصن شد. شاه شجاع جمعی را بمحاصره آن قلعه بگماشت و خود پیش پدر آمد.

امیر مبارزالدین محمد اتابک شمس‌الدین پشنگ را بحکومت لرستان تعیین نموده و او را مأمور دستگیری اتابک نورالورد ساخت او نیز اتابک نورالورد را گرفتار کرده و نابینا کرد و امیر مبارزالدین محمد نیز بشیراز مراجعت نمود.

اتابک پشنگ بن یوسف شاه (۷۵۷ - ۷۹۲) - بطوریکه گفته شد ازطرف امیر مبارزالدین محمد بحکومت لر بزرگ رسید و تا سال ۷۹۲ حکومت داشت. در زمان اوشاه منصور که از طرف سلطان احمدایلکانی درشوشترحکومت داشته وسپس استقلال یافته بودبولایت لربزرگ میتاخت. اتابک پشنگ برای دفع خطرات او از شاه شجاع استمداد نمود ولی شاه شجاع که بدرخواست سلطان احمد درصدد تنبیه عادل‌آقا حاکم سلطانیه بود از این رو دفع شاه منصور را ببعد از مراجعت از سلطانیه موکول کرد[2].

اتابک احمدبن پشنگ (۷۹۲ - ۸۱۱) - بعد از مرگ پدر بحکومت رسید. در

---

۱ - همان کتاب ص ۵۰.

۲ - تاریخ آل مظفر محمود کتبی ص ۹۹.

آغاز کار ملک هوشنگ برادر کوچکتر برعلیه او برخاست ولی در جنگی کشته شد و میان طوایف لر اختلاف افتاد. شاه منصور از موقع استفاده کرده بلرستان لشکر کشید اتابک احمد که تاب مقاومت نداشت فرار اختیار نمود و باردوی امیر تیمور رفت. شاه منصور ملک اویس نامی را بحکومت لر بزرگ برداشت و خود بشیراز برگشت[1].

چون در سال ۷۹۵ امیرتیمور برای تسخیر فارس بخوزستان رسید اتابک احمد در دزفول بخدمت او بار یافت و امیر تیمور او را پس از فتح شیراز بحکومت لرستان منصوب کرد و او نیز دو هزار خانوار لر را که بفرمان شاه منصور بفارس کوچ داده شده بودند دوباره با اجازه امیر تیمور بوطن خود مراجعت داد.

امیر تیمور برادران او را که افراسیاب و مسعود شاه نام داشتند در سال ۷۹۸ بسمرقند فرستاد تا اگر اتابک احمد از فرمان او سرپیچد یکی از برادران را بحکومت لر بزرگ بردارد ولی پس از چندی امیر تیمور لرستان را بین او و برادرش افراسیاب تقسیم کرد. چون افراسیاب بلرستان آمد بین آن دو اختلاف افتاد و در نتیجه لرستان روی بخرابی گذاشت.

چون پیر محمد نوه امیر تیمور بحکومت فارس رسید افراسیاب را مورد حمایت قرار داد و احمد را دستگیر ساخته باردو فرستاد ولی امیر تیمور از سر تقصیر او گذشت ومجدداً حکومت لرستان را باو داد. پس از مرگ امیرتیمور امیر زاده پیرمحمد اتابک احمد را گرفته در قلعه پهندر شیراز زندانی ساخت. در سال ۸۱۱ که امیرزاده اسکندر بحکومت فارس رسید او را از زندان نجات داد و بحکومت لر بزرگ فرستاد. اتابک احمد چون بلرستان رسید دوباره بنای ظلم و ستم را گذاشت تا اینکه جمعی برعلیه او متفق شدند و در همان سال بقتلش رسانیدند.

ابوسعیدبن اتابک احمد (۸۱۱ - ۸۲۰) - پس از قتل پدر بحکومت رسید و او عم خود افراسیاب را دستگیرساخته زندانی نمود و سپس پیش امیرزاده اسکندر حاکم

---

۱ - تاریخ آل مظفر محمود کتبی ص ۱۱۸

فارس آمد. پس از یکی دو سال توقف در خدمت او بحکومت لرستان برقرار شد و تا سال ۸۲۰ در این مقام باقی ماند.

اتابک شاه حسین بن ابوسعید بن اتابک احمد (۸۲۰ ـ ۸۲۷) - بعد از پدر بحکومت رسید و در سال ۸۲۷ بدست غیاث‌الدین بن کاوس بن هوشنگ کشته شد.

غیاث الدین بن کاوس (۸۲۷). بعد از اتابک شاه حسین بحکومت رسید. در زمان او میرزا سلطان ابراهیم بن میرزا شاهرخ لشکر بلرستان برد و او از مقابل لشکریان شاهرخ متواری شد و بحکومت این خانواده در سال ۸۲۷ خاتمه داده شد.

شجره نسب اتابکان لر بزرگ

- فخرالدین فضلویه (ابوالحسن)
  - علی
    - ابراهیم
      - ابوطاهر محمد
        - (۱)
        - هزاراسب
          - الب ارغون
            - یوسف شاه
              - افراسیاب اول
              - نصرت الدین احمد
                - افراسیاب دوم
                  - اتابک نورالورد
                - یوسف شاه ثانی
                  - اتابک پشنگ (شمس الدین)
                    - اتابک احمد
                      - ابوسعید
                        - شاه حسین
                    - ملک هوشنگ
                      - کاوس
                        - غیاث الدین
                    - مسعود شاه
                    - افراسیاب
            - عماد الدین پهلوان
          - تکله (۱)
            - قزل
            - سلغرشاه
            - کیومرث
        - بهمن
        - عماد الدین پهلوان
        - نصرت الدین محمد ایلوا کرش

(۱) فرزندان تکله را ۱۱ نفر نوشته‌اند ولی نام بیش از سه نفر آنان معلوم نگردید.

اتابکان لر بزرگ

	از		تا
١ - فتح الدين فضلويه (ابوالحسن)			
٢ - على بن فتح الدين فضلويه			
٣ - ابراهيم بن على			
٤ - محمد بن ابراهيم ملقب به ابوطاهر	٥٥٠	تا	٥٧٠
٥ - هزاراسب بن ابوطاهر محمد	٥٧٠	«	٦٢٦
٦ - تكله بن هزاراسب	٦٢٦	«	٦٥٦
٧ - شمس الدين الب ارغون بن هزار اسب	٦٥٦	«	٦٧١
٨ - يوسف شاه بن الب ارغون	٦٧١	«	٦٨٤
٩ - افراسياب بن يوسف شاه	٦٨٤	«	٦٩٥
١٠ - نصرت الدين احمد بن يوسف شاه	٦٩٥	«	٧٣٣
١١ - يوسف شاه دوم ابن نصرت الدين احمد	٧٣٣	«	٧٤٠
١٢ - مظفرالدين افراسياب بن نصرت الدين احمد	٧٤٠	«	٧٥١
١٣ - نورالورد بن افراسياب بن اتابک احمد	٧٥١	«	٧٥٧
١٤ - پشنگ بن يوسف شاه	٧٥٧	«	٧٩٢
٥ - احمد بن پشنگ	٧٩٢	«	٨١١
١٦ - ابوسعيد بن اتابک احمد	٨١١	«	٨٢٠
١٧ - شاه حسين بن ابوسعيد	٨٢٠	«	٨٢٧
١٨ - غياث الدين بن كاوس بن هوشنگ بن پشنگ	٨٢٧		

فصل هفتم

اتابکان لر کوچک

چون اقوام لربزرگ زیاد شدند هرقبیله برای یافتن علف خواری بطرف لرستان فعلی حرکت کردند و هریک در موضعی قرار گرفتند بعضی بنام محل اقامت وعده‌ای بنام رئیس قبیله معروف شدند[1].

شجاع الدین خورشید بن ابی‌بکربن محمد (۵۷۰ - ۶۲۱) - طوایف مختلف لرکوچک ابتدا رئیس وسردارجداگانه‌ای نداشتند وخراج سالیانه خود را بدارالخلافه بغداد سپرداختند و چون حسنویه کرد در سال ۳۴۸ در ناحیه دینور و کرمانشاه و همدان دولتی تشکیل داد شمال ومرکز لرستان را نیز متصرف شد و این ناحیه بعد از حسنویه در دست جانشینان او باقی ماند. آنان ابتدا از آل بویه و سپس از سلجوقیان اطاعت داشتند تا اینکه در زمان حسام‌الدین شوهلی (از قبیله ترک شوهلی) حاکم لرستان و خوزستان[2] عده‌ای از امرای لرکوچک در کار حکومت داخل شدند که معروف‌ترین آنان شجاع الدین خورشید ابن ابی بکر است. او ابتدا از طرف حسام‌الدین

---

۱ - مؤلف شرفنامه طوایف مختلف لرکوچک را بدین نحو اسم میبرد. کرسکی - لینکی - روز بهانی - ساکی - شادلوی - داود عیانی - محمد کلماری - گروه جنگروی که امرای لر کوچک خلاصه ایشانند از شعبه سلبوری‌اند وازشعب دیگراین اقوام‌اند کارانه - زرجنگری - فضلوی - ستوند - الانی - کاهکانی - ورخوارکی - دری - برارند - سانکره دار - انارکی - ابوالعباسی - علی بابائی - کیجامی - سلکی - جودکی - ندروی.

اماقوم ساکی - اسپان سهی ازکی اگرچه زبان لری دارند امالری اصل نیستند. ص ۵۷

۲ - انسیکلوپدی اسلامی بزبان فرانسه در لغت لرکوچک.

در قسمتی از لرستان حکومت داشت و پس‌از مرگ او که در سال ۵۷۰ اتفاق افتاد[1] تماسی لر کوچک را درتحت اطاعت خودآورد وبرعلیه سلجوقیان قیام کرد ولی پس‌از چندی دست بظلم وجور گشاد باین‌جهت مردم از دارالخلافه بغداد دفع‌او را خواستار شدند. الناصرلدین‌الله خلیفهٔ عباسی (۵۷۵ - ۶۲۲) درصدد دفع اوبرآمد شجاع‌الدین خورشید در قلعه مانکره (در بالای گریوه فعلی) متحصن شد و برادر خود نورالدین محمد را برای طلب پوزش بخدمت خلیفه فرستاد ولی خلیفه او را زندانی ساخت و سپاهیانی بمحاصره قلعه مانکره فرستاد. نورالدین محمد درحبس خلیفه وفات یافت و چون مدت محاصره قلعه بطول انجامید شجاع‌الدین خورشید از خلیفه طلب صلح نمود. خلیفه از سر تقصر او گذشت و او را مجدداً بحکومت لرستان برداشت و او پس از آن مدت سی سال دیگر بحکومت پرداخت.

شجاع‌الدین خورشید در زمان حیات پسر خود بدرالدین را بجانشینی انتخاب کرد ولی برادر زاده‌اش سیف‌الدین رستم‌بن نورالدین محمد که چشم طمع بحکومت ولایت لر دوخته بود درصدد برآمد او را از میان بردارد و از او نزد پدرش سعایت کرد تا اینکه بدرالدین بفرمان پدر بهلاکت رسید. شجاع‌الدین خورشید که بعلت طول عمر خرف شده بود و بهمین علت فرمان قتل فرزند خود را صادر کرده چون از مرگ فرزند اطلاع یافت از غصه در سال ۶۲۱ وفات یافت درحالی‌که عمر او ازصد سال گذشته بود.

مؤلف عالم آرای عباسی گوید: او مردی کاردان و شجاع بوده و با زیردستان بمهربانی رفتارمیکرد وبسبب عدالتش قبراو مزار متبرک لران شد و در دوران حکومت او که نزدیک ۵۰ سال بود مالیات لرستان بدربار خلیفه فرستاده میشد[2].

از بدرالدین‌بن شجاع‌الدین خورشید چهار پسر ماند بنام‌های: حسام‌الدین خلیل - بدرالدین مسعود - شرف‌الدین تهمتن - و امیرعلی.

---

۱ - عالم آرای عباسی.

۲ - ص ۳۲.

سیف‌الدین رستم بن نورالدین محمد (۶۲۱ -) - پس از مرگ شجاع الدین خورشید بحکومت رسید و با مردم بعدل و داد رفتار کرد و در آبادی لر کوچک کوشید وبرای آسایش مردم وامنیت راههاسعی بسیار کرد معذلک جمعی با برادرش شرف‌الدین ابوبکر برعلیه او اتفاق نموده خواستند او را در حمام بقتل آورند ولی او گریخته رو بصحرا نهاد اما گرفتارشد او را باميرعلی پسر بدرالدین سپردند و او نیز بقصاص خون پدر او را هلاك کرد.

شرف‌الدین ابوبکربن نورالدین محمد - بعد از برادر بحکومت رسید و چون برادرش عزالدین گرشاسب امیر علی‌بن بدر را بانتقام خون سیف‌الدین رستم بقتل رسانید خلیفه حسام‌الدین خلیل پسر بزرگ‌تر بدرالدین بن شجاع الدین خورشید را که بعد از بحکومت رسیدن سیف‌الدین رستم به‌بغداد رفته بود بلرستان فرستاد. اما شرف‌الدین ابوبکردرصدد برآمد او را از میان بردارد وچون او از نیت شرف‌الدین اطلاع یافت دوباره ببغداد رفت و شرف‌الدین نیز بزودی وفات یافت.

عزالدین گرشاسپ - بعد از برادر بحکومت رسید و ملکه خاتون خواهرسلیمان شاه ایوه‌ای از رؤسای بزرگ کرد را که زن برادرش بود بحباله نکاح خود درآورد. حسام‌الدین خلیل بار دیگران بلرستان آمد. عزالدین گرشاسب بجنگ او رفت چون عده‌ای از لران از عزالدین گرشاسب روی گردان شده بحسام‌الدین خلیل پیوستند عزالدین گرشاسب منهزم وگرفتار شد و حسام‌الدین خیلل بشفاعت زنش از سرتقصیر او گذشت و از قتلش صرف نظر کرد.

حسام‌الدین خلیل بن بدرالدین بن‌شجاع الدین خورشید - چون بتخت حکومت نشست ابتدا عزالدین گرشاسب‌را ولیعهد خود ساخت ولی سال بعداو را بقتل رسانید. زن عزالدین گرشاسب پسران خود را که شجاع الدین خورشید و سیف‌الدین رستم و نورالدین محمد نام‌داشتند نزد برادرش سلیمان شاه ایوه‌ای فرستاد و از او خواست که انتقام شوهرش را از حسام‌الدین خلیل بکشد. سلیمان شاه چندین جنگ با حسام‌الدین خلیل نمود تاعاقبت شکست یافت وقلعه بهاروقسمتی از کردستان بتصرف حسام‌الدین

خلیل درآمد. پس از چندی سلیمان شاه بکمک سپاهیان خلیفه بجنگ حسام‌الدین خلیل آمد و در جنگی که درشاپور خواست (در نزدیکی خرم آباد فعلی) اتفاق افتاد حسام‌الدین خلیل کشته شد. سرش را از تن جدا کرده نزد سلیمان شاه آوردند. سلیمان شاه بر مرگ او متأسف شد و فی‌البدیهه این رباعی را گفت:

بیچاره خلیل بدر حیران گشته
تخم هوس بهار در جان کشته
دیو هوسش ملک سلیمان میجست
شد در کف دیوان سلیمان کشته

قتل حسام‌الدین خلیل در سال ۶۴۰ اتفاق افتاده است و مغولان از شنیدن خبر قتل او که از جانب آنان شحنه لرستان بود با سپاهیانی از همدان ببغداد حمله بردند و در نزدیکی خانقین باسلیمان شاه در ربیع‌الاول سال ۶۴۳ بجنگ پرداختند. خلیفه شرف‌الدین شرابی را بجلو ایشان فرستاد و او مغولان را منهزم ساخت و بغداد را از تعرض آنان نجات داد[1].

بدرالدین مسعود (۶۴۰ - ۶۵۸) - بعد از برادر بحکومت رسید و برای گرفتن انتقام خون برادر پیش منکوقا آن رفت و از او در دفع سلیمان شاه و تصرف بغداد و استیصال خلیفه که سلیمان شاه را مدد داده بود کمک خواست. منکوقا آن بدرالدین مسعود را موقع لشکرکشی هولاکوخان بایران فرستاد و چون سلیمان شاه در واقعه بغداد بقتل رسید بدرالدین مسعود زن وفرزندان او را بلرستان آورد ولی‌آنان را گرامی داشت وچون بغداد روی بآبادی نهاد آنان را مخیر گردانید که ببغداد بروند یا در لرستان بمانند بعضی ازآنان ببغداد رفتند وعده‌ای در لرستان ماندند و بدرالدین‌مسعود دختران او را بنکاح فرزندان و خویشان خود درآورد.

بدرالدین مسعود در سال ۶۵۸ بمرگ طبیعی درگذشت. حاکمی بغایت عادل بود وگویند قوت حافظه او باندازه‌ای بود که چهار هزار مسئله از احکام مذهب امام

---

۱ - تاریخ مغول اقبال ص ۴۵۰.

شافعی را در حفظ داشت. پادشاهی متقی و دیندار بود. با درویشان و اهل تصوف میانه خوش نداشت. از زمان حکومت او حکام لر باطاعت ایلخانان در آمدند و در واقع از طرف آنان در لرستان حکومت کردند.

تاج‌الدین شاه بن حسام‌الدین خلیل (۶۵۸ - ۶۷۷) - پس از مرگ بدرالدین مسعود بین فرزندان او که جلال‌الدین بدر و ناصرالدین عمر نام داشتند با تاج‌الدین شاه پسر حسام‌الدین خلیل بر سر حکومت نزاع درگرفت و هر دسته بعده‌ای از امرای ایلخانی ملتجی شدند و باردوی اباقاخان رفتند. بموجب فرمان اباقاخان حکومت لرستان بتاج‌الدین شاه مقرر شد. او پس از رسیدن بحکومت بنای نافرمانی را گذاشت و از پرداخت مال مقرر بدربار ایلخان خودداری نمود باین جهت اباقاخان بقتل او فرمان داد و او درسال ۶۷۷ کشته شد.

حکومت فلک‌الدین حسن و عزالدین حسین (۶۷۷ - ۶۹۲) - پس از قتل تاج‌الدین شاه حکومت لرستان بدو پسر دیگر بدرالدین مسعود یعنی فلک‌الدین حسن و عزالدین حسین رسید. این دو برادر کار حکومت را بین خود تقسیم نمودند یعنی حکومت دلای با فلک‌الدین حسن و حکومت اینجو با عزالدین حسین بود[1].

آنان مدت ۱۰ سال باین ترتیب حکومت کردند. فلک‌الدین حسن بغایت زیرک و دانا و عزالدین حسین قهار و کینه توز بود. این دو برادر قلمرو حکومت خود را از همدان تا شوشتر و از حدود اصفهان تا عراق عرب توسعه دادند و در آبادی کشور خود کوشیدند. اتفاقاً هردو درسال ۶۹۲ درگذشتند[2].

جمال‌الدین خضر بن تاج‌الدین شاه بن حسام‌الدین خلیل (۶۹۲-۶۹۳) - بااینکه دو برادرفوق هریک فرزندانی داشتند معذلک گیخاتوخان حکومت لرستان را بجمال - الدین خضرفرزند تاج الدین‌شاه داد. چون از حکومت اویک سال گذشت حسام‌الدین

۱- انسیکلوپدی اسلامی به‌زبان فرانسه - دلای یعنی املاک خاصهٔ ایلخانی واینجو یعنی املاک خاصه خاندان سلطنت.

۲ - منتخب‌التواریخ معینی نطنزی ص ۶۱.

عمربیک بن شمس الدین بن شرف الدین تهمتن بن بدربن شجاع الدین خورشید که یکی از امرای جمال الدین خضر بود از فرمان او سرپیچید و بکمک مغولان که در اطراف خرم آباد سکونت داشتند او را بقتل رسانید وبمرگ او نسل حسام الدین خلیل بن بدر بکلی برافتاد و حسام الدین عمربیک بحکومت لر کوچک رسید.

حسام الدین عمربیک (۶۹۳) - در آغاز حکومت او صمصام الدین محمود بن نورالدین محمد باین بهانه که از دودمان عمربیک تا کنون کسی درلرستان بحکومت نرسیده برعلیه او قیام کرد و از خوزستان به خرم آباد مرکز لر کوچک لشکر کشید. حسام الدین عمربیک زمام حکومت را باو واگذاشت وخود بزیارت مکه رفت.

صمصام الدین محمود (۶۹۳ - ۶۹۵) - چندی بدون منازع بحکومت لرستان مشغول بود تااینکه حسام الدین عمر ازسفر حج بازگشت وآغاز فتنه گذاشت وبکمک شخصی بنام شهاب الدین الیاس بجنگ صمصام الدین محمود آمد. صمصام الدین محمود دراین جنگ کشته شد و طفل او نیز بدست عمر بیک بقتل رسید. شیخ زین الدین کاموئی که خواهرش در ازدواج صمصام الدین محمود بود بدرگاه غازان خان رفت وازاو برای گرفتن انتقام خون شوهرخواهر کمک خواست. بفرمان غازان خان عمر-بیک را باردو خواسته بیرغو نشانیدند و باتهام قتل صمصام الدین محمود و فرزند صغیرش او را کشتند.

عزالدین محمدبن عزالدین حسین بن بدرالدین مسعود (۶۹۵ - ۷۱۶) - بفرمان ایلخان درخردسالی بحکومت رسید. عم زاده او بدرالدین مسعودبن فلک الدین حسن بمخالفت او برخاست و هردو برای گرفتن فرمان حکومت باردو رفتند. دراین زمان سلطان محمد خدابنده اولجایتو بتخت ایلخانی نشسته بود. بفرمان او بدرالدین مسعود حاکم دلای و عزالدین محمد بحکومت املاك اینجو برقرار شد تا ایلخان بتواند او راکه صورتی زیبا داشت نزد خود نگاه دارد وازجمالش بهره مند شود ولی چون بحد رشد رسید فرمان حکومت لرستان بعلاوه حکومت املاك اینجو بنام او صادر شد. او

از آن پس مدتی در لرستان بحکومت پرداخت تا در سال ۷۱۶ یعنی سال مرگ سلطان محمد خدابنده اولجایتو وفات یافت.

دولت خاتون زن عزالدین محمد (۷۱۶) - پس از مرگ شوهر بحکومت لرستان رسید ولی از عهده اداره این ولایت برنیامد باین جهت در کار حکومت خلل وخرابی راه یافت اغلب امرای مغول بلرستان آمده در کار حکومت دخالت میکردند از اینرو دولت خاتون کارها را ببرادرش عزالدین حسین واگذاشت.

عزالدین حسین (۷۱۶-۷۳۰) - از طرف سلطان ابوسعید بحکومت لرستان رسیده و مدت ۱۴ سال حکومت کرده[1].

شجاع الدین محمود (۷۳۰ - ۷۵۰) - بعد از پدر بحکومت رسید و او اغلب اوقات در ملازمت سلطان ابوسعید بسرمیبرد و پس از مرگ او بلرستان آمد و بنای ظلم وستم راگذاشت تا اینکه بدست ملازمان خود که آنان را بقتل تهدید کرده بود درجامه خواب کشته شد.

ملک عزالدین بن شجاع الدین محمود (۷۵۰-۸۰۴) - بعدازپدر در ۱۲ سالگی بحکومت رسید. مردی فاضل وعاقل بود. باصلاح خرابیهای لرستان پرداخت ومردم این ایالت در زمان او مرفه و آسوده بودند. او با سلاطین آل جلایر و آل مظفر روابط دوستانه داشت. چون درسال ۷۷۶ شاه شجاع پس از مرگ شاه محمود به اصفهان آمد حکام اطراف از آنجمله ملک عزالدین که چراگاه و مراتع احشام او از طرفی تا حوالی بغداد و کوه الوند و ولایت بروجرد ونهاوند وخرم آباد واز طرف دیگر تاحوالی شوشتر امتداد داشت از شاه شجاع اطاعت نمودند[2] و نیز چون شاه شجاع درسال ۷۸۵ از اصفهان بخرم آباد رسید دختر ملک عزالدین را بخواست ابتدا ببهانهٔ اینکه دختر نامزد سلطان احمد ایلکانی است از قبول آن خودداری نمود شاه شجاع ازاین خبر سخت خشمگین شده فرمان تسخیر خرم آباد را داد ملک عزالدین چون دانست

۱- تاریخ جهان آرا ص ۱۷۳ و شرفنامه ص ۷۲.

۲- حافظ ابرو.

مخالفت با شاه شجاع باعث فتنه وفساد خواهد بود باین جهت اطاعت کرد ودختر را بعقد او درآورد.

در سال ۷۸۸ چون امیرتیمور بلرستان آمد ملک عزالدین در قلعه‌ای متحصن شد ولی گرفتار گردید وبفرمان امیرتیمور او را باعده‌ای از فرزندانش بسمرقند وفرزند دیگرش سیدی احمد را باندکان فرستادند و سایر ملازمان او را در شهرهای دیگر ماوراءالنهر مسکن دادند. پس ازسه سال امیرتیمور ملک عزالدین وپسرش سیدی احمد را مورد عنایت قرار داده آزاد ساخت و ملک عزالدین را به حکومت لرستان فرستاد.

چون سلطان زین العابدین ازقلعه سلاسل گریخت وبه بروجرد نزدملک عزالدین رفت ملک عزالدین مقدم او را گرامی داشت.

در سال ۷۹۵ چون امیرتیمور فارس را متصرف شد و آل مظفر را قتل عام نمود ملک عزالدین ازحکام تیموری فارس اطاعت داشت وهرسال مال مقرر را میپرداخت.

هنگامیکه امیرتیمور بجنگ شام میرفت ملک عزالدین در ملازمت او بود اما پسرش سیدی احمد که سابقاً طعم زندان تیموری را چشیده بود واین بار نیز بدرفتاری محصلان و مأمورین مالیاتی را مشاهده میکرد درصدد قتل مأمورین تیموری برآمد ولی موفق نشده روی بکوهستان نهاد. عمال امیرتیمور ملک عزالدین راکه دراین زمان در لرستان بود دستگیر ساخته ودرسال ۸۰۴ بقتل رسانیدند و پوستش راکنده ازکاه پر نمودند و به سلطانیه برده و یک هفته در بازار این شهر آویختند.

سیدی احمدبن ملک عزالدین (۸۰۴ - ۸۱۵) - بعد از مرگ ملک عزالدین سیدی احمد همچنان درکوهستان لرستان متواری بود ولی چون در سال ۸۰۷ امیر تیمور وفات یافت او بتخت حکومت لر کوچک نشست. در زمان او اوضاع لرستان همچنان دچار خرابی و اختلال بود تا اینکه او در سال ۸۱۵ وفات یافت.

شاه حسین بن ملک عزالدین (۸۱۵ - ۸۷۳) - بعد از برادر بحکومت رسید و از ضعف تیموریان استفاده کرده گلپایگان و اطراف اصفهان را متصرف شد و در دورهٔ

فترت بعد از ابوسعید تیموری همدان را نیز مسخر ساخت و بشهر زور نیز لشکر برد ولی در جنگی درسال ۸۷۳ کشته شد.

شاه رستم بن شاه حسین (۸۷۳ -) - جانشین پدر شد. اواخر حکومت او مصادف است با ظهور دولت صفویه. او ابتدا از والی بغداد که ازطرف امپراطور عثمانی حکومت داشت اطاعت می کرد وخراج خود را باو می پرداخت تا اینکه بدست شاه طهماسب صفوی گرفتار شد ودر قزوین تحت نظر قرار گرفت ولی پس ازچندی بحکومت لر کوچک تعیین شد تا بمرگ طبیعی درگذشت.

اغوربن شاه رستم - (مرگ درسال ۹٤۰ ه) جانشین پدر شد. او نیز از شاه طهماسب صفوی دومین پادشاه صفویه اطاعت داشت چنانکه درسال ۹٤۰ که شاه طهماسب بجنگ عبدالله خان اوزبک بخراسان میرفت در خدمت شاه طهماسب بود در زمان غیبت او برادرش جهانگیر که ازطرف اغور درلرستان حکومت داشت برعلیه برادر قیام کرد وچون اغور ازخراسان برمیگشت جهانگیر بمدافعه او شتافت اغور در جنگی گرفتار و کشته شد (۹٤۰).

جهانگیربن شاه رستم (۹٤۰-۹٤۹) - بعدازقتل برادر مستقلاً درلرستان بحکومت پرداخت تااینکه درسال ۹٤۹ بعد از۹ سال حکومت بفرمان شاه طهماسب کشته شد.

شاه رستم بن جهانگیر (۹٤۹ - ۹۷۸) - پس از قتل جهانگیر پسر او را که شاه رستم نام داشت شخصی بنام ابومسلم گودرزی که لله شاه رستم بود برای اظهار اطاعت و دولتخواهی بخدمت شاه طهماسب آورد ولی شاه طهماسب دستور داد او را درقلعهٔ الموت زندانی سازند و ابومسلم گودرزی را نیز منصب میرآخوری دادند. لران چون این حال بدیدند پسر دیگر او را که محمدی نام داشت و کوچک بود درقلعه جنگله[1] مخفی ساختند و لرستان دچار آشوب گردید دراین بین کسی که شباهت زیادی بشاه رستم داشت خود را شاه رستم خوانده گفت از قلعهٔ الموت فرار کرده است. لران گرد او جمع شدند. چون این خبر بشاه طهماسب رسید شاه رستم را از زندان آزاد ساخته بحکومت لرستان فرستاد. برسیدن او شاه رستم ساختگی فرار کرد ولی گرفتار شد و

۱- شرف نامه شرف‌الدین بدلیسی ص ۷٤.

بقتل رسید . در این موقع محمدی برادر شاه رستم که بحد رشد رسیده بود با برادر بنای مخالفت را گذاشت ودراثر وساطت عده‌ای قرار برآن شد که چهار دانگ لرستان در دست شاه رستم و دو دانگ آن در دست محمدی باشد و بشرکت امور لرستان را اداره نمایند. چندی باین ترتیب بحکومت پرداختند تا درسال ۹۷۴ محمدی بفرمان شاه طهماسب گرفتار شد ودر قلعهٔ الموت زندانی گردید.

پس ازگرفتاری محمدی پسرانش برعلیه شاه رستم قیام کردند و هرچند شاه رستم و سرداران سپاه شاه طهماسب کوشیدند از عهدهٔ دفع آنان برنیامدند عاقبت قرار برآن گذاشتند که محمدی را از زندان آزاد سازند و وعدهٔ حکومت لرستان باو بدهند تا پسران را بدرگاه شاه طهماسب بفرستد و فتنهٔ لرستان تسکین یابد . محمدی این شرط را قبول کرد ولی پس ازآزادی از زندان گریخته بلرستان رفت و شاه رستم ناچار بقزوین آمد و بقیهٔ عمر را درآنجا گذرانید.

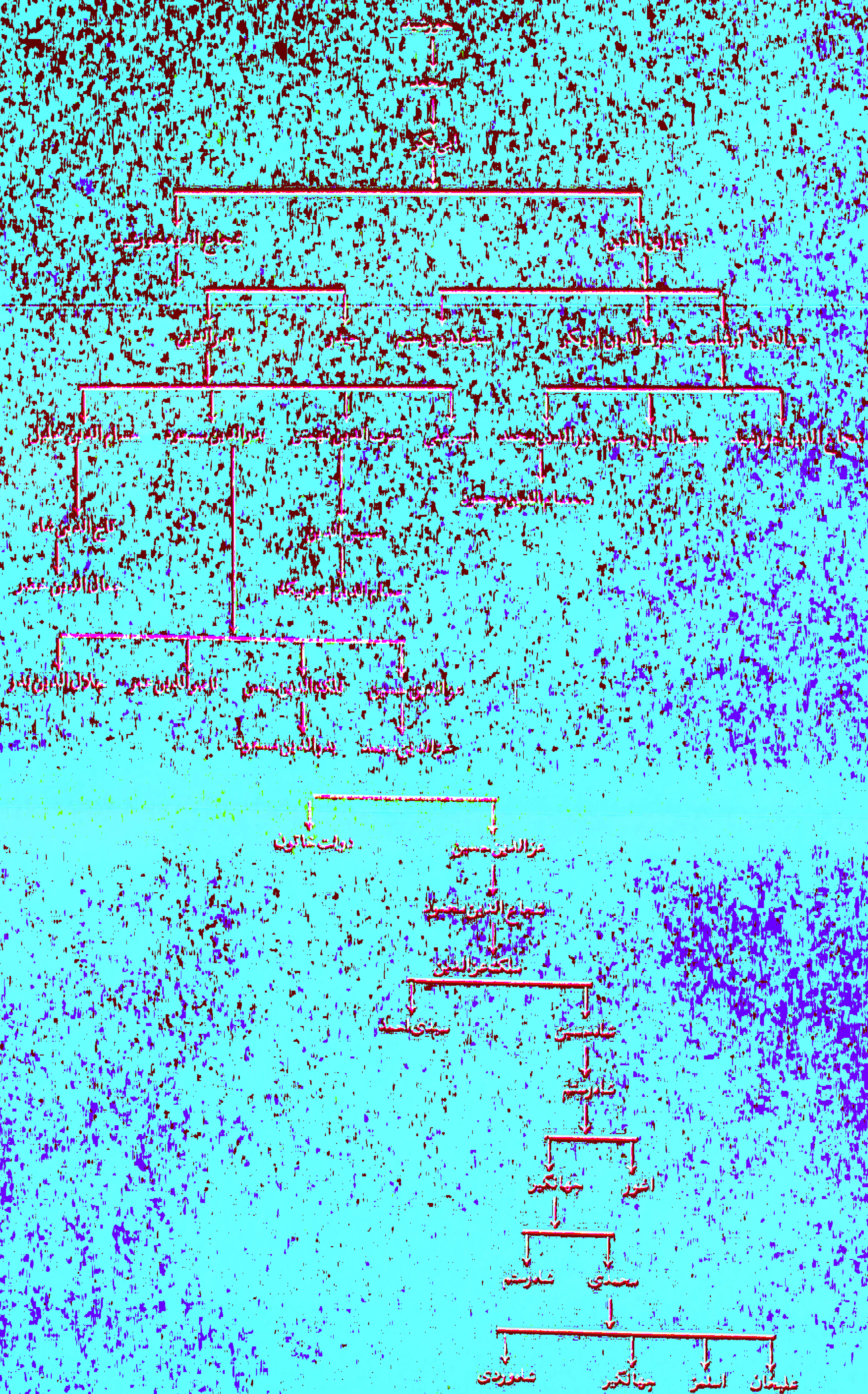
محمدی پسرجهانگیر - پس از رفتن شاه رستم بقزوین او باستقلال درلرستان بحکومت پرداخت ولی ازشاه طهماسب وجانشینش شاه اسماعیل دوم اطاعت داشت. چون در این ایام متصرفات دولت عثمانی تا سرحد لرستان کشیده شده بود محمدی بعد از مرگ شاه اسماعیل دوم از سلطان مراد سوم (۹۸۲-۱۰۰۳) اطاعت نمود ولی بعلت بدرفتاریهای عمال دولت عثمانی مجدداً باطاعت سلطان محمد خدابنده که بعد از شاه اسمعیل دوم بحکومت صفوی رسیده بود درآمد تا اینکه وفات یافت.

شاه وردی بن محمدی - در بغداد بعنوان گروگان زندگی میکرد بعد از فوت پدر ازآنجا گریخته بکمک بزرگان لر بحکومت رسید و از طرف سلطان محمد خدابنده نیز فرمان حکومت یافت. در موقعیکه ترکان عثمانی تا نهاوند پیش آمده بودند از موقع استفاده کرده درصدد استقلال برآمد و در زمان شاه عباس نیز بنای عصیان را گذاشت. اما چون شاه عباس با دولت عثمانی قرارداد صلحی امضا نمود شاه وردی که حکومت خود را در خطر میدید از شاه عباس طلب بخشش نمود شاه نیز که

گرفتاریهای چندی داشت تصرف لرستان را ببعد موکول کرده با فرستاده او بمهربانی رفتار نمود.

درسال ۱۰۰۲ اغورلوبیک بیات والی همدان که از طرف شاه عباس برای جمع سپاهیانی جهت جنگ با عبدالمؤمن خان اوزبک بنواحی بروجرد آمده بود باشاه وردی درسر مسئله‌ای اختلاف پیدا کرد و شاه وردی در جنگی اغورلوبیک را کشت و بروجرد را ضمیمه قلمرو خود ساخت.

شاه عباس بشنیدن این خبر از خراسان برگشت. شاه وردی چون تاب مقاومت در خود ندید منهزم شد و بخاك عثمانی پناه برد پس از چندی دوباره وارد لرستان شده از شاه عباس تقاضای عفونمود (۱۰۰۳) با اینکه مورد بخشش قرار گرفت دوباره از درعصیان درآمد. این بار در نزدیکی بغداد درقلعه‌ای متحصن شد اما گرفتار گردید. او را به اصفهان آوردند و بامر شاه عباس بقتل رسانیدند. با کشته شدن او بحکومت لر کوچك در سال ۱۰۰۶ خاتمه داده شد.



اتابکان لر کوچک

۱- خورشید

۲- محمدبن خورشید

۳- ابی بکربن محمد

۴- شجاع الدین خورشیدبن ابی بکر ۵۷۰ تا ۶۲۱

۵- سیف الدین رستم بن نورالدین محمدبن ابی بکر ۶۲۱ « —

۶- شرف الدین ابوبکربن نورالدین محمدبن ابی بکر — « —

۷- عزالدین گرشاسب بن نورالدین محمدبن ابی بکر — « —

۸- حسام الدین خلیل بن بدرالدین بن شجاع الدین خورشید — « ۶۴۰

۹- بدرالدین مسعود بن بدرالدین بن شجاع الدین خورشید ۶۴۰ « ۶۵۸

۱۰- تاج الدین شاه بن حسام الدین خلیل بن بدرالدین ۶۵۸ « ۶۷۷

۱۱- فلک الدین حسن وعزالدین حسین پسران بدرالدین مسعود
۶۷۷ « ۶۹۲

۱۲- جمال الدین خضربن تاج الدین شاه بن حسام الدین خلیل
۶۹۲ « ۶۹۳

۱۳- حسام الدین عمر بییک بن شمس الدین بن شرف الدین تهمتن بن بدرالدین
(۶۹۳)

۱۴- صمصام الدین محمود بن نورالدین محمد بن عزالدین گرشاسب
۶۹۳ « ۶۹۵

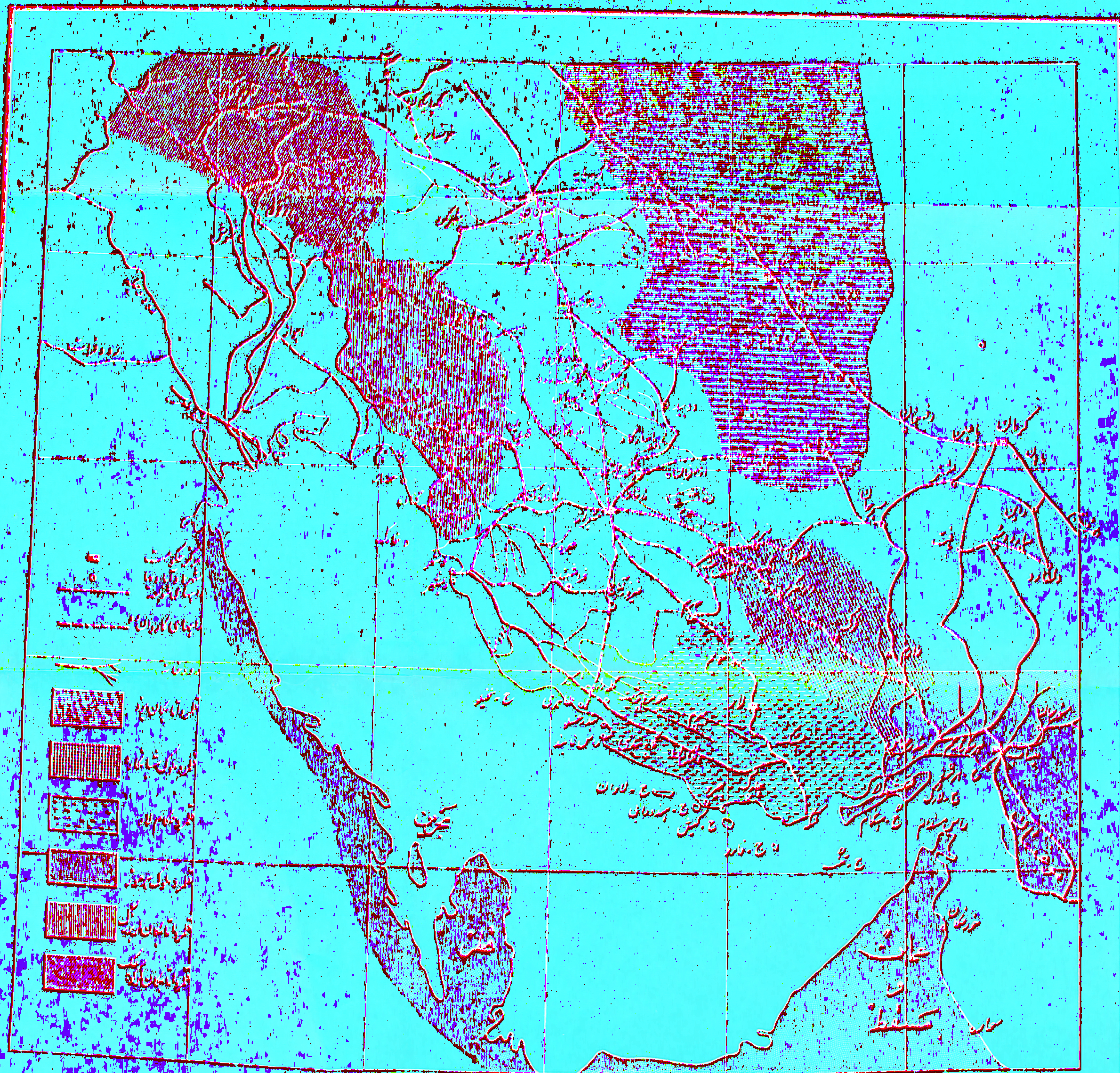
۱۵- عزالدین محمد بن عزالدین حسین بن بدرالدین مسعود ۶۹۵ « ۷۱۶
(۷۱۶)

۱۶- دولت خاتون زن عزالدین محمد

۱۷- عزالدین حسین برادر دولت خاتون ۷۱۶ « ۷۳۰

۱۸- شجاع الدین محمود بن عزالدین حسین	۷۳۰	»	۷۵۰
۱۹- ملک عزالدین بن شجاع الدین محمود	۷۵۰	»	۸۰۴
۲۰- سیدی احمد بن ملک عزالدین	۸۰۴	»	۸۱۵
۲۱- شاه حسین بن ملک عزالدین	۸۱۵	»	۸۷۳
۲۲- شاه رستم بن شاه حسین	۸۷۳	»	—
۲۳- اغور بن شاه رستم	—	»	۹۴۰
۲۴- جهانگیر بن شاه رستم	۹۴۰	»	۹۴۹
۲۵- شاه رستم بن جهانگیر	۹۴۹	»	۹۷۸
۲۶- محمدی بن جهانگیر	۹۷۸	»	—
۲۷- شاه وردی بن محمدی	—	»	۱۰۰۶

قلمرو سلسله‌های محلّی جنوب ایران معاصر سلاطین آل مظفّر



قسمت دوم

تمدن در دوره فترت بعد از مغول و زمان حکومت آل مظفر

اگر تمدن را اتخاذ تدابیری برای بهبود زندگی بدانیم باید بگوئیم که در قرن هشتم هجری و دوره‌ای که مورد تحقیق و گفتگو است علاوه برآنکه وضع زندگی بهتر نشده و دولتها وسائل رفاه حال مردم را فراهم نکرده‌اند بلکه در اثر بی‌نظمی و اغتشاش و جنگ وستیز که در سراسر ایران در این قرن رواج داشت مردم پایمال ظلم وجور ودستخوش تطاول وتعدی سلاطین وحکام گردیده واز هستی ساقط شده‌اند چه پس از مرگ سلطان ابوسعید بهادرخان امراء و حکام هر یک در ناحیه‌ای که بودند سر باستقلال برداشتند ویا سلسله های محلی تابع دولت ایلخانی در کارحکومت مستقل شدند وایران‌را بحال تجزیه درآوردند که شرح آن درسابق گذشت. سلسله های کوچک محلی برای تحکیم موقعیت و افزودن بوسعت قلمرو خود اغلب با یکدیگر به زد وخورد پرداخته و آتش هرج و مرج را تندتر میساختند و نیز بسبب نفاق و اختلاف بین شاهزادگان یک سلسله وجنگ آنان برای تصرف تاج وتخت که‌نمونه آن فرزندان امیر مبارزالدین محمد مظفری هستند راحت وآسایش از مردم سلب شده وشهرها و دهات خراب گشته و سکنه آن پراکنده می‌شدند.

در این دوره ستمگریهای زمان مغولان تا دوره تیموری ادامه داشت. از این نظر نیز حد فاصلی بین این دو دوره مشخص از تاریخ ایران است.

بنا بگفته ابن‌خلدون[1] وقتی ملتی وحشی غلبه می‌یابد هدفش جز ربودن مال

۱- مقدمه ابن‌خلدون جلد اول ص ۲۹۶.

مردم نیست. این هدف بطوریکه بعداً خواهیم دید در رفتار و کردار عمال دولتهای ترک ومغول که در ایران تشکیل یافته‌اند بخوبی نمایان است. دانشمندان اخلاق و سیاست همیشه پادشاهان را بعدل و داد و کمک به ستمدیدگان و درماندگان و ناتوانان وتوجه به احوال ایشان توصیه نموده‌اند شاید یکی ازعلل توجه‌دانشمندان باین امر رواج ظلم وستم ونبودن مرجعی برای مظلومان و ستمدیدگان بوده است.

میتوان تمدن این دوره را از دو نظر مورد مطالعه قرار داد.

۱- آنچه مربوط بدولت وتشکیلات آن است.

۲- آنچه مربوط به ملت و طبقات مردم است.

مبحث اول ـ دولت

فصل اول

تشکیلات دولتی

دولت وملت مدتها پیش ازاین دوره دو گروه کاملاً متمایز ومشخص ازیکدیگر را تشکیل میدادند زیرا از اواخر دوره سامانیان واز نیمه قرن چهارم هجری که عنصر غیر ایرانی غزنوی برقسمتی از ایران تسلط یافت تا مدتی پس از قرن هشتم هجری دولتها را عناصر مهاجم ترك ومغول[1] تشکیل میداد و اینان نیز که قدرت را بضرب شمشیر بدست آورده بودند خود را صاحب اختیار جان ومال مردم میدانستند.

دولتها دارای مراحلی بودند[2].

مرحله نخستین دوران پیروزی و استیلا وخارج ساختن کشور از دست دولت دیگر بود دراین مرحله همهٔ افراد قبیله در بدست آوردن پیروزی وحفظ و نگهداری آن شرکت داشتند.

مرحله دوم دوران تسلط رئیس قبیله بر دیگران بود ـ در این مرحله رئیس قبیله که بنیان گذار دولت است پس از آنکه بر کشوری تسلط یافت دیگران را از دخالت درامور مانع میشد. او باتکاء یاران وفادار خود مخالفان را گرچه ازخویشان ونزدیکان خود باشد از میان برمی‌دارد تا بی‌دردسر بحکومت بپردازد.

مرحله سوم دوران آرامش و سکون بود ـ در این مرحله رئیس دولت به برخورداری از زحمات خود وجمع‌آوری باج وخراج و کسب ثروت می‌پردازد و گاهی

۱ـ غیر از سلسله های ایرانی آل‌زیار و آل‌بویه وسلسله های محلی دیگر.

۲ـ مقدمه ابن‌خلدون ج ۱ ص ۳۴۲.

نیز برای نام نیک خود ابنیه خیر از قبیل مسجد و مدرسه و خانقاه میسازد و جهت ادامه حکومت اصلاح حال سپاهیان را مورد توجه قرار میدهد.

مراحل فوق در دولتهائی که بدست مهاجمین خارجی در ایران تشکیل شده بخوبی نمایان است چه هریک از رؤسای قبایل مهاجم پس از آنکه به کمک قوم وقبیله خود جانشین دولتی شد وتسلط خود را مستقر ساخت ایران و آنچه را که در او بوده ازآن خود دانسته و مردم را بنده زرخرید خود پنداشت چنانکه ایلخانان املاك و اراضی مردم را بنام دلای و اینجو ضبط کرده ویا بصورت تیول و اقطاع به بزرگان لشگری و کشوری دادند وصاحب اصلی را از استفاده از آن محروم ساختند.

استبداد و خود کامکی از خصایص دولتهای این دوره است چه رئیس دولت و پادشاه وقت حاکم برمقدرات عمومی است او مصدر تمام اوامر ونواهی و بخشنده کلیه امتیازات و افتخارات و رئیس کل تشکیلات کشوری و لشکری است و همه اجرای فرامین او را واجب میدانند و تخطی از آن را جائز نمی‌شمارند.

اما دوره خود کامکی چندان بطول نمی‌انجامد و دوران مسالمت فرا می‌رسد زیرا رئیس دولت دراین‌دوره با امراء و بزرگان کشور راه مسالمت می‌پیماید وخود نیز بآنچه دارد و ازگذشتگان بدو رسیده قانع میشود. سپس دوره عیش و عشرت و بذل و بخشش میرسد و رئیس دولت دراین دوره راه اسراف و تبذیر میرود و بعلاوه با بزرگان و عمال شایسته سابق بنای بی‌مهری میگذارد و کارها را بکسانی که از عهده انجام آن بر نمیآیند وامیگذارد و باین‌جهت جریان امور ازحال عادی خارج میگردد و بعلت زیاده‌روی در خرج درآمد مملکت به‌هزینه سپاه کفایت نمی‌دهد از اینرو وضع لشگر رو به‌تباهی میرود وطغیان دراطراف کشور روی میدهد تا فرسود گی بدولت راه می‌یابد وسرانجام بانقراض منجر میشود.

از آثار فرسود گی دولتها دراین دوره تقسیم وتجزیه آن است زیرا هنگامیکه کشور درحال قدرت وعظمت است پادشاه دیگران را درکار دولت دخالت نمیدهد و هریک از خویشاوندان راکه خیال سلطنت دارد ازمیان برمیدارد ویا ازحلیه بصر

عاری میسازد[1] با این حال شاهزادگان و بزرگان لشگر از اطاعت سلطان خارج میگردند و راه خودسری پیش میگیرند.

دولتهای دوره فترت بعد از مغول از آنجمله دولت آل مظفر از این سیر طبیعی وحیات سیاسی دولتها بی‌بهره نبوده‌اند امیرمبارزالدین محمد مظفری که تربیت یافته دستگاه ایلخانان بود وآئین بزرگی وفرماندهی را از سرداران سپاه مغول آموخته‌پس از ٤۲ سال تلاش و کوشش دولتی بالنسبه معتبر درجنوب ایران تشکیل داد. او برتمام متصرفات خود حکومت داشت و دولتهای محلی دیگر مانند اتابکان‌لربزرگ وکوچک و ملوك هرموز وحکام لار از او اطاعت میکردند. زمان دولت او دوران خودکامکی بود ولی چون سلطنت به شاه شجاع رسید دوران تجزیه آغاز شد زیرا او با واگذاشتن اصفهان به شاه محمود و کرمان به سلطان عمادالدین احمد و یزد به شاه یحیی مملکت خود را بحال تجزیه درآورد ودر نتیجه خرابی و ویرانی به قلمرو حکومت آل مظفر راه یافت و بمحض مرگ او اختلال وهرج ومرج بالا گرفت وهمین امر بهانه‌ای بدست امیرتیمور داد تا برخلاف وصیت شاه شجاع در سال ۷۸۹ لشگر به‌شیراز بکشد وسلطان زین‌العابدین را ازمقر حکومت فراری سازد و بار دیگر درسال ۷۹۵ با قتل شاه منصور بدولت آل مظفر پایان دهد.

کیفیت تشکیل دولت آل مظفر - دولتهائی که در دورهٔ فترت بعد ازمغول در ایران روی کار آمده‌اند اغلب بدست رؤسای طوایف تأسیس یافته و رؤسای قبایل مغول بقدرت ونیروی طوایف خود خانی از فرزندان چنگیز را بحکومت برداشته‌اند وعده‌ای از آن میان پس از زد وخورد با یکدیگر بتأسیس دولتی نایل آمده‌اند مانند امیرعلی پادشاه خال سلطان ابوسعید از قبیله اویرات و شیخ حسن کوچك نوادهٔ امیر چوپان از قبیله سولدوز و شیخ حسن بزرگ رئیس‌قبیله جلایر و امیرطغاتیمور بکمك امیرارغون‌خان جانی قربانی از قبیله اویرات بودند.

۱- شاه شجاع پسرش سلطان شبلی را بهمین علت نابینا ساخت.

بنابراین دولتهای چوپانی وایلکانی یا آل‌جلایر وطغاتیموریان که متصرفاتشان قسمتهای شمالی وغربی وقسمتی ازمرکز ایران را شامل بود به‌نیروی قبایل وطوایف مغول متکی بود ومیتوان حکومت آنان را دنباله دولت ایلخانان منتهی هریک در قلمروی محدودتر دانست زیرا سلاطین این دولتها کشور خود را مطابق آئین ورسوم مغولان اداره مینمودند و یاساهای چنگیزی مورد احترام و رعایت آنان بود.

آل کرت که از آغاز حکومت مغولان در هرات و اطراف آن دولتی در تحت اطاعت ایلخانان داشتند بعد ازمرگ سلطان ابوسعید باستقلال رسیدند وهمچنین حکام محلی گیلان ومازندران و سیستان نیز که ازحکام مغول اطاعت داشتند وسرباستقلال برداشته بودند البته طبق آئین وسنت محلی خود اداره میشدند.

از دولتهای دورهٔ فترت دو دولت با آئین و روش خاص روی کار آمدند یکی سربداران در خراسان غربی ودیگری آل مظفر درفارس و کرمان وخوزستان و قسمتی از عراق عجم.

نهضت سربداران که برعلیه ظلم وبیدادگری حکام مغول درسبزوار آغازشده بود بعدها رنگ مذهبی بخود گرفت و سربداران بکمک شیعیان ساکن این حدود توانستند بقدرت برسند و دولتی تشکیل دهند.

اما آل مظفر که ابتدا درخدمت اتابکان یزد وسپس دراطاعت ایلخانان بودند قدرت‌را فقط به‌نیروی شجاعت وتهور بدست آوردند وچون سلطان ابوسعید وفات‌یافت مردم‌فارس واصفهان برای‌رهائی ازچنگ حکام ستمکارمغول ابتدا حکومت‌اینجویان را پذیرفتند ومردم یزد و کرمان نیز بحکومت‌امیرمبارزالدین محمد مظفری‌قویدل‌شدند وتشکیل دولت آل مظفر نه بکمک قبیله وطایفه‌ای خاص صورت گرفت ونه‌طرفداری پیروان مذهب معینی درایجاد آن مؤثر افتاد بلکه مردم‌ایران که از ظلم وستم‌عمال دولت مغول در عذاب وشکنجه بودند زیر پرچم آزادی‌بخش امیر مبارزالدین محمد گرد آمدند و او را در تأسیس دولت مظفری یاری دادند تا او توانست بردولت آل اینجو نیز ظفر یابد وحکومت بالنسبه معتبری درجنوب ایران تأسیس نماید.

پادشاه - در رأس دولت پادشاه قرار داشت ابن خلدون که درهمین قرن زندگی میکرده پادشاهی را برای انسان امری طبیعی وضروری و آن را موافق طبیعت اجتماع بشری میداند.

چون بازگشت همه امور به شخص سلطان و پادشاه بود از اینرو آرامش کشور و آسایش مردم بستگی به شخصیت او داشت اگر درتخت سلطنت پادشاهی شجاع و دادگر می‌نشست ودست عمال ظالم وستمکار را از دامان کشاورزان کوتاه میساخت رعایا در امن و راحت بسرمیبردند و زراعت و کشاورزی رونق می‌یافت و کشور روبه ترقی وتعالی میرفت و درصورت عکس مملکت راه تنزل می‌پیمود[1] از اینرو علماء و دانشمندان برای پادشاه خصایصی قایل شده‌اند چنانکه ابن خلدون گوید:

کسی برای سلطنت شایسته خواهد بود که دارای خصال نیکو باشد وخصال نیک بخشودن لغزشها وچشم‌پوشی ازخطای گناهکاران و یاری رساندن به بیچارگان و دستگیری بینوایان و شکیبائی به شدائد و وفای بعهد وحفظ عرض وناموس مردم و بزرگداشت علماء واعتقاد بمردم دیندار و پرهیزکار وگوش فرادادن به شکایات دادخواهان وپایداری در دین و دوری گزیدن ازمکر وفریب و پیمان‌شکنی است[2].

مؤلف عقدالعلی نیز حسن سیاست را از اخلاق پادشاهان میداند وگوید معنی سیاست آن باشد که طبقات مردم را از ابناء ملک و شرف و ارباب انساب و اصحاب احساب وعلماء و اهل فضل وعباد و اهل سلاح و دهاقین و ارباب ضیاع و تجار و محترفه هریکی را در مرتبت خویش ومنزلت لایق بوی دارد[3].

مؤلف تحفةالملوك در پادشاهی وصفات آن گوید:

« پادشاهی اصلی عظیم است و ولایت داشتن کاری بزرگ و خلافت خدای تعالی است اندر زمین - چون باری تعالی بنده‌ای را به‌تشریف امر امارت مخصوص

۱- مؤلف عقدالعلی گوید: خلل ولایت از ضعف ملوك است. ص ۱۷.

۲- مقدمه ابن خلدون جلد اول ص ۲۸۰.

۳- عقدالعلی ص ۵۳.

گرداند و به مکانت پادشاهی در اماکن اوامر و نواهی متمکن کند و درجه اوتالی رتبت نبوت نماید وفرمان وی را برنفوس واموال ایشان نافذ گرداند وهرآینه بربنده واجب ولازم باشد دربندگی خدای عزشأنه ودر اشاعت عدل وانصاف و افاضت برّ واحسان سعی نمودن ودر اعلاء اعلام دین و اعلان منار یقین کوشیدن و یقین داند که هرجوری که در ممالک وی درجوار یکی از بندگان برود روز قیامت معاتبهٔ آن تبعه باوی رود ومطالبه آن ظلم از وی کنند وچون برعایت ولایت مشغول شود ودر مصالح دین وملت کوشد و راستی وداد کند ثواب عدل یک روزه او درمقابل طاعت جمله رعیت درمحل قبول افتد و رسول فرموده (عدل ساعة خیر من عبادة ستین سنة) یعنی عدل یک ساعته از پادشاه فاضل تر از عبادت شصت ساله بر دوام».

ونیز برای پادشاهی ده شرط قائل شده بدین شرح :

اول آنکه هرقضیه که واقع شود تقدیر کند و چنان انگارد که خود رعیت و پادشاهی با دیگری و هرچه برخود روا ندارد بر رعیت نیز جایز ندارد.

دوم انتظار ارباب حاجات بر درگاه وی حقیر نشناسد واز خطر آن حذر کند که در تأخیر قضای حاجت بندگان روز قیامت از وی مطالبه رود.

سوم آنکه همگی اوقات خویش مستغرق شهوات انسانی وقضاء مآرت نفسانی نگرداند و سعی آن کند که بیشتر اوقات بتدبیر ملک و رعیت مصروف دارد.

چهارم آنکه تا تواند بنا و اساس هرکاری برفق و مدارا نهد نه آنکه عنف کند.

پنجم بقدر قدرت و اندازه استطاعت جهد کند تا رعیت از وی خشنود شوند.

ششم آنکه رضای هیچ آفریده‌ای مخالفت فرمان طلب نکند ومقتضای شهوات برمواجب شرع مقدم ندارد.

هفتم آنست که چون از وی طلب حکم کنند عدل کند و چون رحمت طلبند عفو کند وآنچه وعده کند خلاف نکند.

هشتم آنکه حریص باشد بدیدار علماء متقی و بارع و مولع باشد برموعظه و

نصیحت ایشان وتاتواند اجتناب نماید از آن طایفه‌ای که وی‌را عشوه دهند و بروی ثنا گویند و وی را خشنودی طلبند از برای منفعتی که از پادشاه بایشان رسد.

نهم آنکه تا تواند فخر وتکبر ترک کند ونخوت پادشاهی موجب کثرت خشم است بخدم و رعایا وحشم.

دهم آنکه بدان قناعت نکند که خود ظلم نکند باید چنان مضبوط دارد که درولایت خود عمال و کارداران حضرت وی نیز ظلم نکنند وغلامان و چاکران و نواب وخدم خودرا مهذب دارد واصحاب رای وتدبیر و ارباب رفق و حذر را بخود نزدیک دارد[۱].

امام محمد غزالی در سیرت پادشاهان گوید:

السلطان ظل الله فی الارض یعنی که سلطان بزرگ وبرگماشته خدایند برخلق پس بباید دانستن که او را آن پادشاهی و فرایزدی داد؟ از اینروی اطاعت ایشان باید داشت وایشان را دوست باید داشت ومتابع باید بود و با ملوک منازعت نشاید و دشمنی نباید داشت...

پس بباید دانستن که آبادانی و ویرانی این جهان از پادشاهان است و اگر پادشاه عادل بود جهان آبادان و رعیت ایمن بود[۲].

حال باید دید این صفات در سلاطین آل مظفر بوده است یا خیر؟

از سلاطین این سلسله امیرمبارزالدین محمد چنانکه در شرح اخلاق وصفاتش گفته شد سردی سخت گیر بود و از خطای گناهکاران نمی گذشت حتی خواهرزاده خود شاه سلطان را نیز بعلت ارتکاب قتلی بمرگ محکوم ساخت و تا کسان مقتول بدیت راضی نشدند از تقصیر او نگذشت و بنا بنوشته محمود کتبی مؤلف تاریخ آل مظفر طبیعتش براراقت خون وقساوت قلب وغدر مجبول بود. بحسن طالع وتدبیرات

۱ـ تحفة الملوك ص ۶۲.

۲ـ نصیحت الملوک امام محمد غزالی ص ۳۹ تصحیح استاد محترم آقای همائی.

موافق عروس ممالک را در کنار مراد گرفت و بواسطه سیاست زیادت ازحد مردم از او متنفر بودند[1].

ولی شاه شجاع پادشاهی حلیم وبا گذشت بود و ازسرتقصیر گناهکاران میگذشت چنانکه برادرزاده‌اش شاه یحیی با اینکه دائماً درکار ملک اخلال میکرد و سبب اختلال امور می گشت و دیگران را برعلیه شاه شجاع برمی‌انگیخت معذلک چون براو دست می‌یافت گناهش را می‌بخشید و باز درحکومت یزد برقرارش می‌ساخت ونیز برادرش شاه محمود که دوبار بکمک سلطان اویس ایلکانی با اوبجنگ پرداخت وحتی یکبار دوسال شیرازمرکز حکومت را درتصرف گرفت با اینحال درهنگام ضعف و زبونی‌اش براو رحمت آورد و حکومت اصفهان را بقرار سابق دراختیارش گذاشت رفتار او با شاهزادگان دیگرمظفری وهمچنین اتابکان لر وملوک هرموز بهترین دلیل برحسن خلق او و چشم‌پوشی از لغزش خطاکاران و تحمل برشدائد و وفای بعهد او است.

حکومت سلطان زین العابدین وشاه منصورچندان نپائید که بتوان دربارهٔ اخلاق آنان قضاوت صحیح نمود زیرا سلطان زین‌العابدین هنوز درتخت سلطنت مستقرنشده بود که درسال ۷۸۹ گرفتار حمله امیرتیمور گورکان شد وسپس بدست پسرعمش شاه منصور نابینا گردید وحکومت شاه منصور نیز با اینکه مردی دلیر وشجاع بود طولی نکشید و درسال ۷۹۵ بدست امیرتیمور کشته شد.

سلاطین آل مظفر عموماً مردمی دین‌دار بودند وعلماء دین را محترم‌میداشتند چنانکه امیرمبارزالدین محمد چون درسال ۷۱۷ از خدمت سلطان ابوسعید به میبد آمد ملازمت مجلس علماء وفضلاء خصوصاً شهاب‌الدین علی با عمران اختیار کرد[2] ونیز نسبت به مجدالدین حسن قاضی شهر یزد ارادت می‌ورزید. مؤلف تاریخ جدید

۱- تاریخ آل مظفر محمود کتبی ص ۷.
۲- تاریخ آل مظفر محمود کتبی ص ۷.

یزد گوید تمام سلاطین بنی‌مظفر ملازمت او میکردند[۱] همچنین تمامی آل‌مظفر مرید محمد شاه پسر شیخ تقی‌الدین دادا محمد بودند[۲] ونیز در مجلس وعظ مولاناعزالدین ابراهیم فیروزانی که در سال ۷۹۸ در یزد وفات یافته حاضر میشدند و منقاد شیخ شرف‌الدین خضر از بزرگان دین بودند[۳]. توجه سلاطین آل مظفر به بنای ابنیه مذهبی نیز نشانه توجه آنان بامور دینی است.

اما نفاق و دشمنی که بین آنان مخصوصاً بعد از مرگ امیرمبارزالدین محمد روی نمود اساس دولتشان را متزلزل ساخت و درخت شوکتشان را به تندباد نیستی سپرد. البته این دشمنی‌ها را علتی جز دست‌یافتن برتاج وتخت سلطنت نبود هر کسی میکوشید که برتخت سلطنت که پایگاهی شریف و لذت‌بخش بود[٤] دست یابد ازاینرو در راه بدست آوردن آن بکشمکش و زد وخورد میپرداخت زیرا کمتر کسی حاضربود آن‌را بدیگری واگذارد مگرآنکه بروی چیره شود از اینرو خواه‌ناخواه اختلاف‌ونزاع در سر آن روی میداد تا یکی بردیگری غلبه یابد.

انتقال سلطنت از امیرمبارزالدین محمد به‌شاه شجاع از راه طبیعی صورت نگرفت بلکه حب سلطنت شاه شجاع را برآن داشت تا پدر را کور کرد[٥] آنگاه تخت سلطنت را بدست‌آورد. جنگ شاه محمود باشاه شجاع نیز برای اشغال تخت سلطنت پدر بود. فتنه‌جوئیهای شاه یحیی حاکم یزد نیز بهمین علت صورت میگرفت. جنگهای شاه منصور را با سلطان زین‌العابدین نیز علتی جز آن نبود. خلاصه همه جنگ وستیزهای سلاطین و شاهزادگان مظفری برای تصرف تخت پادشاهی و برخورداری از لذاید آن بوده‌است.

۱- تاریخ جدید یزد ص ۱۷۸.

۲- تاریخ جدید یزد ص ۱۹۷.

۳- همان کتاب ص ۲۰٤.

٤- مقدمه ابن خلدون ص ۳۰۱.

٥- منتخب‌التواریخ معینی نطنزی ص ۱۸۷.

ابن خلدون گوید : پادشاه نباید به گروه معینی اختصاص یابد بلکه باید همه رعیت را درنظر دارد و لشگریانی به مرزها و حدود کشور بفرستد و به نیروی آنان مملکت را از تجاوز حفظ کند[1].

و نیز گوید : بهبود اوضاع کشور بسته به همراهی و مساعدت سلطان نسبت به رعیت است چنانچه اگر سلطان در کیفر دادن مردم سخت گیر و کینه‌توز باشد و گناهان ایشان‌را بزرگ جلوه دهد آنوقت بیم‌وخواری مردم را فرا میگیرد وسرانجام بدروغ ومکر وفریب پناه میبرند وبدان خو میگیرند وفساد وتباهی به‌فضایل اخلاقی آنان راه مییابد ودر جنگها از یاری سلطان دست میکشند . ولی اگر سلطان نسبت به رعایا مهر وملاطفت کند واز بدیها و جرایم ایشان در گذرد بوی انس می گیرند واو را پناه خویش سازند ومهر وی بدل نشانند وهنگام جنگ بادشمنان او جانسپاری کنند درنتیجه امور کشور ازهرسوی به بهبود می گراید. بعلاوه‌پادشاه باید ازحقوق مردم دفاع کند چه حقیقت پادشاهی هنگامی کمال گیرد که سلطان از رعیت دفاع کند و نعمت بخشیدن و احسان سلطان به رعایا از جمله شرائط رفق و همراهی به ایشان است[2].

دراین دوره پادشاهان حکومت مطلقه داشتند و اوامر آنان ازطرف کلیه‌مردم بدون‌چون وچرا اطاعت میشد ومجازات متخلفین ازفرامین پادشاهی‌مستلزم عقوبتهای شدید مانند قتل و زندان بود ولی گاهی مخصوصاً در مواقع جنگ پادشاهان با امرا و بزرگان رأی میزدند و نظر آنان را در امور مهمه میخواستند اما نظر پادشاه قطعی و غیرقابل پژوهش بود.

سلطنت در خاندان ذکور ارثی بود و همینکه فردی برملتی غلبه یافته تخت سلطنت را بدست می‌آورد حکومت درخاندان او باقی می‌ماند تادیگری تخت سلطنت را از آنان بگیرد. پادشاهی مبتنی برسنت دیرین‌سلطنت بود یعنی پادشاهی باید در

۱- مقدمه ابن خلدون جلد اول ص ۳۶۹.

۲- مقدمه ابن خلدون جلد اول ص ۳۷۱.

نسل کسی باشد که تخت سلطنت را به جنگ بدست آورده است . این فکر و عقیده
پیش از مغولان نیز در ایران جاری بود و بعد از مرگ سلطان ابوسعید نیز امرای
مغول برای رعایت همان سنت ناچار بودند از اروغ چنگیز شخصی را به خانی بردارند
وخود بنام او حکومت نمایند چنانچه امیرعلی پادشاه خال سلطان ابوسعید موسی خان
پسر باید وخان را بسلطنت برداشت وشیخ حسن بزرگ محمد خان نبیره منگوتیموربن
هلاکوخان را بدین مقام انتخاب نمود و پس از قتل او طغاتیمورخان از نبیرگان
یکی ازبرادران چنگیز را بخانی برداشت وبعد از اوشاهزاده جهان تیموربن آلافرنگ
بن اباقاخان را انتخاب نمود تا اینکه خود بسلطنت رسید شیخ حسن کوچک نیزابتدا
ساتی بیک دختر سلطان اولجایتو و بعد سلیمان خان از احفاد یشموت بن هولاکو را
بخانی برداشت تا اینکه خود در سال ۷٤٤ بقتل رسید و برادرش ملک اشرف بجای
سلیمان خان انوشیروان نامی را به خانی انتخاب نمود .

در زمان سلطنت شاه شجاع دولت شاه بکاول که از طرف او بحکومت کرمان
رفته و سپس عصیان نموده و میخواست برای خود اساس سلطنت در کرمان ترتیب
بدهد چون مردم را بدین امر راضی ندید از اینجهت بنام شاه محمود خطبه خواند و
سکه زد . زیرا او را نسبت سلطنت نبود[1] .

معمولاً اولاد ذکور به سلطنت انتخاب میشدند واگر پادشاه را فرزندذکوری
نبود یکی از نزدیکان او بموجب وصیت به سلطنت میرسید . زنان با اینکه مورد
احترام بودند معذلک در دولت آل مظفر بسلطنت نرسیده وقدرت حکومتی نیافته‌اند .

تا زمانی که دولت در منتهای قدرت بود سلطان بموجب وصیت باین مقام
میرسید ولی در موقع ضعف اغلب امرا و بزرگان در انتخاب سلطان دخالت مینمودند
و میخواستند کسی که بتواند منافع آنانرا بهتر حفظ کند باین مقام برسد چنانکه چون
مرگ شاه شجاع نزدیک شد جمعی باسلطان زین العابدین بیعت کردند وعده‌ای جانب

۱- حافظ ابرو (نسخه خطی) .

سلطان احمد را گرفتند[1] و نیز چون شاه محمود حاکم اصفهان در سال ۷۷۶ وفات یافت مردم این شهر دودسته شدند دسته‌ای میخواستند سلطان اویس بن شاه شجاع حاکم شود دسته دیگر سلطنت شاه شجاع را طالب بودند[2] البته این دودستگی‌ها غالباً به جنگ و زد وخورد ودر نتیجه به ضعف و ناتوانی دولت منجر میشد.

اطرافیان سلطان - دراطراف سلطان جمعی بنام ملازمان درگاه بخدمت مشغول بودند که عبارت بودند از:

۱- منشی الممالک - وظیفه او عبارت بود از تصدی مکاتبات سلطان و او ریاست دیوان کتابت‌را درعهده داشت[3] منشی‌الممالکی مقامی پراهمیت بود زیرا او پیوسته درحضور سلطان بود ومحرم اسرار او بشمار میرفت ابن خلدون گوید: صاحب این مقام گاهی بسبب تقرب یافتن دیگری درنزد سلطان تنزل می‌یافت ویاخود کامگی وزیری باعث میشد که همه امور را درنزد خود متمرکز سازد وسبب تنزل وی شود وگاهی خود سلطان زمام امور را دردست میگرفت واین مقام را بخود اختصاص میداد[4].

۲- واقعه نویس - بنا بگفته ابن خلدون واقعه نویس احکام و دستورهائی را که پادشاه بروی القاء میکرد برنامه ها وشکایات می‌نوشت صاحب این مقام بنا به نوشته مؤلف تذکرة الملوك در زمان صفویه نیز همین وظیفه را داشته است بعلاوه نوشتن مذاکرات جلسات و تنظیم صورتجلسه با او بوده و وقایع و عرایض را بسمع شاه میرسانیده و هروقت میخواست اجازه تشرف بحضور سلطان را داشت[5]. منشی و واقعه‌نویس از میان بالاترین طبقات مردم که از دانش و بلاغت و سخنوری بهره وافری داشتند انتخاب میشدند.

۱- تاریخ آل مظفر محمود کتبی ص ۱۰۲.

۲- همان کتاب ص ۹۱.

۳- در زمان سلطنت امیرمبارزالدین محمد بنا بگفته معین‌الدین یزدی مولانااسام‌الدین اصفهانی عهده‌دار دیوان کتاب بود. مواهب الهی ص ۱۴۳.

۴- مقدمه ابن خلدون جلد اول ص ۴۸۰.

۵- کتاب سازمان اداری صفوی تألیف مینورسکی ترجمه مسعود رجب‌نیا ص ۹۵.

۳- دواتدار - او همواره نزد سلطان وملازم خدمت او بوده وهمیشه دوات و کاغذ همراه داشت تا فرامین شاه را ثبت نماید.

۴- یساول[1] واو مأمور بود اوامر وفرامین سلطان را درحضور او اجرا کند.

۵- حاجب یادربان - که از ورود اشخاص بدون اجازه سلطان بدرگاه ممانعت بعمل می‌آورد ویا دربار را در روز وساعت معین بروی مردم میگشود و بارعام میداد. ابن خلدون دربان یاحاجب را مرئوس وزیر میداند وگوید وزیر هرگونه صلاح میدید بدودستور میداد و نیز حاجب را از یاران پادشاه میداند وگوید: از راه حجابت و پرده‌داری او را از انظار می‌پوشاند تامردم بروی ازدحام نکنند و وی را از اندیشیدن در امور مهم کشور بازندارند[2].

۶- امیرشکارباشی - صاحب این شغل از این نظر اهمیت داشت که شکار از امور مهم نظامی بشمار میرفت و تنها وسیله سرگرمی و نشاط نبود. شکارجرگه که برای تقویت حس جنگجوئی و خونخواری در زمان صلح در بین مغولان معمول بود دارای قواعد وترتیبات خاصی بوده است.

۷- امیر آخورباشی - که او را وکیل خیل[3] نیز میگفتند مأمور نگاهداری اسبان شاه و سرپرست اصطبل سلطنتی بود وچون اسب درنظر سلاطین برای امورجنگی اهمیت فراوان داشت از اینجهت نگاهداری این حیوان ومواظبت از آن مورد توجه خاص سلطان بود.

۸- توشمال - که او را چاشنی گیر و پیش مرگ نیز میگفتند ناظر یا بازرس مطبخ شاهی بود وکلیه امور آشپزخانه تحت‌نظر او قرار داشت. او پیش ازآنکه شاه غذا را صرف نماید از آن برای اطمینان خاطر شاه میچشید و درتمام مدت صرف غذا در خدمت حاضر بود[4].

۱- از ریشه مغولی یسا Yasa بمعنی قانون یا فرمان.

۲- مقدمه ابن‌خلدون جلد اول ص ۴۷۹.

۳- تاریخ کرمان محمدبن ابراهیم ص ۵۴.

۴- کلمه مغولی است بمعنی شخص مورد اعتماد یاصاحب مقام. سازمان اداری حکومت صفوی ص ۱۲۸.

۹- حکیم‌باشی - چون حافظ سلامتی سلطان بود از اینجهت از جمله محرمان پادشاه محسوب میگردید وغالباً جان‌ومال اوبعلت معالجات غلط درمعرض خطربود.

۱۰- منجم - اغلب سلاطین بعلت اعتقاد بنجوم و سعد و نحس کواکب در شروع بکاری نظر منجمان را خواستار میشدند وحتی‌پیش ازآنکه حکیم‌باشی بمعالجه شروع کند نظر موافق منجم‌باشی را جلب میکردند. البته اعتقادات خرافی به‌امور نجومی اغلب ازعلل تنزل وانحطاط وسبب شکست لشگریان درمیدان جنگ بود[1].

ارکان دولت - ارکان دولت وصاحبان مقامات ومراتب که سلطان را درکار ملک یاری میدادند بدو دسته تقسیم میشدند:

۱- ارباب قلم

۲- اصحاب شمشیر[2].

۱- مانند اعتقاد شیخ ابواسحق به‌نجوم وقول منجمان ونتیجه آن به ص ۱۱۱ جلد اول همین کتاب نگاه کنید.

۲- ابن خلدون نیز گوید. شمشیر و قلم هردو از ابزار و وسایل دولت است و نیاز سلطان در آغاز تشکیل دولت بشمشیر بیشتر است ولی چون در تشکیل دولت خود کامیاب شد وفرمانش برهمه نفاذ یافت تاحدی از شمشیر بی‌نیاز میشود مگر غائله‌ای روی دهد اما برای اداره مملکت وگردآوری خراج وسالیات ونگهداری آن به‌اهل قلم احتیاج بیشتری پیدا میکند. مؤلف عقدالعلی گوید. قاورد برقاعده و آئین سلاطین سلجوقی و خوارزمی ارکان دولت خود را از اصحاب تیغ و قلم انتخاب کرد ص ۲۲.

فصل دوم
ارباب قلم

وزارت ـ در رأس ارباب قلم وزیر واقع بود و او کسی بود که سلطان را در انجام وظایف سنگین سلطنت یاری میداد واو را در راندن امور سلطنت کمک مینمود. مولانا معین الدین یزدی مؤلف مواهب الهی در این باره چنین گوید: «برمقتضای نص (وجعل لی وزیراً من اهلی[1]) سنان کشورستان ملوك بی معاونت خامه وزرای صاحب تدبیر نفاذ نیابد[2].

امام محمد غزالی نیز در نصیحت الملوك در باره لزوم وزیر برای پادشاه گوید: «اما بباید دانستن که پادشاهی بدستور نیك شایسته و باکفایت نیك آید زیرا که هیچ ملکی بی‌دستور روزگار نتواند گذاشتن و هرکه برای خویش کار کند افتاده آید[3].

ابن‌خلدون وزارت را از مهمترین درجات سلطنت و اساس همه پایگاههای پادشاهی میشمارد و آنرا بدو قسم منقسم میسازد وزارت اجرا و تنفیذ و آن هنگامی است که سلطان مستقل بوده و بخود اتکاء دارد و وزیر بمنزله نماینده او در اجراء امور بشمار میرود. دیگر وزارت تفویض و آن موقعی است که وزیر بر سلطان غالب شود وبه‌استقلال کار کند.

درباره وزارت تفویض ابن خلدون گوید: گاهی‌پادشاهی متوجه اوضاع میشود و خود کامگی وزیر و جریان احوال خود را درمی‌یابد و درصدد برمی‌آید که خودرا

۱ـ سوره طه آیه ۳۰.

۲ـ مواهب الهی ص ۱۳۹.

۳ـ نصیحت‌الملوك ص ۹۵.

از زیر قیود محجوریت وزیر برون آورد وآنانرا که بروی غلبه یافته‌اند یا از راه کشتن یا تنها برکنار کردن از مقامی که دارند از میان برمیدارد[۱].

انتخاب وزیر تنها بمیل و اراده سلطان بستگی داشت وسلاطین معمولاً وزرای خودرا از میان مردان دانشمند دین دار ولایق وکافی انتخاب مینمودند[۲].

وظایف وزیر - کلیه امور اعم ازلشگری وکشوری در زیر نظر او قرارداشت و او بعد از پادشاه دارای بالاترین مقامات بوده است. او انواع مالیاتها را از قبیل خراج یا باج یا جزیه میگرفت وسپس آنها را در هزینه های امور سلطانی ووظایف جاری معین خرج میکرد.

وزرای آل اینجو و آل مظفر بدفعات برای وصول مالیات باطراف رفته‌اند[۳].

وزیر گاهی مقام نظامی نیز داشت چنانچه خواجه قوام‌الدین صاحب عیار که در سال ۷۶۰ بوزارت شاه شجاع رسید امارت لشگر نیز یافت ویا بقول مؤلف مواهب الهی (کلک کفایت‌انگیزش را با شمشیر خون‌ریز اتصال داد)[٤] بعضی از وزراء علاوه بر وظایف فوق ریاست امور مذهبی‌را نیز داشته‌اند چنانکه خواجه برهان‌الدین فتح الله در سال ۷۵۲ بدستور امیرمبارزالدین محمد منصب قاضی‌القضاتی را ضمیمه وزارت کرد و جامع ریاستین دینی و دنیائی شد[٥].

با اینحال امر خطیر وزارت خالی از خطر نبود و غالب وزراء بدست سلاطین بقتل رسیده‌اند و یا بقول مؤلف مواهب الهی (بر وفق سنت وزارت زمین را از خون خود رنگین ساخته‌اند)[٦].

۱- مقدمه ابن خلدون جلد اول ص ۳۶۶.

۲- مؤلف عقدالعلی گوید. عادت ملوک سلف چنان بود که رقم اختیار بروزیری زدندی که مستجمع اوصاف بزرگی بودی از علم و مروت و کفایت و دیانت ص۱۳.

۳- مواهب الهی ص ۱۶۱.

٤- همان کتاب ص ۲۱۷.

٥- آثار الوزراء تألیف سیف‌الدین حاجی‌بن نظام عقیلی ص ۳۲۵.

٦- مواهب الهی ص ۲۱۷.

از آنجمله مولانا شمس‌الدین صائن قاضی وزیر شیخ ابواسحق بدست امیر مبارزالدین محمد کشته شد و خواجه غیاث‌الدین علی یزدی بفرمان شیخ ابواسحق بقتل رسید و امیرظهیرالدین ابراهیم صواب نیز همین سرنوشت پیدا کرد.

خواجه تاج‌الدین عراقی بفرمان امیر مبارزالدین محمد بدیار نیستی رفت و وزیر دیگر او خواجه برهان‌الدین ابونصر فتح‌الله بدست شاه سلطان خواهرزاده امیرمبارز-الدین محمد از بین رفت.

وزرای شاه شجاع نیز همین سرنوشت را داشتند چنانکه خواجه قوام‌الدین صاحب عیار و شاه رکن‌الدین حسن کشته شدند تنها خواجه جلال‌الدین توران شاه از این میان بمرگ طبیعی درگذشت.

با اینحال جمعی با اینکه ازسرنوشت وزرای پیشین اطلاع داشتند بطمع کسب مال با قبول وزارت جان خود را بباد میدادند.

در زمان سلاطین آل اینجو و آل مظفر اغلب مقام وزارت بین دو نفر مشترک بود واضح است که شرکت در وزارت باعث اختلاف بین آن دو و سبب اختلال امور میگشت.

وزراء که مردانی دانشمندبودند اغلب شعرا را مورد حمایت خودقرارمیدادند از این جهت ممدوح آنان قرار میگرفتند چنانکه خواجه شمس‌الدین صائن قاضی و خواجه تاج‌الدین عراقی ممدوح خواجوی کرمانی بودند و نیز خواجه حافظ خواجه عمادالدین محمود وزیر شاه شیخ ابواسحق و خواجه برهان‌الدین فتح‌الله وزیر امیر مبارزالدین محمد وخواجه قوام‌الدین محمد صاحب عیار وخواجه جلال‌الدین توران-شاه وزرای شاه شجاع را مدح گفته است.

وزیر امور مالی مملکت را در دیوانی[1] انجام میداد که بنا بنوشتهٔ مؤلف

۱- دیوان را ابن خلدون عبارت از کتابی میداند که تفاصیل دخل وخرج وقسمت بزرگی از حساب در آن مندرج باشد و بجز کسانی که در این اعمال مهارت دارند بدان پی نبرند و نیز گوید جایگاه نشستن کارگزاران ومباشران آن را نیز بهمین نام خوانند. مقدمه ابن خلدون جلد اول ص ۴۸۰.

دستورالکاتب اصحاب آن عبارت بودند ازمستوفی ممالک - الغ بیتکچی - مشرف ممالک ناظرممالک - حکم ممالک - حافظ مال ممالک - منشی ممالک - حاکم اوقاف ممالک که هریک دیوانی بنام دیوان استیفا و دیوان اشراف و دیوان نظر و دیوان رسائل و انشاء وغیره داشتند.

مستوفی الممالک که امور دیوانی و فنی از قبیل حسابداری و ممیزی وتنظیم دخل وخرج مملکت را بعهده داشت از وزیر اطاعت میکرد و درعین حال در زیردست خود عمالی بنام ناظر و داروغه دفترخانه وصاحب توجیه و ضابطه نویس و اوارجه- نویس داشت و انتصاب تمام مستوفیان در تحت نظر او انجام میگرفت. اداره امور مالی املاک خاصه با مستوفی خاصه بود گرچه او نیز درتحت نظر وزیر انجام وظیفه میکرد اما در کار خود استقلال داشت.

وظیفه مشرف برآورد وتخمین اعتبارات ضروری وتنظیم حساب بود. مشرفان دفاتر روزانه را با اسناد آن نگاهداری میکردند.

ناظرمباشر ومتصدی ومسئول تعیین حسابهای شخصی شاه بود واونویسندگانی در زیر دست داشت. سایر اصحاب دیوان نیز وظایفی مخصوص بخود داشتند.

فصل سوم

وضع مالی در قلمرو دولت آل مظفر

ازآنجائیکه دولت آل مظفر در دوره فترت بعد ازمغول تأسیس یافته ازاینجهت وارث ترتیبات مملکت داری دوره مغول است و در امور مالی و مالیاتی نیز طبعاً از قوانین و مقررات دوره مغول پیروی میکرده از اینرو برای اطلاع بوضع مالی این دوره ناچار به ترتیبات مالی دوره مغول و پیش از آن نیز اشاره میشود.

زمین داری - خلفای عباسی و سپس سلاطین سلسله هائی که در موقع انحطاط دستگاه خلافت در قسمتهای مختلف ایران روی کار آمدند اراضی وسیعی را از راه فتح وغلبه ویا مصادره و بیع بعنوان املاك خاصّه یا خالصه[1] بدست آوردند.

دیوانی کردن املاك - یکی دیگر از وسایل توسعه اراضی سلطان دیوانی کردن

۱- در دوره مغول باین قبیل اراضی اینجو میگفتند و اینجو Inju کلمه مغولی است و آن در مغولستان دارای دو معنی بوده.

الف - جهیزی که زن بخانه شوهر میبرد و افراد تابع یا (البا تو) هم جز همین گروه شمرده میشدند

ب - متصرفات خاص شاهزادگان واعضاء خاندان چنگیزی بانضمام کسانی که درآن متصرفات زندگی میکردند. چون این کلمه بایران آمد معنی خاص و یا خاصه یعنی املاك مخصوص افراد خاندان سلطنتی را پیدا کرد. داخل شدن در ردیف اینجو دربسیاری ازموارد براثر التجای افراد به ایلخانان و زنان وی و شاهزادگان صورت میگرفت واینان افراد مزبور را با اراضی واملاکشان تحت حمایت خویش قرار میدادند. نه تنها افراد بلکه شهرها نیز به ایلخانان ملتجی شده سرنوشت خود را بوی میسپردند. اینجو همان الجای زمان اسلام است

بقیهٔ حاشیه در صفحه بعد

املاک بزرگان و امرا وصاحبان مال ومنال بود. در دوره ایلخانان مکرر به دیوانی کردن املاک بزرگان برمیخوریم نه تنها ایلخانان بضبط املاک مردم می‌پرداختند بلکه عمال ایشان نیز غالباً املاک دشمنان و رقبای خود را ضبط میکردند چنانکه خواجه رشیدالدین فضل‌الله فرمان داد املاک شرف‌الدین مظفر را در ناحیه یزد دیوانی کردند[۱].

غصب املاک و اراضی بوسیله عمال حکومت مخصوصاً هنگامی متداول شد که قدرت مرکزی رو بزوال‌نهاد مخصوصاً پس ازمرگ سلطان ابوسعیدخان چنانکه شرف‌الدین محمود شاه اینجو که ابتدا مباشر املاک خالصه بود بعد از مرگ سلطان این ایالت را غصب کرد و برای خود حکومت مستقلی پدید آورد.

مغولان در مصادره املاک مردم فارس حتی به سادات که خانواده‌ای محترم وقدیمی این ایالت بودند ابقا نکردند چنانچه پس از تسخیر فارس فرمان دادند که املاک سادات طباطبائی[۲] را بصورت اینجو در آورند. یکی از سادات طباطبائی بنام

بقیه حاشیه از صفحه قبل

و آن این بود که بسیاری از مالکان زمینهای خود را به ملکیت به‌اعیان و متنفذان درباری واگذارمیکردند وخود زمین واگذاری را در ازای ربع محصول میکاشتند (کتاب کشاورزی و زمین‌داری در ایران تألیف پطروشفسکی جلد دوم ص ۱۵.

اصطخری گوید: در پارس ضیاعی هست که ارباب آن در روزگار بحواشی سلطان تلجیه کردند و ربعی از خراج بینداختند که هم بنام اصحاب سلطان باشد و خرید و فروخت بنام ایشان رود ـ مسالک‌الممالک ص ۱۳۷ - چاپ تهران.

۱- مواهب الهی ص ٤٦ وکتاب تاریخ آل مظفر محمود کتبی ص ۷.

۲- بموجب وقفنامه سادات اینجوی فارس عضدالدوله دیلمی سیدی را بنام ابوقتاده زیداسودبن ابراهیم‌بن محمدبن قاسم‌بن ابراهیم‌بن طباطبا از مکه بشیراز آورد ودختر خود را بوی داد وقسمتی‌ازاملاک فارس را وقف اولاد ذکور او کرد رفته‌رفته املاک سادات‌طباطبائی (یعنی اولاد و اعقاب سید مزبور) درفارس زیاد شدند تا اینکه در زمان مغولان به ضبط املاک آنان فرمان رفت. کتاب مالک وزارع ص ۱٦٦.

ابوالمیامن حسن نزد اباقاخان رفت که تا مگر املاک خود و خانواده‌اش را مسترد دارد. او را باحترام پذیرفتند و یرلیغ خانی به ترخانی او صادر شد با این حال املاک او مسترد نگردید تا اینکه درحضور معتمدان دولت واهل شریعت نیمی از املاک خود را درسال ۶۷۲ بشاهزاده ارغون انتقال داد ونیم دیگر را پس از وضع مطالبات خانواده‌اش به‌پسر ارشد خود قطب‌الدین احمد واگذار کرد.

هنگامی که سلطان احمد تکودار جانشین برادر شد ابوالمیامن درخراسان نزد ارغون ماند باین‌جهت بار دیگر همه املاک طباطبائی‌ها درفارس به‌اینجو مبدل شد تا اینکه ارغون‌خان به تخت نشست ویرلیغ صادر کرد مبنی براینکه نیمی از املاک آنان اینجو باشد و نیم دیگر به قطب‌الدین احمد طباطبائی تحویل شود. اقدامات ابوالمیامن برای پس گرفتن املاک خود ۱۷ سال طول کشید تا اینکه درگذشت و چون خبر مرگ او به ارغون‌خان رسید فرمان داد که نیمی از املاک طباطبائی‌ها به ملکیت سید قطب‌الدین احمد درآید و نیم دیگر که ابوالمیامن به ارغون‌خان داده بود بعنوان اینجو به قطب‌الدین احمد تسلیم شود از آن زمان اعقاب قطب‌الدین به سادات اینجو معروف بوده‌اند[1].

املاک اینجوی ایلخانی تحت نظارت دیوان خاصی بنام دیوان اینجو قرار داشت و رؤسای دیوان اینجو از میان بزرگان کشور برگزیده میشدند چنانکه از اتابکان لر کوچک عزالدین حسین (۶۷۷-۶۹۲) وعزالدین محمد اول (۶۹۵-۷۱۶) این مقام را داشتند و شرف‌الدین شاه محمود نیز به تصدی اینجوی فارس برگزیده شد و از اینجهت به‌اینجو معروف گردید.

بعضی اوقات اراضی اینجو مانند اراضی دیوانی به مقاطعه باشخاص واگذار میشد. بنا بنوشته وصاف‌الحضره دیوان اینجو در زمان ارغون خان اراضی اینجوی شیراز را به ششصدهزار دینار به‌مقاطعه داد درحالی که قریب یک چهارم از قراء و مزارع و باغات و قنوات و طاحونه در ضبط اینجو بود[2].

۱- فارس‌نامه ناصری ج ۲ ص ۴۲.
۲- تاریخ وصاف ص ۲۳۱.

در عهد غازان خان اراضی اینجوی شیراز به مبلغ صدتومان به مقاطعه داده شد[1] و اراضی اینجوی سراسر فارس در سال ۶۹۶ به هزارتومان بمقاطعه چهار ساله واگذار گردید[2].

چنین بنظر میرسد که اراضی اینجو درفارس بخصوص در اطراف شیراز بیش از اراضی دیوانی و ملکی بوده و کسانی که اراضی اینجو را متصرف بودند از پرداخت مالیات معاف بودند همانطور که متصرفان اراضی اقطاع و وقف و گاهی ملک نیز از این معافیت برخوردار بودند.

اراضی دیوانی - اراضی دولتی را اراضی دیوانی (یا دیوانی یا املاك دیوان یا ملك دیوان) می‌نامیدند[3] البته اراضی دولتی غیر از اراضی متعلق به خاندان سلطنتی بود که اینجو نامیده میشد[4] املاك شخصی خان را نیز دلای[5] میگفتند.

اقطاع - سلاطین وحکام قسمتی از زمینهای مفتوحه‌را بنام اقطاع به بزرگان کشوری ولشگری واگذار میکردند تاعواید آنرا صرف خود وسپاهیان تحت‌فرماندهی خود نمایند. گرچه رسم اقطاع از صدر اسلام است ولی در دوره سلجوقیان این نوع زمین‌داری از مهمترین انواع آن بشمار میرفت. در دوره مغول نیز قسمتی از اراضی

---

۱ - تاریخ وصاف ص ۳۱۷.

۲- همان کتاب ص ۲۶۸.

۳- جامع التواریخ رشیدی.

۴- مؤلف کتاب مالك و زارع گوید: از آنجا که فرق میان دیوان و خاندان سلطنت روشن نبود امتیاز املاك دیوانی و اینجو نیز همیشه مشخص نبود ص ۱۶۴.

۵- کلمه دلای از دلای‌خان (بمعنی خان جهانی و بالاتر از همه) که مغولی است گرفته شده. در آغاز خان بزرگ مغول یا قاآن را دلای‌خان میخواندند یعنی پادشاه جهان. در ایران اصطلاح دلای بتدریج در مورد اموال و اراضی وکسانی که بخان متعلق بودند استعمال شد(کتاب کشاورزی و اصلاحات ارضی در ایران تألیف پطروشفسکی ص ۲۱).

بعنوان اقطاع [1] به سران لشگری و بزرگان و امرا واگذار میشد.

روش اقطاع بعد از مغولان نیز ادامه داشت چنانکه در دوره سلطنت آل‌مظفر جمعی از بزرگان وسران لشگر قطعاتی از مملکت را باین عنوان در تصرف داشتند و امیر مبارزالدین محمد نیز بعلت دستگیری راه زنان از طرف سلطان ابوسعید میبد را بعنوان اقطاع دریافت داشت. سلطان احمد در موقعی که بمحاصره کرمان در سال ۷۷۶ اشتغال داشت از شاه شجاع حکومت کرمان را درخواست کرد ولی او بجای حکومت کرمان وعده کرد که ضیاعی کرامند به بلوك و اقطاع او بیفزاید.

چگونه اقطاع بوجود آمد - درآغاز کار دولتها وصول مالیات‌را به‌افرادمتنفذ محلی می‌سپردند وچون دولت مرکزی ضعیف میشد مردم برای‌حفظ اموال خودناچار درتحت حمایت متنفذین و صاحبان اقطاع قرار میگرفتند وچون این کار باعث‌ازدیاد قدرت متنفذان میگردید دولتها درصدد برآمدند نه‌تنها به مقطع ها حق وصول‌مالیات زمین را بدهند بلکه خود زمین را نیز بآنان ببخشند بدین‌ترتیب مقطعها فرصت‌یافته بازهم دامنه نفوذ خود را توسعه میدادند و سرانجام وابستگی مردم نسبت بمقطعها زیادتر میشد و بیشتر درتحت تبعیت آنان قرار میگرفتند ودر بعضی موارد مقطع ها از قدرت خود سوء استفاده کرده زمین مالکین کوچك را نیز غصب میکردند و یا آنان از شدت تهیدستی ناچار بفروش ملك خود میشدند [2].

کیفیت اقطاع در ایران - کیفیت اقطاع در ایران با تیول‌داری قرون وسطای

۱- اقطاع را درفارسی نان پاره گویند و آن زمینی است که پادشاه به چاکر خودبرای معیشت و گذران او مرحمت فرماید (آنندرج) درکتب فارسی نیز نان پاره به معنی اقطاع استعمال شده چنانکه درتاریخ یمینی آمده (هر یك از آن ولایت اقطاعی ونان پاره‌ای معین داد ص ۶۷) و محمدبن ابراهیم درتاریخ کرمان آورده (ودر اثناء آن التماس مزید اقطاع و نان پاره میکرد ص ۷۰) ابن‌بلخی درفارسنامه گوید (شبانکارگان را برکشید و نان پاره وقلاع داد ص ۱۶۶).

۲- کتاب مالك و زارع تألیف خانم لمپتون ص ۱۲۳ .

اروپا فرق داشت. درقرون وسطی بسبب تهاجم طوایف غارتگر ناامنی در کشورهای مختلف اروپا زیاد شد وهر کسی برای حفظ جان ویا مال خود میخواست بیک صاحب قدرت متکی شود ویا بقیمومت اربابی درآید ودر تیول او قرار گیرد در این حالت اگر زمینی داشت آنرا به ارباب واگذار میکرد وفقط ازقسمتی ازمحصول آن استفاده مینمود[۱] گاهی نیز ارباب به بهانه حمایت ضعفا به املاك آنان دست می یافت.

در ابتدا سرپرستی ارباب از رعایا برای مدت عمر طرفین بود وموقعی که یکی ازطرفین میمرد سرپرستی سلب میشد و زمین باختیار طرفی که زنده مانده بود درمیآمد اما پس از مدتی سرپرستی سوروثی شد واسم این نوع مالکیت را تیول[۲] گذاشتند که فئودالیته یا ملوك الطوایفی از آن مشتق است.

به حقوق مالکیت و تیولداری حقوق دیگری که مخصوص سلاطین بودمانند حق قضاوت وحق دریافت مالیات اضافه شد بطوریکه هر تیولدار درقلمرو خود پادشاهی محسوب میشد[۳].

اما درایران بین روش اقطاع وفئودالیزم شباهت وجود نداشت وتعهد دوجانبه که دراصول فئودالیزم در اروپای غربی میان ارباب و رعیت وجود داشت درروش اقطاع ایران نبود[٤].

در روش اقطاع ایران ابتدا مقطع وظایف نظامی بعهده نداشت تنها پس از آنکه حکومت ها بقدرت نظامیان متکی شدند نظامیان نیز با استفاده از قدرت خود در روش اقطاع تغییر دادند بنابراین ابتدا رابطه مقطع با حکومت مرکزی رابطه مالی

۱- با الجای دوره اسلامی مقایسه شود.

۲- Fief یا به لاتینی Feodum.

۳- تاریخ مالکیت تألیف فلیسین شاله Felicien Challaye ترجمه خانم فخری ناظمی ص ٤٦.

٤- مالك و زارع تألیف لمپتون ترجمه آقای امیری ص ۱۲۱.

بود اما بتدریج تعهد مالی جای خود را به تعهد نظامی داد[۱].

در زمان ایلخانان نه‌تنها زمین و قنوات و انهار بلکه ساکنین دهات نیز جزء اقطاع محسوب میشدند. بعبارت دیگر مقطع تنها زمین را مالک نمی‌شد بلکه افراد نیز بر تملک او درمی‌آمدند.

قبل از غازان خان اقطاع فقط به امرای بزرگ اعطا میگردید وسایرلشگریان از آن محروم بودند و بدانان مواجبی که قسمتی از آن جنسی و قسمتی نقدی بود و آن را (جامگی) می گفتند داده می‌شد. این اصطلاح در زمان سلجوقیان نیز معمول بوده[۲].

ولی‌در زمان غازان‌خان بهمه‌لشگریان مغول اراضی باقطاع داده شد باینجهت درهر ولایتی از اراضی‌دیوانی‌زمینهای وسیعی را باقطاع اختصاص دادندکه در ردیف اراضی‌اینجو قرارگرفت بنابراین در زمان مغولان همه لشگریان مغول اینجوی‌سلطان محسوب میشدند[۳].

اقطاعات را ابتدا میان امیران هزاره قسمت میکردند. آنان نیز زمین اقطاعی

۱- Beker نیز معتقد است روش اقطاع ایران با فئودالیزم اروپای غربی هم از حیث اصل ومنشأ وهم بعلت اینکه افراد مقطع اساساً هیچ وظیفه نظامی بعهده نداشتند فرق‌میکرد و گوید چون دولت‌ها نمی‌توانستند حقوق سپاهیان را منظماً بپردازند ناچار به روش اقطاع متوسل شدند. کتاب تحقیقات اسلامی تألیف بکر ص ۲۴.

۲- سیاست نامه خواجه نظام‌الملک ص ۱۷۹ بنا بنظر خواجه نظام‌الملک حقی که مقطع بگردن مردم ساکن اقطاع دارد فقط حق مالی است و دیگر نسبت بزمین و زارع حقی ندارد زیرا سلطان تنها بعضی از حقوق مالی را باو تفویض کرده وتأیید میکندکه مقطع نباید رعیت را از آمدن بدرگاه‌سلطان وتظلم کردن منع کند وگرنه تنبیه خواهد شد واقطاع او از وی‌گرفته خواهد شد با اینحال مقطع نسبت بررعیت اختیارکامل داشته است. سیاست‌نامه ص ۲۸.

۳- کتاب کشاورزی واصلاحات ارضی در ایران تألیف پطروشفسکی جلد اول ص ۵۸

را بین امیران صده تقسیم مینمودند وظیفه امیران صده نیز آن بود که اقطاع را بقطعات کوچکتر تقسیم کنند و به امیران ده ه بدهند و سپس ترتیب این تقسیم و توزیع را بحکومت مرکزی اطلاع دهند. حصهٔ هر کس در تحت نظر (بیتکچی عارض) برحسب قرعه معین میشد ودر دفتر ثبت میگردید. یک نسخه از آن به امیران بزرگ و یکی به امرای هزاره داده میشد و نسخه زمین هائی که از طرف امیر صده تقسیم شده بود بخود آنان داده میشد[1].

اگر یکی از مقطعان زمین خود را نمی کاشت ویا در خدمت حاضر نمی‌شد از سهم خود محروم میگشت. هیچیک از مقطعان حق نداشت سهم خود را بفروشد ویا به خویشاوندان خود ببخشد و یا به کاوین (مهریه) و (قیلیک) و جهیزیه و شیربها بدهد.

پس از مرگ اقطاع دارحصه او بفرزند ویا یکی از کسانش که قادر بانجام خدمات لشگری بود میرسید ویا یکی از غلامانش جانشین او میگردید و اگر غلام نیز نداشت زمین را بیکی ازافراد صده اومیدادند واگر رفتاری خلاف از مقطع سرمیزد می بایست زمین را از تصرف او درآورد و بدیگری انتقال داد[2].

سربازان چریک حق نداشتند زمینهای مجاور را ضمیمه اقطاع خود کنند و نمی بایست مردم را ازچراگاه خود محروم سازند. دیوانیان حق نداشتند بدین اقطاعات برات بنویسند. تنها هر سربازی متعهد بود که ۵۰ من تبریز (غله) به انبار خاص (سلطنتی) برساند.

در اراضی اقطاعی روستائیان بزمین بستگی داشتند و روستائیان فراری را که از مهاجرتشان کمتر از سی سال گذشته بود اجباراً بمساکن خود عودت می دادند[3]

۱- کتاب تاریخ غازانی ص ۳۰۷.

۲- کتاب تاریخ غازانی ص ۳۰۸

۳- کتاب تاریخ غازانی ص ۳۰۷.

اقطاع داران نیز حق نداشتند روستائیان فراری از اراضی دیگران را در ملک خود بپذیرند .

ادرار ومقاصه - ادرار بنابگفتهٔ مؤلف دستورالکاتب وجهی بود که پادشاهان در حق کسی از مستحقان انعام می‌فرمودند و بعد از چندی براولاد و احفاد او بطور ابدی مقرر ومسلم میداشتند . ادرار که آنرا راتبه ومستمری نیزمیگفتند در واقع اهداء حصه‌ای ازخراج زمین وتمغا یادیگر مالیات یک محل بمأمورین کشوری ویاروحانیان بطور موروثی بود مؤلف دستورالکاتب دونوع ادرار ذکر کرده یکی موروثی ودیگری بنام معیشت که فقط مادام‌العمر بکسی داده میشد اما مقاصه زمینی بود دیوانی که به تملیک ابدی بشخصی واگذار میشد و بر اولاد و احفاد او نسلاً بعد نسل منتقل می گردید . مقاصه نیز مانند اقطاع از مالیات معاف بود و از این جهت با اقطاع مشابه بوده .

یورت - وآن زمینی بود که طوایف صحرانشین مغول و ترک و ایرانی برای چراگاه دامها و بمنظور ییلاق وقشلاق خود در تابستان و زمستان دراختیار داشتند وازآن استفاده میکردند .

این اراضی ظاهراً جزء اراضی اینجو یا اقطاع محسوب میشد ولی عملاً درتحت مالکیت رئیس قبیله بوده واز لحاظ حقوقی ملک مشترک قبیله بوده واستفاده ازمراتع آن جنبه عمومی داشته است[1] .

اوقاف - زمین های وقفی بزمین هائی گفته میشد که مالکیت آن به‌نفع عامه یا یکی از امور خیریه حبس میشد ولی منافع آن طبق نظر واقف مورد استفاده قرار میگرفت .

اراضی وقفی قسمتی از مالکیت ارضی بود و درآمد آن بسود تأسیسات مذهبی

۱- کشاورزی و اصلاحات ارضی تألیف پطروشفسکی جلد دوم ص ۷۵ .

مانند مدارس ومساجد وخانقاه‌ها و ابواب‌البرّ[1] و ابواب‌الخیر[2] مانند بیمارستان‌ها و راه‌ها وغیره میرسید.

مال وقف قابل فروش و رهن واهداء وانتقال بغیر نبود واز اینجهت با اموال کلیسیا درکشورهای مسیحی ومخصوصاً در اروپای قرون وسطی که غیرقابلیت‌انتقال (Mainmorte) اموال مذکور معمول بود مشابهت داشت.

در زمان سلجوقیان دیوانی بکار اوقاف میرسید در دوره ایلخانان نیز دیوانی براموال وقفی نظارت داشت ودر رأس این دیوان صدرالصدور قرار داشت. مؤلف دستورالکاتب نیز جزء مناصب شرعی به‌حاکم اوقاف ممالک اشاره میکند.

در زمان حکومت آل مظفر بعلت‌تعلق خاطری که سلاطین‌این‌سلسله بمذهب اسلام داشتند کار ساختن ابنیه خیریه رونق گرفت و سلاطین مظفری و نیز بزرگان و سرمایه‌داران درشهرهای یزد و کرمان وفارس واصفهان آثار خیر ازمسجد ومدرسه از خود بیادگارگذاشتند واموال واملاکی برآن وقف کردند که شرح آن درکتبی که درتاریخ این شهرها نوشته شده به‌تفصیل آمده است.

اراضی ملکی ـ یعنی املاک روستائیان ـ صاحبان این املاک مالیات خود را بدیوان می‌پرداختند. ولی‌بعضی ازاملاک بنام‌املاک حرّ (ملک آزاد) ازپرداخت مالیات معاف بود وبعضی نیز از تسهیلاتی برخوردار بودند یعنی بجای‌خراج‌عشریه یا ده یک میپرداختند واین تسهیل برای ارباب بود نه زارع این قبیل اراضی‌برسبیل ارث به‌اخلاف منتقل میشد وقابل فروش بود.

احیای اراضی موات ـ در زمان مغولان زمینهای زیادی بحال خراب افتاده بود ومردم چون این‌قبیل زمینها را یا مال دیوان ویا مال اینجو ویا املاک شخصی تصور میکردند بااین‌جهت به‌آباد کردن آن نمی‌پرداختند[3].

۱- موقوفات مراقداولیاء وسلاطین (جامع التواریخ رشیدی‌ورق ۸) تاریخ وصاف‌ص ۳۷۲.

۲- مؤسسات خیریه.

۳- تاریخ مبارک غازانی ص ۳۵۱.

غازان خان درصدد برآمد این قبیل زمین ها را آباد سازد و آنرا به سه دسته تقسیم کرد :

اول زمینهائی که آب داشت و آباد کردن آن زحمت زیادی نداشت قرار شد کسانی که این قبیل زمینها را آباد می‌نماید درسال اول چیزی بدولت ندهند و در سال دوم یک ثلث حقوق دیوانی را بپردازند و دوسوم بقیه آن مال عامر یا کسی باشد که زمین را آباد کرده و بعلاوه همه محصول زمین به‌عامر متعلق باشد ودرسال سوم سه چهارم حقوق دیوانی از او مطالبه شود .

دوم زمینهائی که تهیه آب برای آن محتاج به کار و کوشش مختصری بود صاحبان این زمینها نیز درسال اول چیزی بدولت نمیدادند ودرسال دوم $\frac{1}{3}$ ودرسال سوم $\frac{2}{3}$ حقوق دیوانی را می‌پرداختند .

سوم زمینهائی که آباد کردن آنهااحتیاج بساختن بند ویا کاریز داشت ازصاحبان این قسم اراضی درسال اول چیزی نمی گرفتند و درسال دوم $\frac{1}{3}$ حقوق دیوانی و در سال سوم $\frac{1}{2}$ آنرا میگرفتند .

هر کس زمین مواتی را آباد میکرد مالک آن میگردید وحق فروش آنراداشت وخراج چنین زمینی را بعدها برحسب (قیاس) معین میکردند چه پرداخت خراج برحسب تقویم (حرز) یا بشکل (مقاسمه) یعنی سهیم بودن دیوان در حاصل ملک در مورد این زمینها اجرا نمی‌شد .

برای‌اداره امور زمینهای موات که خالصه بودند دیوانی بنام(دیوان‌خالصه) تشکیل شده بود[1] .

اگر در ولایتی که طبق معمول و بنابرتقویم بدیوان ومالک خراج دادەمیشد زمین مواتی وجود داشت و کسی آنرا آباد میکرد مالیات زمین را مطابق مأخذ بالا میپرداخت مگر اینکه مالک سابق آن پیدا شود و دراین صورت نیمی از آنچه عامر بدیوان میداد بمالک پرداخت میشد .

۱- تاریخ مبارک غازانی ص ۳۵۳ .

اما اگر در ولایتی مالیات برحسب تقویم (حرز) معین نمی‌شد عامر حقی بدیوان نمی‌پرداخت و تمام حصه مالک بود مقرر بود که دیوان خالصه زمینهای موات را به‌ثبت برساند و این کار هر دوسال یکبار تجدید میشد تا دیوان مزبور بتواند براین زمینها نظارت داشته باشد[۱].

۱- تاریخ مبارک غازانی ص ۳۵۶.

فصل چهارم

منابع درآمد دولت

درقرن هشتم درآمد دولت‌ها از زراعت و کشاورزی حاصل میشد و در واقع زمین تنها منبع بزرگ درآمد دولت محسوب می گردید گرچه دولت آل‌مظفر درآمدی از دولتهای تابع مانند ملوک هرموز و اتابکان لر داشت ولی این درآمدها کافی برای اداره دستگاه دولت نبود وتنها وسیله‌ای که چرخ دستگاه حکومت را میگرداند مالیاتی بود که مأمورین از کشاورزان بنقد یا جنس دریافت میداشتند.

دریافت مالیات از کشاورزان وصاحبان اراضی مخصوصاً درفارس به مقاطعه و ضمان[1] واگذار میشد چنانکه درسال ۶۷۰ ﻫ سوغونجاق نویان که از طرف اباقاخان بحکومت فارس رسیده بود فارس را بمقاطعه عمالی چند واگذاشت و درسال ۶۷۶ ملک شمس‌الدین محمد بن مالک که ثروتی فراوان داشت فارس را در مقاطعه خود گرفت و درسال ۶۹۲ گیخاتوخان اداره املاك خاصه شاهی (اینجو) را براً و بحراً بمدت چهارسال بمبلغ هزار تومان به شیخ‌الاسلام جمال‌الدین ابراهیم طیبی بمقاطعه داد و درسال ۶۹۸ چون او حاضر بقبول مقاطعه مجدد فارس نشد غازان‌خان فارس را بحراً و براً به ۱۶ بلوك قسمت کرد و بمدت سه سال بمبلغ هزارتومان به ۱۶ نفر

۱- مقاطعه آن بود که مالکان اراضی خراج زمینی را بمبلغ معین مصالحه می کردند وآن در واقع نوعی اجاره‌داری بوده- در مقاطعه میزان محصول در مقدار خراج تأثیری نداشت (کتاب مالک و زارع تألیف خانم لمپتون ص ۸۸) ضمان مقاطعه‌ای بود که در آن مقاطع مبلغ مقاطعه را قبلا بدیوان میپرداخته ولی در مقاطعه پرداخت قبلی وجود نداشته است- تاریخ وصاف ص ۲۶۸ - کتاب کشاورزی و اصلاحات ارضی در ایران تألیف پطروشفسکی جلد دوم ص ۹.

بمقاطعه داد و درسال ۷۰۳ سلطان محمد اولجایتو که جانشین غازان خان شد مجدداً فارس را بمقاطعه ملک‌الاسلام داد و بعد از مرگ او که در سال ۷۰۶ اتفاق افتاد پسرانش تاسال ۷۲۵ فارس را در مقاطعه داشتند.

دریافت مالیات بطور مقاطعه گرچه برای شخص سلطان روش مطمئنی بودولی کشاورزان و کسانی که بار مالیات بر دوششان بوده گرفتار انواع شکنجه و عذاب میشدند زیرا مقاطعان که برای مدتی معین مأمور گرفتن مالیات میشدند به عجله میخواستند از راه غارت کردن روستائیان ثروتی هنگفت بدست آورند.

درتاریخ غازانی آمده «کسانی که اموال دیوانی را به مقاطعه و ضمان قبول میکردند اضعاف مال مقاطعه را میگرفتند درصورتی که چیزی به‌دیوان نمی‌پرداختند وچون برای لشکر کشی ونگهداری مرزها به‌پول احتیاج پیدا میکردند پول درخزانه نبود ناچاربمصادره اموال و وضع مالیات زاید (نماری) می‌پرداختند وازمردم مساعده میگرفتند از اینجهت همیشه مملکت دچار تزلزل وهرج ومرج بود ولشگر نیز ضعیف و بی‌ساز وبرگ»[1].

وصول مالیات بروش برات نویسی - برات یعنی صدور حواله برای وصول مبلغی از درآمد حکومت و آن بر دوقسم بود:

۱- برات همه ساله وآن که نوع بهتر برات‌بود عبارت بود از براتی که هرسال بعهده منبع درآمد مشخص ویا شخص معین صادر میشد.

۲- برات یکساله - یعنی براتی که سالیانه تجدید میگشت.

عمال دولتی پرداخت مطالبات مأمورین و سایر طلبکاران را بعهده مستوفیان ولایات حواله میکردند - آنان نیز پرداخت وجه برات را اغلب بعهده روستائیان اراضی دیوانی محول میداشتند بدون اینکه درنظر بگیرند مبلغ برات درمحل موجود است یا خیر - خواجه رشیدالدین فضل‌الله سوء استفاده‌هائی راکه مأمورین از اینراه میکردند شرح می‌دهد.

۱- تاریخ غازانی ص ۲۵۸.

غازان خان رسم برات نویسی را برانداخت ولی در زمان سلطان ابوسعید دوباره برقرار شد[۱].

انواع مالیاتها - از کشاورزان و صنعتگران و پیشه‌وران مالیاتهائی به اسامی مختلف اخذ میگردید بدین قرار:

۱- خراج[۲] - و آن مالیات ارضی بود که از اراضی دیوانی و اینجو و اقطاع و مقاصه و املاك خصوصی اخذ میشد. ابن خلدون اخذ خراج را از مهمترین وظایف کشورداری میداند[۳].

خراج بر دو نوع بود جنسی که بصورت سهمی از محصول دریافت میشد و نقدی[۴] که برحسب مساحت زمین دریافت میشد[۵] خراج جنسی بیش از خراج نقدی معمول بود.

علاوه براصل خراج مبلغی بنام خراج اضافی (فرع) که میزان آن عشر اصل خراج بود از مالیات دهنده وصول میشد[۶] وآن بدست مزد مأمورین مالیات اختصاص داشت - دریافت فرع بعد از اصلاحات مالیاتی غازان خان نیز باقی بود[۷] گاهی مالیات را تسعیر میکردند و آن پیش از رسیدن حاصل صورت میگرفت ودر آن تدبیری بکار

۱- کتاب کشاورزی و اصلاحات ارضی در ایران تألیف پطروشفسکی جلد دوم ص ۱۲.

۲- خراج مرادف است با کلمه مال وجهات یا مال وستوجهات که بمعنی مالیات ارضی به نقد وجنس است واین کلمه در منابع تاریخ این دوره مانند تاریخ وصاف وجامع التواریخ رشیدی فراوان دیده میشود.

۳- مقدمه ابن خلدون جلد اول ص ۴۸۰.

۴- خراج نقدی را وجوه‌العین نیز می‌گفتند (جامع التواریخ رشیدی ورق ۶۳۴).

۵- واحد مساحت جریب بود برابر با ۳۶۰۰ گز مربع (نزهت‌القلوب ص ۲۸) یاجفت (بعربی فدان) که عبارت بود از قطعه زمینی که در مدت یک فصل با یک جفت گاو شخم می‌شده.

۶- تاریخ وصاف ص ۴۳۵.

۷- دستورالکاتب ورق ۲۹۸ وترجمه محاسن اصفهان ص ۵۰ و ص ۹۷.

میبردند که به ضرر روستائیان و کشاورزان بود ـ گاهی خراج را قبل از موعد مقرر دریافت میداشتند که آنرا تقدمه گویند ـ تسعیر و تقدمه یکی از بیرحمانه‌ترین وسیله سوء استفاده مأمورین دولت بود. غازان خان تسعیر محصول سبز و نارسیده وهمچنین تقدمه را قدغن کرد و برای جمع‌آوری خراج اوقات معین مقرر داشت. بدین ترتیب که خراج نقدی را سالی یکبار در نوروز هرسال تا ۲۰ روز و خراج جنسی را سالی دوبار و هربار بمدت ۲۰ روز درموقع رسیدن حاصل شتوی وصیفی وصول میکردند[1].

۱ـ بنا بگفته اصطخری خراج قسمت اعظم ایالت فارس بطریق مساحت زمین اخذ میشد ومیزان خراج درنواحی مختلف فارس فرق میکرد بطوریکه درشیراز که ازمراکز مهم تولید بود از هر جریب بزرگ (برابر با $۳\frac{۲}{۳}$ جریب کوچک یا جریب عادی) گندم وجو که با آب نهر مشروب میشد ۱۹۰ درهم و ازهر جریب بقولات که با آب نهر مشروب میشد ۱۹۲ درهم و ازهر جریب یونجه‌زار آبی $۲۳۷\frac{۱}{۲}$ درهم وازهرجریب پنبه‌زار آبی $۲۵۶\frac{۲}{۳}$ درهم و از هر جریب تاکستان ۱۴۲۵ درهم اخذ میشد. این نرخ‌ها از نرخهای معمول درسایر نقاط فارس بیشتر بود مثلا خراج کوار $\frac{۲}{۳}$ خراج معمول در شیراز بود (اصطخری ص ۱۵۷). خراج محصول دیمی $\frac{۱}{۳}$ خراج محصول آبی بود و خراج محصولی که بوسیله چاه آبیاری میشد $\frac{۲}{۳}$ وخراج محصولی که یکبار آب میخورد $\frac{۱}{۴}$ واگر دوبار آب میخورد ازنظر جمع خراج درحکم محصول آبی بود. خراج زمینهای خالصه بوسیله مقاسمه یا مقاطعه تعیین و به‌نقد پرداخت میشد (اصطخری و ابن‌حوقل همان صفحات بالا).

مقدسی مینویسد دشتهائی که خراج ثابت برای آنها تعیین شده بود درصورتی هم که شوره‌زار و لم‌یزرع بود ۲۰ درهم بابت خراج بآنها تعلق میگرفت (احسن التقاسیم ص ۴۵۳)

صورتی ازمالیات قسمتی ازقلمرو دولت آل مظفر از زمان خلفای عباسی تا اوایل قرن هشتم هجری

در زمان مأمون	قبل از مغول	در زمان حمدالله مستوفی
فارس ۲۷,۰۰۰,۰۰۰ درهم باضافه ۳۰ هزار شیشه گلاب و ۲۰ هزار رطل مویز سیاه	۱۰,۵۰۰,۰۰۰ دینارایلخانی (درسال ۵۱۰ ه)	۲,۸۷۱,۲۰۰ دینار ایلخانی
شبانکاره	بیش ازدوملیون دینار ایلخانی درعهد سلجوقیان	۲۶۶,۱۰۰ دینار ایلخانی
کرمان و مکران — ۶۰۰۰۰۰۰ درهم باضافه ۵۰۰ دست جامه یمنی و ۲۰ هزار رطل خرما وهزار رطل زیره	۸۸۰۰۰۰ دینار ایلخانی درعهد سلجوقیان	۶۶۷۵۰۰ دینار ایلخانی
خوزستان ۲۵۰۰۰۰۰ درهم	بیش از ۳ ملیون دینار اواخر خلفای عباسی	۳۲۵,۰۰۰ دینار ایلخانی

مندرجات جدول شماره ۱ یعنی مالیات زمان مأمون را ابن خلدون ازدفتر دولت نقل کرده و گوید بخط احمدبن محمدبن عبدالحمید صورت خراجی یافت شده که در روزگار مأمون آنها را از جمیع نواحی به بیت المال بغداد میفرستاده‌اند و آنرا از دفتر دولت نقل کردم (مقدمه ابن خلدون جلد اول ص ۳۵۱).

مندرجات جدول دوم وسوم وتوضیحات آن از جدول شماره ۳ کتاب کشاورزی ومناسبات ارضی ایران درعهد مغول (جلد اول ص ۱۷۶) تألیف پطروشفسکی استخراج شده است.

مؤلف تاریخ وصاف گوید : درعهد عضدالدوله که فارس در حال آبادی بود

مجموع خراج فارس و کرمان وعمان با عشریه کشتیهای بندر سیراف وهروان سیصد هزار و هزاروسیصد وشصت وچهارهزار درهم.

فارس با عشریه کشتیهای بندر سیراف دوهزار هزار وپنجاه هزار درهم.

کرمان و کیژ ومکران پانصد وپنجاه هزار درهم.

شیراز با کردفناه خسرو سیصد وشانزده هزار دینار (ثلثمائه وست وعشر الف دینار) بود.

۲ ـ قبچور[۱] ـ پیش از مغولان مالیات اصلی همان خراج یا مالیات ارضی بود ولی پس ازغلبه آنان مالیات جدیدی بنام قبچور متداول گشت. قبچور بمنزله مالیات سرانه بوده که همه مردم غیر از روحانیان و مستمندان و معلولین و سالخوردگان و کودکان می پرداختند.

بگفته خواجه رشیدالدین فضل الله پس ازجلوس غازان خان قبچور را بمقاطعه میداده‌اند وغالباً حاکم محل مقاطعه گر بوده واو نیز مبلغ کل قبچور را معین میکرد ومیان ساکنان هرمحل سرشکن مینمود. غالباً حاکم قبچور را ببهانه اینکه مالیاتهای وصول شده برای پرداخت مخارج کافی نبوده در سال چندین بار دریافت میداشت[۲].

۳ـ جزیه ـ وآن مالیات سرانه‌ای بود که پیش ازمغولان ازمسیحیان‌ویهودیان و زردشتیان و هندوان گرفته میشد و بعد از غلبه مغول وصول جزیه موقوف گشت و بجای آن مالیات سرانه قبچور که ازهمه صاحبان مذاهب گرفته میشد معمول گردید و چون غازان‌خان اسلام‌آورد وصول جزیه را ازاهل ذمه مجدداً معمول‌داشت واین مالیات پس ازمغولان برقراربود. دردستورالکاتب راجع به‌ترتیب وصول‌آن دستوراتی

۱ـ قبچور لغت مغولی‌است ـ بنا بنوشته کاترمر (Quatremere) معنی‌چراگاه‌رامیدهد بنابراین معنی‌اولی آن مالیات چراگاه است و آن مالیات بازندگی‌مغولان که ابتداصحرانشین بودند وجز دامداری وسیله معیشتی نداشتند مطابقت داشت ولی بعداً تغییر معنی داده‌معنی خراج را پیدا کرد.

۲ـ جامع التواریخ رشیدی ص ٦٤١.

داده شد بنابراین از این زمان از اهل ذمه دونوع مالیات سرانه گرفته میشد قبچور و جزیه .

٤- تمغا - کلمه مغولی است و آن مالیاتی بوده که از صنعت گران و صاحبان حرف و بازرگانان گرفته میشد وبرای نخستین بار در زمان مغولان معمول گشت. این مالیات بنقد دریافت میشد و بارسنگینی بردوش مردم بود و در شهرها سبب عدم پیشرفت بازرگانی وصنعت وهنر گردید .

غازان خان برای احیای زندگی شهری دربعضی از شهرها مانند اصفهان مبلغ تمغا را به‌نصف تقلیل داد[1] و در بعضی از ولایات مانند خوزستان بکلی لغو کرد . ولی بعد از مغولان تمغا باز دریافت میشد[2] .

مالیاتهای دیگر - علاوه بر مالیاتهای فوق از مردم و رعایا مالیاتهائی دراوقات مختلف و بعناوین گوناگون اخذ میشد که مهمترین آنها عبارتند از :

۱- بهره که بصورت سهمی از محصول وبسود دیوان اخذ میگردید[3] .

۲- عشریه - که ابتدا از اراضی ملکی گرفته میشد وآن تفاوتی با خراج نداشت و اختلافش فقط در مبلغ مالیات بوده . مردم اصفهان در زمان غازان خان از زمین مزروعی ده یک محصول بدیوان مالیات میدادند. ودر خوزستان طبق قانون مالیات آن نواحی خراج دیوان از اراضی دولتی (دیوانی) بمیزان شش‌عشر بوده و از اراضی اربابی (املاک خصوصی) یک عشر گرفته میشد[4] .

۳- تکلیفات دیوانی - که بمالیاتهای فوق‌العاده اطلاق میشد و در مکاتبات رشیدی و کتاب دستورالکاتب بمعانی مالیات‌های گوناگون فوق‌العاده و اضافی آمده است .

۱- مکاتبات رشیدی ص ۳۳ .

۲- دستورالکاتب .

۳- دستورالکاتب .

٤- مکاتبات رشیدی ص ۱۲۱ و ۱۲۲ .

۴- عوارض - مالیات فوق‌العاده‌ای بود که از روستائیان و شهرنشینان برای تأمین مخارج فوق‌العاده زمان جنگ ویا برای جشن ها وتشریفات خانوادگی درباری وماننداینها گرفته میشده. البته اخذ این مالیات ومالیاتهائی نظیر آن همیشه باشکنجه وعذاب مردم و رعایا توأم بوده.

۵- طبغور یا تبغور- بنا بگفتهٔ مؤلف تاریخ وصاف مالیات فوق‌العاده‌ای بوده (برای ساختگی چریک که بحفظ ثغور مشغول بودند) مانند عوارض.

۶- تغار دو معنی دارد :

۱- واحد وزن (بیشتر برای غله) برابر صد من تبریز

۲- مالیات جنسی که از رعایا اخذ وصرف آذوقه (علفه) لشگر میشد.

چون قسمت اصلی این مالیات در آغاز همان صد من غله (واحد وزن یا تغار) بوده ازاینجهت تغار نامیده شد.

۷- قلان - که با قبچور در منابع ما مترادف ذکر شده یک نوع مالیات ارضی بوده مانند خراج[1].

۸- باج یا باژ - وآن حقوق راهداری بوده که در راه‌ها ازمسافرین گرفته‌میشد وازگفته خواجه‌رشیدالدین فضل‌الله پیداست که گرفتن این مالیات باتعدیات راهداران توأم بوده است.

۱- بارتولد Barthold معتقد است که قلان از اراضی مزروع مردم غیر صحرانشین گرفته میشد - مؤلف کتاب مالک و زارع آنرا بمعنی نوعی بیگاری میداند که بجای خدمات نظامی یا برای کارهای فلاحتی یا کارهای عام‌المنفعه معمول بوده (ص ۱۷۰) مؤلف لغت‌نامه آنندراج آنرا نوعی‌خراج میداند که در شیروان میگرفتند سعدی نیز آنرا در این شعر با خراج مترادف ساخته.

سلطان رم و روس بمنت دهد خراج   چیپال هند وسند بگردن کشد قلان

بگفته رشیدالدین فضل‌الله مقدار آن نسبت به تمول و دارائی اشخاص فرق میکرد چنانکه گوید: بعد از آنکه قلان اهالی این طرف هرسال برمتمولی هفت دینار و برنازل حامی یک دینار مقرر شده بفرمود که بغیر ازاین هیچ مطالبه نرود (جامع التواریخ).

۹- باغ شماره - که ازباغها بنقد یا به جنس گرفته میشد. از مکاتبات رشیدی چنین برمیآید که خوزستان از این مالیات معاف بوده بجز بلوك حویزه که درآنجا از هر ده من دو من اخذ میکردند.

۱۰- خانه شماره - این مالیات ازهرخانه یا خانواده گرفته میشد. معلوم نیست که این مالیات بموازات مالیات سرانه گرفته میشد یا اینکه در بعضی از ولایات جانشین مالیات سرانه بوده.

۱۱- مالیات مواشی - وآن مالیاتی بود که از دامداران اعم از صحرانشین و غیرصحرانشین گرفته میشد. مالیات دامها جنسی بوده و از قرار یک رأس از هر صد رأس ولی در زمان غازان خان سعی شده که مالیات دامداری را نقدی دریافت دارند و دراین زمان مالیات مواشی بقرار زیر بوده:

از هرگوسفند نیم طسوج - ازهرشتر ۳ طسوج - ازهراسب ۲ طسوج.

مالیات مواشی ۱۲ ولایت سراسر خوزستان جمعاً ۳۰۴۰۰ دینار بوده[1].

۱۲- علفه - دارای دومعنی است:

۱- آذوقه وعلیق برای لشکر که همان تغار است

۲- آذوقه و توشه سفرا و ایلچیان وکسان آنها.

این مالیات برای رعایا بسیار سنگین بوده و قاعدةً بجنس پرداخت میشده.

۱۳- اخراجات - وآن برای تأمین مخارج صاحبان مناصب دولتی بوده وگاهی هم بنام رسم (که جمع آن رسوم است) خوانده میشد. علاوه براخراجات مقرری که در دفاتر دیوان ضبط میشد اخراجات فوق العاده نیز وجود داشته که بدان خارجیات اطلاق میشده (یعنی خارج از دفتر مالیاتی).

۱۴- حق التحریر- این مالیات دراختیار وزیر اعظم بود وبجنس گرفته میشد.

۱- مکاتبات رشیدی ص ۳۴.

خواجه رشیدالدین فضل‌الله در نامه‌ای که به مولانا ناصرالدین ترکه نوشته ضمن هدایائی هزار من قند و دویست من نبات بدو عطا کرده و آنرا بلرستان حواله داده تا از محل وجوه (حق‌التحریر) دریافت دارد.

۱۵- رسم‌الوزاره - مالیاتی بوده برای تأمین مخارج وزیر و دستگاه او که‌شاید با حق‌التحریر یکی بوده است.

۱۶- حق‌التولیه - که برای تأمین مخارج متولی اوقاف گرفته میشد[1].

۱۷- رسم‌الصداره - مالیاتی برای تأمین مخارج دستگاه صدر که محتملاً با حق‌التولیه یکی بوده.

۱۸- رسم خزانه یا حق خزانه - مالیاتی بوده که برای تأمین مخارج عمال خزانه یا بیت‌المال گرفته میشد ومالیات خزانه‌داری خوانده میشد. در زمان غازان خان رسم‌الخزانه بقرار یک دینار از هر صد دینار مالیات ناحیه مفروض بوده.[2]

۱۹- حق‌التحصیل - مالیاتی بوده بنفع تحصیل‌داران یا محصلان مالیات و مقدار آن ۲ دینار از هر هزار دینار بوده[3].

۲۰- رسوم شحنگی - حقی بوده که بنفع شحنه گرفته میشد[4].

۲۱- داروغگی - مالیاتی بود بسود داروغه.

۱- در دستورالکاتب فرمانی هست که بموجب آن مولانا تاج‌الدین شیخ علی صدر‌عظمی حق داشته از رعایای املاک وقفی حق‌التولیه‌ای بمیزان عشر محصول (ظاهراً بجنس) دریافت دارد.

۲- جامع‌التواریخ رشیدی (خطی).

۳- یکی از فرامین آل‌جلایر.

۴- دستورالکاتب - شحنه یا باسقاق مأموری بوده که از طرف حکومت مرکزی یا خان و به نمایندگی او در ولایتی منصوب میشده و در اداره امور با امیر یا ملک شرکت داشته و میبایست مراقب اعمال ملک باشد و گزارش عمل او را برای حکومت مرکزی یا خان ارسال دارد.

۲۲- کراکیاراق (لغت ترکی است) - مالیاتی بوده که برای دربار سلطان و خواتین عقدی و شاهزادگان و امرا و لشکریان ایشان گرفته میشد.

۲۳- شوسون (ترکی است) - آذوقه برای ایلچیان و دیگر خدمتگزاران و محتملاً با علوفه یکی بوده.

۲٤- نماری - اصطلاح مغولی است بمعنی اضافه یعنی مالیات اضافی که از رعایا گرفته میشد و نماری با زواید مترادف است ومحتملاً با توفیر یکی است.

۲۵- الاغ - کلمه مغولی است ومعنی آن هرحیوان اهلی است که برای حمل بار و کشیدن عرابه بکار میرود ومعنی اصطلاحی آن اسبان چاپار و پیک است وبه حق-یام نیز اطلاق میشود.

الاغ یا حق یام با دستگاه چاپار دولتی مربوط بوده و در زمان مغولان این مالیات ظاهراً بمراتب از پیش سنگین‌تر بوده است.

۲٦- الام - وآن بمعنی پیغام رساننده وپیغام بوده ودر اصطلاح مالیاتی عبارت بوده از پرداخت مخارج نگاهداری پیکان ویا پیغام رسانندگان. الام نیز مانند الاغ بخدمت یام و چاپار بستگی داشته.

۲۷- شلتاقات - وآن جمع کلمه مغولی سلتاك (سلتغان) است که بمعنی بهانه است (بهانه برای بزور چیزی گرفتن) وغالباً بمعنی مالیات های غیرقانونی که ازرعایا گرفته میشد بکار میرفت.

علاوه برمالیات مذکور در فوق رعایا هدایائی بسلطان یا امیر و یا حاکم و بزرگان ومأمورین عالی مقام دولت بمناسبت ورودشان بمحل و یا برای مجالس بزم ویا دراعیاد تقدیم میکردند که آنرا ساوری میگفتند[1].

بعدها این پیش کشها عناوین مختلف پیدا کردند مانند عیدی که در دوعید

۱- ساوری لغت ترکی است که در اول بمعنی سوگند وفاداری نسبت بسلطان بود و در ایران معنی تقدیمی و پیش کش پیدا کرد.

بزرگ مسلمانان(عید قربان وعید فطر) داده میشد ونوروزی که درجشن نوروز تقدیم میگردید وسلامانه و آن هدیه‌ای بود که درموقع تبریک تقدیم میشد و شیلان بها (ترکیبی ترکی وفارسی بمعنی سفره بها) که درمجالس بزم و ضیافت داده میشد. ترغو بمعنی هدیه بطورکلی بوده است.

بعلاوه سلطان حق داشت اموال متوفیات بلا وارث و فراریان و یا غایبان و بلارغویان[1] را تصاحب نماید که آنرا طیارات میگفتند[2].

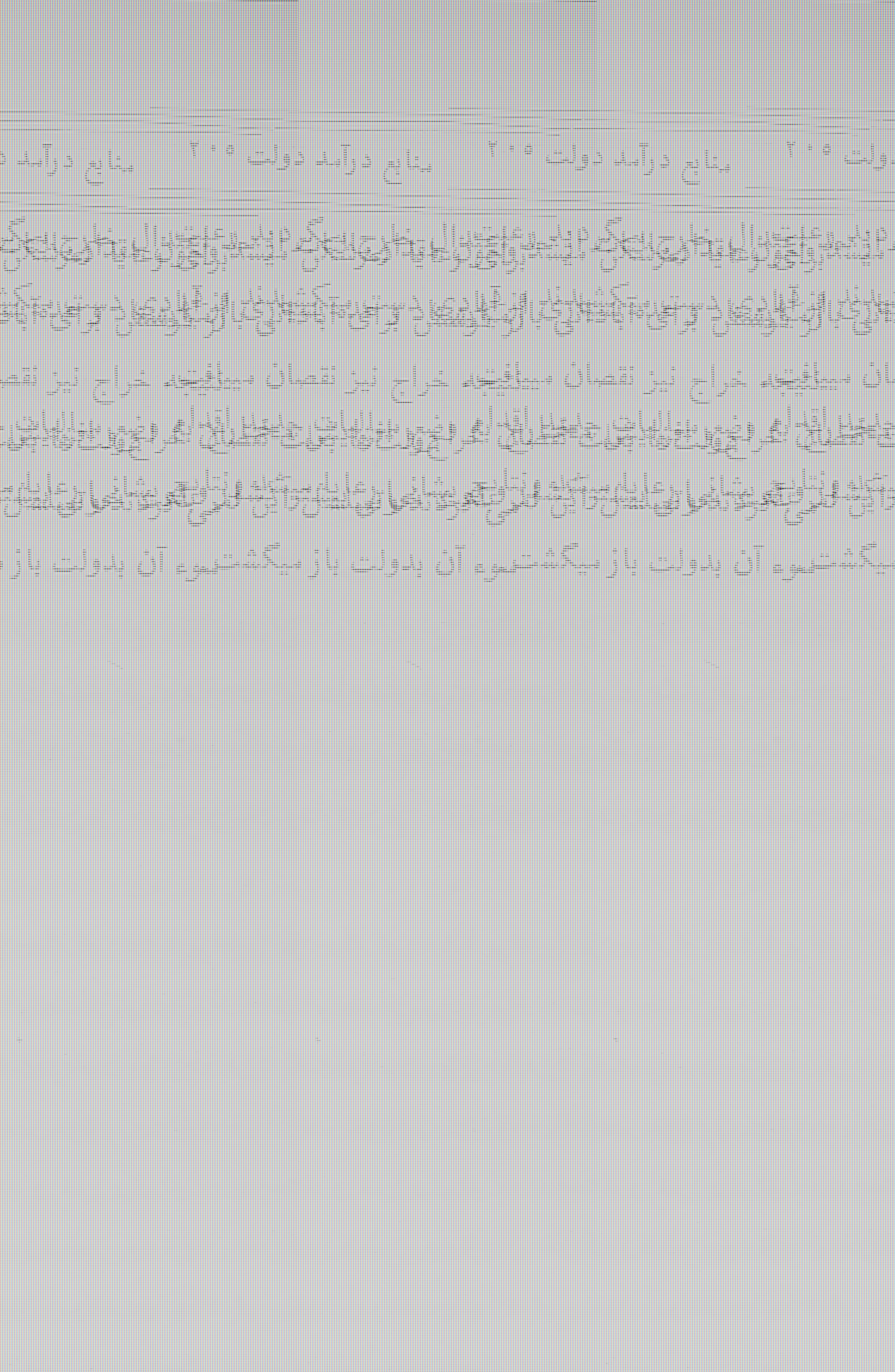
علل برقراری مالیاتهای مختلف ونتایج آن ـ بطوریکه گفته شد از آغاز تسلط مغولان برایران از حاصل زحمت کشاورزان و رعایا وپیشه‌وران و صنعتگران بعناوین مختلف مبلغی کثیر دریافت میداشتند که با درآمد قلیل آنان هیچ تناسبی نداشت. علت آن احتیاج دولت به پول برای هزینه لشکرکشیها ومخارج سپاهیان در موقع جنگ وتأمین احتیاجات دستگاه دولتی در مواقع صلح بود که دراثر تجمل خواهی و عیش وعشرت دولتیان دائماً برمقدار آن افزوده میشد[3].

چون دولتی استقرار مییافت دوران ستمگری فرا میرسید و نیازمندیهای اولیاء دولت بعلت فرو رفتن درناز ونعمت افزوده میگردید. آنوقت برخراج رعایاو کارگران و کشاورزان ودیگر کسانی که مالیات میپرداختند افزوده میشد واز بازرگانان وپیشه ـ وران در دروازه‌ها باج بیشتر میستاندند. بهرنسبت که تجمل خواهی دولتیان افزایش مییافت نیازمندیها وهزینه‌های آنان نیز افزوده میگردید تا بجائی که میزان خراج

۱ـ بلارغو لفظ مغولی است بمعنی چیزهای گم شده ـ مؤلف دستورالکاتب گوید: بلارغو درعرف مغول گم شده‌ای را گویند که آنرا خداوند پیدا نباشد چون غلام و کنیزک و چهارپای.

۲ـ مؤلف کتاب مالک وزارع گوید شاید طیارات بمعنی باج یا عوارض راهداری باشد ودر دروازه‌ها گرفته میشد زیرا درکتاب عتبه‌الکتبه این کلمه بعد از ضرایب آمده که‌بیشتر بمعنی عوارض راهداری یا باجی است که در دروازه‌ها وصول میشد ص ۱۵۵.

۳ـ مقدمه ابن خلدون جلد اول ص ۵۵۳.



فصل پنجم
اصحاب شمشیر

اصحاب شمشیر چون ارباب قلم از ارکان دولت بودند و سلطان برای اداره مملکت وحفظ حدود و ثغور کشور بدانان نیاز فراوان داشت.

سپاه دراین دوره عبارت بود از اقوام وقبایلی که تحت ریاست رئیس قبیله خان ویا رئیس دولت را درفتح ممالک وگشودن کشورها یاری می‌دادند و محرک آنان در این امر کسب غنایم و جمع مال وثروت بود نه احساسات وطن خواهی ومیهن - پرستی.

اطاعت افراد قبیله از رئیس خود ونه از پادشاه برای مملکت اشکالات فراوان ایجاد میکرد زیرا اگر رئیس قبیله‌ای از سلطانی روی میگردانید و در جنگها یاری خود را از او دریغ میداشت تمام افراد تحت ریاست او نیز میدان جنگ را ترک میگفتند وباعث شکست سلطان میشدند ویااغلب خود رؤسای قبایل برعلیه سلطان برمیخاستند و بساط سلطنت او را واژگون میساختند و خود سلسله جدیدی تأسیس مینمودند. بیشتر سلسله های ایرانی پیش ازمغولان وبعضی بعد ازآنان به‌نیروی قبیله‌ای تشکیل یافته و بطور کلی عصبیت قبیله‌ای بوجود آورنده دولتها دراین زمان بوده است.

دولتها برای جلوگیری از چنین پیش‌آمدی رؤسای قبایل را اغلب درخدمت خود داشتند و با اعطای شغل ومقامی در دستگاه سلطنت آنانرا با خود یار و موافق میساختند ویا با واگذاری حکومت ایالتی از نیروی آنان بنفع دستگاه دولت درمواقع لزوم استفاده مینمودند. البته این رویه در مواقعی که دولتها درکمال قدرت بودند اشکالی پیش نمی‌آورد ولی اگر دولتی دوچار ضعف میشد ویاتخت سلطنت راجانشینی لایق نبود رؤسای قبایل بفکرخودسری میافتادند ودرصدد استقلال برمیآمدند. چنانکه

بعد از مرگ سلطان ابوسعید چون فرزندی نداشت تا بتخت ایلخانی بنشیند مملکت دوچار آشوب شد وحکام ولایات که اغلب همان رؤسای طوایف بودند به خودسری پرداختند و کشور را دچار تجزیه ساختند. از این میان امیرمبارزالدین محمدبنیروی ملی متکی شد و احساسات وطن‌پرستی ایرانیان را در مقابل مظالم عمال مغولان پشتی‌بان دولت خود ساخت و بتأسیس دولتی ایرانی درجنوب ایران توفیق یافت. اما درآغازکار دوچار مخالفت طوایف مغول‌ساکن کرمان یعنی‌جرمائیان واوغانیان گردید ودر تمام مدت سلطنت او و جانشینانش عصیان این طوایف باقی بود.

علاوه بر دوطایفه مزبور در ایران جنوبی در دوره حکومت آل مظفر طوایف دیگری نیز سکونت داشتند که عبارت بودند از:

دو طایفه کوچ و بلوچ در بلوچستان ومکران ـ طایفه کوچ یا قفص در نواحی جیرفت وجبال‌بارز ساکن بودند و راه تجارتی هرموز به جیرفت درمعرض دستبردآنان قرار داشت محمدبن ابراهیم در تاریخ کرمان گوید: «قوم کوفج وگروه قفص در گرمسیر جیرفت تا لب دریا فروگرفته بودند وحدود فارس و اطراف خراسان میرفتند واز دزدی وقطع طریق مال بولایت خویش میآوردند[1].

دیگر مغولان نوروزی و هزاره شادی بودند که در نواحی مختلف کرمان سکونت داشتند.

درگرمسیرات کرمان وفارس و خوزستان اعراب سکونت داشتند مانند اعراب فولادی که درنواحی‌هرات و مروست وصحرای رودان و رفسنجان وشهر بابک‌ساکن بودندودرسال ۷٤٤ بنای اغتشاش‌راگذاشتند ولی‌بدست شاه‌مظفر پسرامیرمبارزالدین محمد سرکوب شدند.

طوایف دیگر عبارت بودند از شبانکارگان درقسمت شبانکاره و طوایف شول درشولستان یا ممسنی قرون بعد و طوایف لر بزرگ درناحیه بختیاری و طوایف لر کوچک درلرستان امروزی.

۱ـ تاریخ کرمان محمدبن ابراهیم ص ٥.

سپاهیان در موقع صلح در شهرها و مساکن خود بودند ولی در مواقع جنگ باحضار سلاطین درموقع ومکانی معین حاضر میشدند. چنانکه امیرمبارزالدین محمد برای جنگ با شیخ ابواسحق درسال ۷۵۴ از ایلات کرمان مانند جرما و اوغان و اعراب چریک طلب کرد[1] وشاه شجاع برای جنگ باشاه محمود درسال ۷۶۵ باحضار لشکریان فرمان داد وسپاهیان ازکرمان و بم وسیرجان و ابرقوه و لر بزرگ درشیراز جمع شدند و اوغانیان واعراب ربیعه وفولادی نیز بدانان پیوستند.

لشکریان از دوقسمت سواره وپیاده تشکیل میشدند وسواران برپیادگان برتری داشته‌اند و درجنگها نقش‌مهمی بازی میکردند از اینجهت سهمی که از غنایم برای سواران درنظرگرفته میشد دوبرابر پیادگان بود[2].

تهیه اسلحه بعهده سپاهیان بود و اسلحه معمول زمان عبارت بود از: تیر و کمان - شمشیر - نیزه - عمود - برای حمله.

سپر - زره - کلاه‌خود برای دفاع ونیز اسلحه وآلات قلعه گیری ازقبیل منجنیق و عراده و سنگ فلاخن از روی وآهن ریخته بکار میبردند[3].

وسیله دفاع مردم از حمله دشمن در شهرها برج وباروی اطراف شهر وخندق پای آن بود باین معنی که دور شهرهای بزرگ را دیواری بلند که دروازه‌هائی‌چند داشت میکشیدند و درپای آن خندقی که اغلب آب در آن میانداختند حفرمینمودند تا در موقع هجوم دشمن با بستن دروازه‌ها از ورود آنان بداخل شهر ممانعت بعمل

۱- چریک ازکلمه مغولی تسریک آمده یعنی سپاهیانی که ازمحل معینی بلشکرخان اعزام میشده‌اند و بطورکلی چریک وظیفه‌ای نظامی بوده که چادرنشینان عهده‌دار آن‌بودند و رعایای غیر چادرنشین نیز تاحدی این وظیفه را انجام میدادند چنانکه از مردم غیرصحرا- نشین از هر ۹ خانوار یعنی تقریباً ٤٠ نفر یکنفر برای خدمت نظامی احضار میشد. (کتاب کشاورزی و اصلاحات ارضی تألیف پطروشفسکی ص ۳۰).

۲- رساله منتسب بخواجه نصیرالدین طوسی.

۳- کتاب مواهب الهی ص ۲۲۰

بیاورند واز این جهت اغلب شهرها ماه‌ها ودربعضی مواقع سالها درمحاصره مهاجمین میافتاد البته تسلیم شهر بدشمن بستگی بقدرت مقاومت ساکنین آن ومقدار آذوقه‌ای داشت که برای دفاع جمع آوری کرده بودند و بسا که مردم برای نیفتادن بدست دشمن قحطی وگرسنگی را مدتها تحمل کرده وگاهی نیز با خوردن گوشت حیواناتی چون سگ وگربه بمقاومت خود ادامه داده‌اند.

دیگر از وسایل دفاع مردم قلاعی بود که در داخل شهرها یا قلل کوه‌ها بنا کرده بودند. هرشهری علاوه بربرج وبارو قلعه‌ای نیز داشت که محل سکونت سلاطین ویا حکام بود ودر مواقع جنگ اغلب مردم نیز بدانجا پناه میبردند.

قلعه های داخل شهر اغلب درجاهای مرتفع بنا میشد وآن نیز بابرج و بارو و خندقی مستحکم میگردید. اگر شهر در زمین مسطحی قرار داشت بیشتر قلعهٔ شهر را درکنار دیوار بنا میکردند تا درمواقع لزوم گریز از آن ممکن گردد.

اما قلاع اطراف در بالای کوهها و مناطقی که دسترسی بدان دشوار بود بنا میشد واغلب درداخل قلاع چشمه‌های آب وگاهی زمین برای کشت و زرع وجود داشت تا متحصنین را در پایداری یاری دهد.

درقلمرو آل مظفر قلاعی که مورد استفاده حکام و سلاطین بود بسیار است و مهمترین آنها عبارتند از: درفارس

۱- قلعه استخر که مشهورترین آنها است و درجلگه خفرك بربالای کوهی قرار دارد. امیر عضدالدوله دیلمی درحدود سال ۳۶۰ ه آب انبار بزرگی در آن ساخت که ۴۰ ستون داشت.

۲- قلعه اشکنون در بلوك ابرج.

۳- قلعه شکسته در دوفرسخی شمال غربی فتح آباد مرودشت واین قلعه میانه قلعه استخر و اشنکوان قرار داشت.

این سه قلعه را سه گنبدان میگفتند.

۴- قلعه ایگ (یا ایج) - دربلوك اصطهبانات. نظام‌الدین محمود شبانکاره‌ای

آب را از کوه‌های اطراف باین قلعه آورد وحصاری بر گرد آن کشید و آنرا دارالامان نام گذاشت.

۵- قلاع اطراف لار مانند قلعه بختیاری در مغرب قریه بنارو - قلعه پرویز یا پرویزن درجنوب قریه سزبور - قلعه بهده در کنار قریه بهده از ناحیه فومستان - قلعه دیده‌بان در نزدیکی قریه‌ای بهمین نام - قلعه قلات سرخ در دوفرسخی جنوب قریه گاوبندی فومستان.

۶- قلعه پهن‌در که آنرا پهندز و گاهی قهندز نیز مینویسند در نیم فرسنگی شرقی شیراز.

۷- قلعه تبر جهرم - درهشت فرسخی شرقی جهرم و آنرا قلعه خورشه (خرشه) نیز گویند زیرا درسال ۷۳ ه خورشه نام حاکم جهرم بر محمدبن یوسف ثقفی حاکم فارس عصیان کرده دراین قلعه متحصن گشت.

۸- قلعه دزکوه - در دوفرسخی شمال غربی قصبه دشت کوهگیلویه.

۹- قلعه رنبه در چهار فرسخی شرقی دارابگرد.

۱۰- قلعه سفید یا دزسپید - این قلعه که دور آن ۲ فرسنگ است بر بالای کوهی منفرد واقع شده و زمین آن برای کشت وزرع مناسب است و چشمه‌های آب دارد. قلعه سفید در دوفرسنگی نوبنجان و درمشرق فهلیان قرار دارد.

۱۱- قلعه شهریاری در یک فرسنگی قریه مکوی بلوك خنج.

۱۲- قلعه سهاره در چهارفرسنگی فیروزآباد که بدست مسعودیان (طایفه‌ای از شبانکارگان) بنا شد.

۱۳- قلعه تیرخدای در خبر - از غایت بلندی آنرا بدین نام خوانند.

۱۴- قلاع فرك و طارم.

۱۵- قلعه گنبد ملغان بحدود ارجان.

۱۶- قلاع اقلید وسرمق درنزدیکی آباده.

۱۷- قلعه کارزین بر کنار رود ثکان.

۱۸- قلعه سمیران در نزدیکی جویم ابی‌احمد.

۱۹- قلعه خواداان درنزدیکی فسا.

قلاع سهم کرمان عبارتند از:

۱- ارگ بم - بر روی تخته سنگی بنا شده و دور آن حصاری محکم ودیواری عریض بوده ویک دروازه داشته واز دوقسمت تحتانی وفوقانی درست شده بود. قسمت فوقانی که در دامنه کوه قرار داشت مقر حاکم شهر بود و قسمت تحتانی مسکن مردم دیگر بود.

۲- قلعه کوه که آنرا قلعه دختر نیز گویند در طرف شرقی‌شهر کرمان وبربالای کوهی قرار دارد و قدیمترین اثر تاریخی کرمان است.

۳- قلعه سیرجان در شهر سیرجان قدیم.

٤- قلعه سنوجان برسر راه جیرفت بهرموز.

۵- قلعه سلیمانی درحوالی درفارد و برفراز کوه سلیمانی درشرق جیرفت.

قلاع لر بزرگ و خوزستان عبارتند از:

۱- قلعه سلاسل در چهارفرسنگی شوشتر.

۲- قلعه منگشت در نزدیکی ایذج.

حقوق ومواجب سپاهیان - ابتدا مغولان بسپاهیان حقوق و مواجبی پرداخت نمیکردند بلکه آنان بیشتر بخاطر غنایم جنگی جان خود را بخطر میانداختند.

خواجه نصیرالدین‌طوسی در رساله‌ای غنایم‌جنگی‌یعنی آنچه راکه ازدشمنان بدست میآمد بدونوع تقسیم کرده.

نوع اول عبارت بود از اسیر و دام وسلاح و اموال منقول که خمس آن مال پادشاه بود و آنچه باقی میماند میان لشکریان تقسیم میشد. سوار دو سهم و پیاده یک سهم میبرد.

نوع دوم عبارت بود از زمین و آب ودیگر اموال غیرمنقول که از آن بحساب دولت مالیات پرداخت میشد[۱].

ازمطالعه تاریخ سیاسی این دوره معایب ومفاسد اینگونه سپاهداری درخرابی دهات وقتل وغارت شهرها معلوم میگردد.

پس ازمدتی اندك جیره‌ای برای سپاهیان مقرر شد که غالباً آنرا بعهده‌ولایات حواله میکردند واین حواله هانیز اغلب وصول نمیشد وچون وصول آن برای سربازان مشکل بود چنین معمول شد که حواله ها را بنصف قیمت بفروشند.

غازان خان برای اصلاح وضع حقوق سربازان فرمان داد در هنگام برداشت محصول معادل وجوه برواتی که بحساب سربازان برعهده اراضی مینوشتند غله انبار کنند وبشحنه بسپارند تا درموقع لزوم بابت مواجب لشکریان یا درمقابل حواله های آنان پول نقد بدهند[۳].

با این حال چون بعضی حواله ها باز وصول نمیشد غازان خان درسال ۷۰۳ دستور داد بجای حواله املاکی که حواله برعهده آنها نوشته میشد باقطاع بلشکر بدهند وحصه هر کدام را معین گردانند «تا متصرف ایشان باشند و ازآن خود دانند» از اینجا رسم اقطاع در زمان مغولان مانند زمان سلجوقیان معمول شد[٤].

مقامات لشکری وتقسیمات سپاه - مقامات‌لشکری در زمان آل مظفر اختلافی بادوره مغولان دارد. دراین دوره اصطلاحات نظامی زمان مغولان کمتر دیده میشود. بعضی اصطلاحات که شاید نماینده مقام صاحب آن است دراین دوره نیز بوده مانند

---

۱ - کتاب کشاورزی و اصلاحات ارضی عهد مغول تألیف پطروشفسکی جلد اول ص ۷۳.

۲- حاکم نظامی محل.

۳- تاریخ مبارك غازانی ص ۳۰۰.

٤- اقطاع وکیفیت آن درص ۱۸٤ به‌تفصیل بیان شده است.

قورچی عنوان امیر اختیارالدین حسن بوده که از بزرگان لشکر و امراء طرف اعتماد شاه شجاع بشمار میرفت[1].

تقسیمات لشکری به تومان و هزاره وصده و دهه زمان مغولان در این دوره معمول نبود زیرا لشکریان‌را دراین زمان بیشتر ازمردم شهرها انتخاب میکردند فقط در مواقع ضرورت سلاطین آل مظفر از بعضی از طوایف مانند جرما و اوغان و اعراب وطایفه شول و لر کمک میطلبیدند.

در جنگها فرماندهی سپاه با شخص سلطان بود و سلاطین آل مظفر شخصاً در میدان جنگ حاضر وبادشمن روبرو میگردیدند ازاینجهت گاهی‌دچار مخاطره میشدند.

غیر ازسلطان شاهزادگان دیگر آل مظفر فرماندهی قسمت عمده سپاه رابعهده داشتند ودرجنگها سلطان را یاری میدادند ودر آرایش جنگی همیشه سلطان درقلب سپاه و شاهزادگان درمیمنه و میسره قرار میگرفتند چنانکه درسال ۷۵۹ درجنگی که امیر مبارزالدین محمد با اخی‌جوق برای تصرف آذربایجان نمود خود درقلب سپاه قرارگرفت میمنه را به شاه شجاع و میسره را بشاه محمود داد و شاه‌شجاع در جنگ با شاه‌محمود خود باسلطان ابویزید درقلب ایستاد ومیمنه را بسلطان احمد وسلطان شبلی و میسره را بشاه منصور وسلطان زین‌العابدین داد و در سال ۷۷۷ در جنگ با سلطان حسین ایلکانی باز میمنه را بسلطان‌احمد وسلطان شبلی ومیسره را بشاه‌منصور وسلطان زین‌العابدین داد و خود با سلطان ابویزید درقلب سپاه قرارگرفت و نیز در جنگ باعادل آقا درسال ۷۸۱ میمنه را بسلطان‌احمد وسلطان شبلی‌ومیسره رابسلطان زین‌العابدین و سلطان حسین پسر شاه یحیی که بجای شاه منصور انتخاب شده بود واگذاشت وخود درقلب سپاه جاگرفت. از اینرو اگر سلاطین مظفری ازطوایف‌مغول

۱- در دوره تیموریان و صفویه نیز این عنوان وجود داشته ودر دوره صفویه قورچی‌باشی ازلحاظ مقام بعد از وزیر اعظم قرار داشت وعنوان معمول او امیرالامرا بود وقورچیان مانند قورچی تیر و قورچی کمان و قورچی نیزه و قورچی سپر و قورچی زره و قورچی ترکش و قورچی خنجر و قورچی شمشیر در تحت نظر او بودند (سازمان اداری صفویه ص ۸۵).

جرما واوغان ویا ازاعراب وطوایف دیگر درجنگها کمک میگرفتند هیچگاه فرماندهی قسمت عمده سپاه را بدانان واگذار نمیکردند تا اگر خیال خیانتی درسر داشتند در وضع جنگ مؤثر نیفتد واختیار کار از دست سلطان بدر نرود.

سلاطین غالباً درکارجنگ با امرا وبزرگان رأی میزدند ونظر آنانراهیخواستند تا اگر اقدام بجنگ نمودند با نظر موافق سران لشکر باشد.

احضار و جمع آوری لشکریان درمحلی اغلب باعث گرانی نرخ اجناس وسبب رونق بازار احتکار میشد چنانکه معین الدین معلم یزدی مؤلف مواهب الهی گوید امیرمبارزالدین محمد درسال ۷٤۱ پس از تسخیر کرمان لشکریان را دراطراف متفرق گردانید «تا از تخفیف اخراجات ایشان بازار اسعار شکسته گردد واز تقلیل مؤنات آن طایفه رونق احتکار برقرار نماند[1]».

۱- مواهب الهی ص ۱۱۶.

مبحث دوم ـ ملت

ملت یعنی توده مردمی که نسلها درشهرها بکسب وحرفت ودر دهات بکشت و زرع پرداخته آداب و رسوم و زبان ایرانی را که ارکان ملیت و قومیت ماست از زوال و فنا حفظ کرده‌اند اگرچه از اواخر قرن چهارم هجری بظاهر مغلوب طوایف بیگانه ترک ومغول گشته مدتی را تحت حکومت آنان بسر برده‌اند ولی درمعنی آنانرا مقهور تمدن وفرهنگ خود ساخته‌اند بطوریکه پس ازچندی جمعی از آنان خودمشوق اهل علم و ادب گشته و دربارشان مجمع شعرا وعلما وفضلا شده است. گرچه رؤسای اقوام غیرایرانی بضرب شمشیر براین کشور تسلط یافته‌اند ولی اداره امور کشور و تدبیر ملکداری همیشه در دست وزراء و عمال ایرانی بوده و در واقع ایرانیان خود سرنوشت میهن را معین میکردند و سلاطین خواهی‌نخواهی نظر آنانرا در اداره امور کشور محترم میشمردند.

دربررسی وضع ملت دراین دوره باید وضع شهرنشینان و ده نشینان راجداگانه مورد مداقه و دقت قرار داد.

فصل اول

ده نشینان

ده نشینان یا کشاورزان طبقه وسیع جامعه ایرانی را تشکیل میدادند و سایر طبقات برروی آن قرار میگرفته‌اند. عقیده عموم برآن بود که کشاورز مایه امید ملت وباعث سعادت وخوشبختی اوست ودولتها نیز دریافته بودند که درآمد عمده‌مملکت از زمین بدست میآید واگر دهقان پریشان گردد خیر وسعادت ازعامه برخواهدخاست و درآمد دولت نیز کاسته خواهد شد.

با اینکه بموجب مذهب اسلام توجه و نگهداری از رعایا از وظایف سلطان بود و میبایست سلطان برای ترقی کشور وپیشرفت کار خود در رفاه حال آنان بکوشد ولی اغلب سلاطین گذشته وعمال حکومت این وظیفه را بدست فراموشی میسپردند و درصدد ترفیه حال آنان نبودند وتنها موقعی بسراغ کشاورز میرفتند که میخواستند خراج بستانند آنهم باشکنجه وعذاب. درنامه‌ای که رشیدالدین فضل‌الله به‌طخطاخ اینجو حاکم شیراز نوشته گوید:

ازمالیاتهای بیموقعی که او میگیرد مردم شیراز شکایت کرده‌اند. رشیدالدین دراین نامه او را تهدید کرده که اگر با وضع مالیات نابهنگام مردم را بیازارد بسزای عمل خود خواهد رسید وضمناً فرزند خود ابراهیم را برای رسیدگی بامور ولایت‌فارس میفرستد. وباو مأموریت میدهد که بحساب سالهای گذشته متصرفان و بیتکچیان برسد و مالیات مردم را طبق میزانی که از طرف دیوان معین شده تعیین کند و به خزانه بفرستد و چنان کند که مردم راحت باشند و از هرکس چیزی بستم گرفته‌اند بوی بازگردانند[1].

۱- مکاتیب رشیدی ص ۱۶۸ و ۷۱.

دانشمندان وسیاستمداران اغلب در کتب خود دهقان را ودیعه الهی دانسته و خوشرفتاری با او را بسلطان توصیه نموده‌اند. خواجه نظام‌الملک در سیاست نامه گوید: در انتخاب عمال خراج باید دقت کرد و سفارش میکند که مأمورین وصول مالیات باید رعیت را رعایت نمایند[۱] ونیز گوید اگر خللی درحال رعایا حاصل شود یا در ناحیه‌ای اندیشه کوچیدن و پراکنده شدن بر آنان غالب آید باید بی‌درنگ بتحقیق این‌حال پرداخت[۲].

غزالی نیز در نصیحت‌الملوك ویرانی و زوال مملکت را بعلت ضعف ملوك و بسبب ظلم آنان میداند و آنرا موجب بینوائی و تنگدستی کشاورزان میشمارد. او سلاطین را ازتحمیل هرنوع مالیات غیر منصفانه برمردم برحذر میدارد و گویدشاهان و وزیران و کدخدایان باید مالیات را در موقع مناسب و از راه مناسب و بمقتضای مصالح مملکت مطالبه کنند و از بینوایان چیزی نستانند و باید آنان رعایت مقام و مرتبه و شایستگی خود را بکنند تامکلف بحفظ منافع رعایا بشوند وسود آنها را سود خود دانند تا بدین گونه در دنیا نام‌نیکو ودر آخرت آمرزش و خوشنودی پروردگار را بدست آورند[۳].

خواجه نصیرالدین طوسی‌نیز دراخلاق ناصری اساس وبنیان طبقات اجتماعی را اهل مزارعه چون برزگران و دهقانان واهل حرث وفلاحت میداند که روزی‌همه مردم مرتب دارند و بقای اشخاص بیمدد ایشان محال باشد[۴].

محمدبن محمود آملی در نفایس الفنون نیز کشاورزی را بهترین حرفه طبیعیه میداند وگوید: نظام عالم و بقای بنی‌آدم مربوط بآن است[۵].

۱- سیاست نامه ص ۱۸.

۲- همان کتاب ص ۱۱۹.

۳- نصیحت‌الملوك ص ۱۰۱.

۴- اخلاق ناصری ص ۱۸۰.

۵- نفایس‌الفنون جلد ۲ ص ۱۵۹.

شیخ نجم الدین رازی مؤلف کتاب مرصادالعباد من المبدأ الی المعاد معتقد است که انسان مقصود حقیقی خود را که عبارت از خدمت بخدا وخلق است بوسیله کشاورزی میتواند انجام دهد[1].

با اینکه بزرگان ودانشمندان رفاه حال کشاورزان را باعث سعادت جامعه میدانستند و سلاطین نیز این طبقه را منبع درآمد دولت میشمردند معذلک کشاورزان در این زمان از خود مالک زمینی نبودند زیرا اراضی یا بصورت املاک خاصه و خالصه و اینجو و دلای درتصرف سلاطین و افراد خاندان سلطنت و یا بنام املاک دیوانی در اختیار دولت ویا باسم ملک در دست ملاکین بود. از اینجهت کشاورزان یا زمین را اجاره میکردند ویا بامالک نوعی شرکت (مزارعه) داشتند ودر این شرکت سهم زارع بستگی باین داشت که از عوامل زراعت (زمین - آب - تخم - گاو - کار) چند عامل را بعهده داشتند ولی اغلب شرایط تقسیم نیز رعایت نمیشد. با این حال کشاورزان از درآمد ناچیز خود ناچار بودند مبالغی بطور نقد یا جنس برای تأمین هزینه لشکرکشیها ومخارج سپاهیان وتهیه وسایل عیش ونوش سلاطین و بزرگان بعنوان مالیات که انواع آن قبلاً گفته شد بپردازند. از این گذشته عمال حکومت که بعناوین مختلف بدهات میرفتند کشاورزان را تحت شکنجه وعذاب قرارمیدادند چنانکه ایلچیان با ملازمان بیشمار خود روستائیان را وادار میکردند که ساز وبرگ مورد احتیاج آنانرا فراهم‌آورند با اینکه دیوان مالیات مخصوصی برای پذیرائی همین ایلچیان از مردم میگرفت ودر سراسر کشور یامهائی برای تأمین نیازمندیهای ایشان تأسیس کرده بود ولی بکوچکترین بهانه‌ای ایلچیان که هریک گاهی ۵۰۰ الی ۱۰۰۰ سوار همراه داشتند بمأموریت ولایات میرفتند و برای اینکه از مردم اخاذی نمایند عمداً آتش اختلافات محلی را دامن میزدند.

شکارچیان دربار که عدهٔ زیادی از آنان در سراسر کشور پراکنده بودند نیز

۱- مرصادالعباد ص ۲۹۴.

یکی از عوامل بیدادگری بشمار میآمدند زیرا وسایل معاش آنانرا روستائیان فراهم میساختند از اینجهت شاه شجاع در مرض موت برادرش عمادالدین احمد حاکم کرمان را از زیاد بشکار رفتن منع نمود و گفت از شکار بسیار رفتن هم رعیت و هم لشکر بتنگ میآید[۱].

رسم دیگری که باعث خرابی ولایات میشد نوشتن حواله بعهده ولایات بود. این کار که در دوره سلجوقیان نیز رواج داشت در دوره حکومت مغولان بیشتر معمول شد و در نتیجه امور مالی زیادتر مختل گردید و فساد دستگاه اداری افزونتر شد و وصول کردن وجه برات مشکل‌تر گشت. غالباً مواجب سپاهیان را بوسیله برات در شهرستانها میپرداختند و هنگامیکه محصلان مالیات در پرداخت وجه برات تأخیر میکردند سپاهیان خود بولایات میرفتند و بزور بمطالبه وجه برات میپرداختند و باج مخصوصی هم برای چهارپایان خود میگرفتند[۲].

عمال حکومت چنان مردم‌را در تحت شکنجه وعذاب قرار میدادند که هنگامی که محصلان مالیات بدهی نزدیک میشدند روستائیان منازل خود را ترک گفته فرار اختیار میکردند. خواجه رشیدالدین فضل‌الله گوید: اگر گذار کسی بدهات یزد میافتاد (البته در دوره مغولان) کسی را نمی‌دید تا با او سخن گوید یا راه را از او بپرسد. عده کمی که در دهات می‌ماندند یکی را بدیده بانی میگماشتند و همینکه او نزدیک شدن کسی‌را خبرمیداد دهقانان در کاریزها یا درمیان ریگها پنهان میشدند[۳] ودهقانان چنان بیچاره وتهیدست شده بودند که اگر دیوان بذری برای کشت بدانان میداد بجای آنکه آنرا بکارند میخوردند[۴].

چون غازان خان بتخت ایلخانی نشست برای اصلاح وضع دهقانان ابتدا

۱- تاریخ آل مظفر محمود کتبی ص ۱۰۴.

۲- تاریخ غازانی ص ۳۰۰.

۳- همان کتاب ص ۲۴۹.

۴- همان کتاب ص ۳۴۶.

محصلان جزء (متصرفان) را از حواله کردن برات برعایا منع کرد و به بیتکچیان (مأموران مالیات) فرمان داد که بولایات بروند وصورتی از اموال همه دهات بردارند و نیز قرار گذاشت که مردم بدهی مالیاتی خود را دردو قسط بپردازند و در بعضی نواحی مانند بغداد مالیات ارضی (خراج) را بنقد بگیرند (وجوه‌العین) آنهم بهنگام برداشت محصول.

رسم طرح یعنی فروش اجباری محصولات بکشاورزان بچند برابر قیمت حقیقی درموقعی که‌دولت غلات زاید براحتیاج درمخازن خود داشت‌ومیترسید که خراب‌شود ویا خرید محصولات مورد لزوم از کشاورزان بقیمتی کمتر از نرخ بازار دراین زمان معمول بود چنانکه وصاف گوید :

مردم‌فارس را درقحطی سال ۶۹۸ مجبور کردند گندم خویش را بطرح ازقرار خرواری ۶ دینار بدولت بفروشد درصورتیکه بهای آن دربازار ۳۰ دینار بوده[1] البته این رسم نیز یکی از وسایل پریشانی کشاورز وخرابی دهات بوده است. غازان خان برای اصلاح حال کشاورزان این رسم را نیز باطل گردانید چنانچه خواجه‌رشیدالدین فضل‌الله گوید: دراین‌وقت که ممالک‌معمور گشته از ولایات ارتفاعی‌مبالغ بمتصرفان باقی است (یعنی مازادی از محصول در دست متصرفان است) و غله پارینه جمله‌در انبار موجود تا بطرح بمردم نباید داد وهرسال که غله در رسد بتعجیل نبایدفروخت که آنچه پیش از این غله نارسیده بتقدمه (پیشکی) خرج کردندی این زمان‌همواره دیوان را یکساله ارتفاع (محصول غله) درانبار میباشد واموال درخزانه پادشاه[2].

جنگها و لشکرکشیها نیز از علل خرابی و پریشانی مردم بود چه امرای‌سپاه که بزرگترین منبع درآمدشان غنائم جنگی بود اگر نمی‌توانستند بسرزمین دشمن تعرض نمایند از غارت و چپاول روستائیان کشور کیسه طمع خود را پر می‌ساختند. شاه‌شجاع درسال ۷۶۸ ه ازشاه‌محمود حاکم اصفهان برای ازدواج دخترش با شاه

۱- تاریخ وصاف ص ۳۶۳.

۲- تاریخ غازانی ص ۲۵۶.

منصور کمک مالی میطلبد ولی او جواب میدهد که بعلت لشکر کشیهای مکرر خرابی تمام باصفهان راه یافته ازاینرو درخرج روزمره خود فرومانده و وجهی که لایق خزانه پادشاهی باشد میسر نمیشود . این خود نمونه‌ای از وضع مالی و کشاورزی مملکت دراین دوره است که دراثر جنگ وستیز شاهزادگان مظفری بایکدیگر حاصل شده .

یکی دیگر از علل خرابی حرکت دسته جمعی قبایل وطوایف برای ییلاق و قشلاق بوده چه ایلات وعشایر دراین نقل‌وانتقال باتفاق گله و دام خود درحرکت میآمدند ودر نقاطی که علوفه برای اسبان و گوسفندان ده نشینان آماده شده بودتوقف میکردند ومزارع را پایمال و روستائیان را دستخوش آسیب قرار میدادند ازاینجهت رشیدالدین فضل‌الله حرکت دسته جمعی طوایف را یکی از علل عمده خرابی شمرده است [1] .

بیگاری یعنی کار اجباری رعایا بنفع دولت ویامالک نیز باعث میشده که رعایا ازهستی ساقط گردند وچون برای بیگاری اغلب مردم را از راه دور میآوردند این امر سبب میشد که ازگرسنگی ویا ناتوانی درمیان راه ویا بهنگام کار جان بسپارند [2] .

درشهرها نیز بیگاری معمول بوده چنانکه ابن‌بطوطه گوید : شیخ ابواسحق

۱- جامع التواریخ رشیدالدین فضل‌الله ورق ۶۷۱ .

۲- ابن‌خلدون دربارهٔ بیگاری گوید : ستمگری باعث ویرانی اجتماع است و عاقبت‌آن بدولت بازمیگردد . ستمگری عبارت است از اینکه ثروت یا ملکی را از دست مالک آن‌بدون عوض و سبب بیرون آورند و آنرا غصب کنند و یا بناحق از وی چیزی بخواهند و یا او را باداى تکلیفی وحقی مجبور کنند . بنابراین خراج‌ستانانی که بناحق خراج‌میگیرند وآنانکه بعنوان خراج بغارت‌رعیت میپردازند وکسانیکه مردم را ازحقوقشان بازمیدارند و کلیه غاصبان املاک بهرنحوی که باشد ستمگرند وفرجام بد آنها بدولت بازمیگردد . از بزرگترین ستمگری‌ها آن است که مردم را بناحق بکار اجباری وادار کنند و بیمزد آنانرا بمزدوری گمارند زیرا کار انسان ازقبیل تمول وثروت اوست و کلیه تلاش‌های انسان بمنزله وسیله تمول و پیشه آن است و رعیتی که درآبادانی کار میکند معاش و پیشه آنها همان کارکرد آنها است (ص ۵۷۳ جلد ۱).

در ساختن بنائی درشیراز مردم را به بیگاری میگرفت واو شرح این بیگاری‌را بتفصیل درکتاب خود آورده است[۱].

نزول یا اقامت سپاهیان ومأمورین درخانه رعایا که بترکی آنرا قنلغه‌میگفتند نیز از وسایل خرابی و ویرانی و مانند بیگاری سخت‌ترین تحمیلی بود که به رعایا و مردم شهری وارد میشد. دراین دوره مردم مجبور بودند صاحبان مناصب لشگری - ایلچیان - عمال دیوان - امرا و باسقاقان و بزرگان و اطرافیان ایشانرا در خانه های خودبرای مدت نامعینی بپذیرند ومنزل واثاثه دراختیار ایشان بگذارند وغذا ووسایل آسایش وخوشی آنانرا فراهم سازند.

نزول پیش ازمغول نیز وجود داشته[۲] ولی در زمان مغولان صورت فوق‌العاده زشتی پیدا کرده بود.

۱- سفرنامه ابن‌بطوطه ص ۲۰۲.

۲- ابن‌الاثیر جلد ۱۱ ص ۱۸۰ دربارهٔ گفتگوی عبدالله‌بن‌طاهر با روستائی - راحة - الصدور راوندی ص ۳۳.

محمدبن ابراهیم مؤلف تاریخ کرمان نیز دربارهٔ معایب نزول حکایتی آورده که چنین است: درسال ۷۸ ؛ دُرود گری درسرای شهر کار میکرد وشاگردی با وی که باولاد ترکان شباهتی داشت ملک توران شاه از درود گر پرسید که این کودک ترک‌زاده است؟ درودگر گفت این مسأله حق تعالی از تو پرسد. مادر این پسر میگوید که از من آمده است ترکی درخانه من بحکم نزول ساکن است لابد جواب این ترا باید داد (وآنوقت مقام لشکری در شهر بود و ربض هنوز نساخته) ملک توران شاه را سخن درودگر بآتش قلق واضطراب نشانده دیده دلش را از دود اندوه تیره گردانیده حالی فرمود تا مهندسین ولایت و استادان بنا را حاضرکردند ودر ربض بیرون شهر بنای سرای خویش فرمود ودر جنب سرای مسجد جامع و مدرسه وخانقاه وبیمارستان وگرمابه و اوقاف شگرف بآنها داد وفرمود تا امراء دولت وصدور حضرت ومعارف ولایت‌همه در ربض منزل ساختند وچون مکالمه درودگر وملک روز سه‌شنبه بود وهمان روز بنا عمارت شد آن محله به(محله سه شنبهی) معروف گردید وحال‌التحریر اگر چه ویران است اما بهمان اسم مشهور است ص ۲۷.

خواجه رشیدالدین فضل‌الله در معایب نزول چنین گوید : و هر باسقاق که بولایتی میرفت کمینه صدخانه مردم میبرد وتمامت درخانه‌های ارباب و رعیت فرود میآمدند. مبیض این کتاب مبارك واقف است که چون‌طغای پسر یسودر را ازشحنگی یزد معزول کردند و کسان اوبیرون میرفتند احتیاطرفت ودرهفتصدواند خانه‌متعلقان ایشان نشسته بودند و بالضروره بهترین خانها پیوسته نزول خانه ایلچیان وشحنگان میبود و چنان شد که کسی خانه نمی‌یارست ساخت و آنها که ساخته بودند گورخانه میکردند واسم رباط و مدرسه برآن میانداختند معهذا فایده نمیداد و بسیاری ازمردم درخانه‌ها باطل کردند و در زیرزمین درهای دشوار میساختند تا باشد که اختیار نکنند و همچنان دیوار میشکافتند و فرود میآمدند و ایلچیان چهارپایان را بچربیان سپردندی وایشان کس‌میفرستادند تا دیوار باغات مردم خراب میکردند وچهارپایان درآنجا میکردند و همان روز که ایلچی از خانه برنشستی یکی دیگر فرود آوردندی چه همواره متواتر میرسیدند و در هرمحله که ایلچی فرود آمدی خلق آنجا بیکبارگی درزحمت و عذاب میافتادند چه غلامان و نوکران ایشان از بام و درخانه‌های همسایگان درمیرفتند و چیزها که میدیدند برمیگرفتند و کبوتر و مرغان ایشان را به تیر میزدند و بسیار بود که تیر باطفال مردم آمدی و هرچه از ماکول و مشروب و جنس علف چهارپا می‌یافتندی ازآن هرآفریده که بودی ربودندی و خلایق درآن زحمت گرفتار و هرچند فریاد و فغان می‌داشتند هیچ آفریده‌ای از امرا و وزرا و حکام بفریاد نمیرسید[1].

تجاوز بناموس مردم بهنگام نزول و اقامت دولتیان بحدی بود که کدخدای پیری بدیوان شکایت برده گفت تا چند سال دیگر در این شهر یك بچه حلال‌زاده

۱- جامع التواریخ رشیدی ورق ۶۸۱.

بدست نمیآید وتمامت ترک زاده و یکدش[۱] باشند[۲]. غازان خان حق نزول را لغو کرد اما در زمان ابوسعید مجدداً متداول گشت.

عدم علاقه رؤسای قبایل بسرنوشت ساکنین اراضی که بملکیت او داده شده بود نیز وسیله‌ای برای خرابی بود چه آنان که مردمانی کوچ نشین وخانه بدوش بودند هیچگاه سعی نمیکردند در ملک مورد تصرفشان زراعت رونق یابد بلکه منظور آنان استفاده از منافع ملک بود بهرصورتی که ممکن میشد. بعلاوه رؤسای قبایل درروستاها زندگی نمیکردند بلکه درقرارگاه خان و یا درمیدان جنگ و یا در ییلاق و قشلاق با قبیله خود بسرمیبردید.

وضع ده‌نشینان درقلمرو دولت آل‌مظفر واوضاع مالی این‌نواحی دراین دوره-
بنظر میرسید که فارس در زمان اتابکان مخصوصاً هنگام حکومت اتابک ابوبکربن سعد (۶۲۳-۶۵۸) آبادتر بوده زیرا بنابگفتهٔ مؤلف تاریخ وصاف از قوانین دیوان و قبجور هنوز خبری نبود ومالیات سدس وعشر معمول نگردیده و اگر آب و زمین و بذر ازدیوان مقررمیشد نصف درآمد مال زارع بود والا کشاورز اصلاً چیزی نمیپرداخت وعواید ومنافع مال مالک زمین بود. اما چون مغولان برایران مسلط شدند توقعات اسرا وخواتین و اخراجات ایشان بیشتر از درآمد ملک بود بعلاوه مواجب لشکر و مخارج دستگاه سلطنت نیز بدان اضافه میگردید از اینرو اتابک باخواص خود بمشاوره پرداخت. عمادالدین میراثی که منصب انشاء داشت گفت در موقع ضرورت ازروی شرع ازاغنیاء و ارباب ثروت بهروجه (لطفاً یا عنفاً) میتوان استمداد کرد پس قوانینی وضع کرد که بموجب آن از انواع قماشات و احشام و اغنام (اسب - شتر - گوسفند- خر و گاو) عشر گرفته میشد و از اراضی که از رودخانه آب میخورد نصف درآمد

۱- یکدش یعنی کسی که پدر یا مادری ترک و دیگری هندو و یا فارس و یا عرب باشد (لغات تاریخ وصاف).

۲- جامع التواریخ رشیدی ورق ۶۷۷.

۳- کشاورزی و اصلاحات ارضی در ایران تألیف پطروشفسکی ص ۷۶.

وصول میشد واز املاك صاحبان اراضی وهمچنین قنوات و طواحین و دوالیب (چرخ آب کشی) و بساتین به‌نسبت اشخاص و برحسب موقع زمین ربع یا خمس یا سدس و یا عشر حاصل میکردند و از درختان بارور و زمینهای مزروع برحسب مساحت و تخمین میوه بر درخت و کشت بر زمین حقوق دیوانی میگرفتند. چون رعایا وصاحبان املاك به‌پرداخت مالیات مقرر قادرنبودند بتدریج اراضی واملاك آنان بتصرف دیوان درمیآمد مخصوصاً املاك سادات شیراز ضبط دیوان میشد چه اتابك ابوبکر نگران بود که اگر سادات دارای مال وثروت ومکنت شوند ممکن است هوس سلطنت کنند و فارس را از تصرف او خارج سازند پس فرمان داد که قاضی مجدالدین اسماعیل بوکالت از طرف او در کیفیت املاك تفحص کند و هرملکی که تاریخ انتقال آن از ۵۰ سال متجاوز باشد آن را در تملك صاحبش باقی گذارد والا ملك را از تصرف صاحب آن بدر آورد[1].

در زمان حکومت ابش خاتون فارس بکلی بتصرف حکام مغول درآمد وروبخرابی و ویرانی رفت. تنزل کشاورزی را دراین زمان ازگفته مؤلف تاریخ وصاف در بارهٔ حاصل ولایت کربال بخوبی میتوان دریافت او گوید: حاصل ولایت کربال (که یکی از حاصلخیزترین نواحی فارس بوده و از آب رود کر که سد بزرگ بند امیر بر آن بسته شده بود مشروب میشد) در زمان عضدالدوله دیلمی هفتصدهزار خروار بوده ولی در زمان اتابک سعدبن زنگی به سیصدهزار خروار (یعنی کمتر از نصف) تقلیل یافت و در زمان مغولان خراج کربال از دلای و اینجو و خالصات و اربابی چهل و دوهزار خروار بوده و گوید درسراسر فارس و نواحی تابع شیراز نیز وضع چنین بوده است[2]. دراین زمان قسمتهای بیشتر فارس بعلت حاصلخیزی‌اش دراینجوی‌سلطان قرار داشت و وزرا و بزرگان دولت در سایر ایالات ایران برای خود املاك وسیعی

۱- تاریخ وصاف ص ۱۶۱.

۲- کتاب کشاورزی واصلاحات ارضی تألیف پطروشفسکی ص ۱۳۹ جلد اول - تاریخ وصاف ص ۴۴۵.

فراهم ساخته بودند چنانچه قسمت بیشتر خوزستان بخواجه رشیدالدین فضل‌الله وزیر تعلق داشت و او در باب آبادی این ولایت و رعایت جانب رعایا به سراج‌الدین دزفولی عامل خود دستوراتی داده و نوشته است که خوزستان درگذشته آباد بود و او نیز ۵ سال است که با صرف مال و بذل کوشش در آبادی خوزستان سعی کرده و هفتاد تومان خرجبند (جفت گاو) وافزار کشاورزی وتخم ومساعده (تقاوی ومأکله) برعایا کرده و دویست جفت گاو درملکی که دراهواز داشته بکار انداخته غیرازعده جفتهائی که برزگران براساس مزارعه در زمینهای خود بکار انداخته‌اند ومینویسد: از وقتی که اکثر قراء خوزستان بقید ملکیت او درآمده است بعضی از آن املاک را خریده وبعضی راکه خراب وبایر بوده احیا کرده وعمال او در آن ناحیه قسمت‌اعظم محصول را صرف پرداخت دستمزد ومخارج سد سازی و تنقیه قنوات کرده ویا برعایا مساعده واجرت دشتبانی داده[1]. در این نامه خواجه رشیدالدین بسراج‌الدین دستور داده که ۵ هزار نخل خرما از حویزه آورده در قراء خوزستان بکارد و ده نفر دهقان جلد کاردان جهت نشاندن درختان بیاورد وبرای ایشان (حصاری) بسازد تا درآنجا ساکن گردند وهرسال مبلغ ۱۰۰ دینار و هر روز یک من نان معین گرداند تاهنگامی که درختان ونخلها بارور گردد پس از آن هرسال هر یکی‌را یک خروار گندم ویک خروار جو بدهد و از حاصل آنجا سه‌دینار ازهر ده دینار نقد و سه من از ده من جنس بعنوان حق‌الزحمه (حق‌السعی) بایشان بدهد[2].

در دورهٔ حکومت غازان خان شهرهای خوزستان از تمغا (مالیات‌برصنعتگران و بازرگانان) معاف بود زیرا او می‌خواست شهرهای خوزستان راکه خراب شده‌بود دوباره آباد سازد.

خراج اراضی در خوزستان فقط بجنس و بصورت مقاصه یعنی سهم معینی از محصول و باین ترتیب دریافت میشد.

۱- مکاتبات رشیدی ص ۱۸۱.

۲- همان کتاب ص ۱۸۲.

۱- از اراضی اربابی از هر ده جریب یک جریب[۱].

۲- از اراضی دیوانی از هر ده جریب شش جریب.

از درختان عشر محصول بجنس دریافت میشد. جمع کل محصول خوزستان بنا به گفته خواجه حمدالله مستوفی در نزهت‌القلوب ۳۲۵۰۰۰۰ دینار بوده[۲].

خواجه رشیدالدین فضل‌الله در نامه دیگری که به پسرش شهاب‌الدین حاکم تستر (شوشتر) و اهواز نوشته باو توصیه میکند که برای جمع‌آوری خراج عاملان عادل و امین و کافی و آشنا بمحیط انتخاب کند و نیز سفارش مینماید که عامل باید سیر و باثروت وهمت باشد زیرا اینگونه کسان مردم را از مال خود محروم نمیکنند[۳] عامل باید با مروت باشد و بزرگ‌زادگان را حمایت کند و اسباب معاش آنان را فراهم سازد و املاک ایشان را از مالیات معاف دارد وخود بمواجب و اقطاعی که دیوان برای او مقرر کرده قناعت کند[۴].

درنامه دیگری که خواجه رشیدالدین فضل‌الله بعنوان مولانا صدرالدین ترکه عامل اصفهان نوشته مقرر کرده که مردم اصفهان از زمین مزروعی ده یک واز تمغا بیست یک و ازگوسفند و بز نیم‌طسوج واز هر گاو یک طسوج واز هر اسب دوطسوج و از هر شتر سه طسوج بپردازند و املاک مردم را از مالیات زاید مثل قلان و قبچور معاف کرده وعوارض چوب وصابون ومیوه وقماش ومانند اینها راکه ازمردم اصفهان وصول میشد بکلی لغو کرده است[۵].

بطور کلی میتوان از آغاز حمله مغولان بایران تا هجوم امیرتیمور وپایان‌دوره فترت سه مرحله درتاریخ اقتصادی ایران تشخیص داد.

۱- جریب مقصود خروار است که یکصد من تبریز است نه واحد سطح.

۲- کتاب کشاورزی و اصلاحات ارضی تألیف پطروشفسکی جلد دوم ص ۱۹۶.

۳- مکاتیب رشیدی صفحات ۱۱۸ و ۱۱۹.

۴- همان کتاب ص ۱۱۹.

۵- همان کتاب صفحات ۳۲-۳۴.

مرحله اول از سال ۶۱۷ تا سال ۶۸۹ - دراین مرحله اقتصاد بانحطاط رسید وفساد دستگاه دولت نمایان تر شد وجمعیت مملکت تقلیل یافت زیرا جمعی کشته شدند ویا ترک وطن گفتند. طوایف مختلف مغول مانند اویرات و سولدوز و بایائوت (بیات) وجلایر و کرائیت درنقاط مختلف کشور سکونت اختیار کردند و بخش دامداری را تقویت نمودند و اراضی مجدداً بین فاتحان و مالکان جدید تقسیم گردید و دزدی و غارت بدست قبایل صحراگرد رواج یافت و بار خراج و عوارض بعلت جنگ‌های ایلخانان با دولت مصر در سوریه و شام در زمان سلطنت هلاکوخان و اباقاخان سنگین تر شد و سوء استفاده از کشاورزان افزایش یافت.

مرحله دوم از سال ۶۸۹ تا سال ۷۳۶ - دراین دوره کشاورزی تاحدی براثر اصلاحات غازان خان که تا اندازه‌ای سنن مملکت‌داری ایرانیان را پذیرفته بود ترقی کرد. دراین مرحله ومرحله بعدی زمین داری خصوصی افزایش یافت وموارد معافیت از مالیات بیشتر شد. دراین مرحله غازان خان برای جلوگیری از سقوط کشور با بزرگان ایران اعم از اهل قلم و روحانیان روابط نزدیک‌تری برقرار کرد و مذهب اسلام پذیرفت و این مذهب را پس از ۷۰ سال دین رسمی و دولتی اعلام کرد. او اصلاحات خود را بیاری خواجه رشیدالدین فضل‌الله عملی ساخت.

مرحله سوم از سال ۷۳۶ تا ۷۸۲ است - خصوصیات این مرحله عبارت بود ازجنگهای خانگی و مبارزه دستجات وطوایف مختلف در اطراف مملکت برای کسب قدرت و قیامهای ملی که بانقراض کامل دولت مغول منجر شد[۱] دراین مرحله وضع اقتصادی و زمین داری بعلت عدم ثبات وضع دولتها و جنگ وجدال واغتشاش وهرج ومرج در سرتاسر ایران حالت ثابت و روشنی داشت. مجدداً نفوذ بزرگان صحرانشین افزایش یافت و مالیات‌ها اضافه شد وحکام بظلم وستمگری پرداختند چنانکه مظالم ملک اشرف چوپانی حاکم آذربایجان و اران و برادر وجانشین شیخ حسن کوچک

۱- کتاب کشاورزی و اصلاحات ارضی تألیف پطروشفسکی جلد اول ص ۹۰.

وهمچنین ستمگری‌های امیران اویرات از خاندان جانی قربانی مشهور است[1]. ملک غیاث‌الدین حسین کرت نیز بظلم وستم معروف بود.

اما سلاطین آل مظفر که تا اندازه‌ای عدل و داد میکردند باین جهت توانستند تاحدی بآبادی جنوب ایران بپردازند اقدامات امیرمبارزالدین محمد مظفر و دیگر شاهزادگان وخوانین مظفری درایجاد دهاتی دراطراف یزد وجاری ساختن قناتهائی دراین شهر نمونه‌ای از توجه آنان بآبادی کشور است. مؤلف تاریخ جدید یزد در بارهٔ آبادی این شهر گوید:

«معموری ولایت بمرتبه‌ای رسیده بود که مردم دهاقین را عوامل کارنفرمودی (یعنی وسایل زراعت بدهقان نمیدادند) و غله و پنبه وسیوه که بشهر آوردندی همه براسب و استرها بارکردندی وجامه‌های زیبا از دیبا وقصب پوشیدندی و مرغهای فربه با برنج درمیان شیر جوشیدندی[2].

محصولات کشاورزی - از قلمرو دولت آل مظفر فارس و کرمان را ازنظر آب وهوابدوناحیه گرمسیروسردسیرقسمت کرده‌اند. سراسر خوزستان نیز درناحیه گرمسیری قرار داشت. نواحی یزد واصفهان جزء سرد سیر بودند.

محصولات نواحی گرمسیر با سرد سیر تفاوت فراوان داشت. درنواحی گرمسیر خرما و نیشکر مخصوصاً در خوزستان بحد وفور بعمل میآمد چنانکه حمدالله مستوفی گوید: شکر تمام ایران و بین‌النهرین و یمن محصول خوزستان است.

شهرهائی که بنا بگفته حمدالله مستوفی مرکز کشت نیشکر بود عبارتند از: تستر (شوشتر) - جندی شاپور - حویزه - رامهرمز مخصوصاً شوشتر که سرزمین نیشکر بود وشکر بمقدار زیاد از آنجا بخارج صادر میشد[3].

۱- تذکره‌الشعراء دولت شاه سمرقندی ص ۴۲۱.

۲- تاریخ جدید یزد تألیف احمدبن حسین کاتب ص ۲۱۳.

۳- اراضی خلافت شرقی تألیف لسترنج ص ۲۶۵.

درنواحی گرمسیری فارس و کرمان مرکبات مانند نارنج و ترنج بعمل می‌آمد خرما نیز حاصل میشد.

محصول عمده نواحی سردسیر عبارت بود از غله و میوه مانند انگور و سیب (در اصطخر یکنوع سیب شیرین بعمل می‌آمد که معروف بود) - گردو - بادام - انار که در بیشتر شهرها کاشته میشد و نیز پنبه در خنیفقان (شمال فیروزآباد) لاغر و کهرجان وماندستان (بیابانی سی‌فرسنگ در سی‌فرسنگ برساحل خلیج فارس)- ابرقوه جهرم - ایگ - لار - زراعت میشد. درخوزستان پنبه در شهرهای شوشتر و حویزه و رامهرمز بعمل میآمد[۱].

کتان در ریشهر- مهروبان - سینیز - زراعت میشد.

از خمایجان و دیه علی که هوای سرد دارند عسل به مقدار فراوان به‌عمل می‌آمد.

درارجان (نزدیک بهبهان حالیه)دوشاب ساخته میشد که به‌اطراف‌میبردند.

محصول دیگر فارس عطریات بود مخصوصاً عطرگل سرخ که در فیروزآباد گرفته میشد و بحجاز و یمن و شام ومصر ومغرب وهند وخراسان میبردند[۲].

در فیروزآباد علاوه بر گلاب عرق طلعانه و قیصوم و زعفران و سوسن و بید تهیه وصادر میشد. در شاپور نیز انواع عطریات مانند عطر بنفشه ونیلوفر ونرگس و کارده و سوسن و زنبق وسورد و مرزنجوش و بادرنگ و بهارنارنج میگرفتند وبخارج کشور صادر میکردند.

دیگر از کالاهای معروف شنگرف بود که در رنگ آمیزی مخصوصاً تذهیب کتاب از آن استفاده میکردند و آن در طارم فارس ازکرمی بدست میامد و بنا بگفتهٔ استخری گرفتن شنگرف ازکرم مذکور در اسفند ماه هرسال انجام میگرفت.

۱- نزهت‌القلوب ص ۱۳۱.

۲- مسالک‌الممالک اصطخری ص ۱۳۳.

در اطراف بندر هرموز ارزن میکاشتند و در ناحیه مغون و ولاشگرد تا هرموز نیل و زیره زراعت میشد و نیل را بفارس صادر میکردند.

در مکران سوز ـ انبه ـ نیل ـ تمبر ـ حنا ـ روناس کاشته میشد.

محصول اصفهان غله بود که نرخ آن بنا بگفتهٔ مؤلف نزهت‌القلوب همیشه درحال اعتدال بود اما میوه فراوان و ارزان بود ومیوه‌های اصفهان را تا هند و روم می‌بردند[1].

۱ـ نزهت‌القلوب ص ۵۳.

فصل دوم
شهرنشینان

ساکنین شهرها را عمال و کارکنان دولت و کسبه وبازرگانان وصاحبان پیشه وهنر تشکیل میدادند که درکنار هم و باهم زندگی مینمودند.

شهرها دراین دوره با اینکه بوسیله باروئی محکم و خندقی که در پای آن حفر میشد محافظت میگردید معذلك اغلب مورد تعرض قرار میگرفت زیرا مهاجمین با تصرف مراکز حکومت میتوانستند دولتی را سرنگون سازند و مقدرات کشوری را بدست گیرند ازاینجهت همیشه ساکنین شهرها درمعرض تهاجم طوایف متخاصم بودند وازاین راه صدمات زیادی را متحمل میشدند چه ممکن بود شهرها درمقابل دشمن پایداری کنند ودر نتیجه قحط وغلا و برائر آن بیماریهای مسری ظهور کند و جمع کثیری را از بین ببرد ویا شهر بدست دشمن بیفتد و بقتل وغارت برود . نظیر این وقایع در تاریخ این دوره بسیار مشاهده شده است . شهرهای کرمان در دوره قراختائیان و نیز در زمان حکومت آل مظفر سرنوشتی اسف‌انگیز داشتند . شهرهای فارس وهمچنین یزد واصفهان نیز بعلت جنگهائی که بین شیخ ابواسحق اینجو وامیر مبارزالدین محمد مظفری و نیز بین سلاطین وحکام آل مظفر دائماً برقرار بود مورد تهاجم قرار میگرفت وجان‌ومال ساکنین آن درمعرض تلف میافتاد که درتاریخ سیاسی از آن بتفصیل صحبت شده است.

ساکنین شهرها از تعدی مأمورین مالیات نیز معاف نبودند زیرا از کسبه و پیشه‌وران مالیاتی بنام تمغا گرفته میشد و نیز مالیات وعوارض دیگری مانند رسوم شحنگی و داروغگی وغیره از شهریان دریافت میگردید.

نزول یا اقامت سپاهیان درشهرها وسکونت آنان درخانه‌های مردم یکی دیگر

از وسایل فساد وخرابی شهرها بود که از آن قبلاً بتفصیل گفتگو شده است. تجاوز بناموس مردم ازطرف سپاهیان گاهی موجب قیام عمومی برعلیه متجاوزین میگردید. شورش مردم اصفهان در سال ۷۸۹ برعلیه سپاهیان امیرتیمور که موجب قتل عام گردید همین علت را داشته.

وجود عمال دولت و بزرگان لشکر و کارکنان حکومت درشهرها که از راه چپاول کشاورزان وغارت مردم‌چه در زمان جنگ وچه در زمان صلح ثروتی اندوخته ومکنتی فراهم ساخته و باقتضای زندگی پرتجمل خود بعیش وعشرت پرداخته ودر منجلاب فساد که لازمه چنین زندگی است فرو رفته بودند نیز از علل خرابی وفساد اجتماعی در شهرها بود. سختگیریهای امیرمبارزالدین محمد را در رعایت قوانین مذهبی و وادار ساختن مردم بانجام عبادات و ترک محرمات میتوان عکس‌العمل فساد و خرابی وضع اجتماعی و اخلاقی دوران ایلخانان دانست چه او که خود در دستگاه ایلخانان مغول بزرگ شده بود و بوضع اخلاقی بزرگان این دولت آشنائی کاملی داشت صلاح جامعه را در آن دانست که مردم دست توسل بدامن دین زنند و دامن خود را از آلودگیها پاک سازند.

با اینکه ساکنین شهرها بعللی که گفته شد زندگی خوش و مرفه نداشتند و زندگی شهری رو به‌قهقرا میرفت با اینحال شهرها محل تجلی ذوق و هنر ایرانی و جایگاه پرورش بزرگان علم و ادب بوده است.

ساکنین شهرها را میتوان بدو دسته قسمت کرد:

۱- کسبه و بازرگانان

۲- پیشه‌وران و صنعتگران.

البته غیر از این دو دسته بطوریکه قبلاً نیز گفته شد عمال و کارکنان دولت و اطرافیان شاه وحکما وعلما و ادبا وشعرا و روحانیان که خود دستجات جداگانه‌ای را تشکیل میدادند ساکن بودند. از این میان وضع عمال دولت واطرافیان شاه قبلاً گفته شده وشرح حال حکما و ادبا وشعرا و روحانیان نیز بموقع خود گفته خواهد شد.

کسبه و بازرگانان - کسب وتجارت بستگی کاملی با کشاورزی داشت چه اگر حاصل زمین خوب و فراوان بود کشاورز از فروش محصول زاید خود قدرت خرید میبافت و ببازار روی میآورد و بکسب وتجارت رونق میبخشید ودر نتیجه بازرگانان با صدور محصولات داخلی بتوسعه کشاورزی کمک میکردند و با وارد کردن امتعه خارجی مایحتاج آنانرا در دسترسشان میگذاشتند.

ایالات جنوبی ایران یعنی کرمان وفارس و خوزستان یا قلمرو دولت آل مظفر بعلت واقع شدن درکنار دریای عمان و خلیج فارس و داشتن راه دریائی به ممالک مجاور جنوبی مخصوصاً هندوستان همیشه دارای تجارتی پر رونق بود[1] و مردمی متمول و ثروتمند داشت[2] و بنادر آن محل رفت وآمد کشتی های تجارتی بود.

بنادر ومراکز تجارتی کرمان وفارس وخوزستان عبارت بودند از:

۱- بندر تیز یا طیس - که مهمترین مرکز بازرگانی مکران بود. چون درقرن ششم بعلت شرارت طوایف کوچ و بلوچ راه هرموز ناامن گردید قوافل تجارتی بدین بندر روی آوردند. این بندر محل خرید و فروش شکر ایالت مکران و شاید محل داد وستد گندم سیستان بوده. مقدسی دربارهٔ این بندرگوید نخیلات بسیار و کاروان- سراهای خوب ومسجد جامع زیبائی دارد. اهل آنجا از ملت های مختلف هستند و بندری مشهور است.

۱- مؤلف تاریخ وصاف گوید: معموری جزایر بحر فارس خصوصاً وزیب و رنگ و بوی دیگر بلاد عموماً از عراق تا خراسان و روم وفرنگ از هند حاصل است ص ۳۰۱

۲- اصطخری گوید: مردم پارس هرکجا باشند توانگر ومتمیز باشند ص ۱۲۱. ونیز گوید بازرگانان بجمع مال حریص باشند واهل سیراف وسواحل دریا گذار باشند. شنوده‌ام که مردی از سیراف ببازرگانی دریا شد و ۴۰ سال درکشتی بماند که بخشک برنیامد وچون بکنار دریا رسیدی بشهرها دلش نخواستی که از دریا بیرون آید کسان خودرا بفرستادی تا بازرگانی میکردند وآنچه بایستی ساخته پیش او بازآمدندی وچون کشتی تباه شدی بدیگری انتقال کردی. مردم سیراف را از بازرگانی دریا روزی تمام هست (همان صفحه).

مؤلف عقدالعلی گوید : از آنجا مال های وافر از عشور تجار و اجرت سفاین بخزاین پادشاه برسد واهل هند و سند وحبشه و زنج و مصر و دیار عرب از عمان و بحرین را فرضه آنجاست و هر مشک وعنبر ونیل و بقم وعقاقیر هندی و پرده هندی و حبشی و زنگی و مخملهای لطیف و وساده های پرآگین و فوطه های دیبلی و امثال این طوایف که درجهان است از این ثغر برند[1] .

۲ - شهر جیرفت (قمادین) - بنابگفتهٔ ابن‌حوقل در قرن چهارم تجارتخانه خراسان و سیستان بود . در نزدیکی دروازه جیرفت و برسر راه هرموز محلی بود بنام قمادین که مرکز بازرگانان رومی‌وهندی بود محمدبن‌ابراهیم درتاریخ کرمان گوید: کالاهای پرقیمت چین و ماوراءالنهر وختا وهندوستان وخراسان و زنگبار وحبشه و مصر و یونان و عراق و آذربایجان همه برای فروش در انبار قمادین موجود بود . از این گفته اهمیت تجارتی قمادین بخوبی معلوم میگردد .

البته اهمیت تجارتی قمادین بعلت وجود بندر هرموز بوده و بنظر می‌رسد که تجار خارجی بعلت گرمای فوق‌العاده بندر هرموز محل اقامت خود را در این محل قرار داده‌اند .

قمادین را مارکوپولو درسفرنامه خود کمادی[2] ضبط کرده ودر زمان‌اوقمادین ارزش‌تجارتی خود را از دست داده بود زیرا مینویسد «سابقاً محلی بزرگ ومهم‌بوده ولی بعلت لشکرکشیهای مغولان وضع محقری پیدا کرده» .

۳ - نرماشیر - در قرن چهارم هجری مرکز تجارت بوده بازرگانان از مردم خراسان دراین شهر اقامت داشتند و با عمان داد وستد میکردند . این شهر درسر راه سیستان قرار داشت از اینرو بازاری برای کالای هند محسوب میشد .

٤- بندر هرموز- برسر راه بندرسیراف به‌دیبل ودرکنار رود میناب قرارداشت و راه تجارت ایران بهند وچین بوده وحکام آن که تاحدی استقلال داشتنند از اواخر

۱- عقدالعلی ص ٦٥ .

۲- Camadi

قرن چهارم هجری در این بندر سلسله حکومتی تشکیل داده بودند و در حدود ۷۰۰ هجری بعلت هجوم مغولان جغتائی ساکن ماوراءالنهر بجزیره جرون نقل مکان کرده این جزیره را بنام وطن اصلی هرموز نامیدند. از آن پس این جزیره بجای بندر هرموز موقعیت تجارتی یافت تا اینکه درسال ۹۱۳ ه بدست پرتقالیها افتاد ودرسال ۱۰۳۱ شاه عباس بحکومت آنان دراین جزیره پایان داد[۱].

۵- بندر سیراف- در قرن سوم هجری از بنادر معروف و واسطه تجارت بین ایران وهند وچین بوده ودر زمان آل بویه مخصوصاً هنگام سلطنت عضدالدوله دیلمی رونق بیشتری داشت اما پس از او این بندر از اهمیت افتاد تا اینکه عمادالدوله توران شاه (۴۷۷-۴۹۰) پادشاه سلجوقی کرمان جزیره کیش را بجای سیراف مرکز تجارت ساخت. آثار خرابه های آن امروزه در دو میلی بندر طاهری نمایان است.

۶- جزیره کیش- از اواخر قرن پنجم ه بجای سیراف مرکز تجارت شد. در این جزیره نیز امرائی حکومت داشتند که دائماً برسر تصرف جزایر و سواحل شرقی خلیج فارس با ملوك هرموز در زد وخورد بودند.

۷- جنابه یا گناوه- در ۵۴ فرسخی سیراف و در یک کیلومتری دریا در زمین مسطحی قرار داشت وخرابه های آن امروزه درمغرب قصبه گناوه کنونی است.

۸- سینیز- درکنار خلیج سینیز واقع بود که اکنون بنام قریه حصار نامیده میشود. اصطخری گوید این شهر از مهروبان بزرگ‌تر است و درکنار خوری واقع است که تا دریا نیم فرسخ فاصله دارد[۲]. بنابنوشتهٔ مقدسی در احسن التقاسیم قرمطیان دراوایل قرن چهارم هجری یعنی درسال ۳۲۱ سینیز را گرفتند ومردم آنرا کشتند و شهر را چنان خراب کردند که جز اندکی از آن باقی نماند. ولی ابن بلخی درفارس‌نامه[۳] سینیز را شهری آبادان گفته واز پارچه های آن تعریف نموده است.

۱- وضع جزیره هرموز و تاریخ ملوك آن در قسمت دوم در فصل پنجم بتفصیل بیان شده است.

۲- مسالك‌الممالك اصطخری ص ۳۴ و ۱۲۸.

۳- فارسنامه ص ۷۸ و ۷۹.

۹- بندر مهروبان - درساحل دریا بین عبادان و سیراف قرار داشت و آن بندر کوره ارجان محسوب میشد و در قرن چهارم هجری آباد بود و در سال ۴۴۳ ه که ناصرخسرو این بندر را دیده آنرا چنین تعریف میکند. «شهری بزرگ است برلب دریا نهاده برجانب شرقی و بازاری بزرگ دارد وجامعی نیکو اما آب ایشان ازباران بود وغیر از آب باران چاه و کاریز نبود که آب شیرین دهد. ایشان را حوض‌ها و آبگیرها بود که هرگز تنگی آب نبود و در آنجا سه کاروانسرای بزرگ ساخته‌اند هریک از آن چون حصاری است محکم وعالی ودر مسجد آدینه آنجا نام یعقوب‌لیث دیدم». آثار خرابه های این بندر در یک فرسخی شمال بندر دیلم و در مصب رود هندیان است.

۱۰- لار نیز ازمراکز تجارت فارس بوده و بنابگفتهٔ حمدالله مستوفی مردم آنجا بیشتر تاجر پیشه بودند.

۱۱- درکازرون و فسا نیز بازرگانی رونقی داشته اصطخری گوید: مردمان کازرون و پسا برخشک بازرگانی کنند و ایشان را از آن روزی است ومردمانی صبور باشند برغربت و برجمع مال حریص[1].

۱۲- درخوزستان مراکزتجارتی عبارت بود ازاهواز که مقدسی آنجارا انبار بصره مینامد و گوید: کالاهائی که از هرطرف باهواز فرستاده میشود پیش از حمل ببصره در آنجا جمع میگردد.

در جنوب اهواز سوق‌الاربعا (چهارشنبه بازار) قرار داشت که در واقع سرکز کسب وتجارت هفتگی بود.

شوشتر و رامهرمز نیز دارای بازارهای باشکوهی بوده‌اند و بنا بگفتهٔ مقدسی بازارهای رامهرمز شامل دکانهای بزازی و عطرفروشی و حصیر بافی بوده و درهائی داشته که هرشب بسته میشده است[2].

۱- مسالک‌الممالک اصطخری ص ۱۲۱.

۲- کتاب اراضی خلافت شرقی تألیف لسترنج ص ۲۵۲ و ۲۵۸ و ۲۶۲.

۱۳ - اصفهان - مرکز تجارت بوده وبازارهای بسیار داشت. ناصرخسرو گوید: « بازارهای بسیار دیدم از آن صرافان که اندر او دویست مرد صراف بود وهربازاری را دربندی و دروازه‌ای. کاروانسراهای پاکیزه بود. ودرهریک بیاعان وحجره‌داران بسیارنشسته واین کاروان که ما باایشان همراه بودیم هزار وسیصد خروار بارداشت که درآن شهر رفتیم هیچ بازدید نیامد که چگونه فرود آمدند که هیچ جاتنگی‌سوضع نبود ونه تعذر مقام وعلوفه[1].

۱۴ - یزد نیز از مراکز بازرگانی بوده از حکایتی که صاحب جامع مفیدی آورده چنین برمیآید که تجار ابریشم استرآباد را باین شهر برای فروش میآوردند[2]. از بازارهائی که آل مظفر دراین شهر ساخته‌اند رونق کسب وکار آن معلوم‌میگردد مؤلف نزهت‌القلوب پیشه‌وران و دستکاران یزد را نیکومرد مینامد[3].

واردات ایران - واردات ایران دراین دوره عبارت‌بود از: پارچه‌های‌ابریشمی ظروف چینی - کاغذ - مرکب - زین اسب - نمد - دارچین - ریوند چینی (نوعی دارو است) طاوس : ازچین

حیواناتی‌مانند ببر - پلنگ - فیل و پوست آنها وبوقلمون - یاقوت (مخصوصاً از سیلان) صندل سفید - آبنوس - نارگیل - فلفل - عاج: ازهند

زرافه - کندر - مرسکی - بردیمانی: ازیمن

زبرجد - عاج - چوب ساج - میخک : از افریقای شرقی

صادرات ایران - عبارت بود از : زیره - بذرکتان - گلاب و اقسام عطریات - انواع پارچه - اقسام شراب - شیشه - خشگبار - سرب - خاک سرخ - گل سیرافی : از فارس

شکر - قند - نبات - دیبا - خز (ابریشم خام) - خرما و دوشاب - پرده‌های

۱- سفرنامه ناصرخسرو ص ۱۰۶ چاپ ۱۳۳۵.

۲- جامع مفیدی بافقی مقاله سوم ص ۸۷.

۳- نزهت‌القلوب ص ۸۴.

بصنائی ـ لنگ ـ دستمال ابریشمی مرکبات ـ عطریات مخصوصاً عطر بنفشه و شاه ـ اسپرم ـ جل اسب ـ پالان استر وخر : از خوزستان

از صادرات مهم خلیج فارس مخصوصاً بهندوستان اسب بود . بنوشتهٔ مؤلف تاریخ وصاف بنا بدستور ملک اعظم تقی‌الدین عبدالرحمن بن محمد طیبی همه ساله ازجزیره کیش از خاصه ملک‌الاسلام جمال‌الدین و سایر تجار ۱٤۰۰ رأس اسب بهندوستان و کشور معبر (ساحل کروماندل درجنوب شرقی هندوستان) فرستاده می‌شد که هراسبی دویست وبیست دینار زر سرخ قیمت داشت . و نیز گوید : از معتبران روایت است که در عهد اتابک ابوبکر هرسال ده هزار سراسب از این مواضع بمعبر وکنبائت وآنحدود میفرستادند و بهاء آن دوهزارهزار ودویست دینار(۲٤۰۰۰۰۰) باشد. چون در آن آب وهوا از این اسبان کوه پیکر اگر اتفاق نتاجی افتد حقیر باشد چنانکه شایان رکوب ندانند لاجرم سال بسال احتیاج ایشان باسبان متجدد شود[۱] .

مارکوپولو نیزگوید : دراین مملکت اسبان اصیل وخوب زیاد یافت می‌شود و مردم غالب آنها را چون بقیمت زیاد خرید و فروش میشود بهندوستان می‌برند . الاغ های خوب هم که از حیث قوت بدن و سرعت حرکت بهترین الاغ های دنیا محسوب میشود در اینجا زیاد است .

راهداری ـ راهداری و نگهداری راههای کشور از زمان مغولان مورد توجه فراوان بود وحفاظت راههارا اغلب بامراوبزرگان واگذار میکردند . چنانکه شرف ـ الدین‌مظفر پدر امیرمبارزالدین‌محمد ابتدا ازطرف اتابکان یزد[۲] سپس ازطرف غازان خان بنگهداری راههای اطراف یزد از حدود اردستان تاکرمانشاهان (قریه‌ای در سر راه یزد وکرمان) واز هرات و سروست تا ابرقوه مأمور شد . بعد از سرگ او دراثر رشادتهای پسرش امیرمبارزالدین محمد درسرکوبی راهزنان نکودری حکومت‌میبد و نگاهداری راههای اطراف یزد بدو محول گردید .

۱ـ تاریخ وصاف ص ۳۰۱ .

۲ـ منتخب‌التواریخ تألیف معین‌الدین نطنزی ص ۱۸٤ .

موقعیت تجارتی فارس و واقع شدنش برسر راه هندوستان ایجاب می کرد که همه راههای کاروانی آسیای صغیر وماوراءالنهر وماوراء قفقاز و ولایات مختلف ایران به بنادر ومراکز تجارتی خلیج فارس یعنی سیراف و جزیره کیش و هرموز که یکی پس از دیگری مرکز تجارت شده‌اند منتهی شود.

از راههائی که فارس را به‌بنادر ومراکز تجارتی وصل میکرد ابتدا راه شیراز بسیراف اهمیت داشت و آن از طریق فیروزآباد شیراز را بسیراف وصل می کرد و۶۸ فرسنگ طول آن بود. راه دیگری دارابگرد را بسیراف از طریق جویم ابی‌احمد و فاریاب وصل میکرد.

پس از خرابی سیراف و انتقال مرکز تجارتی بکیش راه پس از عبور از فیروز آباد از راه مزبور منشعب شده به لاغر و فاریاب واز آنجا به هزوبندر مقابل جزیره کیش میرفت.

راه تجارتی سوم راه شیراز به بندر هرموز است که شرقی‌ترین راه‌هائی بود که بساحل خلیج ختم میشد. این راه از شیراز بسروستان و فسا و دارابگرد و فرک و طارم می‌رفت و از آنجا به سورو یا شهرو می‌رسید که بعدها بندرعباس درنزدیکی آن ساخته شد.

شیراز را راهی از طریق کازرون به توج مربوط میساخت که ٤٤ فرسنگ طول آن بود.

شیراز به ارجان یعنی غربی‌ترین قسمتهای فارس از طریق جویم - نوبنجان گنبد ملغان وصل میشد واز آنجا بخوزستان میرفت. این راه بطول ٦٠ فرسنگ بود.

شیراز را سه راه به اصفهان وصل میکرد:

۱- راه غربی ازشیراز به جویم واز آنجا به بیضا وکورد وکلار وسمیرم وسپس به اصفهان میرسید.

۲- راه تابستانی وکوهستانی از مائین بکوشک زرد و ده گردو و یزدخواست واز آنجا به‌اصفهان میرسید وطول آن ۷۰ فرسنگ بود.

۳- راه زمستانی که از جلگه‌ها میگذشت و شرقی‌ترین راه‌ها بود و از طریق اصطخر و ده بید (در ده بید راهی از آن جدا شده به ابرقوه و یزد سیرفت) و آباده به یزد خواست سیرسید واز آنجا براه دوم سیپیوست و باصفهان میرفت.

طول این راه ۷۲ فرسنگ بود.

راههائی که شیراز را بکرمان وصل میکرد

۱- ازشیراز به‌سیرجان و آن از دو راه میگذشت:

اولی از شمال دریاچه بختگان

دومی از جنوب دریاچه بختگان.

راه شمالی دریاچهٔ بختگان از شیراز به اصطخر واز آنجا بشهر بابک یا از راه دهکده هرات ویا ازطریق صاهک به سیرجان متصل میشد.

راه جنوبی دریاچه درامتداد ساحلی شمالی دریاچه ماهلویه به خرمه می‌رفت واز جنوب دریاچه بختگان بخیره سیرسید و از آنجا به صاهک واز صاهک براهی که درامتداد شمالی دریاچه بختگان از اصطخر میآمد سیپیوست.

۲- راه شیراز به کرمان ازطریق فسا و دارابگرد و فرک به طارم که درسرحد کرمان قرارداشت می‌رسید که طول آن ۸۲ فرسنگ بود و از طارم این راه به‌جیرفت سی‌رفت.

راههای کرمان - تنها راهی که کرمان‌را بدریا وصل میکرد ازجیرفت‌میگذشت و بولاشگرد و منوجان میرسید و سپس بهرموز منتهی میشد.

راههای‌دیگر کرمان عبارت بودند از: راه سیرجان بجیرفت - سیرجان بزرند - سیرجان به بم - بم بکرمان (بردسیر) جیرفت به بم - سیرجان به بردسیر (کرمان) - سیرجان به رودان - بردسیر به رودان و رفسنجان.

راههای خوزستان - راههائی که از طریق خوزستان فارس‌را به بصره و واسط متصل میساخت عبارت بودند از:

۱- راه بصره - از ارجان به آسک و زیدان و دورق وخان مردویه و بلیسان و حصن مهدی و بیان به بصره میرسید.

۲- راه واسط - از ارجان به بازارسنبیل و رامهرمز و عسکر مکرم و شوشتر و گندیشاپور و شوش و قرقوب و طیب به واسط میرسید.

راههای دیگر خوزستان عبارت بود از: عسکر مکرم به ایذج (مرکز لر بزرگ) - اهواز به رامهرمز - شوشتر به خرم آباد (مرکز لر کوچک).

سکه و پول

پول علاوه براینکه وسیله مبادله کالا وداد وستد بود ضرب آن نشانه استقلال در حکومت وعلامت پادشاهی و سلطنت بشمار میرفت. هرسلطانی در موقع جلوس بتخت پادشاهی بنام خود سکه میزد تا بدین وسیله رسمیت سلطنت خود را اعلام دارد. همچنین حکام وسلاطین تابع بنام سلطان متبوع سکه میزدند تامراتب اطاعت خود را نشان دهند چنانکه ضرب سکه در ایذج مرکز حکومت لر بزرگ و هرموز مرکز ملوك هرموز بنام پادشاهان مظفری نشانه اطاعت و فرمانبرداری حکام این نواحی از سلاطین آل مظفر است. و نیز نقش نام خلفای راشدین در دور سکه ها در این دوره دلیل پیروی سلاطین مظفری از مذهب تسنن است و پس از آنکه امیر مبارزالدین محمد با المعتضدبالله خلیفه عباسی مصر وشاه شجاع باالقاهربالله محمدبن ابی‌بکر جانشین او بیعت کردند نام این دو خلیفه نیز درسکه های زمان آل مظفر نقش بست.

بنا بگفتهٔ ابن خلدون ضرب سکه وظیفه‌ای بود که متصدی آن در وضع درمهای رایج نظارت میکرد و از درمهای ناسره و آمیخته بفلزات کم بها ویا درمهائیکه گوشه آنها بریده شده بود ودر نتیجه از وزن آنها کاسته میشد جلوگیری میکرد و سکه های رایج را از هرگونه تقلب محافظت مینمود.

دارنده این وظیفه درچگونگی نشانه برروی درمها و سکه ها مراقبت میکرد تا مبادا سکه های مغشوش رواج یابد.

وظیفه مزبورکه ابتداجزء وظایف دینی بود درآغازکار درضمن مشاغل عمومی منصب قضاوت انجام میگرفت. پس ازچندی ازآن جدا گشت ووظیفه مستقلی گردید[1].

۱ـ مقدمه ابن خلدون جلد اول ص ۴۴۱.

چنس مسکوکات دراین دوره معمولاً از نقره بوده ومسکوک طلا از دوره آل مظفر در موزه ایران باستان وجود ندارد مسکوکات دوره آل مظفر در ضرابخانه های شیراز وکاشان و یزد و لار وکازرون (شاید درکرمان واصفهان) همچنین درمراکز حکومتهای محلی مانند ایذج و هرموز ضرب میشده است.

اینک برای نمونه مطالب روی و پشت بعضی ازسکه‌های این دوره را که موجود است در اینجا میآورد.

۱- سکه امیرمبارزالدین محمد مظفری مؤسس سلسله آل مظفر (۷۱۸-۷۶۰)

روی سکه

ضرب

المعتضد بالله

السلطان محمدبن المظفر

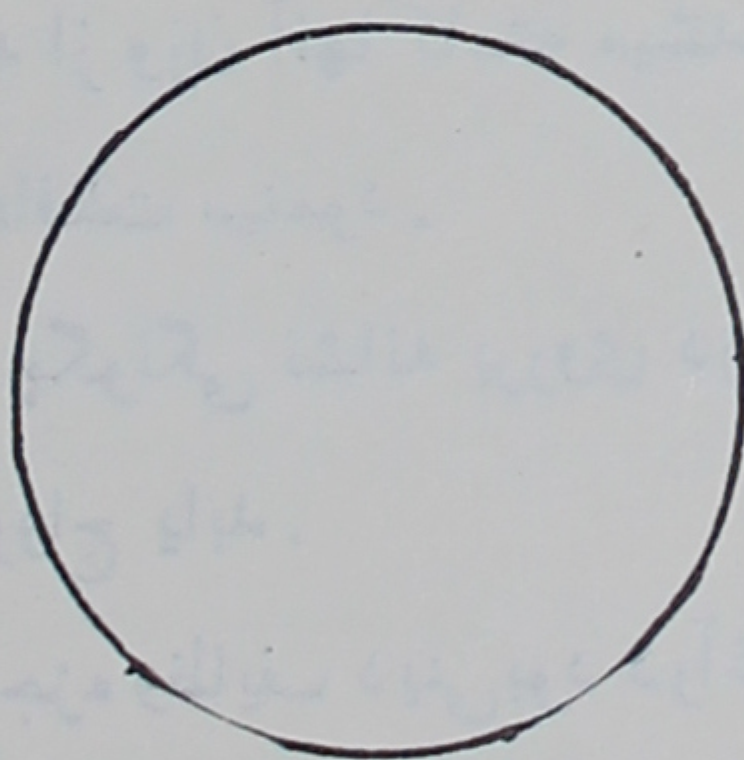
خلدالله ملکه

کاشان

پشت سکه

ابوبکر

لااله الاالله



علی محمد

الله عمر

رسول

عثمان

حاشیه

ضرب | سنه | سبع و | خمس | .....

۲- شاه شجاع بن محمدبن مظفر (۷۶۰-۷۸۶)

روی سکه

باالله

المعتضدالسلطان

ضرب

فی سنة المطاع شاه شجاع و سبعمائه

ایذج

خلدالله ملکه

اثنی ستین

پشت سکه

ابوبکر

الله

لااله الا

ضرب

عمر محمد علی

ایذج

رسول الله

عثمان

چند مسکوک دیگر از شاه شجاع بهمین شکل که در شیراز بسالهای ۷۶۲ و ۷۷۱ و کاشان ۷۶۳ و ۷۶۸ و یزد ۷۷۲ و لار (که قسمتی از تاریخ آن ناخوانا است) و کازرون (بدون تاریخ) ضرب شده و موجود است.

لارین - در قرن ۱۶ و ۱۷ میلادی در لار سکه نقره‌ای ضرب میشده که در

سواحل خلیج فارس و هند رواج است چون این سکه ابتدا در لار ضرب میشده باین جهت به لارین[1] شهرت یافت.

این سکه از نقره عالی ودر نهایت ظرافت ضرب میشده و ۹ر٤ گرم وزن‌داشته و بعلت پاکی جنس نقره‌اش بسیار صیقلی و جلادار بوده.

شکل آن با سکه‌های دیگر فرق داشته و شبیه قلم بوده و در حدود ٤ بند انگشت طول داشته و دوسر آن بهم وصل میشده. این سکه در لارستان پس ازآنکه این ناحیه بتصرف شاه عباس اول درآمد از رواج افتاد ولی در هندوستان همچنان جریان داشت. این سکه در هرموز نیز تا اواخر قرن ۱٦ رواج داشته است[2].

۱- Larin

۲- دایرة‌المعارف اسلامی بزبان انگلیسی. کلمه لارین بقلم جی - آلان J-Allan





سکه شاه محمود مظفری مقابل صفحه ۲۴۶

فصل سوم

پیشه‌وران و صنعتگران

قتل‌عام مغولان وخرابی شهرهای ایران گرچه باعث تحول عظیمی در وضع اجتماعی شد ولی از تجلیات ذوق ایرانی مانع نیامد وایرانیان هنرمند همچنان چون پیشینیان خود در آفرینش بدایع صنعت و ظرایف هنر پیشقدم شدند و آثار ارزنده‌ای بدوستاران صنعت وهنر عرضه داشتند.

صنایع و حرفی که در زمان مغولان و دوره فترت در ایران معمول بودعبارت بود از:

۱- صنعت معماری - مغولان که‌جز خرابی ببار نیاوردند چون درایران‌استقرار یافتند وحکومتی‌مستقل وجدا از دولت اصلی‌مغولستان تشکیل دادند کم کم بآبادی این سرزمین توجه پیدا کردند و ایلخانان مخصوصاً از زمان غازان‌خان ببعد به‌بنای ابنیه وآثاری همت گماشتند که بیشتر جنبهٔ خیریه (ابواب‌الخیر) داشت ماننده‌ساجد ومدارس‌وخوانق و دارالشفا و دارالسیاده. سلاطین آل‌اینجو و آل‌مظفر نیز درفارس وکرمان ویزد واصفهان ابنیه خیریه مانند مسجد ومدرسه و غیره بنا نمودند و برای هریک موقوفاتی از اراضی زراعتی و باغ و بازار معین کردند که منبع درآمدی برای مخارج آن باشد. درتاریخ سلطنت هریک از سلاطین آل‌اینجو و آل مظفر ابنیه وآثار آنان شرح داده شده اینک‌درتکمیل آن باید گفته شود که محرک پادشاهان مزبور در ایجاد آثار خیریه فقط اعتقادات مذهبی بود.

غیر از پادشاهان اطرافیان سلطان و بعضی از عمال دولت و صاحبان ثروت نیز برای جلب نظر عامه مردم نسبت بخود ویا بامید خیر آخرت به‌بنای ابنیه‌خیریه اقدام کرده‌اند.

۲- حجاری و گچ‌بری - معماران و هنرمندان ایرانی بیشتر هنرخود را در مساجد عرضه میداشتند وحجاری و گچ بری برای تزیین ستونها و سر ستونها ومحراب ودیوار مساجد بکار میرفت وچون این کار از مبادی مذهبی سرچشمه میگرفت وانجام آن با ایمان توأم بود از اینرو بهترین نمونه ذوق وهنر ایرانی گردید.

حجاری و گچ بری دوره مغول که ادامه حجاری و گچ بری دوره سلجوقی بود در دوره فترت نیز شایع بود. نمونه هائی از گچ بری های دورهٔ مغول در ابنیه این دوره در آذربایجان و مدرسه حیدریه قزوین و مقبره گنبد علویان همدان و مسجد جامع اصفهان که در ۷۱۰ ساخته شده آشکار است.

یکی از بهترین نمونه های جالب توجه حجاری این دوره در موزه متروپولیتن سنگ قبر مرمری است که نام متوفی که شیخ محمود بن محمد یزدی است و تاریخ ساخت سنگ که سال ۷۰۳ است در آن حک شده است. نام حجار نیز که نظام بن شهاب است برآن کنده شده[1].

۳- کاشی‌سازی - یعنی رنگ وجلا دادن ظروف سفالی که آن نیز برای تزیین مساجد و ابنیه خیریه دیگر بکار میرفت یکی دیگر از نمونه های ذوق ایرانی است. هنرمندان ایرانی سعی میکردند که ساختمانها را با پوششی ازکاشی لعاب دار زینت بدهند.

کاشی‌سازی از دوره سلجوقیان رونق بیشتری یافت زیرا سلاطین این سلسله که مشوق هنرمندان بودند کاشی‌سازان را در دربارهای خود جمع میآوردند. هنرمندان این دوره بسیاری از سبکهای دوره قبل از سلجوقی را کامل کردند.

ازمراکز مهم کاشی‌سازی دورهٔ سلجوقی ری بود و نیز در شهر کاشان درقرون هفتم وهشتم هجری کاشی‌سازان معروف سکونت داشتند واین شهر در صنعت کاشی سازی بقدری شهرت یافت که کلمه کاشی یا کاشانی از آن گرفته شده[2] و کاشی های

۱- کتاب راهنمای صنایع اسلامی تألیف دیماند Dimand ص ۹۰.

۲- همان کتاب ص ۱۷۱.

محراب مساجد سایر شهرها نیز دراین شهر ساخته شده چنانکه کاشی‌های محراب مسجد قم ومسجد مشهدساخت کاشان است. محراب مسجد ورامین را نیز کاشی‌سازان کاشان ساخته‌اند وهمچنین کاشیهائی که در دامغان پیدا شده واز عالی‌ترین نمونه سفال جلادار ایران است باحتمال قوی ساخت کاشان است[1].

ظروف سفالی نیز که برنگهای مختلف لعابدار از سبز کم رنگ تا قهوه‌ای تیره روی لعاب سفید ساخته شده یکی دیگر از مظاهر هنر ایرانی است. شهر ری تازمان خرابی آن بدست مغولان (سال ۶۱۷) و نیز کاشان مرکز عمدهٔ ساخت ظروف‌سفالی بود. ظروف سفالی شامل بشقاب - پارچ - کاسه - ابریق - خمره (سردنگی) میباشد.

اسلوب سفال سازی درقرن هفتم هجری ترقی کرد ودر تحت تأثیر صنایع چین قرار گرفت.

سفال موزائیک یا کاشی معرق که از قطعات کوچک و بشکل و اندازه‌های مختلف بریده شده و بعد بیکدیگر ترکیب میشد نیز از دوره مغول شایع شد و این صنعت دراصفهان بمنتهی‌ترقی خود رسید چنانکه مقبره بابا قاسم که در ۷۴۱ ساخته شده ومحراب آن از این نوع کاشی پوشیده شده و نیز نزدیک مقبره بابا قاسم‌مدرسه امامی واقع است که تاریخ بنای آن ۷۰۰ است وکتیبه آن باکاشی معرق است و محراب این مدرسه اکنون درموزه متروپولیتن محفوظ است[2].

این محراب کتیبه‌ای درحاشیه دارد که حاوی آیات قرآن بخط کوفی استکه حروف آن بلند ومدور است واشکال نباتی متشابک هندسی دارد. این اشکال هندسی قسمت مرکزی وفوقانی محراب را پوشانیده است. رنگهائی که دراین کاشی کاری بکار رفته عبارت است ازسفید وآبی وآبی فیروزه‌ای و پرتقالی وسبز. زمینه طرح بطور کلی آبی است بطوریکه طرح واشکال تزیینی روی آن بطرز خاصی جلوه می کنند. از

۱- کتاب راهنمای صنایع اسلامی ص ۱۹۱.

۲- کتاب راهنمای صنایع اسلامی ص ۱۹۵.

نمونه‌های دیگر کاشی معرق در مسجد جامع اصفهان و مسجد یزد است که محراب بسیار عالی دارد ودر سال ۷۷۷ ساخته شده[1].

۴ - پارچه‌بافی - سابقه پارچه‌بافی در ایران بدوره هخامنشی میرسد و چون ابریشم در دوره اشکانیان بایران راه یافت بافتن پارچه‌های ابریشمی از آن زمان در ایران شایع شد. در دوره‌های اولیه اسلامی نیز در سراسر ایران مخصوصاً در فارس وخوزستان وخراسان پارچه‌بافی معمول بوده.

از آنجائیکه لباس مشخص مقام ومنزلت افراد بود پارچه‌های زربفت خاصی برای شخص‌سلطان درهریک ازشهرهای فارس بافته میشد که‌روی آن پارچه‌هانام و طغرای‌سلطان قلابدوزی میگردید. اصطخری میگوید «سلطان را درهر شهری‌طرازی هست وجامه‌های بسیار که به آفاق‌برند. در پسا (فسا) طراز دیبا سلطان را وطراز-گاه سوسنگرد ،سوزنگرد پسا به‌سوزن گردقرقوب‌زیادت داردزیرا که بقرقوب ازابریشم بافند ودر پسا از ریسمان و پشم[2].

انواع پارچه‌های دیگر که در قلمرو دولت آل مظفر بافته میشد چنین بود :

در شیراز پارچه‌های لطیف برای تهیه قبا و نیز زری و خز (پارچه بافته شده از ابریشم خام).

در جهرم جانمازی

در کازرون جامه‌های کتانی و پارچه‌های شبیه زری مصری که به آن دیبق میگفتند وهمچنین دستمالهای خوب

در غندجان کرسی دشت‌بارین پرده و انواع مخده و طرازهای قلابدوزی شده با طغرای پادشاه برای مصرف سلطان

در ارجان دستمال و پارچه سفره‌ای

در بندر سینیز پرده و سجاده و عبا از پشم و کتان

۱- کتاب راهنمای صنایع اسلامی تالیف دیماند ص ۱۹۱.
۲- مسالک‌الممالک اصطخری ص ۱۳۳.

در اصطخر پارچه های چادری

در دارابگرد انواع پارچه‌های نخی عالی و متوسط و پست

درشاپور پارچه هائی که اعراب آنرا (الثیاب السابوریه) مینامیدند واین پارچه بقدری لطیف بود که بدن آدمی از پشت آن پیدا بود.

در فرك پارچه لباسی و پرده.

در فسا پارچه هائی از موی بز و ابریشم خام و نیز سفره و دستمال وپرده‌های قلابدوزی مخصوصاً برنگهای پرطاوس آبی و سبز که در میان گلابتون بافته می‌شد.

در توج یا توز پارچه‌ای می‌بافتند که به (توزی) معروف بود وبخارج صادر می‌شد.

در سیراف سفره‌های خوب و پارچه های کتانی.

در ابرقوه جامه های پنبه‌ای و حریر.

در یزد پارچه های بسیار خوب و مرغوب ابریشمی تهیه میشد که به یزدی معروف بود و بعلت مرغوبیت منسوجات یزد در اقطار عالم توسط بازرگانان ممالك مختلف بفروش میرسید[1].

در کرمان

در سیرجان پارچه های قماش.

در زرند پارچه برای آستر لباس که آنرا بطانه میگفتند و بطانه زرندی درقرن چهارم هجری بمقدار زیاد به فارس و عراق صادر می‌شد و در آن نواحی شهرت فراوان داشت.

در بم پارچه های زیبا از پنبه بافته میشد و بنقاط دوردست صادر می گردید. عمامه و دستمال و طیلسان نیز در آنجا تهیه میشد.

۱- سفرنامه مارکوپولو.

خوزستان

بنا بگفتهٔ مقدسی مردم شوشتر در بافتن پارچه های ابریشمی ونخی استاد بودند و دیبای شوشتر در همه جا معروف بود وکسوت خانه کعبه در این شهر تهیه میشد و سلطان را نیز در این شهر طراز بود.

در شوش (سوس) جامه های خز (پارچه از ابریشم خام) می بافتند. در این شهر نیز سلطان را طراز بود.

در قرقوب پارچه قلابدوزی میبافتند که بقلابدوزی سوسنگرد معروف بود.

در بصنی که درفاصله کمتر ازیک منزل در جنوب شوش قرار داشت پرده های خوب که روی آن نوشته شده بود (کار بصنی) باطراف جهان صادر میشد. و نیز فرشهای نمد بعمل میآمد و پشم ریسی آنجا شهرت داشت[1].

در رامهرمز جامه های ابریشمی بافته میشد.

در طیب شلواربند که جز در ارمنستان مانند آن نمی بافند.

حویزه بجهت بافتن پارچه های مخصوص شبیه پارچه های بغداد شهرت داشت[2].

دورق که برسر راه حجاج که از فارس و کرمان می آمدند قرار داشت بساختن پرده معروف بود.

در اهواز یکنوع پارچه ابریشمی میبافتند که بمصرف لباس زنان میرسید.

در عسکر مکرم از ابریشم خام مقنعه و دستمال و پارچه تهیه میکردند[3].

شهرهای عراق عجم

از اصفهان انواع پارچه های ابریشمی مخصوصاً عتابی و پارچه های نخی بمقدار زیاد صادر میگردید[4].

۱- اراضی خلافت شرقی تألیف لسترنج ص ۲۵۹.
۲- همان کتاب ص ۲۶۰.
۳- احسن التقاسیم ص ٤۱۶.
٤- اراضی خلافت شرقی تألیف لسترنج ص ۲۲۰.

در ری انواع منسوجات بافته میشد. قبای خطدار ری معروف بود.

در قزوین عباهای خوشدوخت و همچنین خورجین های چرمی بعمل می‌آمد.

در قم قماشهای متنوع بافته میشد[1].

۶- قالی و فرش - آنچه از گفته جغرافیون اسلامی برمیآید در ایالات جنوبی ایران و متصرفات آل مظفر بافتن انواع افکندنی‌ها مانند فرش و گلیم و زیلو معمول بوده چنانکه مؤلف حدودالعالم گوید: از فارس بساطها و فرشها و زیلوها و گلیمهای با قیمت خیزد[2] و از گفته اصطخری و ابن‌حوقل پیداست که در جهرم گلیم و جاجیم ودر غندجان گلیم ودر اصطخر فرشهای خوب وحصیر ودر فسا قالی و گلیم بافته‌میشد ولی مؤلف کتاب راهنمای صنایع اسلامی نوشته که از قالی‌های ایران در قرن هفتم و هشتم نمونه هائی بدست نیامده و نمونهٔ قالی‌های ایران در موزه‌ها از قرن ۱۶ م قدیم‌تر نیست[3].

۶- فلزکاری - فلزکاری که درآغاز دورهٔ اسلامی‌تحت نفوذ هنر ساسانی‌قرار داشت در دورهٔ سلجوقی ترقی بسیار کرد ودر این دوره ظروف برنز وطلا ونقره‌بوسیلهٔ صنعتگران ماهر بوجود آمد ودر دورهٔ مغول صنعت فلزکاری دارای تزیینات شد که در بعضی از آنان نوشته‌ای شامل القاب وگاهی نام سلاطین مغول دیده می‌شود[4] و دراواخر این دوره کنده کاری برفلز معمول شد که مانند دورهٔ سلجوقی‌نقوش پرندگان هم برآن کشیده میشد[5].

درقرن هشتم هجری شیراز یکی ازمراکز مهم فلزکاری وبلکه کلیهٔ کارهای هنری ایران گردید. در این شهر محمدابن‌رفیع‌الدین شیرازی درسال ۷۶۲ شمعدانی

۱- اراضی خلافت شرقی تالیف لسترنج ص ۲۴۵.

۲- حدودالعالم ص ۱۳

۳- ص ۲۷۵.

۴- راهنمای صنایع اسلامی تألیف دیماند ص ۱۳۴.

۵- کتاب شاهکارهای هنر ایران تألیف آرتورپوپ -
Masterpieces of persian Art by Arthur Upham Pope.

برنجی و مزین به نقشهای طلا و نقره ساخته که اکنون جزء کلکسیون هراری[۱] نگاهداری میشود. سبک این اثر جدید دنباله همان شمعدانهائی است که در مجموعه ستورا[۲] ضبط است و شباهت به کاسه های پرنقش و نگار دارد که از نظر کیفیت با بهترین نمونه های دورهٔ سلجوقی برابری میکند.

هنرمندان این زمان با کمال قدرت توانستند صحنه های دربار - شکار - باغ چوکان بازی و داستانهای شاهنامه را در روی فلز مجسم نمایند و با دقت و ظرافتی که فقط در کارهای نقاشی و مینیاتور دیده میشود این هنر خود را بعرصه ظهور رسانیدند[۳].

علاوه بر ظروف منقش تزیینی آلات و ادوات جنگی مانند نیزه و زره و سپر و همچنین قفل سازی در فارس و اصفهان معمول بوده. طلا و نقره کاری و طلا کوب کردن و زر نشاندن بمنتها درجه کمال رسید[٤].

۷ - صنعت چوب بری و منبت کاری - که به مصنوعات مذهبی مانند رحل قرآن و ساختن منابر و درهای مساجد و بقاع متبرک و ضریحها محدود بود در دورهٔ اسلامی به اسلوب زمان ساسانیان ادامه داشت و بعداً تغییراتی در آن پیدا شد و نمونه هائی از کارهای قرون چهارم و پنجم هجری در موزه تاشکند و سمرقند موجود است و نیز از کارهای قرن ششم قسمتی از چهارچوب یک منبر در موزهٔ متروپولیتن ضبط است که کتیبه جالب توجهی دارد شامل نام کسی که آنرا هدیه کرده و نام سلطان وقت (یعنی علاءالدوله ابوکالیجار گرشاسب از دیالمه کاکویه یزد و تاریخ آن ٥٤٦ هجری است)[٥].

۱- Harari

۲- Stora

۳- کتاب میراث ایران از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب ص ۲۳۲.

٤- کتاب میراث اسلام ص ۳۰.

٥- راهنمای صنایع اسلامی تألیف دیماند. توضیح آنکه تصور میرود در اینجا اشتباهی روی داده است زیرا علاءالدوله ابوکالیجار گرشاسب از سال ٤٨٨ تا ٥١۳ ه حکومت داشته بنابراین سال ٥٤٦ که تاریخ ساخت دراست با زمان حکومت علاءالدوله گرشاسب مطابقت ندارد.

از دورهٔ مغول نمونه کمتری باقی است از آنجمله است درمسجد جامع بایزید در بسطام که درحدود سال ۷۰۷ و ۷۰۹ ساخته شده و نیز منبر مسجد نائین که در تاریخ ۷۱۱ ه ساخته شده است.

در قرن هشتم ه صنعت چوب‌بری اهمیت یافت از نمونه‌های این دوره یک رحل قرآن چوبی‌است که کتیبه آن علاوه برنام ۱۲ امام اسم‌سازنده آن یعنی حسن‌بن‌سلیمان اصفهانی را نشان میدهد وتاریخ ساخت آن ۷۶۱ ه است[1].

۸- نقاشی ومینیاتور- نبوغ هنر ایرانی در نقاشی ظاهر شده[2] با اینکه مذهب اسلام با تحریم ترسیم صورت موجودات زنده مقام نقاش را نسبت بسایر هنرمندان پائین آورده معذلک‌نقاشان ایرانی بانقاشی برروی ظروف لعابی وصیقلی استعدادخود را دراین هنر ثابت کرده‌اند.

سبک نقاشی در دورهٔ اسلامی تحت‌تأثیر سبک نقاشی دورهٔ ساسانی بود وبرروی بدل چینی‌های مینائی وصیقلی ساخت ری و کاشان انجام میشد فقط در دورهٔ مغول است که نقاشی برکتاب در ایران رواج یافت[3].

ابتدا فن نقاشی در بین‌النهرین بدست مسیحیان نسطوری و یعقوبی سوریه که دراین فن شهرت داشتند و نیز بواسطه وجود مانویان که در قرن هشتم میلادی‌عدهٔ زیادی از آنان در زمان خلافت مامون بعراق مهاجرت کرده ومورد پشتیبانی‌او واقع شده بودند رونق داشت ومرکز این مکتب نقاشی شهر بغداد بود تا اینکه این‌شهر درسال ۶۵۶ هجری بدست هلاکوخان مغول افتاد ومقر زمستانی‌خانان مغول گردید باین‌جهت هنرمندان وصنعتگران ازهمه نقاط ایران باین‌شهر آمده در دربار ایلخانان جمع‌شدند وچون آنان برای هنر وصنعت چینی ارزش‌قائل‌بودند باین‌جهت هنرمندان ایرانی تحت‌تأثیر نقاشی چین قرار گرفتند.

از نقاشی این دوره که برروی کتاب باقی مانده کتاب منافع‌الحیوان ابن -

---

۱- کتاب راهنمای صنایع اسلامی ص ۱۱۲ و ۱۲۳.

۲- تمدن ایرانی چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب ص ۲۸۵.

۳- کتاب میراث ایران ص ۲۳۵.

بختیشوع است که در کتابخانه مورگان نیویورک محفوظ است . این کتاب به امر غازان خان در مراغه استنساخ شده و مینیاتورهای آن با اسلوب مکتب عراق نقاشی شده است . دیگر کتاب جامع التواریخ خواجه رشیدالدین فضل‌الله است که دارای نمونه‌های زیبائی از نقاشی این دوره است . ایلخانان همچنین نقاشان را تشویق نموده‌اند که نسخه‌های شاهنامه‌را مصور سازند ویکی ازقدیم‌ترین نسخه‌های شاهنامه که معروف بشاهنامه دموت[1] است احتمالاً درسال ۷۲۰ هجری درتبریز استنساخ شده است .

نسخه‌های دیگر شاهنامه دارای مینیاتورهائی است که با شاهنامه دموت از حیث نقاشی فرق دارد واز آن دو نسخه کامل یکی مورخ بسال ۷۳۱ ه در کتابخانه توپ‌قاپوسرای اسلامبول ودیگری مورخ بسال ۷۳٤ ه در موزه لنین گراد باقی است و نیز اوراقی از یک نسخه سوم در مجموعه هانری‌وور پاریس است ونوشته‌ای دارد که نشان میدهد این نسخه درسال ۷٤۱ ه برای کتابخانه قوام‌الدین حسن وزیر ایالت فارس در شیراز استنساخ شده است[2] .

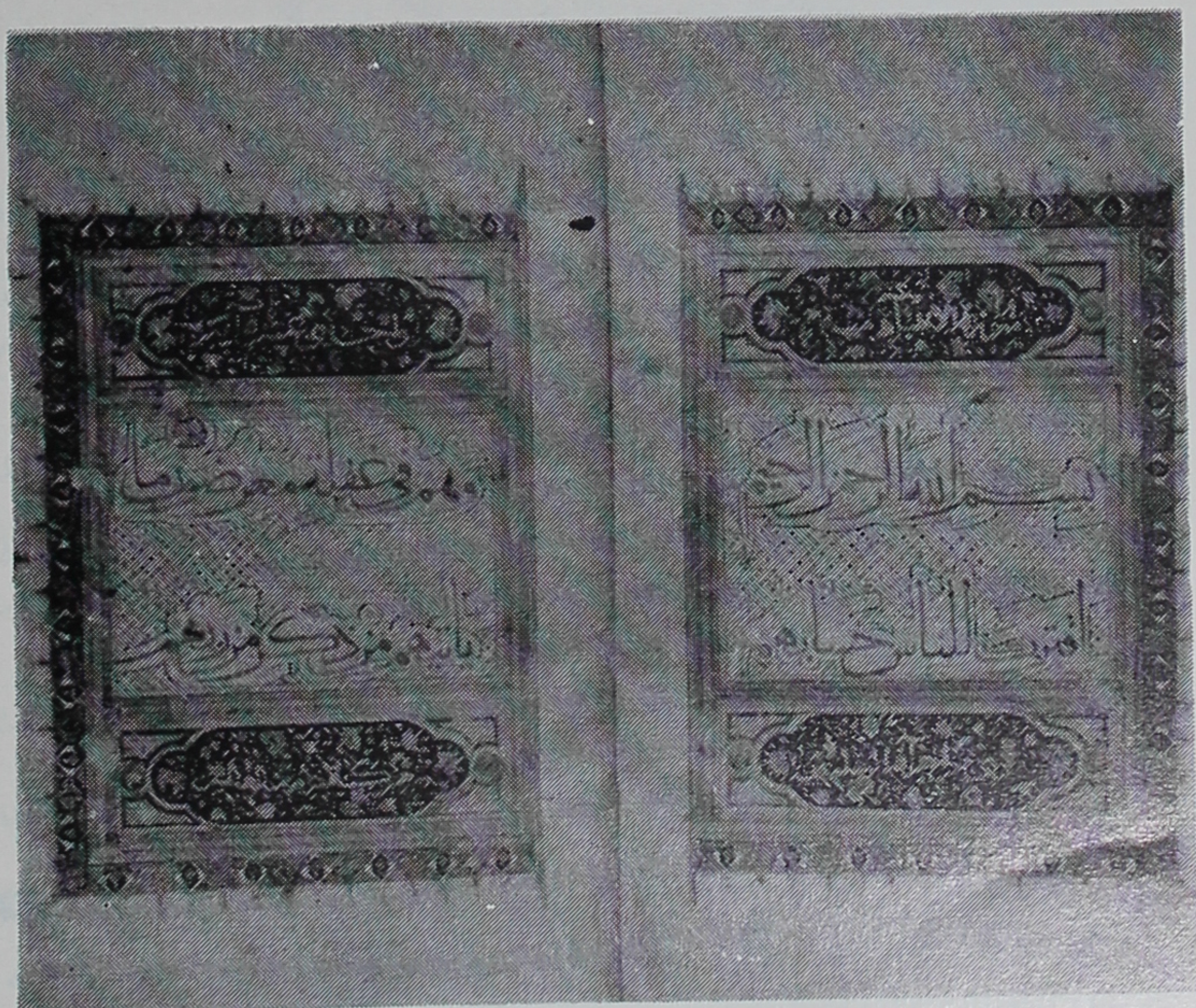
سبک نقاشی‌مینیاتورهای این نسخه که میتوان آنرا بمکتب نقاشی‌شیراز نسبت داد بخوبی نقاشی مکتب تبریز نیست وتصاویر آن با خطوط سیاه روی زمینه قرمز یا زرد نقاشی شده و رنگهای اضافی در آن کمتر بکار رفته .

در شیراز چندین نسخه خطی شاهنامه نوشته شده که سه نسخه از آن موجود است یکی بتاریخ ۷۷۲ ه است در کتابخانه توپ‌قاپوسرای اسلامبول. دومی بتاریخ ۷۹٦ ه در کتابخانه سلطنتی مصر در قاهره و سومی که تاریخ آن ۸۰۰ هجری است قسمتی از آن در موزه بریتانیا و قسمتی دیگر درمجموعه چستربیتی[3] لندن است . از آنجائیکه مینیاتورهای این نسخ بسیاری از خصایص اسلوب تیموری را که بعداً در

۱- Demotte

۲- راهنمای صنایع اسلامی تألیف دیماند ص ۵۲ .

۳- Chester Beatty



دو صفحه از قرآن بخط یحیی بن جمال صوفی که درسال ۷۴۵ ه نوشته شده

مقابل صفحهٔ ۲۵۷

هرات رشد و نمو کرد واجد است بعضی معتقدند که مرکز نقاشی تیموری شیراز بوده است. این اسلوب جدید در نسخه خطی دیوان خواجوی کرمانی نیز آشکار است و این دیوان که درسال ۷۹۹ھ در بغداد استنساخ شده درموزه بریتانیا محفوظ است[۱].

شیراز در زمان سلطان ابراهیم پسرشاهرخ نیز مرکز نقاشی بوده ودر این شهر مجموعه مصوری از بهترین اشعار فارسی که در سال ۸۱۳ھ برای او نوشته شده در مجموعه گلبنگیان و نسخه‌ای از آن در موزه بریتانیا موجود است. نسخه دیگری از شاهنامه که در کتابخانه بودلیان[۲] است به مکتب شیراز نسبت داده شده است[۳].

۹- هنرخوشنویسی وتذهیب - زیبائی‌خط ازآغاز دوره اسلامی درایران‌معمول ومورد توجه بوده وهنرمندان ایرانی که بموجب قوانین اسلام نمی‌توانستند تصویر انسانی را نقاشی کنند هنر خود را در زیبائی خط وتذهیب بکار بردند.

ایرانیان خط خوب را دوست داشتند وحتی شاهزادگان برای تعلیم حسن‌خط پیش‌معلمین مشق میکردند. قرآنهائی که در دوره اسلامی بخط خوش‌نوشته شده و تذهیب گردیده هنوز درموزه‌ها موجود است.

در دورهٔ مغولان فن خوشنویسی وتذهیب ترقی یافت واز این زمان دربعضی از موزه‌ها ومجموعه‌های خصوصی قرآنهائی که‌بفرمان سلطان محمد الجایتو (۷۰۳-۷۱۶) نوشته شده باقی است[۴].

در دورهٔ آل مظفر نیز سی جزو قرآن که بخط یحیی‌بن‌جمال‌صوفی درسال ۷۴۵ نوشته شده بود و بدست استادان فن تذهیب گردیده بوسیله خواجه جلال‌الدین تورانشاه وزیر شاه شجاع به‌مسجد جامع عتیق شیراز وقف گردید وچون مسجد جامع

۱- راهنمای صنایع اسلامی تألیف دیماند ص ۵۴.

۲- Bodleian

۳- راهنمای صنایع اسلامی تألیف دیماند ص ۳۹ و ۵۰.

۴- همان کتاب ص ۸۱.

رو بخرابی گذاشت این قرآن بامامزاده میر سید محمد منتقل شد و اکنون ۱۲ جلد از آن که هرجلدی عبارت از دوجزو قرآن است در موزه پارس شیراز محفوظ است.

سلاطین آل مظفر که مردمانی خوش‌ذوق و هنر دوست بودند هم اغلب خط خوش داشتند وهم صاحب هنران و خوشنویسان را تشویق میکردند چنانکه امیر-مبارزالدین محمد سید جلال‌بن سید عضد را که خطی خوش داشت تربیت کرد و بوزارت خود انتخاب نمود[1] شاه شجاع چنانکه در شرح حالش گذشت خطی خوش داشت. شاه منصور نیز هفت‌خط[2] را بخوبی مینوشت[3].

دیگر ازخوشنویسان شیراز عبدالله صیرفی است که درسال ۷۴۲ هـ وفات‌یافته. همچنین ملک قاسم شیرازی معاصر شاه شجاع است که علاوه برحسن خط در نقاشی نیزمهارت داشته[4]. دیگرمعروف شیرازی است که ابتدا درخدمت سلطان‌احمدجلایر بشغل کتابت مشغول بود و پس از چندی بخدمت میرزا اسکندر رفت و درکتابخانه او بکتابت اشتغال ورزید وچون حسن‌خط او در هرات بسمع شاهرخ رسید او را از شیراز طلبید و درکتابخانه خود باستنساخ کتاب مأمور ساخت. معروف شیرازی در سال ۸۳۰ هـ در هرات باتهام همکاری با احمد لر که بشاهرخ سوء قصد کرده بود دستگیر شد ودر زیر شکنجه مأمورین جان داد.

فن تذهیب در قرن هشتم منحصر بقرآن نبود بلکه در نسخه‌های مصور نیز بکار میرفت نمونه آن نسخه‌ای از کتاب مقامات حریری مورخ سال ۷۳۴ هـ است که درکتابخانه ملی وینه دیده میشود.

۱- در این باره به صفحهٔ ۱۲۳ جلد اول مراجعه کنید.

۲- هفت خط عبارت است از: ثلث - نسخ - محقق - ریحان - توقیع - تعلیق. و خواجه میرعلی تبریزی از نسخ وتعلیق خط هشتم اختراع کرد که آنرا نستعلیق گویند.

۳- تذکره خوشنویسان ص ۴۱.

۴- پیدایش خط و خطاطان ص ۲۳۴.

فن کتابت در دورهٔ تیموریان باوج ترقی خود رسید ودر این دوره بود که خط نستعلیق از ترکیب دوخط نسخ و تعلیق بوسیله خوشنویسی بنام میرعلی تبریزی اختراع شد ویک نمونه از کارهای او کتاب همای وهمایون خواجوی کرمانی‌است که در سال ۷۹۹ هـ استنساخ شده ودر موزه بریتانیا محفوظ است.

تذهیب دورهٔ تیموری سبک مشخص ومخصوص پیدا کرد وباحتمال قوی بوسیلهٔ هنرمندان مکتب شیراز بوجود آمد که دربالا بدان اشاره شد ویک نمونه‌ازتذهیب کاری مکتب شیراز در موزهٔ متروپولیتن موجود است وآن صفحه اول کتاب عجایب المخلوقات قزوینی است و تزیینات آن اشکال فرشته بسبک ایرانی و اژدها بسبک چینی و طیور بدو رنگ مختلف طلائی و رنگهای سفید و قرمز وسبز با حاشیه سیاه نقاشی‌شده است ودر حاشیه تصویر مهارت و دقت بسیار در تزیین آن بکار رفته[1].

از صنایع مربوط به کتاب صحافی وتجلید آن است. معمولاً جلد کتاب را نیز تزیین مینمودند وچرم جلد را بطرق مختلف مزین میساختند. جلد کتاب بسیارظریف بود و آنرا از چرم قرمز تیره رنگ میساختند. بعقیده پروفسور پوپ کتابهای تزیین شده اهمیت داشت و علت تذهیب کتاب احترامی است که ایرانیان نسبت بدان قائل بودند.

۱۰ - صنایع دیگر - از نوشته‌های جغرافیون اسلامی چنین برمیآید که در شهرهای جنوبی ایران علاوه برصنایع فوق صنایع و حرف دیگر نیز وجود داشته مانند ساختن شانه و قدحهای بزرگ در ری که بنا بگفته قزوینی در آثارالبلاد از چوب محکم و خوش‌تراش خانج (شمشاد که از جنگلهای طبرستان می‌آوردند) میساختند.

در قزوین انواع کمان برای تیراندازی - در قم لجام و رکاب - در اصفهان قفل هائی که شهرت داشت - درشهرهای فارس‌مانند ارجان صابون - در بندرمهروبان وشهر طارم انواع ظرفهای چرمی برای خنک کردن آب و دلوهای آب کشی در فسا

۱- کتاب میراث اسلام ص ۳۰.

خیمه وخرگاه که بخارج نیز صادر میشد . در غندجان و رودان کفش - در همدان موزه‌های خوب .

از صنایع دیگر خاتم کاری و ترصیع یعنی تزیین اسباب و اثاثیه و صندوق و جعبه وسایر اشیاء با طرح های هندسی با قطعات کوچک چوب یا عاج یا استخوان و یا صدف که هنوز هم در فارس رواج دارد .

ترقی صنایع در فارس ودیگر قلمرو آل مظفر بعلت وجود معادن و مواد اولیه ایست که در این نواحی بحد وفور یافت میشد . چنانکه بگفته جغرافیون اسلامی بین بندرعباس و کرمان معدن آهن و در کوههای اطراف اصطخر معدن قلع و زیبق وسرب ومس و گوگرد وجود داشته و رنگهای مختلف که از آنها در رنگرزی استفاده میشد دراین نواحی یافت میشد .

ازمواد معدنی دیگر مومیائی بود که درشکسته‌بندی بکارمیرفت واز دارابگرد وارجان (نزدیک بهبهان امروزه) بدست میآمد . ونیز توتیا از کوه بنان کرمان حاصل میشد . مارکوپولو از توتیای کرمان سخن رانده گوید برای چشم مفید است ودرقرن چهارم هجری این دارو از صادرات قابل توجه کرمان بود . مقدسی گوید آنرا توتیای ناودانی گویند زیرا قالبهای بزرگ که بشکل انگشتان است ازسفال میسازند وتوتیا را در آن قالبها میریزند تا بدان میچسبد و بهمان شکل باقی میماند و نیز گوید توتیا را ازکوه فراهم میآوردند و آنرا مانند آهن درکوره‌های عجیب تصفیه میکنند[1] .

ازمواد معدنی دیگر خاک سرخ است که در رنگ سازی و رنگ کردن آهن بکار میرود ودر بیشتر جزایر خلیج فارس وجود دارد .

ابن الفقیه گوید خاک سرخ (طین الاحمر) را در رنگ پارچه نیز بکارمیبرده‌اند . خاک سرخ جزیره هرموز معروف میباشد .

معدن نمک در بسیاری از نقاط ساحلی جزایر خلیج فارس مخصوصاً درجزیره هرموز فراوان است .

۱- احسن التقاسیم مقدسی.

در هرموز کوهی از نمک وجود دارد که بجبل الملح معروف است. ابن بطوطه طنجی در سفرنامه خود از معدن نمک جزیره هرموز یاد کرده گوید از نمک مزبور ظروف و جای چراغ نقش ونگاردار میساخته‌اند.

مروارید ازمنابع دریائی خلیج فارس واز قدیم صید آن معمول بوده و مرواریدی که از خلیج فارس صید میشده از بهترین نوع آن بوده و مهمترین محل صید آن اطراف جزیره کیش و بنادر شیب کوه مخصوصاً حوالی جزایر بحرین بوده است.

مبحث سوم
مذهب

در توسعه و رواج مذهب ومعتقدات دینی مردم سلاطین تأثیری بسزا داشتند. پادشاهان قبل از مغول که اغلب از عنصری غیرایرانی بودند برای اینکه سلطنت خود را رسمیت دهند و مقبول عامه سازند موافقت خلیفه اسلام را لازم میدانستند چون خلافت عباسی بدست هلاکوخان درسال ۶۵۶ ه منقرض شد از آنجا که مغولان باپیروان ادیان مختلف یکسان رفتار میکردند واز رحجان ملتی برملت دیگر وتفضیل بعضی بر بعض دیگر مجتنب بودند[1] و با معتقدات مردم کاری نداشتند از اینرو از زمان تسلط آنان مذهب شیعه که پس از انقراض دولت آل بویه درحال ضعف بود رو بقوت نهاد.

مذهب شیعه یعنی طرفداری و هواخواهی از حضرت علی و فرزندان او ابتدا در ایران رواج گرفت زیرا ایرانیان که تسلط قوم عرب را برخود ناگوار میدانستند و همیشه بافتخارات گذشته خود میاندیشیدند با رواج این مذهب در میان مسلمانان شکاف ایجاد نمودند و اتحاد و اتفاق آنانرا که بضرر استقلال خود میدانستند بنفاق مبدل ساختند و با طرفداری از بنی هاشم و پشتیبانی از بنی عباس خلافت بنی امیه یعنی دشمنان سرسخت ایرانیان را سرنگون ساختند و خود زمام امور خلفای اولیه عباسی را بدست گرفتند و آنان نیز برای جلب قلوب ایرانیان با اولاد حضرت علی خوشرفتاری نمودند تا آنجا که مأمون مرکز خلافت خود را در مرو یکی ازشهرهای خراسان قرار داد وحضرت رضا علیه‌السلام را بولیعهدی خودانتخاب نمود ولی بزودی

۱- جهانگشای جوینی ج ۱ ص ۱۸ و ۱۹.

با شهادت آن حضرت نیت ناپاک خود را آشکار ساخت و جانشینان او نیز با ترویج مذاهب چهارگانه تسنن از او پیروی کردند[1].

ظهور سلسله های اولیه ایرانی مانند طاهریان و صفاریان و سامانیان گرچه بقسمتی از ایران استقلال بخشید ولی برواج مذهب تسنن نیز کمک نمود فقط در دورهٔ محدودی در زمان آل بویه که از شمال ایران یعنی ایالاتی که دراثر تبلیغات علویان مردم آن مذهب شیعه اختیار کرده بودند برخاسته بودند این مذهب رواج یافت و حتی در بغداد مرکز خلافت عباسی نیز پیروان آن بآزادی بانجام شعایر مذهبی خود مشغول بودند. تسلط ترکان غزنوی وسلجوقی که در مذهب تسنن تعصبی خاص داشتند بار دیگر مانع پیشرفت پیروان مذهب شیعه شد تا اینکه مغولان با تصرف بغداد وانقراض خلافت عباسی به پیروان مذهب مختلف میدان فعالیت برای تبلیغ معتقدات خود دادند.

گرچه بعضی از امرای مغول براثر تحریکات عیسویان و بودائیان ومسلمانان بدشمنی برمیخاستند اما چون تکودار (۶۸۰-۶۸۳) برادر وجانشین اباقاخان مذهب اسلام اختیار کرد مسلمانان قوت گرفتند و نیز عده‌ای از مغولان به پیروی ایلخان مذهب اسلام برگزیدند. ارغون خان جانشین تکودار (۶۸۳-۶۹۰) دوباره بودائیان وعیسویان را تقویت کرد و بادولتهای عیسوی برضد مسلمین شام ومصر متحد شد.

اسلام آوردن غازان خان (۶۹۴-۷۰۳) بار دیگر مذهب اسلام راقوت داد و بحکم او کلیساهای مسیحیان و معابد یهود در تمام آذربایجان مخصوصاً تبریز منهدم گردید.

رسمیت یافتن مذهب اسلام در زمان غازان خان باعث شد که از آن پس ایرانیان بجای اطاعت از رسوم وعادات مغولان در کارهای دولتی واجتماعی ازقواعد و قوانین مذهب اسلام که مدتی متروک شده بود پیروی کنند.

۱- کتاب سازمانهای تمدن امپراطوری اسلام تألیف گویارد فرانسوی ص ۳۸.

تأثیر مذهب اسلام در غازان خان بااجرای اصلاحاتی که او درامور مالیاتی ونظامی وقضائی نمود ظاهر گردیده او عدالت اجتماعی را که از آثار معتقدات مذهبی است اجرا کرد و دست حکام وعمال ظالم مغول را ازسر دهقانان و کشاورزان کوتاه ساخت و به‌آبادی خرابی‌ها پرداخت . نتیجه دیگر اسلام آوردن غازان خان قطع ارتباط ایلخانان با مغولان غیر مسلمان مغولستان بود و در نتیجه دولتی مستقل در ایران تشکیل یافت.

از خصایص دوره ایلخانان قوت یافتن مذهب شیعه اثنی‌عشری است زیرا با انقراض خلافت عباسی یعنی پناهگاه پیروان مذهب تسنن پیروان مذهب شیعه نیرو گرفتند وعلماء شیعی‌مذهب چون سید رضی‌الدین بن طاوس (متوفی درسال ٦٦٤) و میثم بن علی بحرانی (متوفی درسال ٦٧٩) و بهاءالدین اربلی (متوفی درسال ٦٩٣) و علامه حلی (متوفی درسال ٧٢٦) مورد احترام قرار گرفتند.

بعد از غازان خان مذهب شیعه قوت بیشتری یافت وسلطان محمد الجایتو (٧٠٣-٧١٦) که ابتدا مذهب تسنن اختیار کرده بود بعداً بمذهب شیعه گروید با اینکه در آخر عمر از این مذهب برگشت معذلک عمل او باعث شد که پیروان مذهب شیعه تا اندازه‌ای نیرو بگیرند.

بعد ازانقراض دولت ایلخانی و تجزیه ایران بدولت‌های کوچک دو دولت شیعی‌مذهب در ایران تشکیل شد یکی سربداران درخراسان ودیگری دولت‌سادات مرعشی در مازندران.

سربداران برای برانداختن حکومت ظالمانه مغول و رفع ظلم بوسیله دو برادر بنام حسن وحسین حمزه در قریه باشتین از قراء سبزوار قیام نمودند . این دو برادر بیاری مردم باشتین وبکمک شیعیان ساکن این ناحیه برعمال مغول تاختند وجمعی از آنان را بقتل‌رسانیدند واین واقعه مقارن مرگ سلطان ابوسعید بهادرخان بود . در این موقع امیرعبدالرزاق از مقربان دولت سلطان ابوسعید که پس ازمرگ اوبسبزوار آمده بود توانست بکمک شیعیان دولتی در خراسان غربی تشکیل دهد . او برای

تحکیم اساس دولت خود پشتیبانی پیروان شیخ حسن جوری را خواستار شد وباشیوخ وصوفیان این ناحیه که بدوستی آل علی شهرت داشتند ارتباط حاصل نمود وبا سران مذهب تشیع که در خارج ایران مخصوصاً در جبل عامل که آنزمان مرکز تشیع بود مکاتبه نمود.

قیام دیگر در مازندران بوسیله سید قوام‌الدین مرعشی صورت گرفت. اگر چه در مازندران از مدتها پیش مذهب شیعه رواج داشت ولی سید قوام‌الدین مرعشی که خود یکی از پیشوایان صوفیه بود باین مذهب رسمیت داد.

با وجود پیشرفتی که دراین دوره درمذهب تشیع حاصل شد و بطوریکه گفته شد دوسلسله سربداری و قوامیه مرعشیه در خراسان و مازندران این مذهب را رسماً پذیرفتند معذلک مذهب غالب مردم ایران مخصوصاً درجنوب و قلمرو دولت آل مظفر تسنن بود. اصطخری گوید مردم شیراز و پسا مذهب سنت وجماعت دارند بمذهب اهل بغداد و فتوی بمذهب اصحاب اهل حدیث کنند. حمدالله مستوفی نیز در نزهت‌القلوب گوید مردم شیراز سنی شافعی مذهب‌اند و اندک حنفی و شیعی نیز باشد[1]. ازگفته ابن‌بطوطه پیداست که مردم فارس در مذهب تسنن تعصب نیز داشته‌اند زیرا گوید: سلطان الجایتو مذهب تشیع را پذیرفت فرمان داد که مردم را همه‌جا بقبول این مذهب وادار کنند و بشهرهای عراق عرب وعراق عجم و فارس و آذربایجان و اصفهان و کرمان وخراسان فرمانها فرستاد و مأمورینی اعزام داشت. مأمورین سلطان پیش ازهمه بشهرهای بغداد واصفهان وشیراز رسیدند. مردم اصفهان و شیراز از قبول فرمان سلطان الجایتو امتناع کردند بعد گوید: سلطان فرمان دادتا قاضیان هرسه شهر را بحضور او بفرستند. اولین کسی از آنان که پیش سلطان رسید مجدالدین اسمعیل قاضی شهر شیراز بود.

۱- نزهت‌القلوب ص ۱۳۸.

در آن هنگام سلطان درقراباغ اقامت داشت فرمود که قاضی را درجلوی سگها بیندازند این سگها که برای دریدن آدمی تربیت شده بودند چون در برابر قاضی مجدالدین رسیدند از حمله باو خودداری کردند ودر برابر او دم جنبانیدند . سلطان که از واقعه باخبر شد پابرهنه از خانه بیرون دوید وخود را در قدم قاضی انداخت و برپای او بوسه زد ودست او را گرفته جامه هائی‌را که برتن خود داشت باوبخشید و این عمل در نزد مغولان نشانه بزرگترین درجه لطف و مکرمت سلطان باشد . سلطان باین سبب مذهب تشیع را فروگذاشت و فرمان داد که طریقه اهل سنت و جماعت همچنان محفوظ بماند و قاضی را با عطایای زیاد و نهایت احترام بشهر خود مراجعت داد[۱] .

این حکایت راست یا نادرست مبین آن است که نفوذ مذهب تسنن ومقاومت مردم ایران در برابر فرمان ایلخان بدرجه بود که سلطان الجایتو ناچار از مذهب تشیع دست برداشت ومجدداً مذهب سنت وجماعت اختیار کرد .

غیر از شیراز مردم سایر شهرهای فارس نیز مذهب سنت داشتند چنانکه مؤلف نزهت‌القلوب گوید : مردم کازرون شافعی مذهبند[۲] و مردم جبل جیلویه (کوهگیلویه) نیز شافعی باشند[۳] ومردم کوار وشهرك نیز ازمذهب امام‌شافعی تبعیت نمایند[٤] .

دربارهٔ سایر شهرهای تابع دولت آل مظفر گوید : مردم یزد اکثر برمذهب امام شافعی باشند[٥] و مردم اصفهان اکثر سنی و شافعی مذهبند[٦] . ابن بطوطه نیز

۱- سفرنامه ابن بطوطه ص ۱۹۶ .

۲- نزهت‌القلوب ص ۱۵۱ .

۳- همان کتاب ص ۱۵۳ .

٤- همان کتاب ص ۸٤ .

٥- همان کتاب ص ۱٤۳ .

٦- همان کتاب ص ۵۳ .

مردم یزد را شافعی مذهب نوشته است[1].

با وجود رواج مذهب سنت در فارس از قدیم سادات جماعتی کثیر بودند و قدرتی عظیم داشتند تا آنجا که اتابک ابوبکربن سعد (۶۲۳-۶۵۸) املاک بزرگان سادات ومشاهیر قضات‌را گرفته وصاحبان آن را درمعرض بازخواست قرار داد وقاضی عزالدین العلوی را که خاندان او سمت قاضی القضاتی داشت ازشغل خود عزل کرد و تمامی املاک موروث و مکتسب او را متصرف شد باین بهانه که سادات در شیراز قومی انبوهند اگر ثروت و مال و وسعت املاک و منصب حکومت و قضا را با هم داشته باشند ممکن است هوس سلطنت درضمیر آنان جای گیرد وحکومت‌را ازتصرف او خارج سازند.

مؤلف نزهت‌القلوب نیز گوید: در شیراز سادات بزرگ صحیح النسب‌اند و آثار رسول (صلعم) دارند که اثری نیکو دارد واهل آنجا درویش‌نهاد و پاک اعتقاد باشند و بکمتر کسبی قانع. در طاعت وعبادت حق تعالی درجه عالی دارند و هرگز آن مقام از اولیاء خالی نبوده است بدین‌سبب او را برج اولیاء گفته‌اند[2].

ابن بطوطه نیز گوید: مردم شیراز خصوصاً زنان این شهر بزیور صلاح و سداد و دین وعفاف آراسته‌اند[3]. و نیز گوید: شیراز از جمله شهرهائی است که سید درآن بسی زیاد است ومن از اشخاص موثق شنیدم که عده سادات شیراز آنها که مستمری دارند ازکوچک و بزرگ هزار وچهارصد و کسری است.

دریزد نیز سادات جماعتی عظیم‌را تشکیل میدادند. با اینحال بطوریکه گفته شد مذهب اکثریت مردم سنت وجماعت بود و سلاطین آل مظفر نیز که خود باین

۱- سفرنامه ابن بطوطه ص ۲۰۱.

۲- نزهت‌القلوب ص ۱۳۸.

۳- سفرنامه ابن‌بطوطه ص ۱۹٤.

مذهب معتقد بودند پیروان مذهب تسنن را تقویت میکردند . از دلایل اعتقاد سلاطین مزبور بمذهب تسنن بیعت امیرمبارزالدین محمد از المعتضدبالله ابوبکرخلیفه عباسی مصر است ونیز بیعت شاه شجاع از القاهربالله محمدبن ابی بکر عباسی میباشد[۱] بنا بنوشتهٔ مؤلف هزار مزار شاه شجاع مذهب اهل سنت داشته است . شاه شجاع منصب قضاء شیراز و توابع را به مولانا بهاءالدین عثمان کوهگیلوئی که از علماء شافعی بود واگذاشت و با این عمل دست قضات شافعی را در اجرای قوانین این مذهب بازگذاشت . از دلایل دیگر اعتقاد سلاطین آل مظفر بمذهب سنت این است که آنان در سکه هائی که ضرب مینمودند نام خلفای اربعه را نقش میکردند .

تصوف ـ تصوف یعنی توجه بسوی خدا و روی آوردن بعبادت و اعراض از زخارف و زیورهای دینوی و پرهیز از مال و جاه و دوری از خلق و پناه بردن بکنج خلوت برای عبادت[۲] . بنابراین صوفیان از لذات دنیا روگردان بودند و انزوا و گوشه نشینی و قناعت را بتلاش و کوشش در راه بهبود زندگی ترجیح میدادند.

شمس الدین محمد آملی گوید : صوفی بعد از ایمان بخدا و اعتقاد بپیغمبری حضرت محمد بمرحله سلوك میرسد و آن پیروی کامل از قانون اسلام است . صوفی باید همیشه با وضو و طهارت باشد و خلوت گزیند و از هرشغلی فراغت جوید و در خوردن و نوشیدن میانه‌روی کند تابتواند روزه‌دار باشد. ترك خواب کند و ببیداری انس گیرد تا تنش ضعیف شود . و نیز کمال اعتقاد بشیخ را توصیه کرده گوید: باید مرید همیشه ملازم صحبت او باشد و تسلیم تصرفات او گردد و بهرچه فرماید منقاد و راضی باشد و بهیچوجه چه درظاهر وچه درباطن بخود مجال اعتراض برکارهای

۱- برای اطلاع از تفصیل این واقعه به صفحات ۱۰۰ - ۱۲۵ - ۱۵۵ جلد اول کتاب نگاه کنید.

۲- مقدمه ابن خلدون جلد دوم ص ۹۷۶.

او ندهد ودر برابر او چنان سلب اختیار از خود کند که بی‌اشاره او بهیچ کاری از امور دینی و دنیاوی وسجاهدت و ریاضت دست نزند و در محضر او ادب نگاه دارد وسخن بلند نگوید و با او بگشاده‌روئی رفتار کند وهرگاه خواست با شیخ سخن گوید متوجه آن باشد که شیخ فراغ خاطر دارد یا نه. سالک باید به‌تزکیه وتخلیه نفس قادر شود و تزکیه اتصاف نفس است بصفت فنا و ترک دنیا و کشتن آرزو در دل و تخلیه اتصاف نفس است بصفت بقا و آن تخلق به‌اخلاق الهی است[1].

گرچه تصوف در اواخر قرن دوم هجری در ایران رواج یافت ولی رونق بازار آن در دورهٔ مغول بود زیرا در این دوره مردم مصیب‌زده برای آرامش خاطر باین طریقه متوجه شدند درنتیجه خانقاه‌ها رونق گرفت ومشایخ صوفیه که از میان امرا و بزرگان مغول معتقدانی پیدا کرده بودند درامور سیاسی صاحب نفوذ شدند وپناهگاهی برای ستمدیدگان گردیدند.

رؤسای صوفیه که از بزرگان مذهب شیعه نیز بودند بعلت اقبال مردم ازاین طریقه قدرت اجتماعی بزرگی یافته ودر تشکیل حکومتهائی براساس مذهب شیعه مؤثر افتادند چنانکه سابقاً نیز گفته شد مشایخ صوفیه جوریه درخراسان از اتباع شیخ خلیفه (متوفی در سال ۷۲۶) درتشکیل دولت سربداران تأثیر فراوان داشتند وشیخ حسن جوری بعد از کشته شدن شیخ خلیفه در سبزوار و نیشابور و دیگر شهرهای خراسان بدعوت پرداخت و در جنگ‌های سربداران با آل کرت شرکت نمود و آنان را دراین نبردها یاری داد.

پیروان میرقوام‌الدین مرعشی نیز درمازندران از آشفتگی امور این‌سامان استفاده کرده حکومتی مستقل تشکیل دادند. شیخ صفی‌الدین اردبیلی (متوفی درسال ۷۳۰) و فرزندانش صدرالدین موسی وشیخ خواجه‌علی وشیخ ابراهیم وسلطان جنید وسلطان حیدر که در اردبیل بساط ارشاد گسترده بودند در امور آذربایجان دخالت مینمودند

۱ـ نفایس‌الفنون فصل سوم مقاله سوم.

و با امرای این سامان درجنگ وصلح بودند تا بالاخره بتشکیل دولت صفویه بدست شاه اسمعیل نایل آمدند.

وظایف مقامات روحانی - وظایف مقامات روحانی در درجه اول رسیدگی بامور دینی مسلمانان و پیش‌نمازی بود که از وظایف سلطان خارج بود. ابن خلدون پیش‌نمازی (شاید مقام شیخ الاسلامی) را بالاتر از مقام پادشاهی میداند[1]. فتوی دادن نیز وظیفه‌ای بود که دارنده آن دربارهٔ علمای دین و مدرسان کنجکاوی میکرد واین وظیفه بکسانی واگذار میشد که شایسته بود[2].

دیگر از وظایف روحانیان مدرسی بود که بآموختن طلاب علوم میپرداختند.

اما قضات که ابتدا کارشان منحصر به حل وفصل اختلافات متداعیان بود بتدریج درامور سیاسی نیز دخالت کردند و کارهای مهم کشوری اغلب بآنان محول می گردید[3].

معمولاً کار قضات بکسانی واگذار می‌شد که باصول قوانین مذهبی مطلع

۱- مقدمه ابن خلدون جلد اول ص ۴۳۲.

۲- شاردن گوید: بمنظور ممانعت از مداخله و اعمال نفوذ روحانیان در امور سیاسی از چند قرن پیش قاضی در ایران محدود گردید. این منظور با ایجاد مقاماتی نظیر صدر و شیخ الاسلام جامه عمل پوشید. اینان همان وظایف قاضی را بعهده دارند و اختیارات قاضی خصوصاً به وصایا و نکاح وطلاق (البته در زمان صفویه) محدود گردیده.

۳- ابن خلدون دور کردن فقیهان و قضات را از دستگاه دولت و عدم مشورت با آنان در امور ملکی را لازم میداند و گوید جریان امر پادشاهی وسلطنت برمقتضای اصولی است که طبیعت عمران و اجتماع حکم میکند واگر جز این بود دستگاه پادشاهی از مرحله سیاست دور میشد (جلد ۱ ص ۴۴۱).

ونیز گوید: مشورت باچنین کسانی دربارهٔ مسائل واحکام دین است که ازآن اطلاع دارند (همان کتاب وهمان صفحه).

بودند و ایمانی استوار و اخلاقی پسندیده داشتند . قاضی معمولاً از طرف سلطان انتخاب میشد .

محتسب وظیفه دینی از نوع امر بمعروف و نهی از منکر داشت و از وظایف دیگر او ممانعت مردم از ارتکاب به هرنوع عمل خلاف شرع و نظارت در امور معاش مردم و جلوگیری از تزویر وتقلب کسبه بود .

مبحث چهارم

کیفیت علم و دانش در قرن هشتم هجری

هجوم مغولان بایران شهرها را باخاك یکسان کرد ومدرسه‌ها ومراکزدانش را ویران ساخت و بنا بگفته عطاملك جوینی مؤلف تاریخ جهانگشا «بسبب تغییر روزگار وتأثیر فلك دوار و گردش گردون دون واختلاف عالم بوقلمون مدارس درس مندرس ومعالم علم منطمس گشته وطبقه طلبه آن در دست لگدکوب حوادث پایمال زمانه غدار و روزگار مکارشدند وبصنوف صروف فتن ومحن گرفتار و درمعرض تفرقه و بوار معرض سیوف آبدار شدند ودر حجاب تراب متواری ماندند».

هنر اکنون همه درخاك طلب باید کرد

زانکه اندر دل خاك‌اند همه پر هنران[1]

با اینهمه جنوب ایران که بتدبیر اتابکان فارس از تطاول یغماگران مغول محفوظ مانده بود محل اجتماع دانشمندان شد. باین‌جهت در قلمرو آل‌مظفر مدارس و مراکز علمی رونق سابق را داشت و چراغ علم و دانش پرنور بود.

در یزد از زمان حکومت اتابکان یزد و همچنین در دوران سلطنت آل مظفر مدارس چندی بنا گردید از آنجمله است مدرسه اتابك عزالدین لنگر (متوفی درسال ۶۰۴) که خود درآنجا بخاك سپرده شد - مدرسه‌ای که کیکاوس پسر اتابك‌عزالدین در وسط شهر ساخت ومدرسه‌ای که ابومنصور اسفهسالار (متوفی درسال ۶۲۶) بنا نمود و مدرسه و مسجدی که غلام او موسوم به آقسنقر ساخت[2] و زنش صفوة‌الدین یاقوت ترکان آنرا بپایان رسانید و باینجهت به صفوتیه موسوم شد . مدرسه‌ای که

۱- تاریخ جهان گشا ص ۳.

۲- تاریخ جدید یزد ص ۷۶.

بدستور خواجه رشیدالدین فضل‌الله وزیر بنا شد و بنام او بمدرسه رشیدیه معروف گردید. خواجه رشیدالدین فضل‌الله باین مدرسه اراضی وقنوات وحوانیت و بساطین وقف کرد. مدرسه‌ای که شاه یحیی نزدیک خانقاه امیرمبارزالدین محمد بنام نصرتیه بنا کرد[1]. مدرسه‌ای که عمه شاه‌یحیی نزدیک مزار شیخ الاسلام تقی‌الدین دادامحمد از مشایخ صوفیه (متوفی بسال ۷۰۰) بنا کرد. مدرسه‌ای که سید رکن‌الدین وزیر شاه یحیی در وسط شهر ساخت و مدرسه‌ای که رکن‌الدین محمدبن نظام‌الحسینی (متوفی بسال ۷۳۲) از بزرگان یزد وقاضی شهر بنا کرد واین مدرسه برجی معروف ببرج وقت وساعت داشت که معروف بود. پسر او شمس‌الدین محمد مدرسه‌دیگری بنام شمسیه ساخت و موقوفه‌ای برای آن ترتیب داد ودر ابرقوه واصفهان و کازرون و شیراز وقم و کاشان و ساوه و ری وهمدان وقزوین وسلطانیه و تبریز هم مدارس و خانقاهها و مؤسسات خیریه‌ای بنا نمود[2]. مدرسه‌ای که کمال‌الدین ابوالمعالی برهان الدین لطف‌الله بسال ۷۳۰ بنا کرد بنام مدرسه کمالیه که دارای بیت‌الادویه (دارو-خانه و شفاخانه) نیز بود[3]. مدرسه صاعدیه که خواجه رکن‌الدین صاعد وزیربسال ۷۶۲ بنا کرد. مدرسه غیاثیه از آثار غیاث‌الدین علی عقیلی که درسال ۷۶۷ بنانمود و موقوفات بسیاری برای آن ترتیب داد. دیگر مدرسه غیاثیه چهارمنار که آن را سید غیاث‌الدین علی وزیر شیخ ابواسحق اینجو درسال ۷۴۶ ساخت وچون درهمین سال کشته شد او را بیزد آورده در مدرسه‌اش مدفون ساختند[4]. مدرسه عبدالقادریه در بناهای خواجه عبدالقادربن خواجه کمال‌الدین محمد سدید از درباریان سلطان ابوسعید که درسال ۷۳۴ بنای آن بپایان رسیده است[5]. مدرسه امیرآخوریه‌از بناهای

۱- تاریخ جدید یزد ص ۹۴.

۲- همان کتاب ص ۱۴۰ و ۱۴۲.

۳- همان کتاب ص ۱۴۷ و ۱۴۸.

۴- تاریخ جدید یزد ص ۱۵۱.

۵- همان کتاب ص ۱۵۳ و ۱۵۴.

محمدبن محمودبن قاسم امیر آخورباشی امیر مبارزالدین محمد که بنای آن در سال ۷۵۹[1] پایان یافت. مدرسه اصیلیه از آثار اصیل الدین محمدبن مظفر عقیلی که درسال ۷۳۰ ساخته شده[2].

درشیراز نیزمدارس وخانقاه‌ها وجود داشت و بنابگفتهٔ حمدالله‌مستوفی مجموع جوامع و خوانق و مدارس و مساجد و ابواب‌الخیر که ارباب تمول ساخته بودند از پانصد بیشتر بود[3].

در کرمان وخوزستان نیز مدارسی از این قبیل وجود داشت.

علوم متداول این زمان را بسه دسته: علوم دینی - علوم عقلی - وعلوم ادبی میتوان تقسیم کرد.

اول علوم دینی - بطوریکه قبلاً گفته شد از اواخر دوران ایلخانان مذهب تشیع مورد توجه سلاطین این سلسله گردید و شیعیان با روی کار آمدن سلسله های شیعی مذهب مانند سربداران در خراسان و سادات قوامیه مرعشیه در مازندران قوت گرفتند و دانشمندان شیعی مذهب بتدوین کتب دربارهٔ فقه شیعی ودیگر فروع آن پرداختند و در مقابل علمای مذهب تسنن مخصوصاً درجنوب ایران با پشتیبانی سلاطین متعصبی مانند امیرمبارزالدین محمد مظفر در رواج قواعد و قوانین معتقدات خود بتألیفاتی پرداختند و یا بر کتب گذشتگان شرح و حاشیه نوشته فهم مطالب آن را برای پیروان خود آسان‌تر ساختند. از مدارس متعددی که در یزد و شیراز و کرمان و خوزستان دراین دوره بنا شده میتوان درجه توجه مردم را بتحصیل علوم مذهبی دریافت.

بیشتر علمای مذهبی درفنون مختلف مانند قرائت وتفسیر قرآن، علم‌حدیث، فقه و اصول، کلام دست داشتند و نیز مقام قضاوت ممالک از طرف سلاطین وقت

۱- تاریخ جدید یزد ص ۱۵۳ و ۱۵۴.

۲- همان کتاب ص ۱۵۶ و ۱۵۷.

۳- نزهت‌القلوب حمدالله مستوفی ص ۱۳۸.

دراختیار آنان قرارداشت وبعلت زهد و ورعی که غالب آنان داشتند درنزد پادشاهان محترم بودند و مردم نیز آنان را در مقابل مظالم عمال دولت پناهگاهی برای خود میشناختند.

دوم علوم عقلی - این نوع از علوم نیز در آغاز بعلت وجود دانشمندانی چون خواجه نصیرالدین طوسی رونقی داشت ولی در اثر تسلط مغولان و قتل وغارت آنان عده‌ای از دانشمندان یا کشته شدند و یا باطراف مهاجرت کردند با اینحال بعد از سقوط بغداد و ضعف وسستی که در راه پیشرفت مذهب پیدا شد علوم عقلی که قبلاً دراثر تعصب علمای دین ازترقی بازمانده بودجانی گرفت معذلک صوفیه وخانقاهیان این بار بمخالفت با دانشمندان علوم عقلی پرداختند حتی ابن خلدون که دانشمندی نامدار بود بفلاسفه تاخته ودر ابطال فلسفه فصلی مشبع آورده و در رد صناعت نجوم وکیمیا داد سخن داده است.

با وجود این در این دوره بین علوم عقلی و دینی نزدیکی ایجاد شده چنانکه فلاسفه از مباحث کلام نیز صحبت داشته‌اند و یا فقها از موضوعات فلسفی بحث کرده‌اند.

در این دوره مراکزی مانند شیراز و اصفهان و بغداد محل اجتماع دانشمندان علوم عقلی گردید که در موضوعات مختلف آن چون منطق - حکمت - ریاضیات - هیأت - موسیقی و طب کتب با ارزشی نوشته‌اند.

از علوم عقلی ریاضیات و نجوم در قرون هفتم وهشتم درحال ترقی بود زیرا ایلخانان که بتأثیر وضع کواکب در زندگی وامور عالم معتقد بودند برصد کواکب میلی داشتند بطوریکه در عهد آنان سه رصدخانه بامر هولاکو و غازان‌خان وسلطان محمد اولجایتو ساخته شد و مهمترین آن رصدخانه مراغه بود که مرکز اجتماع دانشمندان و علمای ریاضی مانند خواجه نصیرالدین طوسی و الموید العرضی و فخر داعی وفخر اخلاطی و نجم‌الدین دبیران گردید.

مراغه در این زمان بعلت اجتماع دانشمندان فوق‌الذکر یکی از بزرگترین

مراکز علوم عقلی مخصوصاً علم ریاضی شد و رصدخانه غازان‌خان درتبریز وسلطان محمد اولجایتو در سلطانیه نیز در تحت تأثیر این مرکز علمی قرار داشتند.

در یزد نیز رکن‌الدین محمدبن نظام‌الحسینی رصدخانه‌ای درمدرسه رکنیه که از بناهای او بود ایجاد نموده بود و آن عبارت از دومناره بود در مقابل درگاه مدرسه. بر یک منار مرغی از مس ساخته بود ازهرطرف که آفتاب بود آن مرغ روی بآفتاب میکرد. برمناره دیگر علمی قرار داده بود که هنگام ۵ نوبت که طبل زده میشد آن علم برمیآمد و برسر آن مناره چرخی چوبین ساخته بود که به ۳۶۰ قسمت تقسیم شده بود وهر روز که آفتاب برمیآمد در یکی از این قسمتها بحروف‌ابجدنموده میشد. برچهارگوشه چرخ چهار دایره نهاده و در هر دایره سی خانه کشیده و نام ماههای ترک و رومی وعربی و جلالی در آن نوشته بودند. هر یکروز که میگذشت یک خانه از آن دایره سیاه میشد. از دو دریچه که در بالای چرخ بود دو مرغ رومی سر بیرون میکردند و مهره روئین در طاس که زیر آن نهاده بودند میانداختند وچرخ درگردش میآمد و از آن ۱۲ تخته سفید که نشان ۱۲ ساعت بود هرساعت یکی میافتاد و تخته سیاه بجای او میآمد و برای تعیین ساعات شب در طرف دیگر صفحه مزبور ۱۲ تخته دیگر گذاشته شده بود با ۱۲ چراغ که هرساعت یک چراغ خاموش میشد. این بنا که برای نمودن اوقات شب و روز وماه وسال ساخته شده‌بود درسال ۷۲۵ بنا گردیده بود.

سوم علوم ادبی - درقرن هشتم علوم ادبی نیز مانند لغت وصرف ونحو وعلم بلاغت رونقی داشت ولی دانشمندان این علوم مانند علوم دیگر کمتر ازخودتألیف وتصنیف بجا گذاشته‌اند بلکه بیشتر بمطالعه آثارگذشتگان پرداخته برآن شروح و وحواشی نوشته ویا باتلخیص واختصار آن کتب کار تعلیم‌وتربیت را آسان‌ساخته‌اند و با اینکه دراین دوره بعلت سقوط بغداد وانقراض خلافت عباسی ایران از ممالک اسلامی مغرب جدا شده معذلک اغلب دانشمندان ایرانی کتابهای خود را بزبان عربی تألیف کرده‌اند.

دراین دوره براثر توجه سلاطین آخری مغول وعده‌ای از پادشاهان دوره فترت مانند شاه شجاع مظفری وملک فخرالدین کرت وملک نصرت‌الدین لر وسلطان اویس جلایری بازار شعر وشاعری رونق گرفت وشعرای بزرگی بمنصه ظهور رسیدند.

از مطالعه درتاریخ ادبیات ایران چنین معلوم میگردد که درادوار پرهرج و مرج ، ادب فارسی بیشتر از اوقات دیگر رواج و رونق داشته . در دورهٔ فترت بعد از مغول که یکی از اعصار پراغتشاش وهرج ومرج ایران است شعرا وادبای نامداری بظهور رسیده‌اند. علت شاید وجود دربارهای کوچک سلاطین متعدد محلی بوده که همه بایکدیگر رقابت داشته وسعی میکرده‌اند که بر یکدیگر تفوق پیدا کنند وبوسیله مدایحی که شعرای آن زمان از سلاطین میکرده‌اند معروف گردند . شاعر نیز هرگاه محیطی‌را برای پیشرفت افکارعالیه خود مناسب نمیدید بدربار سلطان دیگری میرفت و او را مدح میگفت از اینجهت ایران بلافاصله بعد از انقراض دولت ایلخانی وپیش از هجوم تیمور برای شعرا میدانی برای خودنمائی شد.

بعلاوه دراین دوره بیشتر سلاطین اهل‌فضل بودند وطبع‌شعر نیز داشتندمانند شیخ ابواسحق اینجو و شاه شجاع مظفری و سلطان اویس جلایری و سلطان احمد جلایری وسلطان احمد برادر شاه شجاع .

اینک بمعرفی بزرگان علم وادب و اعاظم عرفا وحکمای این دوره که درقلمرو دولت آل مظفر بوده‌اند میپردازیم .

اول عرفا وحکما وعلما

۱ـ باباافضل کاشانی ـ (متوفی درسال ۷۰۷ هـ) خواجه افضل‌الدین محمدبن حسن مرقی کاشانی معروف به بابا افضل از عرفا و حکمای معروف و از مردم مرق کاشان است و بیشتر عمر خود را درکاشان بسر برده ومدفنش در مرق زیارتگاه است . او تألیفات بسیاری بزبان فارسی دارد مانند : المفیدللمستفید ـ خردنامه ـ ره انجام‌نامه ـ ترجمه رساله نفس ارسطو ـ جاودان نامه ـ مدارج‌الکمال ـ ساز و پیرایه

شاهان پرمایه - عرض‌نامه - رساله‌ای درمنطق - رساله تفاحیه منسوب به ارسطو - منهاج‌المبین - مبادی موجودات[1].

بابا افضل شعر فارسی نیز میگفته و رباعیات او بچاپ رسیده است.

۲- علامه‌قطب‌الدین محمودبن مسعودبن مصلح کازرونی شیرازی (۶۳۴ - ۷۱۰) - ابتدا مقدمات طب را نزد پدر خود ضیاءالدین مسعودبن مصلح کازرونی فرا گرفت و در ۱۴ سالگی بعد از فوت پدر در سال ۶۴۸ بسمت پزشکی و کحالی بیمارستان شیراز برقرار شده و ده سال در آنجا کار کرد. بعد کلیات قانون را نزد عم خود کمال‌الدین ابوالخیربن مصلح کازرونی و حکیم شمس‌الدین محمدبن احمد کیشی وشرف‌الدین زکی بوشکانی که ازمعلمین معروف طب بودند آموخت. چون بخدمت خواجه نصیرالدین طوسی رسید مشکلات خود را پیش او حل کرد. بعد از آن با پزشکان خراسان و عراق و بغداد و روم ملاقات کرد واشکالات خود را نزد آنان رفع نمود. سپس درمصر شروح جدیدی را از قانون مخصوصاً شرح قرشی رامطالعه کرد آنگاه خود بشرح آن و جواب ایرادات گذشتگان پرداخت و کتاب خود را بنام سعدالدین ساوجی (متوفی درسال ۷۱۱) وزیر غازان‌خان‌التحفه‌السعدیه نامید[2].

اومدتی در رصدخانه مراغه خواجه نصیرالدین‌طوسی را یاری داد سپس بروم رفت ومدتی قاضی شهر سیواس و ملطیه شد با صدرالدین قونیوی ومولاناجلال‌الدین رومی ملاقات کرد ولباس اهل تصوف پوشید بعد به‌تبریز بر گشت ودرنزد ایلخانان باحترام بزیست ودراین‌شهر درسال ۷۱۰ ه وفات یافت ودرجنب مقبره قاضی بیضاوی مدفون شد.

۱- برای اطلاع بیشتر برسائل ومکاتیب واشعار او به کتاب « مصنفات افضل‌الدین محمد مرقی کاشانی » که از محل موقوفه استاد محترم آقای دکتر مهدوی وبوسیله دانشگاه تهران انتشار یافته مراجعه شود.

۲ - کامل‌ترین نسخه این کتاب درکتابخانه مدرسه عالی سپهسالار تهران موجود است.

علامه قطب‌الدین شیرازی علاوه براستادی در حکمت و طب و هیأت مردی درویش مسلک و خوش‌مشرب و بذله گو بود و بـزبان فارسی وعربی تألیفاتی دارد از آنجمله است : شرح قانون ابن‌سینا درطب بنام التحفه‌السعدیه که گفته شد ـ شرح حکمت الاشراق شیخ شهاب‌الدین سهروردی ـ شرح مفتاح‌العلوم سکاکی موسوم به مفتاح المفتاح کتاب درة‌التاج لغرة‌الدباج در علوم مختلفه حکمتی بنام امیره دباج از امرای اسحق‌وند گیلان . شرحی بر کتاب حاصل تاج‌الدین محمدبن حسین ارموی ـ شرح برشرح تذکره که درحقیقت تفسیریست برمجسطی تألیف خواجه نصیرالدین طوسی .

از کتب دیگر او نهایة‌الادراک فی درایة‌الافلاک در ریاضی که بنام بهاءالدین محمد حاکم اصفهان وپسر شمس‌الدین صاحب دیوان نوشته ـ دیگر التحفة‌الشاهیه درهیأت که بنام تاج‌الاسلام امیرشاه‌بن تاج‌الدین معتز (از وزرای روم) نوشته ـ دیگر کتاب اختیارات مظفری بنام مظفرالدین یولوق ارسلان چوپانی قسطمونی که آنـرا از قسمت هیأت درة‌التاج و کتاب نهایة‌الادراک اختیار کرده و بفارسی است .

۳ـ علامه حلی (۶۴۸ـ۷۲۶) ـ جمال‌الدین ابومنصور حسن بن یوسف‌بن‌مطهر از بزرگترین پیشوایان مذهب شیعه و از شاگردان ابن‌طاوس و خواجه نصیرالدین طوسی ونجم‌الدین دبیران است ودر انتشار مذهب شیعه درعهد مغول سهم عمده‌ای داشته . درحله متولدشده ودر آغاز سلطنت سلطان محمدالجایتو با پسر خود بسلطانیه آمده وبنشر مذهب شیعه پرداخته . او درحدود نود جلد کتاب درفقه واصول و کلام و رجال ومنطق تألیف کرده که معروفترین آنها عبارتند از : تهذیب‌الوصول الی علم الاصول که بنام پسر خود فخرالدین نوشته ـ نهایه‌الوصول الی علم الاصول معروف‌به (نهایه) ـ مبادی‌الوصول الی علم الاصول ـ نهج‌الوصول الی علم الاصول ـ غایت‌الوصول الی علم الاصول ـ منتهی‌الوصول الـی علمی‌الکلام والاصول ـ ارشادالاذهان ـ قواعد الاحکام ـ مختلف‌الشیعه ـ تذکرة‌الفقها ـ تحریرالاحکام ـ تبصرة‌المتعلمین ـ نهج‌ـ الحق و کشف‌الصدق ـ اثبات مبانی اعتقادات شیعه ـ استقصاءالنظر فی البحث عن ـ القضاوالقدرـ منهاج‌الصلاح ـ سعدیه ـ کشف‌الفواید ـ کشف‌الیقین ـ منهاج‌الکرامه ـ

انوارالملکوت - قواعدالاحکام فی معرفة الحلال والحرام - جوهرالنضید - خلاصه الاقوال بکتاب تجریدالکلام خواجه نصیرالدین طوسی که درعلم کلام است شرحی نوشته بنام کشف المراد فی شرح تجریدالاعتقاد.

۴- شیخ صفی‌الدین اردبیلی (۶۵۰ - ۷۳۵) - شیخ صفی‌الدین ابوالفتح اسحق جد اعلای سلاطین صفویه پسر شیخ امین‌الدین جبرائیل از عرفای ناسی قرون هفتم وهشتم هجری است او ابتدا در قریه کلخوران در یک فرسخی اردبیل در کنار مقبره پدر میزیسته سپس به‌اردبیل منتقل شده ودر آنجا سکونت اختیار کرده است.

شیخ صفی‌الدین در آغاز جوانی برای زیارت شیخ نجیب‌الدین بزغش شیرازی بدین شهر مسافرت کرده و چون قبل از رسیدنش او فوت شده بود بخدمت بعضی از شیوخ دیگر رسیده و گویا با سعدی نیز ملاقات کرده است. بعد از چهار سال اقامت در شیراز بعزم زیارت شیخ زاهد گیلانی بگیلان آمده ودختر او را نیز درعقد ازدواج آورده و شیخ صدرالدین پسر و جانشین او نتیجه این ازدواج است. شیخ صفی‌الدین بعد از فوت شیخ زاهد که درسال ۷۰۰ ه اتفاق افتاده جانشین او گردیده و بمسند ارشاد نشسته است. شیخ صفی‌الدین مورد احترام ایلخانانی چون سلطان محمد اولجایتو و پسرش سلطان ابوسعید بود و نیز اکثر مغولان بدو ارادتی عظیم داشتند و خلقی ببرکت انفاسش از اذیت و آزار این طایفه مصون بودند. او در سال ۷۳۵ بسن ۸۵ سالگی وفات یافت و قبرش در اردبیل زیارتگاه مریدان بیشمارش شد.

۵- خطیب قزوینی (۶۶۶- ۷۳۹) - جلال‌الدین محمدبن عبدالرحمن ازعلمای بزرگ قرن هفتم و هشتم هجری است که قسمت بیشتر عمر خود را در بلاد روم و شام و مصر گذرانیده و مدتی خطیب و قاضی شهر دمشق بوده و در این شهر قسمت سوم مفتاح‌العلوم سکاکی راکه درعلم معانی و بیان است مختصر کرده آنرا تلخیص المفتاح نامید که ازکتب مهمه درسی قرن هشتم بود که برآن شروح و حواشی نوشته‌اند. خطیب قزوینی خود کتاب دیگری در این فنون بنام الایضاح دارد که بمنزله شرحی برتلخیص المفتاح است. براین کتاب نیز شروح نوشته‌اند از آن جمله

است شرح جمال‌الدین محمد آقسرائی که پیش از سال ۸۰۰ ه درگذشته و دیگر شرح علاءالدین علی‌بن عمرالاسود متوفی بسال ۸۰۰ برآن است و شرح دیگری که در قرن نهم ترتیب یافته.

۶- شیخ امین‌الدین محمدبن شیخ زین‌الدین علی‌بن ضیاءالدین مسعودبن نجم‌الدین محمدبن علی‌بن احمدبن عمربن ابوعلی‌دقاق (متوفی در ۱۱ ذیقعده سال ۷۴۵) - از عرفای معروف قرن هشتم در بلیان از قراء کازرون متولد شده ونزدعمش شیخ اوحدالدین عبدالله‌بن ضیاءالدین‌مسعود بلیانی بتحصیل دانش پرداخته وشیخ با اینکه فرزندان قابل داشت او را بجانشینی خود معین کرد. شیخ امین‌الدین از خواص دربار شیخ ابواسحق اینجو بوده وخواجه حافظ نیز نسبت باو ارادت میورزید و او را در اشعار بسیاری مدح گفته چنانکه در جزء ۵ نفر از بزرگان فارس او را چنین تعریف مینماید.

دگر بقیه ابدال شیخ امین‌الدین
که یمن همت او کارهای بسته گشاد

خواجوی کرمانی نیز در آخر مثنوی گل و نوروز او را مدح گفته است.

شیخ امین‌الدین در کازرون نزدیک مزار شیخ ابواسحق کازرونی خانقاه داشت و بعد از وفات در خانقاهش مدفون شده از تألیفات او مطالع‌الانوار فی‌شرح مشارق‌الانوار و شفاءالصدور و کتاب المحمدین و کتاب المسلسلات و کتاب مولود النجاص و کتاب روضةالرایض فی‌علم‌الفرایض و کتاب جامع‌المناسک است.

۷- خواجه شمس‌الدین محمدبن محمودآملی (متوفی درسال هفتصد و پنجاه و اند) - در زمان سلطان محمد اولجایتو مدرس‌مدرسه سلطانیه‌بوده و با قاضی‌عضد- الدین ایجی در مسائل مختلفه علمی و مذهبی مباحثه و مناظره داشت. در زمان شیخ ابواسحق‌اینجو بشیراز آمد ومورد احترام قرارگرفت. ازمصنفات او شرح کلیات قانون ابوعلی‌سینا است وشرح کلیات طب سید شرف‌الدین ایلاقی وشرح‌مختصراصول

ابن‌حاجب که در آنجا عقاید عضدالدین ایجی را رد کرده است ونیز شرحی بر کتاب طوالع قاضی بیضاوی که درعلم کلام است بنام تنقیح الافکار نوشته . کتاب معروف او نفایس‌الفنون فی‌عرایس‌العیون نام دارد که بفارسی است و آن دایرة‌المعارفی از علوم متداول زمان است. آملی این کتاب را درسال ۷۳۶ شروع بتألیف کرده و در سال ۷۴۲ بنام شیخ ابواسحق اینجو بپایان رسانیده است.

آملی در شیراز وفات یافته و درخاك مصلی مدفون گردیده است.

۸- شمس‌فخری (اواسط قرن هشتم) - شمس‌الدین بن فخرالدین فخری اصفهانی معروف بشمس فخری از ادبای قرن‌هشتم است. او در آغاز جوانی بلرستان رفت و درسال ۷۱۳ کتابی بنام اتابک نصرة‌الدین احمد از اتابکان لر بزرگ درفن عروض و قوافی باسم معیار نصرتی نوشت. سپس بعراق آمد و درقم مقیم شد و در مدح خواجه غیاث‌الدین وزیر قصیده‌ای ساخت و مورد عنایت او واقع شد . پس از قتل خواجه بفارس رفته جزء ملازمان شیخ ابواسحق اینجو درآمد و در آنجا کتاب معروف خود معیار جمالی و مفتاح ابواسحقی را باسم او در سال ۷۴۴ تألیف کرد . این کتاب درچهار فن است .

۱- در عروض

۲- در قافیه

۳- در علم بدیع

۴- در لغت فرس[1] .

۹- یحیی‌بن احمد کاشی - از موسیقی‌دانان معاصر شاه شیخ ابواسحق اینجو است وبدستور او کتاب موسیقی‌الادوار تألیف صفی‌الدین ارموی (متوفی درسال ۶۹۳) را شرح کرده است.

۱- بخش چهارم این کتاب را بنام (واژه نامه فارسی) آقای دکتر صادق کیا استاد دانشکده ادبیات جزء انتشارات دانشگاه بچاپ رسانیده است.

۱۰ ـ قاضی مجدالدین اسمعیل بن رکن الدین یحیی نیکروز فالی سیرافی (۶۶۲ ـ ۷۵۶) ـ ازخانواده‌های معروف قضات فالی شیراز است که بقول مؤلف شیرازنامه بیش از ۱۵۰ سال منصب قضاء وامور شرعی شیراز با این خانواده بوده پدرش قاضی رکن الدین یحیی (متوفی بسال ۷۰۷ ه) ممدوح سعدی بوده وسعدی او را در غزلی که مطلع آن این است

بسا نفس خردمندان که در بند هوا ماند
درآنصورت که عشق آید خردمندی کجاماند

مدح گفته است.

قاضی مجدالدین اسمعیل از معاریف مذهب شافعی است و در این مذهب تعصبی داشته و موضوع نافرمانی مردم شیراز از حکم سلطان محمد اولجایتو درقبول مذهب شیعه و احضار قاضی مجدالدین اسمعیل بقراباغ و اعتقادی که در اثر آزار نرسانیدن سگ درنده سلطان‌محمداولجایتو نسبت بقاضی مجدالدین اسمعیل پیدا کرد از قول ابن بطوطه قبلاً بیان شده است. در اینجا باید بقیه گفته این‌سیاح را آورد که میگوید: ازجمله عطایای سلطان‌محمد بقاضی‌صد قریه از قراء جیمکان بود که دره‌ای بمساحت ۲۴ فرسخ بین دو کوه واقع شده. این محل بهترین نواحی اطراف شیراز است یکی از قراء بزرگ آن میمن (شاید میمند) نام‌دارد که خود شهری است. یک نیمه آن یعنی قرائی که وصل بشیراز است تا حدود ۱۲ فرسخ کاملاً سرد سیر است اما نیمه دیگر که وصل بحدود خنج و بال و لارستان در سر راه هرموز بغایت گرمسیر است. ابن بطوطه دراین محل درسال ۷۴۸ برای دومین بار هنگام مراجعت از هند او را ملاقات کرده است[1].

ملاقات اول ابن بطوطه با مجدالدین اسمعیل در سفر اول در شیراز ودرمدرسه مجدیه از بناهای او بوده و در باره احترام مردم شیراز نسبت باو که عادت داشتند

۱ـ سفرنامه ابن بطوطه ص ۱۹۶.

صبح وشام نزد او آمده باو سلام بدهند شرحی نوشته است ونیز گوید : سلطان ابوسعید او را احترام بسیار میکرد. روزی فرستاده سلطان ابوسعید که ناصرالدین درقندی نام داشت و از امرای بزرگ و خراسانی الاصل بود پیش قاضی آمد و چون بمحضر او رسید دستارچه از سر برداشت و پای او را بوسه داد در حالی که دوگوش خود را بدست گرفته بود در برابر شیخ نشست. امرای تاتار در پیش سلطان همین مراسم را معمول میدارند شیخ ابواسحق نیز او را محترم میداشت[1].

قاضی مجدالدین اسمعیل در موقع حمله امیر پیرحسین چوپانی بشیراز در این شهر بود وچون محاصره شیراز از طرف امیرمبارزالدین محمد در این حمله طولانی شد او واسطه صلح گردید واین شعر را پیش امیرمبارزالدین محمد بخارج شهر فرستاد.

مبارزان جهان قلب دشمنان شکنند

ترا چه‌شد که همه قلب دوستان شکنی

بهمین مناسبت امیر مبارزالدین محمد از محاصره شهر دست برداشت و شهر بدون جنگ بدست امیر پیرحسین افتاد.

خواجه حافظ نسبت باو اعتقاد داشته واز او جزء ۵ نفر از بزرگان فارس بدین گونه تعریف میکند.

دگر مربی اسلام مجد دولت و دین

که قاضئی به از او آسمان ندارد یاد

قاضی مجدالدین درسال ۷۵۶ بسن ۹۴ سالگی وفات یافت وخواجه حافظ در تاریخ وفات او چنین گوید :

مجد دین سرور سلطان قضا اسماعیل

که زدی کلک زبان آورش ازشرع نطق

ناف هفته بدو از ماه رجب ثانی عشر

که برون رفت ازاین خانه بی نظم ونسق

۱- سفرنامه ابن بطوطه ص ۱۹۴ و ۱۹۵.

کنف رحمت حق منزل او دان وانگه

سال تاریخ وفاتش طلب از (رحمت حق)

او را در شیراز درجوار پدرش درخاک مصلی دفن کردند.

کتبی که تألیف کرده عبارتند از: شرح مختصر فی الاصول لابن الحاجب - الفقه الکبیر - الزبده فی التصوف - کتاب الرکنیه.

۱۱ - قاضی عضدالدین عبدالرحمن بن رکن الدین احمد بن عبدالغفار ایجی (۷۰۱-۷۵۶) - در ایج یا ایگ مرکز حکومت شبانکاره متولد شده. از فضلای معروف زمان سلطان ابوسعید وشاه شیخ ابواسحق اینجو و امیرمبارزالدین محمد مظفری است. حافظ در قطعه معروف خود در ذکر ه تن از بزرگان فارس او را بدین نحو تعریف کرده

دگر شهنشه دانش عضد که در تصنیف

بنای کار مواقف بنام شاه نهاد

ابن بطوطه نیز گوید: عضدالدین در ولایت خود مردی فاضل و بزرگوار ومشهور و مورد احترام بود و چون آوازه فضل و دانش او بگوش محمد شاه پادشاه هند رسید ده هزار دینار بشبانکاره فرستاد تا باو دهند لیکن این مرد هرگز بهندوستان نیامد و سلطان اصلاً او را ندید[۱].

قاضی عضدالدین ایجی در زمان سلطان ابوسعید منصب قاضی القضاتی کل ایران را یافت ودر سلطانیه مقیم شد وهمواره در مصاحبت خواجه غیاث الدین وزیر بسر میبرد ودر دیباچه تألیفات خود خواجه را حمد وثنا گفته است.

شیخ ابواسحق اینجو نیز او را محترم میداشت ودر امور ملکی با او مشورت مینمود چنانکه چون درسال ۷۵۴ امیرمبارزالدین محمد بقصد تصرف شیراز از کرمان حرکت کرد امیر شیخ ابواسحق بصلاح دید قاضی عضدالدین از در صلح خواهی

۱- سفرنامه ابن بطوطه ص ۴۷۳.

درآمد وقاضی را برای انجام این امر نزد امیرمبارزالدین محمد فرستاد. قاضی عضد-الدین در صحرای ارزویه کرمان بخدمت امیرمبارزالدین رسید. گرچه دراین مأموریت توفیق نیافت ولی مورد احترام قرار گرفت و ازطرف امیرمبارزالدین مأمور شد که شرح مختصر اصول ابن حاجب را بشاه شجاع تعلیم دهد.

درمحاصره سال ۷۵۴ شیراز قاضی دراین شهر بود و چون مدت محاصره بطول انجامید قاضی بکمک یکی از محافظین یکی از دروازه‌های شهر خارج شده بشبانکاره رفت ولی درآنجا بدست امیرشبانکاره در یکی از قلاع زندانی شد و در زندان بودتا درسال ۷۵۶ درگذشت.

قاضی عضدالدین درحکمت ومعانی و بیان واصول تألیفاتی دارد که مشهور-ترین آنها کتاب مواقف است در علم کلام که بنام خواجه غیاث‌الدین محمد وزیر تألیف کرده. باین کتاب چند تن از دانشمندان شرح وتفسیر نوشته‌اند مانند شمس-الدین محمدبن بهاءالدین یوسف کرمانی متوفی درسال ۷۸۶ ﻫ و سیف‌الدین احمد الابهری و میرسید شریف جرجانی و دیگران.

تألیفات دیگر او عبارت است از: شرح مختصر ابن حاجب درعلم اصول[1] این کتاب نیز بنام خواجه غیاث‌الدین محمد وزیر تألیف شده - فواید غیاثیه درفن معانی و بیان بنام خواجه غیاث‌الدین محمد وزیر وآن اختصاری است از قسمت سوم مفتاح العلوم. آداب‌البحث درفروع علم منطق که برآن شرح هائی بوسیله میر سید شریف جرجانی ومحمد صفی تبریزی (متوفی درسال ۹۰۰) ومحی‌الدین بردعی (متوفی در سال ۹۲۷) وعصام‌الدین اسفراینی (متوفی درسال ۹۴۳) داده شده - عیون‌الجواهر

۱- مختصر ابن حاجب کتابی‌است که آنرا ابو عمرو عثمان‌بن عمر معروف بابن‌حاجب (۵۷۰-۶۴۶) دراصول ازکتاب دیگر خود که منتهی‌السؤل نام دارد مختصر کرده وآنرا مختصرالمنتهی نامیده و این مختصر را جمعی شرح کرده‌اند که از آن جمله است قاضی عضدالدین ایجی.

و آن مختصر مواقف است که خود بنام خواجه غیاث‌الدین محمد وزیر آنرا مختصر کرده - رساله عضدیه وعقاید العضدیه - شرح بر کتاب الحاصل تألیف تاج الدین محمد بن حسین ارموی (متوفی درسال ۶۵۶) که آن نیز متکی است بر کتاب محصول امام فخر رازی (متوفی درسال ۶۰۶).

۱۲- شیخ سعیدالدین محمدبن مسعود کازرونی (متوفی درسال ۷۵۸)- ازفضلا و محدثان معاصر امیرمبارزالدین محمد مظفری است که در شیراز بنشر علوم دینیه مشغول بود. از مصنفات او مشارق‌الانوار و کتابی در سیرت حضرت رسول است که بسیر کازرونی مشهور است.

۱۳- قطب‌الدین محمد رازی بویهی تحتانی[۱] (متوفی درسال ۷۶۶) - شاگرد قطب‌الدین شیرازی و اصلاً از مردم ورامین بوده وچون نسبش بسلاطین آل بویه و یا بشیخ صدوق محمدبن بابویه میرسید از اینجهت او را بویهی گفته‌اند درنزد قاضی عضدالدین ایجی وعلامه حلی تلمذ کرده ودر خدمت ابوسعید بهادرخان و خواجه غیاث‌الدین محمد وزیر روزگار بسرمیبرد و پس از مرگ سلطان وقتل وزیر بدمشق رفت ودر همانجا بود تا وفات یافت.

او در منطق وحکمت وعلوم ادبی و شرعی دست داشت از تألیفات او کتاب مطالع الاسرار فی‌شرح مطالع الانوار است که بشرح مطالع معروف است بنام خواجه غیاث‌الدین محمد وزیر ونیز کتاب شمسیه نجم‌الدین دبیران را که درعلم منطق است بنام خواجه غیاث‌الدین محمدوزیر شرح کرده وتحریرالقواعدالمنطقیه فی‌شرح الشمسیه نام گذاشته که بشرح‌شمسیه معروف است و میر سید شریف جرجانی با این شرح حاشیه نوشته که به(حاشیه کوچک) معروف است و براین‌حاشیه نیز حواشی متعدد نوشته‌اند

۱- از آن نظر قطب‌الدین راضی را تحتانی گفته‌اند تا او از قطب‌الدین دیگری که با هم در یک مدرسه ودر دو حجره زندگی میکرده‌اند تمیز داده شود. حجره قطب‌الدین رازی در طبقه زیرین و حجره قطب‌الدین دیگر در طبقه فوقانی بود با این‌جهت یکی به فوقانی و دیگری به تحتانی معروف شده‌اند.

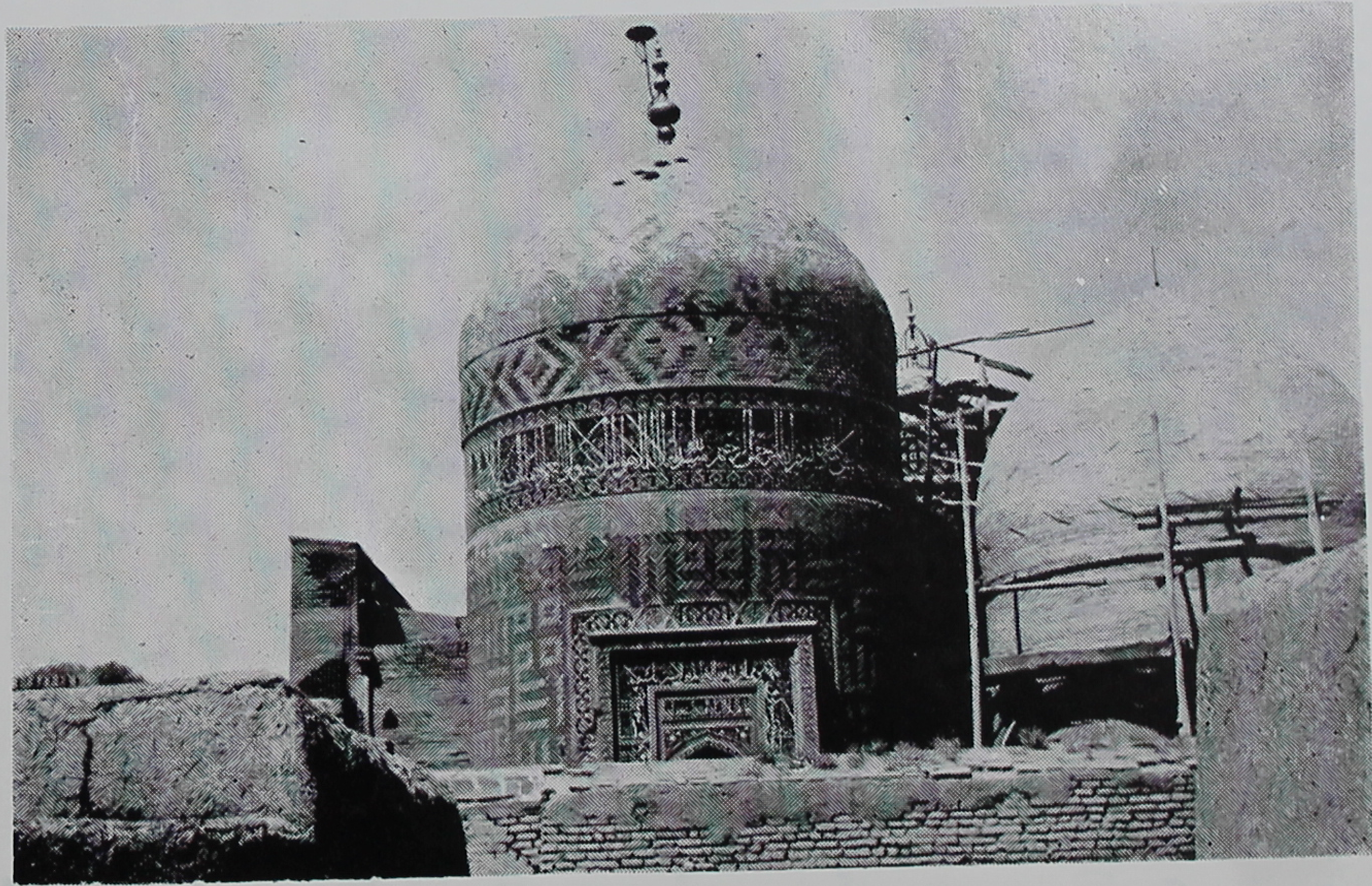
کتاب دیگر او رساله فی تحقیق الکلیات است درمنطق در بارهٔ کلیات خمس در پنج فصل ویک خاتمه وهرفصلی از آن شامل یک قاعده است. او باشاره علامه‌قطب - الدین شیرازی کتاب المحاکمات بین شارحی الاشارات را درسنجش گفتارهای امام فخرالدین محمدبن عمر رازی وخواجه نصیرالدین طوسی درباره کتاب اشارات ابوعلی سینا درسال ۷۰۰ نوشته - برکشاف نیز دو حاشیه نوشته یکی اصغر موسوم به بحر - الاصداف ودیگری اکبر مسمی به تحفة‌الاشراف.

۱۴- فخرالمحققین ابوطالب محمدبن جمال‌الدین حسن حلی (متوفی درسال ۷۷۱) - پسر علامه حلی مانند پدر یکی از دانشمندان بزرگ شیعه بوده از کتب معروف او ایضاح الفواید در فقه وجامع الفواید وکتاب الحج وکتاب المسائل است. او در علم کلام نیز آثاری دارد مانند اعتقادات.

۱۵- حاجی زین‌العطار (علی‌بن حسین انصاری) - که در داروشناسی کتابی بنام اختیارات بدیعی درسال ۷۷۰ ه باسم شاهزاده خانم بدیع‌الجمال نوشته است.

۱۶- مولانا مبارکشاه - از موسیقی دانان معروف قرن هشتم هجری است و برکتاب‌الادوار صفی‌الدین ارموی شرحی به عربی نوشته وبشاه شجاع مظفری اهدا کرده است.

۱۷- قاضی بهاءالدین ابوالمحاسن عثمان‌بن علی کوهگیلویه‌ای (متوفی درسال ۷۸۲)- ازعلما وفقهای معروف‌شیراز ومورد احترام امیرمبارزالدین محمد وشاهزادگان مظفری بود. هنگامیکه پسران امیرمبارزالدین محمد او را نابینا ساخته در قلعه سفید فارس زندانی کردند او واسطه مذاکرات صلح بین پدر و فرزندان گردید و چون در سال ۷۶۷ شاه شجاع شیراز را از تصرف شاه محمود بدرآورد مسند قضاء شیراز و توابع را به مولانا داد. مؤلف هزار مزار گوید: او مفتی مذاهب اربعه بود وفتوی از چهار مذهب میداد وفقیهی بود که مثل او در اطراف و جوانب هیچ دیار نبود. حکم میان مردم بحق میکرد چنانکه پادشاه از وی میترسید.



مقبره شیخ صفی الدین اردبیلی - دراردبیل

مقابل صفحهٔ ۲۸۹

او در مدرسه عضدیه درس میگفت و چون از درس فارغ میگشت بتصنیف کتاب دینی مشغول میگشت. خصومت خلق را فرو مینشاند و جواب از واقعه‌ها میداد و مشکلات آسان میکرد ودر نمازهای جنازه حاضر میشد و پرسش بیماران میکرد وتفقد احوال دوستان مینمود . او فقه را درخدمت مولانا لسان‌الدین فراگرفت سپس چند سال در تبریز در ملازمت علاءالدین طاوس و مولانا فخرالدین جاربردی و مولانا شرف‌الدین طیبی و مولانا شمس‌الدین خطیبی بسر برده و سه نوبت بزیارت خانه‌خدا رفته است.

از مؤلفات او یکی بیان‌الفتاوی فی‌شرح‌الحاوی ودیگر شرح‌الشامل‌الاصغرلابن المفسر و شرح‌المنظومه فی‌الفرایض و رسالةالبالغه فی‌الاجتهاد و ایجازالمختصرلابن الحاجب است.

او را پس از وفات در نزدیکی مسجد جامع عتیق شیراز دفن کردند. خواجه حافظ در تاریخ وفات او گوید:

بهاءالحق و الدین طاب مثواه	امام سنت و شیخ جماعت
چو میرفت ازجهان این بیت میخواند	به اهل فضل و ارباب برائت
بطاعت قرب ایزد میتوان یافت	قدم در نه گرت هست استطاعت
بدین دستور تاریخ وفاتش	برون آور ز حرف قرب طاعت

۱۸- شهید اول (شمس‌الدین ابوعبدالله محمدبن جمال‌الدین مکی‌نبطی‌عاملی جزینی ۷۳۴- ۷۸۶) - از شاگردان فخرالمحققین است او درخدمت استادان دیگرنیز تلمذ کرده و در اواخر عمر در شام و لبنان بسر میبرد ودر همانجا بفتوای علمای‌سنی وبحکم امیر سیف‌الدین خوارزمی فرمانروای شام بقتل رسید وجسد او را بردار کردند بهمین جهت بشهید اول معروف شد.

کتب شهید اول همه در بین علما معروف بوده وسورد تعلیم وتعلم و شرح و توضیح قرار گرفته . از آثار معروف او تمهیدالقواعد و روض‌الجنان (در شرح کتاب

ارشادالاذهان علامه حلی) و ذکری‌الشیعه و الدروس‌الشرعیه و بیان و مسالک الافهام و لمعه دمشقیه و الفیه است .

۱۹ـ شمس‌الدین محمدبن هندوشاه نخجوانی ـ معروف به شمس منشی که لغت‌نامه صحاح‌العجم را بنام خواجه غیاث‌الدین محمد وزیر تألیف کرده ونیز کتاب دستورالکاتب فی‌تعیین‌مراتب را درفن کتابت رسائل نوشته وبسلطان اویس ایلکانی (۷۵۷-۷۷۶) تقدیم داشته است .

۲۰ـ شمس‌الدین کرمانی (محمدبن بهاءالدین یوسف‌بن علی ۷۱۷ ـ ۷۸۶) ـ از علمای بزرگ فقه وحدیث وتفسیر ومعانی و بیان وعلوم عربیه است . ازشاگردان قاضی عضدالدین ایجی است که بدمشق ومصر رفت وتحصیلات خود را دنبال‌نمود و ببغداد برگشت ودرهمانجا درگذشت . از آثار او شرح بخاری ـ شرح مواقف ـ شرح مختصر ابن‌حاجب ـ انموذج‌الکشاف ـ حاشیه برتفسیربیضاوی است . او فوایدغیاثیه قاضی عضدالدین ایجی را نیز شرح کرده و آنرا تحقیق‌الفواید نامید .

۲۱ـ میر سیدشریف‌الدین علی‌بن‌محمدبن علی‌الحسینی‌الجرجانی معروف به میر سید شریف (۷۴۰ـ ۸۱۶) ـ درقریه طاغواز قراء استرآباد متولد شده وسالها در خدمت علامه قطب‌الدین رازی تلمذ کرده است . میر سید شریف درسال ۷۷۹ در موقعی که شاه شجاع در قصر زرد (واقع بین شیراز و اصفهان) اقامت داشت بوسیله مولانا سعدالدین انسی بخدمت او رسید و چون شاه‌شجاع بمراتب علم و دانش او اطلاع یافت مراسم تعظیم و تکریم بجای آورد و او را مورد انعام واحسان خویش قرار داد و با خود بشیراز آورده منصب تدریس در دارالشفا راکه از بناهای خود او بود به میر سید شریف تفویض نمود . سید شریف مدت ده سال در شیراز بتدریس اشتغال داشت و چون درسال ۷۸۹ امیرتیمور این شهر را متصرف شد او را بسمرقند فرستاد واو دراین شهر با سعدالدین تفتازانی مباحثات علمی داشته است بعدازمرگ امیرتیمورکه درسال ۸۰۷ اتفاق افتاد دوباره بشیراز آمده دراین شهر درسال ۸۱۶ وفات یافت .

مؤلف فارسنامه ناصری گوید : اکنون (زمان تألیف فارسنامه) مقبره او در محله سردزك موجود و زیارتگاه است[1] .

این قطعه شعر در تاریخ وفات او گفته شده :

استاد بشر حیات عالم　　سلطان جهان شریف ملت

اندر ششم ربیع دوم　　در هشتصد وشانزده زهجرت

زین دار فنا بچهار شنبه　　فرسود بدار خلد رحلت

فرزندان او در شیراز که بسادات شریفی معروف‌اند اغلب متولی آستانه سید میراحمد مشهور بشاه چراغ بوده‌اند چنانکه مؤلف فارسنامه ناصری گوید : این سلسله جلیله تا کنون که ۱۳۰٤ هـ ق است بعزت واحترام تمام درشیراز مقام داشته بعضی بزیور علم آراسته و بعضی بمناصب دیوانی رسیده‌اند .

اغلب تألیفات او بعربی است و بعضی که بفارسی تألیف کرده عبارتند از :

۱- رساله‌ای در صرف موسوم به صرف میر

۲- رساله‌ای درمنطق موسوم به الکبری والصغری

۳- رساله‌ای در مراتب وجود موسوم به رساله الوجود

٤- ترجمان القرآن که در آن کلمات دشوار هریک از سوره‌ها را ترجمه کرده .

او به اکثر کتب گذشتگان شروح وحواشی دارد که ازآنجمله است :

۱- حاشیه بر کشاف زمخشری

۲- شرح کتاب مواقف‌السلطانیه قاضی عضدالدین ایجی و این شرح در سال ۸۰۷ در سمرقند انجام شده چنانکه خود درخاتمه کتاب گفته (قد وقع الفراغ من - تألیفه فی اوایل شوال سنه سبع و ثمانمائه بمحروسه سمرقند»

۳- حاشیه برشرح قاضی عضدالدین ایجی به مختصر ابن‌حاجب

٤- حاشیه برشرح علاءالدین قوشچی بر کتاب تجریدالکلام خواجه‌نصیرالدین طوسی که بحاشیه تجرید معروف است و براین حاشیه نیز شروح متعدد نوشته‌اند

۱- فارسنامه ناصری جلد دوم ص ۱۳٤ .

۵ - حاشیه بر کتاب تحریرالقواعد فی شرح الشمسیه قطب‌الدین محمد رازی بویهی که بحاشیه کوچک معروف است

۶ - حاشیه برشرح شمس‌الدین محمدبن مبارکشاه معروف به میرک بخاری بر کتاب حکمة‌العین نجم‌الدین دبیران

۷ - شرح بر کتاب الملخص فی‌الهیات چغمینی

۸ - حاشیه برشرح رضی‌الدین استرآبادی بر کتاب کافیه ابن‌حاجب

۹ - شرح برمفتاح‌العلوم سکاکی (قسمت بلاغت)

۱۰ - حاشیه بر کتاب مطول تفتازانی

۱۱ - حاشیه بر کتاب مختصر تفتازانی

۱۲ - حاشیه برشرح قطبی برمطالع .

۲۲- فیروزآبادی (قاضی ابوطاهر مجدالدین محمدبن یعقوب‌بن محمدبن ابراهیم صدیقی کارزینی فیروزآبادی شیرازی ۷۲۹-۸۱۷) - در کارزین فیروزآباد متولد شده ابتدا در شیراز و سپس در واسط (از شهرهای عراق) و پس از آن در بغداد درسال ۷۴۵ بتحصیل مشغول شده و درسال ۷۵۰ به دمشق رفته ودرمجلس درس السبکی فقیه معروف در فقه شافعی به تحصیل پرداخته و از آنجا به اورشلیم مسافرت کرده ومدت ده سال دراین شهر بتدریس اشتغال داشته بعد به‌آسیای صغیر و قاهره سفر کرده و درسال ۷۷۰ به‌مکه رفته و ۱۵ سال در آنجا اقامت نموده سپس به هندوستان رفته و ۵ سال دردهلی بسربرده و دوباره بمکه بازگشته واین بار دوسال در آنجا مانده و درسال ۷۹۴ به بغداد رفته و بخدمت سلطان احمد جلایری رسیده سپس بشیراز آمده و با امیرتیمور درسال ۷۹۵ ملاقات نموده و مورد احترام او واقع شده از شیراز از راه هرموز به یمن رفته و درسال ۷۹۶ بسمت قاضی‌القضاتی آنجا منصوب شده و دختر سلطان یمن الملک الاشرف را بحباله نکاح خود درآورده و در سال ۸۰۲ برای بار سوم به مکه رفته و در آنجا مدرسه‌ای برای تدریس فقه مالکی

تأسیس کرده و پس از مسافرتی بمدینه به یمن بازگشته و در آنجا در سال ۸۱۷ وفات یافته است.

تألیف معروف او قاموس المحیط و القابوس الوسیط است که بر آن شروح و تکمله ها نوشته‌اند و نیز آنرا بفارسی وترکی ترجمه نموده‌اند. کتب متعدد دیگر در تفسیر وعلوم قرآنی و حدیث و فقه وتراجم رجال وعلوم ادبی تألیف کرده.

۲۳ـ محمدبن محمدالجزری (۷۵۱ـ۸۳۳) ـ بیشتر عمر خود را در مصر وشام و آسیای صغیر گذرانیده و در زمان تیمور بسمرقند برده شده و تا آخر عمر خود را در ایران بوده ودر این مدت بسیاری ازعلما را در شهرهای مختلف مانند کش ـ سمرقند هرات ـ یزد ـ اصفهان وشیراز تربیت کرده و در این شهر اخیر محلی بنام دارالقرآن تأسیس کرده ودر همانجا مدفون شده است.

از کتب اوشرح مصابیح بغوی وغایه المهره فی الزیاده علی العشره وطیبة النشر فی قراآت العشر والمقدمه فیما علی قاری القرآن یعلمه است.

۲۴ـ شاه نعمت‌الله ولی (۷۳۰ـ۸۳۴) ـ سید نورالدین نعمت‌الله بن محمد در حلب متولد شده ومقدمات علوم را نزد سید رکن‌الدین شیرازی وفقه وتفسیر و کلام را خدمت سید شمس‌الدین خوارزمی و سید شمس‌الدین مکی تحصیل نموده گویند نزد عضدالدین ایجی نیزتلمذ کرده ودر ۲۴ سالگی بسیاحت پرداخته مدتها درمصر و حجاز مسافرت کرده و بزیارت کعبه نایل آمده ومدت ۷ سال در آنجا اقامت نموده ونزد شیخ عبدالله یافعی ازمشاهیر مورخین ونویسندگان صوفیه تلمذ کرده. درمصر نیز بخدمت سید حسین اخلاطی رسیده و در اینجا با جمعی از اعاظم علما و سادات مانند سید قاسم انوار تبریزی و خواجه ضیاءالدین ترکه و مولانا شرف‌الدین یزدی مونس وهمدم بوده است.

او از مکه عازم سمرقند شده و با امیرتیمور ملاقات کرده سپس بمشهد مقدس وهرات رفته و پس ازمدتی در کوه بنان کرمان اقامت اختیار نموده و پس از ۷ سال

به یزد رفته و در بقعه تفت مدتی مقام گرفته مجدداً به کوه بنان بر گشته است.

از کوه بنان بشهر کرمان آمده و طرح خانقاهی در ماهان انداخته و در زمان حکومت امیرزاده اسکندر نوه امیرتیمور بشیراز آمده و میر سید شریف جرجانی که در این موقع در شیراز بود باجمعی کثیر از شیرازیان از او استقبال بعمل آورده است.

گویند شاهرخ تیموری از کثرت مریدان او متوحش شده او را بهرات طلبیده واو نیز بفرمان شاهرخ مدتی در این شهر ساکن شده سپس بکرمان آمده و در سال ۸۳۴ وفات یافته است.

شاه نعمت‌الله ولی رئیس فرقه دراویش نعمت الهی است. احمد شاه بهمنی پادشاه دکن نسبت باو ارادت داشته. از او غیر از دیوان شعر درحدود پانصدرساله در تصوف باقی است.

او معاصر حافظ بوده و در پاسخ غزلی که شاه نعمت‌الله ولی ساخته و مطلع آن این است:

ما خاک را بنظر کیمیا کنیم — صد درد رابگوشه‌چشمی‌دوا کنیم

حافظ غزلی ساخته‌که مطلع آن این است:

آنان که خاک را بنظر کیمیا کنند

آیا بود که گوشه چشمی بما کنند

دوم شعراء - دراین‌دوره شعرای نامدار وارجمندی‌ظهور کرده‌اند که اکثرشان در عالم ادب ایران مقامی بس شامخ دارند و بعضی نیز چون حافظ ستاره درخشان آسمان ادب ایران هستند ولی در اینجا سبک شعر ومقام ادبی آنان مورد بحث‌نیست بلکه بیشتر از جنبه تاریخی و روابطشان با سلاطین و امرا و بزرگان مورد تحقیق قرار گرفته‌اند.

شعرای معروف این دوره که اکثر در فارس و کرمان بظهور رسیده‌اند بترتیب تاریخ وفات عبارتند از:



مقبره شاه نعمت‌الله ولی درماهان کرمان

مقابل صفحهٔ ۲۹۴

الف - خواجوی کرمانی (۶۷۹-۷۵۳) - کمال‌الدین ابوالعطا محمود بن علی مرشدی کرمانی در نیمه شوال سال ۶۷۹ در کرمان متولد شده چون بشیخ مرشد ابواسحق کازرونی ارادت میورزید واز مریدان او بود بمرشدی معروف گردید. در ابتدای جوانی بشیراز رفت و بتحصیل علوم پرداخت و بعد در کازرون بخدمت شیخ امین‌الدین محمد کازرونی رسید واز آنجا باصفهان وسایر بلاد ایران سفر کرد. خواجو در آغاز مسافرت مثنوی هما وهمایون را بنام سلطان ابوسعید بهادرخان شروع کرد و آنرا در سال ۷۳۲ در بغداد باتمام رسانید و خود چهار سال بعد خواست آن را در تبریز بابوسعید عرضه بدارد مصادف با مرگ این پادشاه شد ودر تبریز خواجوبوسیله تاج‌الدین احمد عراقی بشمس‌الدین محمود صائن‌قاضی وپسرش عمیدالملک که برای عرض تهنیت جلوس ارپاخان بدان شهر آمده بودند معرفی شد وخواجو مثنوی هما و همایون را بنام این چند تن تمام کرد.

خواجو درتبریز مورد عنایت خواجه غیاث‌الدین محمد رشیدی قرار گرفت ولی پس از مرگ ایلخان و قتل وزیر باصفهان و سپس شیراز رفت و زمانیکه شاه شیخ ابواسحق اینجو این شهر را از چنگ ملک اشرف بدر آورد خواجو در شیراز بود واو را در فتح این‌شهر تهنیت گفته است. خواجو مدتی را درخدمت شیخ ابواسحق بسر برده واز او محبت بسیار دیده باینجهت او را در اشعار خود بسیار ستوده است.

خواجو تا سال ۷۵۳ در قید حیات بود و در این سال و پیش ازآنکه شیراز بدست امیرمبارزالدین محمد مظفری بیفتد وفات یافته است.

ممدوحان خواجو ازسلاطین عبارتند از:

۱- سلطان ابوسعید - خواجو در مدح او قصیده‌ای دارد و بطوریکه گفته شد مثنوی همای و همایون را بنام او بنظم درآورد ولی بعلت مرگ سلطان موفق نشد که آنرا تقدیم دارد.

۲- ارپاخان که پس از سلطان ابوسعید بکوشش خواجه غیاث‌الدین محمد

رشیدی بایلخانی رسید نیز از ممدوحین خواجو است وخواجو در مدح وی قصیده‌ای گفته ودر مرثیه‌اش ترکیب بندی ساخته.

۳ - امیر شیخ حسن ایلکانی مؤسس دولت آل‌جلایر. خواجو در مدح او قصیده‌ای دارد.

٤- دلشاد خاتون دختر دمشق خواجه و زن سلطان ابوسعید که پس از مرگ او بازدواج شیخ حسن ایلکانی درآمد و خواجو در مدح او ترکیب بند و ابیات و اشعاری دارد.

٥- جمال‌الدین امیر شیخ ابواسحق اینجو و بطوریکه گفته شد خواجو او را در بسیاری از اشعار مدح گفته.

٦- جلال‌الدین مسعود شاه اینجو فرزند شرف‌الدین محمود شاه و برادر شیخ ابواسحق.

۷- جانی‌بیک خان پادشاه دشت قبچاق و خواجو درمدح او قصیده‌ای دارد.

۸- امیرمبارزالدین محمد مظفری وخواجو درمدح او قصاید بسیاری دارد.

۹- ملک قطب‌الدین تهمتن بن گردانشاه پادشاه هرموز.

۱۰- ملک نظام‌الدین کیقباد برادر ملک قطب‌الدین تهمتن.

امرائی که ممدوح خواجو بوده‌اند:

۱- امیر ناصرالدین محمدبن برهان غوری که در سال ۷۰۷ ﻫ ازطرف سلطان اولجایتو بحکومت کرمان رسید.

۲- امیر ساداق‌بیک از امرای سلطان ابوسعید.

وزرائی که خواجو آنان را مدح گفته است:

۱- خواجه غیاث‌الدین محمد رشیدی فرزند رشیدالدین فضل‌الله همدانی که وزیر سلطان ابوسعید بود و خواجو او را در قصاید بسیاری مدح گفته.

۲- خواجه تاج‌الدین احمدبن محمدبن علی عراقی وزیر امیر مبارزالدین محمد

و خواجه را در مدح این وزیر قصایدی است و نیز در پایان مثنوی گل ونوروز او را مدح گفته و اشعار خواجو بدستور این وزیر چند سال قبل از مرگ شاعر جمع آوری و تدوین شده است.

۳- شمس الدین محمود صائن قاضی از وزراء امیر شیخ ابواسحق و امیرمبارز-الدین محمد. خواجواو را در قصایدی مدح گفته ودرمثنویات خود از او به‌نیکی یاد کرده است.

۴- خواجه برهان‌الدین فتح الله وزیر امیرمبارزالدین محمد.

۵- خواجه رکن‌الدین عمیدالملک پسر خواجه شمس‌الدین محمودصائن‌قاضی و وزیر امیر شیخ ابواسحق.

۶- خواجه شمس‌الدین زکریا خواهرزاده و داماد خواجه غیاث‌الدین محمد رشیدی وزیر شیخ حسن ایلکانی.

۷- خواجه زین‌الدین علی فرزند سید عضدالدین که درخدمت خواجه‌غیاث-الدین محمد رشیدی بکار منشی‌الممالکی دیوان اشتغال داشت.

۸- بهاءالدین محمودبن‌عزالدین یوسف از نوادگان خواجه نظام‌الملک‌طوسی و خواجو مثنوی گوهرنامه را بنام وی سرود.

عرفا ومشایخی که خواجو آنانرا مدح گفته:

۱- شیخ مرشدالدین ابواسحق ابراهیم‌بن شهریار کازرونی از عرفای قرن‌پنجم هجری و خواجو عنوان مرشدی را از نام این شخص گرفته است.

۲- شیخ‌الاسلام امین‌الدین محمد کازرونی از عرفای قرن هشتم.

۳- سید عضدالدین یزدی.

۴- خواجه مجدالدین اسمعیل‌بن یحیی.

۵- شیخ سیف‌الدین باخرزی از عرفای قرن هفتم.

آثار خواجو :

خواجو را دیوانی است مشتمل برقصاید و قطعات و ترکیبات و ترجیعات و غزلیات. غیر از آن خواجو دارای ٥ مثنوی است بتقلید خمسه نظامی بدین‌شرح :

۱- مثنوی همای وهمایون - بطوریکه گفته شد خواجو آنرا در سال ۷۳۲ در بغداد بنام سلطان ابوسعید سروده وچون برای تقدیم آن بسلطان درسال ۷۳۶ بتبریز رفت با فوت سلطان مواجه شد و خواجو آنرا دراین شهر بنام شمس‌الدین صائن‌قاضی و پسرش عمیدالملک که در آن زمان در تبریز بودند باتمام رسانید و بدانها تقدیم کرد همای و همایون داستان عشق همایون پسر شاه هوشنگ با همای دختر فغفور چین است. درمقدمه آن سلطان‌ابوسعید وخواجه غیاث‌الدین وزیر را مدح گفته‌است.

۲- مثنوی گل و نوروز- و آن داستان شاهزاده نوروز پسر پادشاه خراسان و گل دختر پادشاه روم است و خواجو آنرا درسال ۷٤۲ بنام خواجه تاج‌الدین عراقی وزیر امیرمبارزالدین محمد شروع کرده و بنام شیخ ابواسحق بپایان رسانیده است.

۳- روضة‌الانوار- در تصوف و عرفان که خواجو آنرا بسال ۷٤۳ بنام شمس‌الدین محمود صائن‌قاضی آغاز و بنام شیخ‌مرشد ابواسحق کازرونی و شیخ‌امین‌الدین کازرونی تمام کرده و سومین مثنوی از خمسه اوست.

٤- مثنوی کمال‌نامه - درسال ۷٤٤ بنام شیخ ابواسحق کازرونی سروده شده و خاتمه آن بنام شیخ‌ابواسحق اینجو است.

٥- گوهرنامه - که درسال ۷٤٦ بنام بهاءالدین محمودبن عزالدین یوسف از نوادگان خواجه نظام‌الملک طوسی بنظم آمده ودر آغاز آن امیرمبارزالدین محمد را مدح گفته است. این‌مثنوی بنام شرف‌الدین شاه مظفر فرزند امیرمبارزالدین‌محمد که در آنوقت بیست ساله بوده پایان یافته است.

علاوه بر ٥ مثنوی فوق خواجو داستانهای دیگری بشرح زیر دارد.

۱- سام‌نامه - داستان عشقی است که خواجو آنرا بنام مجدالدین محمودوزیر بنظم آورده.



آرامگاه خواجوی کرمانی مقابل صفحه ۲۹۹

۲- مفاتیح القلوب ومصابیح الغیوب - که خواجو آنرا بنام امیرمبارزالدین محمد درسال ۷۴۷ تألیف کرده و بنام شاه منصور ختم و بوی تقدیم کرده است.

۳- رساله البادیه - وآن درمناظره‌نمد وبوریا است که‌درسال ۷۴۸ تألیف‌شده.

۴- رساله سبع المثانی - در مناظره تیغ وقلم وبنام امیرمبارزالدین محمد درسال ۷۴۸ تألیف شده.

۵- رساله‌ای در مناظره شمس و سحاب که معلوم نیست درچه سالی و بنام کدام پادشاهی تألیف شده است.

خواجو درضمن مسافرت بخدمت شیخ رکن‌الدین علاءالدوله سمنانی عارف معروف رسیده است و خواجه حافظ بسیاری از غزلیات او را تتبع کرده و خود را در غزل از متابعان او میداند چنانکه گوید:

پیش همه کس گرچه استاد غزل سعدی است
دارد سخن حافظ طرز غزل خواجو

قبر خواجو در تنگ الله واکبر در نزدیکی دروازه قرآن شیراز است چنانکه گفته‌اند:

تن خواجوی کرمانی بشیراز بتنگ افتاده است الله واکبر

لوحه سنگی که اکنون بر روی قبر خواجو است از آثار حجاری قرن هشتم هجری است[1].

ب - عبید زاکانی (متوفی درسال ۷۷۲) - خواجه نظام‌الدین عبیدالله‌قزوینی بنا بنوشته حمدالله مستوفی از خاندان زاکانیان است و زاکانیان قبیله‌ای از عرب بودند که بقزوین مهاجرت کرده ودر آنجا ساکن شدند. عبید در زمان سلطنت شیخ ابواسحق اینجو درشیراز بتحصیل علوم و فنون پرداخته از فضلای عصر و ادبای زمان خود گردید وبتألیف وتصنیف پرداخت پس ازمدتی بقزوین بازگشت وبمنصب

۱- حاشیه صفحه ۲۰۷ تاریخ ادبی براون جلد سوم.

قضاوت رسید و نیز بتربیت بزرگزادگان پرداخت . حمدالله مستوفی مینویسد که او از جمله صدور و وزراء بوده واو را صاحب معظم خطاب میکردند.

در زمان عبید ترکان در ایران از ارتکاب هیچگونه مناهی و قبایح فروگذار نمیکردند و اخلاق مردم در اثر معاشرت با آنان بنهایت درجه فساد و تباهی رسیده بود. مولانا عبید که از مشاهده این حال آزرده خاطر بود وچون نمی‌توانست آشکارا وبا بیان‌جدی‌فساد اخلاق عمال دیوان‌را بنمایاندبهزل پرداخت. گویند او رساله‌ای در فن معانی و بیان نوشت و خواست آنرا از نظر پادشاه بگذراند مقربان درگاه اورا از رفتن به‌پیش پادشاه مانع‌شدند اوقصیده‌ای غرا ساخت وخواست درخدمت پادشاه بخواند گفتند پادشاه دروغ و مبالغه و اغراق شاعران را خوش ندارد پس او گفت در این صورت طریقه مجانین پیش گیرم تا بدان وسیله به‌بزم خاص شاهان راه یابم واز ندما ومقربان گردم وچنان کرد آنگاه بی‌پروا سخنان صریح میگفت وجایزه بیشمار میگرفت و کسی را یارای مقابله با او نبود.

یکی از آشنایان چون از وضع او اطلاع یافت در حیرت ماند که چگونه کسی با آن فهم وفضل میتواند علم و ادب را ترك گوید و بهزل و رذل تن دردهد مولانا عبید چون این حرف شنید این قطعه را برای وی فرستاد

ای‌خواجه مکن تابتوانی‌طلب علم کاندر طلب راتب هر روز بمانی
رو مسخرگی‌پیشه کن ومطربی‌آموز تا داد خود از کهتر و مهتر بستانی

عبید زاکانی مدتی از عمر خود را بسیر و سیاحت گذراند از آنجمله به بغداد رفته با خواجه سلمان ساوجی ملاقات کرد.

علت مسافرت عبید به بغداد این بود که سلمان عبید را بدون اینکه به‌بیند در قطعه‌ای هجو کرده وآن قطعه این است :

جهنمی و هجاگو عبید زاکانی مقرر است به بیدولتی و بی‌دینی
اگرچه‌نیست زقزوین و روستازاده است ولیک می‌شود اندر حدیث قزوینی

مولانا پس از شنیدن این قطعه به بغداد رفت و چون بدانجا رسید سلمان را دید که باجمعی در کنار دجله مشغول عیش‌ونوش‌است. او بوسیله‌ای داخل مجلس او گردید. سلمان در وصف دجله این مصرع را ساخته بود. «دجله را امسال رفتاری عجب مستانه است» واز حاضران خواست که آنرا تمام نمایند. مولانا عبید بالبدیهه گفت «پای بر زنجیر و کف برلب مگر دیوانه است».

سلمان را خوش آمد وپرسید از کجائی گفت از قزوینم سپس سلمان پرسید که نام سلمان در قزوین معروف واز اشعارش چیزی در آنجا مشهور است یا نه؟ مولانا عبید گفت قطعه‌ای از اشعار او بسیار معروف است واین قطعه را بخواند

من خراباتیم وباده پرست　　در خرابات‌مغان عاشق‌ومست
میکشندم چوسبو دوش بدوش　　میبرندم چو قدح دست بدست

آنگاه گفت اگر چه سلمان مردی فاضل است و میتوان این قطعه را بوی نسبت داد اما ظن غالب من آنست که این قطعه از زن اوست. سلمان ازلطف سخن او دریافت که وی عبید است از او عذر خواست و تا در بغداد بود از هیچ خدمتی در بارهٔ او کوتاهی نکرد.

عبید مدتی را نیز درشیراز اقامت داشت و باین شهر بیش ازوطن خود قزوین علاقه و دلبستگی نشان میداد و در تعریف این شهر گوید.

به یمن معدلت پادشاه بنده نواز
بهشت روی زمین است خطه شیراز

درجای دیگر گوید:

شد ملک فارس باز بتایید کردگار
خوش‌تر ز صحن جنت وخرم‌تر از بهار

و نیز گوید:

نسیم باد مصلی وآب رکناباد　　غریب را وطن خویش‌میبرد ازیاد

ممدوحین عبید زاکانی عبارت بودند از :

۱- خواجه علاءالدین محمد وزیر[1]- عبید رساله نوادرالامثال خود را که بزبان عربی وشامل اقوال انبیاء وحکماء و اشعار و امثال است باو تقدیم داشته است.

۲- شاه شیخ ابواسحق اینجو- عبید شیخ ابواسحق اینجو را که ممدوح حافظ نیز میباشد در اشعار بسیاری مدح گفته بعلاوه کتاب عشاق‌نامه را بنام او در سال ۷۵۱ بنظم درآورده است

۳- رکن‌الدین عمیدالملک وزیر- پسر شمس‌الدین محمود صائن قاضی که وزارت شیخ ابواسحق اینجو را داشته. در کلیات عبید مدایح بسیاری درباره او دیده میشود. عبید مدت بسیاری را درخدمت این وزیر گذرانیده چنانکه در یک شعرمدت خدمت خود را ده سال ودر شعر دیگری ۱۲ سال مینویسد

۴- سلطان اویس جلایری- عبید سلطان اویس را نیز در اشعار زیادی مدح گفته و این مدایح در زمانی بوده که عبید پس از برافتادن دولت شیخ ابواسحق به بغداد رفته و بدربار سلطان راه یافته است

۵- شاه شجاع مظفری- عبید اواخر عمر خود را در شیراز یا کرمان دردستگاه شاه شجاع گذرانیده و او را در اشعار خود مدح گفته است.

آثار عبید

۱- کلیات اشعار جدی او از قصیده و غزل و ترجیع بند و مثنوی و مقطعات و رباعیات

۱- خواجه علاءالدین محمد وزیر پسر خواجه عمادالدین فریومدی خراسانی است که ابتدا دردستگاه خواجه رشیدالدین فضل‌الله وزیر سمت استیفا داشته و پس از قتل او ازطرف سلطان ابوسعید با خواجه غیاث‌الدین محمد در وزارت شریک شد ولی پس از شش ماه به وزارت خراسان رفت و خواجه غیاث‌الدین محمد در وزارت مستقل شد. خواجه علاءالدین محمد در وزارت خراسان بود تا در سال ۷۳۷ بدست سربداران کشته شد.

۲- مثنوی عشاق‌نامه که در سال ۷۵۱ بنام شاه شیخ ابواسحق اینجو سروده

۳- کتاب نوادرالامثال بعربی بنام خواجه علاءالدین محمد وزیر.

مجموعه لطایف و ظرایف او شامل :

۱- اخلاق‌الاشراف در انتقاد از اخلاق بزرگان و اشراف که در تاریخ ۷٤۰ تألیف یافته

۲- ریش‌نامه - رساله کوچکی است در مذمت ریش

۳- صد پند - متضمن صد پند شیرین که درسال ۷۵۰ نوشته شده

٤- رساله تعریفات - چون مشتمل بر ده فصل است آنرا ده فصل نیز گویند و آن‌تعریف یک عده مصطلحات اداری وعلمی و دیوانی واصطلاحات مربوطبزند گانی بزبان هزل است

۵- رساله دلگشا - شامل عده‌ای از حکایات شیرین که قسمت اول آن عربی و قسمت اخیر آن فارسی است

آثار دیگر او عبارتند از :

۱ - مکتوب قلندران - شامل دو مکتوب از نوع مکاتیبی که قلندران زمان بیکدیگر مینوشتند. عبید دراین مکتوب نظر انتقادی نسبت باین طایفه داشته

۲ - فالنامه بروج - رساله مختصری است درگرفتن فال و تعیین طالع از روی بروج به نثر. دراین رساله نیزکتب فالنامه و معتقدین بفال واحکام نجومی‌را انتقاد نموده است

۳- فالنامه طیور و وحوش - در بیان اینکه چگونه حرکات طیور و وحوش را بفال میگیرند واین رساله شامل ٦۰ رباعی است و در هر رباعی تعبیر فال هریک از طیور و وحوش است

٤ - قصه موش و گربه - کتاب بسیار معروفی است و عبید آن را در انتقاد از اوضاع زمان نوشته.

پ ـ عماد فقیه کرمانی ـ خواجه عمادالدین کرمانی از جمله فقهای کرمان و مورد احترام امیر مبارزالدین محمد و شاه شجاع بوده است . مخصوصاً شاه شجاع نسبت باو ارادت فراوان داشت[۱] . گویند علت ارادت شاه شجاع نسبت به‌عماد فقیه این بود که او گربه‌ای دست‌آموز داشت که بهنگام اداء نماز گربه نیز از او تبعیت کرده قیام وقعود مینمود واین عمل گربه در نزد شاه شجاع بمعجزه مولانا تعبیرشده بود وچون خواجه حافظ را بدان درجه عزت واحترام درنزد شاه شجاع نبود باینجهت بنا بقول مؤلف کتاب حبیب‌السیر ارادت شاه شجاع مورد رشک وحسد خواجه حافظ واقع شده بود[۲] وخواجه درانتقاد ازعمل ریاکارانه عماد فقیه این غزل را گفته‌است:

۱ـ مؤلف تذکرةالاولیاء مینویسد : حضرت خواجه عماد فقیه را اتفاق خاطری بشاه شجاع پسر میرزا محمد مظفر بود بعد از آنکه شاه شجاع بسن تکلیف رسید وجانشینی‌حکومت و سلطنت یافت وسدتی زد وخورد کرد بخواجه کتابتی نوشته که چه نوع سلوك نمایم چون هرساله حضرت شاه شجاع خود بکرمان میآمده‌اند یا کتابت‌ایشان بخواجه میرسیده . پس از آنکه مضمون کتابت شاه شجاع و کیفیت معاش و استنطاقی که از آن بوده خواجه در جواب نوشته‌اند :

ای که قبای سلطنت بر قد تست در جهان

سکه بنام خود بزن خطبه بنام خود بخوان

پس شاه شجاع باندك وقتی پدر را میل کشیده ومقرر بوده که شاه شجاع هرساله یاهر بدوسال بکرمان میآمده و مطمح نظرش صحبت خواجه بوده است. ص ۶۲ (از این گفته برمیآید که قضیه میل کشیدن چشم امیر مبارزالدین محمد در اثر تحریك عماد فقیه بوده.

۲ـ علت رشك وحسد خواجه حافظ را نسبت بخواجه‌عماد مؤلف تذکرةالاولیاء چنین بیان میکند : چون خواجه شمس‌الدین محمدالشیرازی را نیز بشاه شجاع تعلق خاطری‌بوده وازکوچکی باز شاگرد و منظور حضرت خواجه حافظ بوده و آمدن شاه شجاع را به کرمان خوش نداشته ونفرت و رقابتی درمیان خواجه حافظ وخواجه عماد باین واسطه بوده از جمله آن غزلی است که مطلعش این است: صوفی نهاد دام وسر حقه بازکرد.... همان کتاب ص ۶۳.

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد آغاز مکر با فلک حقه باز کرد
بازی چرخ بشکندش بیضه در کلاه زیرا که عرض شعبده بااهل راز کرد
ساقی بیا که شاهد رعنای سومنان آمد اگر بخلوت و آهنگ ناز کرد
این مطرب از کجاست که ساز عراق ساخت واهنگ بازگشت براه حجاز کرد
ایدل بیا که ما به پناه خدا رویم زانچه آستین کوته و دست دراز کرد
صنعت مکن که هر که محبت نه راست باخت عشقش بروی دل درمعنی فراز کرد
ای کبک خوشخرام کجا میروی بایست غره مشو که گربه عابد نماز کرد
فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید شرمنده رهروی که عمل برمجاز کرد
حافظ مکن ملامت رندان که در ازل ما را خدا ز زهد و ریا بی‌نیاز کرد

آثار عماد فقیه

عماد فقیه دیوان غزلی دارد بعلاوه دارای ۵ مثنوی است باین شرح :

۱- منظومه محبت‌نامه صاحبدلان که در ۷۲۲ ساخته

۲- مونس‌الابرار که درسال ۷۰۶ سروده

۳- مثنوی صفانامه

٤- مثنوی صحبت‌نامه

۵- مثنوی طریقت‌نامه .

عماد فقیه در سال ۷۷۳ وفات یافته ودر خانقاه خود که درمحله سرپل دولت آباد کرمان قرار داشت مدفون شده .

ت ـ سلمان ساوجی (متوفی در سال ۷۷۸) ـ خواجه جمال‌الدین بن خواجه علاءالدین محمد از مردم ساوه و پدرش از مستوفیان دیوانی وخاندانش نزد سلاطین ایلخانی محترم بوده است .

سلمان در ابتدای جوانی درخدمت خواجه غیاث‌الدین محمدوزیر بسرمیبرد .

چون درسال ۷۳۶ سلطان ابوسعید وفات یافت سلمان در مرثیه‌اش ترجیعی ساخت و در پایان آن خواجه غیاث‌الدین محمد را مدح گفت.

سلمان پس از فوت سلطان ابوسعید بخدمت شیخ حسن بزرگ جلایری که قدرتی یافته بود رفت ودر قصایدی که در مدح او سرود دلشادخاتون زن او را نیز ثنا گفت.

سلمان وسلطان اویس - چون شیخ حسن بزرگ فوت شد و پسرش سلطان اویس بتخت سلطنت نشست کار سلمان بالا گرفت زیرا او بنا بدستور دلشادخاتون در زمان کودکی سلطان اویس معلم او بوده است. بنابنوشتهٔ مؤلف تذکره هفت اقلیم «سلطان اویس ایلکانی همگی توجه و التفات را برصحبت و مجالست او وقف نمود و انواع رعایت را برروی روزگارش برگشود چنانکه ازمتأخرین هیچیک را آن نسبت وثروت دست نداده.»

سلمان همیشه ملازم خدمت سلطان اویس بوده وشرح فتوحات وتاریخ جنگهای او را با سلاطین آل مظفر وحکام دیگر مانند امیرولی در اشعار خود بیان کرده.

سلمان وسلطان حسین ایلکانی - بعد ازمرگ سلطان اویس پسرش سلطان حسین بتخت سلطنت نشست. سلمان درایام حکومت او یکسال وهفت ماه زنده بود ودراین مدت درتبریز اقامت داشت. چون شاه شجاع تبریز را متصرف شد سلمان باین مناسبت او را مدح گفت باین جهت طرف بی‌التفاتی سلطان حسین قرارگرفت و دچار مذلت و خواری گشت و بالاخره در روز دوشنبه ۱۲ صفر سال ۷۷۸ وفات یافت و در قبرستان چرنداب تبریز مدفون گشت.

سلمان و پادشاهان آل مظفر - سلمان در باره سلاطین آل مظفر اشعاری دارد از آن جمله در واقعه کور کردن امیرمبارزالدین محمد مظفری شعری سروده که مطلع آن این است.

آنکه از کبر یک وجب میدهد ... از سر خویش تا بافسر حور

و نیز سلمان در مدح شاه محمود پسر امیرمبارزالدین محمد که پس از او از طرف شاه شجاع بحکومت اصفهان رسیده قصیده‌ای دارد که قسمتی از آن این است.

قطب چرخ پادشاهی شاه محمود آنکه بست
آسمان بر درگه قدرش نطاق چاکری

بر سر خصم تو آمد تیغ و گریان شد بر او
با همه آهن دلی ایام گفتش خون گری

بندگان حضرتت را از دل و جان روز وشب
مادح است این بنده چون محمودیان را عنصری

چون شاه محمود بکمک سلطان اویس بر شاه شجاع غلبه کرد و شیراز را متصرف شد ودر واقع فارس را ضمیمه متصرفات سلطان اویس نمود سلمان در این باره چنین گفت:

دولت سلطان اویس عرصه دوران گرفت
شاه سر سنجقش سرحد کیوان گرفت

از طرفی دولتش لشکر دیوان شکست
از طرفی لشکرش ملک سلیمان گرفت

از فرح فتح فارس مطرب عشاق دوش
این غزل تر نواخت راه صفاهان گرفت

تا آنجا که گوید:

معجر اقبال شاه بود که قبل از سه سال
نسخه این سر غیب خاطر سلمان گرفت

سلمان درجشن عروسی شاه محمود با دختر سلطان اویس نیز قصیده‌ای گفته که مطلع آن این است.

آسمان ساخت در آفاق یکی سورچه سور
که از آن سور شد اطراف ممالک مسرور

شاه محمود تحف و هدایائی با مراسله مودت‌آمیز برای سلمان فرستاده و سلمان در جواب قصیده دیگری گفته که مطلع آن این است.

سحری پیک نسیم آمد و از خاک درش

مردم چشم مرا کحل سپاهان آورد

چون در سال ۷۷۷ شاه شجاع تبریز را متصرف شد سلمان در تهنیت ورود او بتبریز قصیده‌ای گفته که مطلع آن این است.

زهی دولت کز اقبال همای چتر سلطانی

همایون‌فال شد بوسی که بودش روبویرانی

چون شاه شجاع مطلع و بعضی از ابیات این قصیده را نپسندید باین جهت سلمان قصیده دیگری ساخت که مطلع آن این است.

سخن بوصف رخش چون ز خاطرم بر زد

ز مطلع سخنم آفتاب سر بر زد

براثر این قصاید بود که سلطان حسین ایلکانی ازسلمان رنجیده واو را ازنظر بینداخت.

سلمان چند تن از وزرای شیخ حسن بزرگ و سلطان اویس را نیز مدح گفته از آنجمله است.

خواجه شمس‌الدین زکریا داماد و خواهرزاده خواجه غیاث‌الدین محمد وزیر که در سال ۷۳۷ بوزارت شیخ حسن بزرگ رسید. سلمان در مدح او قصایدی دارد از آنجمله است قصیده‌ای باین مطلع.

خواجه‌شمس‌الدین زکریا آنکه نامش کرده‌اند

دامن آخر زمان را بر طراز آستین

خواجه وجیه‌الدین اسمعیل پسر خواجه شمس‌الدین زکریا نیز مورد مدح وستایش سلمان قرارگرفته واو خواجه را درقصیده‌ای چنین تعریف میکند.

هلال غره دولت وجیه دولت ودین که باضمیرتو خورشید را ضیاء نبود

ودر شعر دیگری او را چنین مدح گوید.

وجیه دین محمد امیر اسمعیل
که رزق خلق خدا را کف تو گشت دلیل

روابط سلمان با شعرا و فضلای معاصر - سلمان در اوایل جوانی معروف گردیده چنانکه در همان اوان رکن‌الدین علاءالدوله سمنانی عارف معروف دربارهٔ او چنین گفته «چون انار سمنان وشعر سلمان ندیده‌ام» هرقدر سن او بیشتر میشد معروفیتش زیادتر میگشت چنانکه بیشتر شعرای معاصر یا به بغداد آمده و از وی دیدن کرده‌اند ویا قطعه وغزلی را پیش او فرستاده‌اند. خواجه ناصر بخاری و عبید زاکانی ببغداد آمده و بوسیله سلمان اشعار خود را برسلاطین جلایری عرضه داشته‌اند و ابن یمین چون نتوانسته ببغداد برود بوسیله فرستادن اشعار با او رابطه یافته است.

خواجه حافظ چندین غزل سلمان را استقبال کرده ودر قطعه ذیل او را چنین می‌ستاید.

سرآمد فضلاء زمانه‌دانی کیست — ز روی‌صدق ویقین‌نه ز راه کذب و گمان
شهنشه فضلا پادشاه ملک‌سخن — جمال ملت و دین خواجه جهان سلمان

از معاصرین سلمان فقط کمال خجندی است که با او دشمنی داشته و او را هجو کرده است.

آثارخواجه سلمان - سلمان علاوه بر دیوان غزلیات وقصاید ومقطعات دارای دو مثنوی است.

یکی داستان جمشید وخورشید که آنرا به پیروی از خسرو وشیرین درحکایت عشق شاهزاده جمشید پسر خاقان چین با شاهزاده خورشید دختر قیصر روم در سال ۷۶۳ بنام سلطان اویس ایلکانی بنظم درآورده است.

مثنوی دیگر فراقنامه است. سلمان این مثنوی را نیز بخواهش سلطان‌اویس و برای تسلیت او ازفراق بیرامشاه که در سال ۷۶۱ دراثر اختلافاتی دربار او را ترک گفته و به‌بغداد رفته بود ساخته است.

ث - خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی - که بنا بنوشتهٔ مؤلف تذکره

میخانه در سال ۷۲۶ یا ۷۲۷ هـ متولد شده ستاره بسیار درخشان آسمان ادب ایران در قرن هشتم هجری است . پدرش بهاءالدین محمد نام داشت ودر عصر اتابکان فارس از اصفهان بشیراز مهاجرت کرده بکسب وتجارت پرداخته واز این راه مال و ثروتی اندوخته ولی پس ازمرگ او فرزندش به تنگدستی افتاده ودر خردسالی[۱] روزی خود را بزحمت بدست میآورده است با اینهمه هروقت مجال میکرده درمکتبی که در نزدیکی او بود بکسب کمال میپرداخت و در آنجا بود که قرآن را حفظ نموده حافظ لقب یافته است.

محمد گلندام[۱] جامع دیوان حافظ مینویسد : او بر کشاف زمخشری که دراین قرن شهرت بسیار داشته واز کتب درسی مهم بود و همچنین برمصباح[۲] حاشیه نوشته است و نیز مفتاح العلوم سکاکی را مطالعه میکرده و بعید نیست که برتلخیص این کتاب نیز شرح نوشته باشد. مؤلف مجمع الفصحا مینویسد : گویند تفسیری هم بر-کلام الله نوشته ولی دیده نشده.

حافظ در نزد مولانا عضدالدین ایجی و میر سید شریف جرجانی حکمت و فقه اسلامی را آموخته است.

قرنی که حافظ در آن زندگی میکرد عصر رواج تصوف وعرفان است از این رو حافظ از آغاز جوانی با این افکار بزرگ شده ویکی ازعرفای بزرگ زمان خود گردید وافکار عرفانی را درغزلیات خود که دراین قرن بیشتر ازاقسام دیگرشعر رواج داشت در قالب بهترین و لطیف‌ترین معانی درآورد واشعار حکمتی وعرفانی را درلباس غزل جلوه گر ساخت.

---

۱ ـ محمد گلندام در مقدمه بردیوان حافظ مینویسد (بتشویق استادالبشر قوام الملة والدین عبدالله « مولانا قوام الدین ابوالبقا عبدالله بن محمود بن حسن الشیرازی که استادخواجه حافظ نیز بوده و ۲۰ سال قبل ازوفات او یعنی درسال ۷۷۲ وفات یافته و درشیراز مدفون است » بجمع آوری اشعار حافظ پرداخته.

۲ـ مصباح مطرزی تألیف امام ناصرالدین عبدالسید مطرزی نحوی متوفی بسال ۶۱۰ تاریخ ادبیات دکتر شفق ص ۳۳۶.

هانری ماسه[۱] مستشرق معروف فرانسوی مینویسد : هیچیک از شعرا به پایه حافظ در بیان معنی نرسیده‌اند ـ حافظ اطلاعات زیاد از ادبیات و الهیات داشت و شعرای گذشته را خوب میشناخت و همواره در میان الهامات عاشقانه و عارفانه سیر میکرد و در اشعار خود در نتیجه لطف تنظیم وحسن انتخاب کلمات آهنگی ایجاد میکرد بدون اینکه لغات مشکل بکار برد ـ حافظ شعر غنائی ایران را بحد کمال رسانید[۲] .

پروفسور گیپ[۳] در تأثیر افکار حافظ درگوته دانشمند آلمانی چنین مینویسد: دیوان گوته که آنرا گلستان غرب مینامند تحت‌تأثیر اشعار حافظ قرار گرفته . او در سایه ادبیات فارسی توانست آنچنان که شایسته روحش بود درعالم تخیلات وافکار شیرین پرواز کند. گته تنها بتقلید صرف راضی نشد بلکه نظریات و تخیلات خود را با افکار ادبای ایرانی درآمیخت . گته هنگامی را که ترجمه کتاب حافظ به دستش میافتاد از بهترین مواقع عمر خود میشمرد واو وقتی در دیوان خود اصطلاحات‌حافظ را بکار برده است[۴] .

حافظ در زمان حیات معروف و آوازه شهرت او حتی در هندوستان وترکستان وعراق عرب هم پیچیده بود نویسندگان و مورخین معاصر و یا قریب بعصر او در کتب‌خود ازحافظ نام‌برده و اوصاف وحالات او را آورده‌اند وخود درجواب ایرادی که شاه شجاع به غزلیات اوگرفته گوید «آری با اینهمه عیوب در آفاق اشتهاریافته وهمه‌کس آنرا میخواند وتحسین‌میکند ولیکن‌اشعار دیگر حریفان هیچگاه از دروازه شهر بیرون نرفته است ونیز دراین باره در غزلیات خود چنین گوید :

۱ـ H. Massé

۲ـ کتاب تمدن ایرانی ص ۳۰۲ .

۳ـ Gibb

۴ـ کتاب میراث اسلام ص ۸۰ .

بشعر حافظ شیراز سی گویند و سی رقصند
سیه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی

شکر شکن شوند همه طوطیان هند
زین قند پارسی که به بنگاله سی رود
طی سکان ببین و زمان در سلوک شعر
کاین طفل یک شبه ره صد ساله میرود

حافظ در دوره پرآشوب فارس زندگی میکرده زیرا در آغاز جوانی او شیراز بدست امیر پیرحسین چوپانی افتاد و مورد نزاع و کشمکش بین او و امرای اینجو گردید[1] تا اینکه شیخ ابواسحق اینجو در فارس علم استقلال برداشت و خود بزد و خورد با امیرمبارزالدین محمد مظفری پرداخت وامیر شیراز را مسخر ساخت وضمیمه متصرفات خود نمود[2]. در زمان سلطنت شاه شجاع و جانشینانش شیراز بدست شاه‌زادگان مظفری دست بدست میگشت[3] تا اینکه امیرتیمور این شهر را یکبار در سال ۷۸۹ و بار دیگر درسال ۷۹۵ مسخر ساخت و بسلطنت آل مظفر خاتمه داد.

۱- گویا غزلی که مطلع آن این است.
روز هجران و شب فرقت یار آخر شد
زدم این فال و گذشت اختر وکار آخر شد
در این موقع سروده شد و اشاره بحوادث این زمان است.

۲- حافظ که از مصاحبین و دوستداران شیخ ابواسحق بود از شکستهای او افسرده دل میشد و آثار افسردگی او از قصیده‌ای که مطلع آن این است.
سپیده دم که صبا بوی لطف جان گیرد چمن زلطف هوا نکته برجنان گیرد
آشکار است.

۳- موقعی که شیراز بتصرف شاه محمود وسپاهیان سلطان اویس ایلکانی درآمد ومردم فارس گرفتار مزاحمت سپاهیان سلطان اویس شدند وآرزوی سلطنت شاه شجاع را میکردند حافظ در تأثر از اوضاع شیرازشاه محمود را باشاره وکنایه ببدی یاد میکند و او را اهریمن و دیوسیرت میخواند.

حافظ از این دوران پرآشوب درغزلیات خود باشاره و کنایه و گاهی بصراحت سخن میگوید و باقتضای زمان و موقع پادشاه و بزرگی را مدح مینماید.

در افکار حافظ تناقض زیاد دیده میشود . او زمانی از اوهام و خرافات دور است وگاهی خود را مطیع قضا وقدر میداند و تدبیر را بالاتر از تقدیر میشمارد .

زمانی خود را از هرقید و بند وعلاقه آزاد میداند وگاهی خرقه و سجاده و سبحه و طیلسان را دام تذویر و آلت سالوس گفته شیخ و مرشد را گمراه کننده میداند. گاهی بدنیا پشت پا زده و خود را بی‌نیاز و مستغنی دانسته زیر بار منت شاه و وزیر نمی‌رود وکنج قناعت را بالاتر ازگنج میداند و کلاه فقر را با تاج شاهی برابر میشمارد وزمانی ازشاه و وزیر تعریف وتمجید کرده از آنان تقاضای صله و انعام میکنند[1].

با اینحال حافظ دارای صفات عالیه اخلاقی است درمدح غلو ننموده وکسی را زیاده از حد ستایش نکرده است . با ریاکاران و خودپرستان و زاهدان خشک و واعظان بی‌عمل و توانگران متکبر وصوفیان متظاهر بمخالفت برخاسته است.

حافظ مردی متدین و پاکدامن و فروتن بوده گرچه مذهب تسنن داشت به آل علی نیز محبت میورزید. علاقهٔ مفرطی بشیراز داشت واین شهر را دراشعارخود تعریف کرده است. ازسفر بخارج اجتناب مینمود و دعوت سلاطین اطراف را نمی‌پذیرفت .

ممدوحین حافظ ـ حافظ شاهان وامرای زیادی را مدح گفته است. ممدوحین حافظ از شاهان[2] بترتیب عبارتند از :

۱ـ شاه شیخ ابواسحق اینجو ـ که خود نیز شاعر و شعردوست بود و به حافظ محبت فراوان داشت وحافظ او را در غزلیات زیادی مدح گفته است. ونیزقصیده‌ای در مدح او دارد که مطلع آن این است.

۱ـ مقدمه کتاب حافظ به تصحیح سید عبدالرحیم خلخالی.

۲ـ درشرح حال سلاطین اینجو و آل مظفر روابط حافظ با آنان گفته شد از این جهت در اینجا باختصار برگذار میشود.

سپیده دم که صبا بوی بوستان گیرد چمن زلطف هوا نکته بر جنان گیرد

تا آنجا که گوید :

جمال چهره اسلام شیخ ابو اسحق که ملک در قدمش زیب بوستان گیرد

چراغ دیده محمود آنکه دشمن را ز برق تیغ وی آتش بدودمان گیرد

حافظ درغزل زیر از سپری شدن روزگار دولت شیخ ابواسحق اظهار تأسف میکند.

یاد باد آنکه سر کوی توام منزل بود

دیده را روشنی از خاك درت حاصل بود

در قطعهٔ نیز تاریخ وفات شیخ ابواسحق را معین نموده که بیتی از آن این است.

بلبل و سرو و سمن یاسمن و لاله و گل

هست تاریخ وفات شه سنبل کاکل

حافظ دربارهٔ سلطنت کوتاه ولی درخشان شیخ ابواسحق چنین گوید :

راستی خاتم فیروزه بواسحقی

خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود

و نیز در قطعه معروف خود دربارهٔ ۵ تن از بزرگان فارس گوید :

بعهد سلطنت شاه شیخ ابواسحق بپنج شخص عجب ملك فارس بودآباد

۲ـ امیرمبارزالدین محمد ـ امیرمبارزالدین محمد که مردی سخت گیر وقسی‌القلب بود چون شیراز را درسال ۷۵۴ فتح نمود دستور داد که در می خانه ها را ببندند و از باده فروشی و میگساری جلوگیری نمایند. از این ریاکاری او حافظ رنجیده خاطر شد و بهمین جهت در یکی از غزل ها بعمل امیرمبارزالدین محمد اشاره کرده گوید :

اگر چه باده فرح بخش و باد گلبیز است

ببانگ چنگ مخور می که محتسب تیز است

در غزل دیگری راجع بریاکاری امیرمبارزالدین محمد چنین گوید :

دانی که چنگ وعود چه تقریر میکنند　　　پنهان خورید باده که تکفیر میکنند

تا آنجا که گوید :

می ده که شیخ وحافظ ومفتی ومحتسب

چون نیک بنگری همه تزویر میکنند

چون پسران امیرمبارزالدین محمد او را نابینا ساختند حافظ قطعه‌ای بگفت و در آن به قبایح اعمال او اشاره نمود مطلع قطعه چنین است.

دل منه بر دینی و اسباب او　　　زانکه در وی کس وفاداری ندید

امیر مبارزالدین محمد با حافظ رابطه خوبی نداشت یکی از علل آن ارادتی بود که حافظ نسبت بشیخ ابواسحق اینجو رقیب سرسخت امیرمبارزالدین محمد داشت بعلاوه چنانکه گفته شد حافظ عمل او را در بستن میخانه ها و جانبداری ازتعصبین قشری که توأم با ریا و سالوس بود نمی‌پسندید و بانتقاد از آن میپرداخت.

۳ـ شاه شجاع ـ چون جانشین پدر شد سخت گیریهای پدر را بملاطفت جبران کرد از اینجهت حافظ گوید :

سحر ز هاتف غیبم رسید مژده بگوش

که دور شاه شجاع است وسی دلیر بنوش

حافظ زمان شاه شجاع را عصر حکمت و شرع نامیده در غزلی چنین گوید :

زمان شاه شجاع است و دور حکمت وشرع

براحت دل و جان کوش در صباح و رواح

حافظ درمدح شاه شجاع غزلیات چندی دارد با اینحال حافظ از او چندان خوشدل نبوده زیرا بطوریکه گفته شد شاه شجاع بعماد فقیه اعتقاد فراوان داشت که باعث رشک وحسد حافظ شده بود. علت دیگر آنکه شاه شجاع خود شعر میگفت و چون شعر او بپایه اشعار حافظ نمیرسید از اینرو دیگ حسد شاه شجاع بجوش می‌آمد و بر بی‌سیلی او نسبت بحافظ میافزود. چنانکه گویند وقتی شاه شجاع برشعر حافظ عیب

گرفت و گفت وغزلیات حافظ در معانی ومقاصد مختلفه است و در باب واحد نیست لحظه‌ای صوفیانه است ودیگر دم عاشقانه. در بیتی مستانه وجسمانی ودر بیتی دیگر جدی و روحانی. یکی لطیف وعرفانی است ودیگری گستاخانه. چون حافظ بشنید گفت: آری بااینهمه عیوب در آفاق اشتهار یافته وهمه کس آنرا میخواند وتحسین میکند لیکن اشعار دیگر حریفان هیچگاه از دروازه شهر بیرون نرفته است. شاهشجاع از این سخن برنجید و پس از اندکی این بیت حافظ بگوش او رسید که میگوید:

گر مسلمانی از این است که حافظ دارد

وای اگر از پی امروز بود فردائی

شاه شجاع گفت ازمضمون این شعر برمیآید که حافظ بقیام قیامت قائل نیست وشک در وقوع روز قیامت کفراست. حافظ مضطرب شده نزد مولانا زین‌الدین تایبادی که در آنموقع بعزم سفر حجاز درشیراز توقف داشت رفت مولانا گفت مناسب آنست که بیت دیگری پیش از این شعر بیاوری مشعر براینکه فلان چنین میگفت تابمقتضای اینکه نقل کفر، کفر نیست از این تهمت نجات یابی بنابراین خواجه حافظ این بیت را گفته پیش مطلع غزل ساخت.

این حدیثم چه خوش آمد که سحرگه میگفت

بر در میکده‌ای با دف و نی ترسائی

و باین وسیله از دغدغه خیال نجات یافت[1].

۴ ـ سلطان زین‌العابدین ـ خواجه حافظ سلطان زین‌العابدین را که گرفتار جنگهای شاه منصور شده بود در غزلی که مطلع آن این است.

خوش کرد یاوری فلکت روز داوری تاشکرچون کنی وچه شکرانه آوری

بصلح و مدارا دعوت میکند و گوید:

یک حرف صوفیانه بگویم اجازتست

ای نور دیده صلح به از جنگ و داوری

۱ـ کتاب حبیب‌السیر جزء دوم مجلد سوم ص ۳۱۵.

حافظ گویا از سلطان زین‌العابدین متنفر بوده زیرا علاوه بر اینکه درباره او مدیحه‌ای نگفته و نامش را بتصریح نیاورده درغزلی که در مدح شاه منصور گفته او را ظالم و بدخواه خوانده چنانکه گوید :

می نوش و جهان گیر که از لطف کمندت

شد گردن بدخواه گرفتار سلاسل[1]

۵ ـ شاه یحیی ـ هنگامی که شاه یحیی دریزد حکومت داشت حافظ درغزلی خطاب به یزدیان آرزوی آستان‌بوسی درگاهش را نموده چنین گوید :

ای شهنشاه بلند اختر خدا را همتی

تا ببوسم همچو گردون خاک ایوان شما

چون به یزد رسید و از او که مردی خسیس بود عنایتی ندید درقطعه‌ای چنین گفت

دل مبند ای مرد بخرد بر سخای عمرو و زید

کس نمیداند که کارش از کجا خواهد گشاد

تا آنجا که گوید :

شاه هرموزم ندید و بی‌سخن صد لطف کرد

شاه یزدم دید ومدحش کردم وهیچم نداد

اما پس از آنکه حکومت شیراز از طرف امیرتیمور بشاه یحیی واگذار شد حافظ او را درغزلیاتی مدح گفت.

۶ـ شاه منصور ـ شاه منصور که پس از سلطان زین‌العابدین بحکومت فارس رسیده حافظ در تهنیت سلطنت او چنین گوید :

بیا که رایت منصور پادشاه رسید نوید فتح و ظفر تا بمهر و ماه رسید

حافظ علاقه وافری بشاه منصور داشته و او را نیز در غزلیاتی مدح گفته است.

---

۱ ـ سلاسل قلعه‌ایست نزدیک شوشتر و سلطان زین‌العابدین بفرمان شاه منصور در آنجا زندانی بود.

۱ ـ سلطان اویس ایلکانی ـ سلطان اویس که معاصر امیر مبارزالدین محمد مظفری است چون حافظ با امیر میانه خوش نداشت باسلطان اویس رابطه پیدا کرد و این ارتباط تا زمان سلطنت شاه شجاع ادامه یافت . حافظ درمدح سلطان اویس غزلیاتی دارد و در غزلی چنین گوید :

خوش آمد گل و زان خوشتر نباشد — که در دست بجز ساغر نباشد
من از جان بندهٔ سلطان اویسم — اگر چه یادش از چاکر نباشد

۲ـ سلطان احمد ایلکانی ـ پسر سلطان اویس نیز ازممدوحین حافظ است واو که خود شعرمیگفت باخواجه حافظ مکاتبه داشت وگویا حافظ را ببغداد نیزدعوت کرده ولی حافظ این دعوت را نپذیرفته است . مطلع یکی از غزلیات حافظ در بارهٔ سلطان احمد ایلکانی چنین است .

احمدالله علی معدلت السلطان — احمد شیخ اویس حسن ایلکانی

۳ ـ سلطان غیاث الدین (متوفی در سال ۷۷۵) ـ از شاهان بنگاله که از ممدوحین حافظ است وحافظ او را دراین غزل مدح گفته :

ساقی حدیث سرو و گل ولاله میرود — این بحث باثلاثه غساله می رود
شکرشکن شوند همه طوطیان هند — زین قند پارسی که ببنگاله میرود

تا آنجا که گوید :

حافظ ز شوق مجلس سلطان غیاث دین
خامش مشو که کار تو از ناله میرود

۴ ـ محمود شاه دکنی (۷۸۰ـ ۷۹۹) ـ پنجمین حکمران از سلاطین بهمنی دکن است واو نیز حافظ را بدکن دعوت نمود حافظ نیز میخواست پیش او برود و چون بجزیره هرموز رسید بعلت طوفان دریا از مسافرت منصرف شد وغزلی که مطلع آن این است بگفت و بدربار محمود شاه فرستاد وخود بشیراز برگشت .

دمی با غم بسر بردن جهان یکسر نمی‌آورد
بمی بفروش دلق ما کزین خوشتر نمیارزد

۵ ـ قطب‌الدین تهمتن بن تورانشاه (۷۲۱ـ ۷۴۷) ـ حاکم هرموز که برای حافظ هدایائی فرستاده بود خواجه نیز او را در این غزل مدح گفته :

دل مبند ای جان من بر وعده شاه و وزیر
کس نمیداند که کارش از کجا خواهد گشاد

تا آنجا که گوید :

شاه هرموزم ندید و بی‌سخن صدلطف کرد
شاه یزدم دید وسدحش گفتم وهیچم نداد

کارشاهان این چنین باشد توای حافظ مرنج
داور روزی‌رسان توفیق و نصرتشان دهاد

حافظ درغزل دیگری او را چنین مدح میکند :

بی تو ای سر روان با گل و گلشن چه کنم
زلف سنبل چه کشم عارض سوسن چه کنم

تا آنجا که گوید :

شاه ترکان چو پسندید و بچاهم انداخت
دستگیر ار نشود لطف تهمتن چه کنم

۶ ـ امیرتیمور ـ در بعضی از تذکره‌ها بملاقات حافظ با امیرتیمور اشاره شده البته ملاقات حافظ با تیمور بواسطه معروفیتی که حافظ در ایران وخارج داشته بعید بنظرنمیرسد . اما خواجه درغزلیات خود نامی از امیرتیمورنمیبرد فقط در زمان سلطان زین‌العابدین مظفری بواسطه پریشانی اوضاع فارس در غزلی که مطلع آن این است از ترک سمرقندی یاد میکند که شاید منظور امیرتیمور باشد .

سینه مالامال درد است ای دریغا مرهمی
دل ز تنهائی بجان آمد خدایا همدمی

تا آنجا که گوید :

خیز تا خاطر بدان ترک سمرقندی دهیم
کز نسیمش بوی جوی مولیان آید همی

ولی پس از آنکه امیرتیمور فارس را متصرف شد اوضاع شیراز که مورد علاقه حافظ بود نابسامان شد در تأسف از این اوضاع غزلی ساخت باین مطلع :

دو یار زیرک و از باده کهن دومنی   فراغتی و کتابی و گوشه چمنی

تا آنجا که گوید :

به بین در آینه جام نقشبندی غیب   که کس بیاد ندارد چنین عجب زمنی
ز تند باد حوادث نمیتوان دیدن   در این چمن که گلی بوده است یاسمنی
از این سموم که برطرف بوستان بگذشت   عجب که بوی گلی هست و رنگ نسترنی
نگارخویش بدست کسان همی بینم   چنین شناخت فلک حق خدمت چومنی
بصبر کوش تو ای دل که حق رها نکند   چنین عزیز نگینی بدست اهرمنی

وزرائی که ممدوح حافظ بوده‌اند[1]

۱- خواجه عمادالدین محمود وزیر شاه شیخ ابواسحق و حافظ او را در این غزل مدح گفته :

کنون که درچمن آمد گل ازعدم بوجود
بنفشه در قدم او نهاد سر به سجود

۲ - حاج قوام‌الدین حسن - وزیر و مشاور شاه شیخ ابواسحق اینجو و خواجه حافظ نسبت باو علاقه زیادی داشت و درمدح او سه غزل و سه قطعه گفته است.

۳- خواجه برهان‌الدین فتح الله - وزیر امیرمبارزالدین محمد و حافظ او را در غزلیاتی مدح گفته.

٤ - خواجه قوام‌الدین محمد صاحب عیار وزیر شاه شجاع و خواجه حافظ او را در یک قصیده و دو غزل و دوقطعه مدح گفته.

٥ - خواجه جلال‌الدین تورانشاه وزیر شاه شجاع که مورد علاقه خاص حافظ بوده وحافظ او را در دو قصیده وچند غزل و یک قطعه مدح گفته.

۱- شرح حال وزرای آل اینجو و آل مظفر در تاریخ سیاسی گفته شده است.

ممدوحین حافظ ازعلما وفقها ودانشمندان[1] عبارتند از :

۱- قاضی مجدالدین اسمعیل بن رکن الدین یحیی (متوفی درسال ۷۵۶)

۲- قاضی عضدالدین عبدالرحمن بن رکن الدین احمدایجی (متوفی درسال ۷۵۶)

۳- قاضی بهاءالدین عثمان بن علی کوهگیلویه‌ای (متوفی درسال ۷۸۲)

۴- میر سید شریف جرجانی (متوفی درسال ۸۱۶)

۵- قوام‌الدین عبدالله فقیه (متوفی درسال ۷۷۲)

۶- شیخ امین الدین محمدبن شیخ زین الدین علی کازرونی(متوفی درسال ۷۴۵)

۷- خواجه کمال‌الدین ابوالوفا - فرصت شیرازی مینویسد : از احوالش خبری معلوم نشده جز آنکه سیدی جلیل‌القدر و با شاه داعی‌الله معاصر بوده. زمانی که شاه نعمت‌الله ولی بشیراز آمده بخدمت او رسیده. بقعه او درسمت شمال غربی شیرازاست.

خواجه حافظ باو علاقه تام داشته و او را در غزلی که مطلع آن چنین است مدح گفته.

سحر بلبل حکایت با صبا کرد   که عشق روی گل باماچها کرد

تا آنجا که گوید :

گر از سلطان طمع کردم خطا بود   ور از دلبر وفا جستم جفا کرد

وفا از خواجگان شهر با من   کمال دولت و دین بوالوفا کرد

۸- شیخ زین‌الدین تایبادی (متوفی درسال ۷۹۱)

۹- شاه نعمت‌الله ولی عارف معروف (متوفی درسال ۸۳۴)

۱۰- شاه قاسم انوار - متوفی درسال ۸۳۷ که بنا بنوشته مؤلف تذکره‌آتشکده او شیفته کلام خواجه حافظ بوده.

۱- برای شرح حال علما و فقها و دانشمندانی که ممدوح حافظ بوده‌اند به ص ۲۷۷ به بعد مراجعه کنید.

دیوانهای خطی وچاپی حافظ[۱]- بطوریکه گفته شد محمد گلندام اولین کسی است که بجمع آوری غزلیات حافظ اقدام کرده و از اواسط قرن نهم دیوان جامعی از آن ترتیب یافته است.

۱- قدیم‌ترین نسخه دیوان حافظ درموزه بریتانیا بشماره ۲۶۱ و ۲۷ ضبطاست و تاریخ کتاب آن سال ۸۱٤ هـ.ق. است. این دیوان درسال ۱۳۳۷ ش منتشر شده است.

۲- نسخه متعلق بمرحوم سید عبدالرحیم خلخالی که خود آن مرحوم از روی آن دیوانی بسال ۱۳۰٦ ش ترتیب داده و بچاپ رسانیده است. تاریخ کتابت این نسخه سال ۸۲۷ ق است.

۳- نسخه متعلق بکتابخانه بادلیان اکسفورد که تاریخ کتابت آن سال ۸٤۳ ق است.

٤ و ٥- دونسخه متعلق بکتابخانه مجلس‌شورای ملی که تاریخ کتابت‌اولی ۸٥٤ و دومی ۸٥۸ ق است.

٦- نسخه موزه بریتانیا درلندن که تاریخ کتابت آن ۸٥٥ ق است.

۷- نسخه کتابخانه ملی پاریس که تاریخ کتابت آن سال ۸٥۸ق است.

۸- نسخه متعلق بکتابخانه دانشگاه لیدن (هلند) که تاریخ کتابت آن سال ۸۹٤ق است.

دیوان حافظ از قرن ۱٦ میلادی به‌بعد در ایران و اروپا وعثمانی وهندوستان مکرر چاپ شده و قدیم‌ترین نسخه‌های چاپی آن بشرح زیر است:

۱- چاپ کلکته بسال ۱۷۹۰ م

۲- چاپ کاتپور « ۱۸۳۱ م

۳- چاپ قسطنطنیه « ۱۸۳۹ م

۱- در تهیه این فهرست از حاشیه ص ۳٥۸ کتاب تاریخ ادبی ایران تألیف براون و ترجمه جناب آقای حکمت استفاده شده.

۴- چاپ بولاق مصر « ۱۸۴۰ م
۵- چاپ لایپزیک در سه جلد « ۱۸۵۴ م
۶- چاپ وین با ترجمه آلمانی « ۱۸۶۴ م
۷- چاپ تهران « ۱۲۵۹ هـ
۸- چاپ وهبی و سودی باحواشی در دوجلد درقسطنطنیه « ۱۲۸۸ هـ
۹- چاپ حکیم پسر وصال شیرازی در بمبئی « ۱۲۶۷ هـ
۱۰- چاپ سمیع شیرازی در بمبئی « ۱۲۶۷ هـ
۱۱- چاپ تبریز « ۱۲۶۸ هـ
۱۲- چاپ تهران « ۱۲۷۵ هـ

در قرن چهاردهم هجری نیز از دیوان حافظ درایران چاپ‌های متعدد شده از آنجمله است :

۱- چاپ مشگین‌قلم در بمبئی بسال ۱۳۰۸ق
۲- چاپ قدسی شیرازی در بمبئی « ۱۳۲۲ هـ.ق
۳- چاپ مرحوم میرزا محمدخان قزوینی با مقدمه مفصل درتهران « ۱۳۲۰ ش
۴- چاپ حسین پژمان با مقدمه مفصل تهران « ۱۳۱۵ ش
۵- چاپ‌سیف‌پور فاطمی‌اصفهان (بنام‌شرح‌حال حافظ ازنشریات روزنامه‌اخگر)
۶- چاپ عبدالحسین هژیر تهران بسال ۱۳۹۷ ش (بنام حافظ تشریح)
۷- چاپ محمد هومن (بنام حافظ چه میگوید)
۸- چاپ محمد علی بامداد تهران (بنام حافظ‌شناسی یا الهامات حافظ)
۹- چاپ سید عبدالرحیم خلخالی تهران بسال ۱۳۳۰ ش (بنام حافظ نامه)
۱۰- چاپ دکتر محمد معین تهران بسال ۱۳۱۹ ش (بنام‌حافظ شیرین‌سخن)

غیر از آنچه گفته شد چاپهای دیگری از حافظ در تهران منتشر شده است که آوردن کلیه آنها باعث اطاله کلام میگردد .

تحقیقاتی که محققین ودانشمندان اروپائی وغیرایرانی دربارهٔ حافظ ودیوانش نموده‌اند.

از دانشمندان اروپائی سر گور اوزلی Sir Gore Ouselye در کتاب خودسوسوم به «یادداشتهائی راجع به ترجمه حال شعرای ایرانی» - Biographical Notices of Persian Poetes شرحی راجع به حافظ نوشته و بیشتر حکایات راجع بابیاتی که‌در دیوان اوست جمع آوری کرده ونیز میس جرترودلوتیان‌بل - Miss Gertrud louthian Bell درکتابی که تحت عنوان Poems from the Divan of Hafiz نوشته تفصیلی مشروح از زمان حافظ وکلیاتی راجع باشعار او درمقدمه کتاب آورده.

شبلی‌نعمانی کتابی‌بنام‌شعرالعجم‌بزبان اردو نوشته ودر آن‌مطالعهٔ محققانه‌ای دربارهٔ حافظ بعمل آورده است.

جمعی از دانشمندان‌اشعار حافظ را بفارسی وترکی‌وحتی باردو تفسیر کرده‌اند از آنجمله در زبان ترکی سه شرح است یکی شرح سروری دیگری شرح شمعی سومی شرح سودی که هرسه درقرن دهم هجری انجام شده است[۱].

شروح دیگر از دیوان حافظ عبارتند از:

شرح‌محمد افضل‌الله‌آبادی است که درعهد شاه جهان میزیسته ونام این‌شرح کشف‌الاسرار است.

شرح عبیدالله خلیفه حی‌بن عبدالحق بنام بحرالفراسه که مخصوص توضیح و تفسیر عبارات مشکل دیوان حافظ است وآنرا بنام خلاصه‌البحر تلخیص کرده.

شرح‌محمد ابراهیم‌بن محمد سعید که در آن بیشتر اشعار دشوار توضیح‌شده[۲].

دانشمندان انگلیسی که‌غزلیات حافظ را ترجمه‌نموده یابنشر وطبع آن پرداخته عبارتند از:

۱- شرح‌سودی برحافظ بوسیله‌خانم‌دکترستارزاده بفارسی‌ترجمه‌شده وبچاپ‌رسیده است.

۲- تاریخ ادبیات ایران تألیف اته دانشمند آلمانی ترجمه استاد محترم آقای دکتر شفق ص ۱۸۶.



آرامگاه حافظ مقابل صفحه ۳۲۵



سنگ روی قبر حافظ مقابل صفحه ۳۲۵

۱- ویلیام جونز (سال ۱۷۷۱ م) William Jones «A Grammar of the Persian Language»

۲- ریچاردسن (۱۷۷۴ م) Richardson « A Specimen of Persian Poetrey»

۳- تماس لاو (۱۷۸۵ م) Thomas Law « in Asiatick Miscellany Vol. I. Colcutta ».

۴- ح. ح (۱۷۸۶ م) H. H. « in Asiatick Miscellany Vol. 2 »

۵- جان نات (۱۷۸۷ م) John Nott « Select Odes from the Persian Poet Hafiz »

۶- جان هدن هیندلی (۱۸۰۰ م) John Haddon Hindley « Persian lyrics or, Scottered Poems from the Divan - i - Hafiz»

۷- هرمان بیکنل (۱۸۷۵ م) Hermann Bicknell «Hafiz of Shiraz»

۸- ادوارد هانری پالمر (۱۸۷۷ م) Edward H. Palmer « The song of the Reed and other Pieces»

۹- والتر لیف (۱۸۹۸ م) Walter leaf « Versions from Hafiz and essey in Persian Metre »

۱۰- جان پین (۱۹۰۱ م) John Payne « The Poems of Shemseddin Mohammad Hafiz of Shiraz »

۱۱- ریچارد لوگالین (۱۹۰۵ م) Richard le Gallienne « Odes from the Divan of Hafiz »

۱۲- الیزابت بریج . داریوش (۱۹۲۱ م) Elizabeth Bridge « E. Daryush « Sonnets from Hafiz and other verses »

۱۳- روبن لوی (۱۹۲۳ م) Reuben levey « Persian literature, an Introduction »

مزار خواجه حافظ - حافظ را درجائی که بحافظیه معروف است بخاک سپردند. اولین مقبره را برسر تربت حافظ درسال ۸۵۶ ه مولانا محمد معمائی در زمان بابر میرزا پسر میرزا بایسنقر بن شاهرخ تیموری بنانمود. کریمخان زند این مقبره را سرمت

کرده سنگی از مرمر یکپارچه که بسیار زیبا حجاری شده و بعضی ابیات این غزل

مژده وصل تو کو کز سر جان بر خیزم

طایر قدسم و از دام جهان برخیزم

برآن منقوش است برروی قبر قرار دارد.

آرامگاه فعلی حافظ در سال ۱۳۱۴ شمسی شروع بساختمان شده و در سال ۱۳۱۶ خاتمه یافته است.

شرح مختصر بعضی ازامکنه تاریخی[1]

ابرج - مولف فارسنامه ناصری گوید - بلوکی است در شمال شیراز و بین بلوکات مائین وسرحد چهاردانگه وکام فیروز واقع شده وامروزه یکی ازدهستانهای بخش اردکان فارس است .

ارّجان یاارّگان - مرکز کوره قباد غربی‌ترین کوره‌های پنج گانه فارس بود و درکناررود طاب نباشده و این رودخانه‌سرحد غربی‌ایالت فارس را تشکیل میداده ارجان درقرن چهارم هجری شهری بزرگ بود وشش‌دروازه داشت با مسجدی‌خوب و بازارهای معمورو برروی‌رودخانه‌طاب در نزدیکی شهرارجان دوپل سنگی ساخته شده بودکه ازآنها به خوزستان میرفتند و هنوز آثار آنها باقی است .

خرابی ارجان را حمدالله مستوفی در اثر استیلای اسمعیلیان دانسته‌است پس از خرابی این شهر بهبهان کمی پائین‌ترازآن درکنار رودخانه طاب نباشده است .

اردستان - بگفتهٔ اصطخری در قرن چهارم شهری مستحکم بوده و با روئی با ۵ دروازه داشته و مسجد جامع شهر درمرکزآن واقع بوده در این شهر پارچه‌های ابریشمی فراوان بافته‌میشد - اردستان بین کاشان و اصفهان و در ۱۸ فرسخی‌اصفهان قرار دارد .

استخر یا اصطخر - مرکز کوره اصطخر بود و درکناررودخانه‌پلوار و بفاصله چند میل بالای محل اتصال‌آن با رودخانهٔ کرو در ۷ کیلومتری شمال تخت‌جمشید قرار داشت .

۱- بعضی ازاعلام تاریخی کتاب چون معروف‌اند محتاج‌به معرفی‌نمی‌باشند و بعضی نیز درجلد اول این‌کتاب معرفی شده‌اند و یا در متن‌کتاب در باره آنها شرحی آمده است

در دوره ساسانیان شهری مقدس و مرکز تمام فارس بود - در موقع لشکر کشی مسلمانان به فارس اصطخر هنوز از جمله مهمترین شهرهای این ایالت بشمار میرفت و چون مردم این شهر در برابر اعراب مقاومت کردند جمعی از آنان بقتل رسیدند و چون مسلمانان شیراز را مرکز حکام اسلامی قرار دادند کم کم اصطخر اهمیت سابق خود را از دست داد تا اینکه در سال ۴۳۶ ه امیر ابو کالیجار دیلمی بخرابی این شهر فرمان داد و مردم آن را بشیراز آورد.

الشتر - بگفته حمدالله مستوفی یکی از چهار شهر عمده کردستان بود و در آن آتشکده قدیمی وجود داشت - الشتر همان لیشتر یا لاشتری است که ابن حوقل و دیگر جغرافی نویسان از آن نام برده و گفته‌اند در ده فرسخی جنوب غربی نهاوند و ۱۲ فرسخی شمال شابرخاست (شاپور خواست) قرار دارد.

این بلوک در شمال لرستان واقع است و راه شوسه خرم‌آباد به کرمانشاه از آن میگذرد.

اندکان یا اندیکان یا اندیجان - در قرن هفتم هجری کرسی ایالت فرغانه بود.

اهرستان - یکی از محلات حومهٔ یزد است.

بازارسنبیل - در چند میلی ارجان و در مغرب پل هائی که بر روی رودخانه طاب بسته شده بود شهر تجارتی سنبیل در وسط ولایتی بهمین نام قرار داشت و در مرز غربی ایالت فارس واقع شده بود بازارسنبیل را سوق سنبیل نیز می گفتند.

بال (پال یا فال) - بال که همان فال امروزی است دهی از دهستان گله‌دار بخش کنگان شهرستان بوشهر است فال سابقاً مرکز بلوک فال بوده و این بلوک امروزه به گله‌دار معروف است و مرکز آن نیز قصبهٔ گله‌دار می باشد - مولف فارسنامه ناصری در علت این تغییر نام چنین گوید: در زمان دولت صفویه ملا فریدون لر با هزار خانوار از ایلات کوه گیلویه در حدود ۱۰۷۰ ه به نواحی فال آمد و بمناسبت گله و رمه و مواشی که داشت قبیله او را گله‌دار گفتند افراد این طایفه کم کم نواحی اطراف را متصرف شده و به کشت و زرع پرداختند و روز بروز از رونق فال

کاسته شد و به آبادی گله‌دار یعنی محل سکونت این طایفه افزود و بجای فال مرکز بلوک گله‌دار گردید.

بنارو - یا بنارویه مرکز دهستان بنارویه بخش جویم شهرستان لار و در ۱۸ کیلومتری جنوب جویم قرار دارد.

بیان - شهری بوده در ۵ فرسنگی ابله در آخر حد خوزستان در کنار شهر حفار و در محل خرم شهر فعلی.

توج - این شهر را توج (بفتح تاء دو نقطه و واو مفتوحه مشدده و جیم) و نیز توز بازاء نقطه دار و توز به ضم تاء و سکون واو نوشته‌اند - مولف فارسنامه گوید در ۱۲ فرسخی مغرب شهر کازرون واقع بوده و در سال ۱۸ ه بدست سپاه اسلامی افتاد و سالها است خراب گشته و نامی از این شهر جز در کتاب‌ها و اشعار باقی نمانده - مردم این شهر جامه از پنبه می‌بافتند که آن را توزی می گفتند چنانکه انوری گفته :

در حدود ری یکی دیوانه بود ‌‌ روزوشب کردی حدود دشت گشت
در بهار و در تموز و در خزان ‌‌ جانب شهر آمدی ازسوی دشت
گفتی ای آنان کتان آماده بود ‌‌ گاه قرب و بعد این زرینه طشت
قاقم و سنجاب درسرما سه چار ‌‌ توزی و کتان بگرما هفت‌وهشت
گر شما را با نوائی بد چه شد ‌‌ ورچه‌مارا بی‌نوائی شد چه گشت
راحت هستی و رنج نیستی ‌‌ از شما بگذشت وازما هم گذشت

جبال بارز - نام یکی از بخش های شهرستان جیرفت است و نیز نام کوهی است که بین بم وجیرفت قرار گرفته.

جلفاریا راس‌الخیمه - در ساحل جنوبی خلیج فارس و در یکصدوپنجاه کیلومتری دوبی یکی ازشیخ نشین های خلیج فارس را تشکیل میدهد - بین آن دو شیخ نشین های شارجه و عجمان قراردارد - این شیخ نشین در مقابل جزیره قشم قرارگرفته و ازطرف مشرق تا نزدیکی های دریای عمان امتداد دارد.

جنابه - بفتح جیم و تشدید نون در محاذی جزیره خارک از شهرهای قدیم

فارس است این شهر در سال ۱۸ بدست عثمان بن ابی العاص ثقفی افتاد .

جنابه در جنوب سینیز واقع و از مهروبان بزرگتر بوده و بازارهائی معمور داشته امروزه آن را گناوه گویند و آن قصبه و بندری از بخش گناوه شهرستان بوشهر در شمال غربی این شهر و در ۱۰۶ کیلومتری آن واقع شده - گناوه در حدود یک کیلومتری دریا است - مولف فارسنامه ناصری گوید در سال ۱۲۹۰ ه وارد شهر گناوه خراب گشتم آثار خرابی نزدیک به نیم فرسخ در کنار دریای فارس دیدم که آجر پاره و سنگ و گچ بر روی هم ریخته و بعضی آجرها ناشکسته بود - در کناره شرقی این شهر خراب دره پهن عمیقی است که از دریا آمده و نیمهٔ بیشتر دایره شهر را فراگرفته که در وقت مد دریا پر آب شده مال‌التجاره و بار کشتی‌های بزرگ را در کشتی‌های کوچک گذاشته از داخل این دره بدروازه‌های شهر میرسانیده‌اند

جویم بنی‌احمد - قصبهٔ مرکزی بخش و دهستان جویم از شهرستان لار است در ۹۷ کیلومتری شمال شهر لار و ۶۹ کیلومتری جنوب شرقی جهرم واقع شده و از راه شوسه بین دو شهر مزبور دو کیلومتر فاصله است .

حصن مهدی - درچند میلی بالای محلی که نهر عضدی به‌شط‌العرب میریزد و در نزدیکی بیان (محل خرمشهر فعلی) واقع بود و چون مهدی خلیفه عباسی قلعه‌ای درآنجا ساخته بود باین نام معروف گردید .

خان مردویه یا مردویه - بنا به گفته مؤلف فارسنامه ناصری در چهار فرسخی مغرب شهرداراب قرارداشت .

خبر - مولف فارسنامه ناصری گوید : خفر در اصل خبر بوده یعنی محکم و استوار در جنوب شرقی شیراز بین بلوک فسا وسروستان و خواجه و میمند و صیمکان مرکز این بلوک را نیز خفر گویند در ۱۸ فرسخی شیراز - امروزه خفر نام یکی از بخش‌های چهارگانه شهرستان جهرم است و مرکز بخش باب‌انار نام دارد .

خمایجان - ازدو قسمت علیا و سفلی تشکیل میشد - خمایجان علیا درحوالی بیضا و درساحل یکی ازشعب رودخانه کُرْ واقع بود وخمایجان سفلی ازتوابع اصطخر

بشمار میرفت - امروزه خمایجان که آن را همایجان مینامند نام یکی از دهستان‌های هشت‌گانه بخش اردکان شهرستان شیراز است .

خنج - مرکز دهستان خنج بخش مرکزی شهرستان لار است و در ۹۰ کیلومتری شمال غربی لار واقع است - مولف فارسنامه ناصری گوید : در اصل خنگ (بضم خاء و سکون نون و کاف فارسی) بوده یعنی گوشهٔ بیغوله بعد کاف مبدل به جیم شده است .

خنیفقان - ده از دهستان خواجه بخش مرکزی شهرستان فیروزآباد است و در ۳٤ کیلومتری شمال فیروزآباد و ۲ کیلومتری غربی راه شوسه فیروزآباد به شیراز واقع است - مولف فارسنامه ناصری این کلمه‌را هنیفقان نوشته و گوید فرسخی میانهٔ جنوب و مغرب زنجیران (مرکز بلوک خواجه) قرار گرفته .

خوشناباد - مولف فارسنامه ناصری گوید : خشن‌آباد در شمال شرقی فرگ واقع است و از سردسیرات فارس است و تمام این ناحیه کوهستانی است و از شمال بنواحی نیریز و از مغرب به ناحیه فرگ و از جنوب به طارم و از مشرق به ناحیه فارغان محدود است مرکز این ناحیه نیز خشن‌آباد است در هفت فرسخی شرقی قصبهٔ فرگ .

خیر - نام یکی از دهستان‌های بخش اصطهبانات شهرستان فسا است - از شمال بدریاچه بختگان و ازجنوب بدهستان حومه‌اصطهبانات و از مشرق بدهستان رستاق بخش نیریز و از مغرب بدهستان رونیز و جنگل محدود است .

درده - یکی از محلات یزد است .

درفارد - (دلفارد) - نام یکی‌از دهستان های نه گانه‌بخش ساردوئیه‌شهرستان جیرفت است - از شمال بدهستان سرویزن و از شرق بدهستان مسکون و از جنوب به‌سبزواران وازمغرب بدهستان بهرآسمان محدود است .

دشت‌بارین - مرکز آن غندجان است و ابن بلخی محل آن را درچهارفرسخی

جره و ۱۲ فرسخی توج نوشته است بگفته حمدالله مستوفی مردم غندجان بیشتر کفشگر وجولاه بوده‌اند .

دشتستان - بگفتهٔ مؤلف فارسنامه ناصری ناحیه وسیعی از گرمسیرات فارس است که از مشرق بنواحی دشتی و از شمال به بلوک خشت و ماهور میلاتی و از مغرب و جنوب بناحیه لیراوی کوه گیلویه و دریای فارس محدود است و بندر بوشهر سالها است حاکم نشین نواحی دشتستان است - درفرهنگ جغرافیائی آمده سواحل خلیج فارس را از بندر دیلم تا بندر بوشهر که شامل بخش های دیلم و گناوه وقسمت شمال غربی برازجان است دشتستان گویند .

دورق - در کنار شهری بهمین نام قرار داشته و کسانی که بقصد حج ازفارس و کرمان به خوزستان می آمدند از این شهر می گذشتند .

ده‌بید - دهی از دهستان سرودشت بخش زرقان شهرستان شیراز است و در ۲۲ کیلومتری شمال زرقان و در ٤ کیلومتری کناره‌راه شوسه اصفهان به شیراز قرار گرفته .

ده‌گردو - ده ازدهستان صغاد بخش مرکزی شهرستان آباده ودر ۲٤ کیلومتری مغرب این شهرواقع شده است - مولف فارسنامه ناصری این ده را یکی ازآبادی های بلوک سرحد چهار ناحیه نوشته و گوید در ۱۲ فرسخی شمالی آسپاس مرکز این ناحیه‌واقع است .

دینور - خرابه های این شهر در ۲۵ کیلومتری مغرب کنگاور دیده میشود این شهردرقرن چهارم هجری پای‌تخت سلسلهٔ مستقل کرد حسنویه بود - ابن حوقل دینور را در این قرن باندازه یک سوم همدان نوشته - مقدسی از بازارهای خوب آن تعریف میکند و گوید مسجد جامع آن از بناهای حسنویه است - شاید خرابی این شهر بعد از حمله امیرتیمور صورت گرفته باشد .

رم (یا تنگ‌رم یا تنگ‌ارم) - ده ازدهستان بوشکان بخش خورموج شهرستان بوشهر است و در ٦۹ کیلومتری شمال شرقی خورموج قرار دارد .

رونیز - که آن را رونیز جنگل نیز گویند یکی ازدهستان های پنج گانه بخش مرکزی شهرستان فسا است و از شمال بدهستان خیر و دریاچه بختگان و از مشرق

بدهستان‌های خیر و حومه اصطهبانات و از جنوب بدهستان حومه فسا و ازمغرب به بخش سروستان محدود است از آبادی‌های آن رونیز بالا و رونیز پایین است.

زرکان - در زمان دولت شبانگاره زرکان که در جنوب قلعهٔ ایج بود مقر این دولت گردید و جغرافی‌نویسان عرب در قرن چهارم ازاین محل بنام الدارکان اسم میبرند - حمدالله مستوفی آن را زرکان نامیده - مولف فارسنامه ناصری از آن بنام زرجان اسم برده وگوید در یک فرسخ ونیمی جنوب شرقی‌خفر است - درفرهنگ جغرافیائی ستاد ارتش نیز آن را زرجان نوشته و چنین تعریف میکند: ده ازدهستان و بخش خفرشهرستان جهرم در ۳/۵ کیلومتری‌جنوب باب‌انار و ۲ کیلومتری جنوب راه شوسه شیراز به جهرم قرارگرفته.

زیدون (زیدان) - ناحیه‌ایست در جنوب غربی بهبهان وآبادیهای آن در دو طرف رودخانه قرارگرفته - مرکز آن شهر زیدون است در ۵ فرسخی شهر بهبهان

سمیرم - مرکز بلوک سرحد شش ناحیه است و این بلوک در شمال غربی شیراز است و از مشرق به سرحد چهاردانگه و بلوک آباده اقلید و از طرف شمال بنواحی اصفهان و از مغرب و جنوب به نواحی بختیاری و کوه گیلویه محدود است.

سورو یا شهرو - بندر مقابل جزیره هرموز بود و راه کاروانی طارم بساحل خلیج فارس باین بندر میرسید مقدسی این بندر را در سرز کرمان ذکر کرده - امروزه سورو درجنوب غربی بندرعباس و در ۵ فرسخی آن واقع است.

شاپور - ازبناهای شاپوراول دومین پادشاه ساسانی‌است ومرکز کوره‌ای شاپور بوده تا اینکه بدست ابوسعید شبانکاره‌ای‌خراب گردید - در نزدیکی خرابه‌های این شهر تنگ چوگان قرارگرفته که دارای نقوشی از دوره ساسانیان است.

امروزه شاپور یکی از دهستان‌های چهارگانه بخش مرکزی‌شهرستان کازرون است ودرشمال باختری بخش واقع است.

شاپورخواست - درقرن چهارم هجری‌با شهرهای بروجرد ونهاوند تحت‌تسلط حسنویه کرد بود و درقرن پنجم نام این شهر در تواریخ آل‌سلجوق مکرر ذکرشده-

در سال ٤۹۹ اتابک منکوبرس این شهر را با نهاوند والشتر متصرف شد - در قرن هشتم حمدالله مستوفی شاپورخواست را جزء سه شهر معمور لر کوچک ذکر میکند ابن حوقل این شهررا در ۱۲ فرسخی الشتر ومقدسی درچهارمنزلی کرج ابودلف ذکرمیکند .

شهرک - ده از دهستان ابرج بخش اردکان شهرستان شیراز است و در ۸۲ کیلومتری شرقی اردکان واقع شده

صاهک و چاهک - بگفته مولف فارسنامه ناصری - از آبادی های بوانات است و در ۱۹ فرسخی جنوب شرقی سوریان که مرکز این بلوک است قرارگرفته و امروزه دهی از دهستان مشکان بخش نیریز شهرستان فسا است و درکنار راه فرعی نیریز به هرات واقع است .

صیمکان - مولف فارسنامه ناصری گوید : در اصل سی مکان بوده سپس سین را بصاد مبدل ساخته‌اند - ازگرمسیرات فارس است در جنوب شرقی شیراز از شرق به بلوک جهرم و از شمال به بلوک خفر و میمند و از مغرب بنواحی بلوک اربعه وازجنوب به‌بلوک قیرو کارزین محدود است این بلوک بسیارتنگ ومانند دره‌ایست پر از تل و ماهور - امروزه صیمکان نام یکی از بخش های چهارگانه شهرستان جهرم و دهستان منحصر بفرد بخش مزبوراست .

طیب - بروزن سیب‌شهری بوده میانهٔ واسطو اهوازازطیب تا واسط ۱۸ فرسخ و تا اهواز نیز ۱۸ فرسنگ بوده

عسکرمکرم - شهری بوده در محل اتصال نهر مسرقان به کارون و بدست مکرم یکی از سرداران‌عرب ساخته شده و چون اردوگاه او بوده باین جهت به‌عسکر مکرم معروف گردیده - درقرن چهارم شهری بوده دردو جانب نهر مسرقان و بوسیله دو جسر که ازقایق های بهم پیوسته تهیه‌شده بود بیکدیگرمربوط میشد وشهربازاری با شکوه ومسجدی‌جامع داشت ودرزمان حمدالله مستوفی نیزشهری بزرگ بوده است .

غندجان - بدشت‌بارین مراجعه شود .

فاریاب - ده‌از دهستان حومه بخش بستک شهرستان لاراست در ۱۸ کیلومتری

جنوب غربی بستک

فال - به بال مراجعه شود

فتح آباد - از دهاتی است که شاه‌یحیی در دوفرسخی یزدآباد ساخته

فومستان- ده‌از دهستان حومه بخش گاوبندی‌شهرستان لار در ۳ کیلومتری‌شمال گاوبندی‌واقع است- فومستان یعنی‌محل کشت گندم زیرا فوم در فارسی بمعنی گندم است.

قرقوب - در نیمه راه شوش به‌طیب واقع بود مقدسی گوید ازشوش تا قرقوب یک منزل و از قرقوب تا طیب هم یک منزل راه بود - در این شهر پارچه‌های قلاب - دوزی که به قلاب‌دوزی سوسنگرد معروف بود تهیه میشد.

کارزین - ده از دهستان و بخش قیروکارزین شهرستان فیروزآباد است که در ۸ کیلومتری شرقی قیر و درکنار راه قیر به جهرم و فیروزآباد قرار گرفته - مولف فارسنامه ناصری گوید درقدیم قیر بلوکی و کارزین نیز بلوکی دیگر بود و سالها است که این دو بلوک درتحت حکومت یک نفراست نام مرکزقیر همان قیر است و مرکز کارزین نیز کارزین میباشد.

کاریان - ده از دهستان هرم وکاریان بخش جویم شهرستان لار است و در ٤۲ کیلومتری جنوب غربی جویم قرارگرفته - کاریان محل آتشکده آذرفرنبغ یکی از سه آتشکده معتبر دوره ساسانی است.

کربال - نام یکی از دهستان‌های هشت‌گانه بخش زرقان شهرستان شیراز است - رودخانه کر از میان این دهستان میگذرد بااین جهت کربال نامیده شده.

کرم - در چندمیلی فسا برسرراه سروستان قرارداشت.

کره‌رود - رودخانه‌ای بوده درنزدیکی کرج ابودلف.

کلار- باکورد بین بیضا و سمیرم واقع بوده - مقدسی گوید این دوآبادی در مجاورت یکدیگر قرار داشت - مولف فارسنامه ناصری گوید: کلار دره فرسخی‌شمال کورد است ولی مقدسی آن دو را متصل بیکدیگر نوشته.

کلخوران - قریه‌ایست در یک فرسخی اردبیل.

کورستان ـ یا کهورستان یا کافرستان ـ مولف فارسنامه ناصری گوید درزمان قدیم از توابع شبانکاره بوده و پس از آن از توابع خطهٔ لار گشته ـ در مشرق شهر لار قرار گرفته و چهار قریه‌آباد دارد و یکی ازآنها کشی است که مرکز ناحیهٔ کورستان لارستان است ـ این آبادی بر سر راه بندرعباس به شیراز قرار گرفته بوده .

کوه‌بنان ـ یکی از دهستان‌های دوگانه بخش راور شهرستان کرمان است .

گاوبندی ـ مرکز بخش و دهستان حومه گاوبندی از شهرستان لار و در ۱۸۰ کیلومتری جنوب غربی لار واقع است .

گمبر و یا گمبرون[1] ـ بندرجرون را که پرتقالی‌ها در ساحل خلیج فارس و مقابل جزیره هرموز متصرف شدند گمبرو یا گمبرون نامیدند و بعدها شاه‌عباس دراین محل بندرعباسی را بنا نهاد .

گنبدملغان ـ درساحل یکی‌ازشعب رودخانه‌شیرین (یا رودخانه‌زهره یا طاب) و بر سر راه نوبندگان به ارجان قرار داشت و امروزه آن را دوگنبدان گویند .

گندیشاپور ـ یا جندی‌شاپور از بناهای شاپور اول دومین پادشاه ساسانی‌است و بنا به گفته‌اصطخری در یک منزلی شوشترقرار داشت ـ این شهردر دوره ساسانیان مرکز حکمرانی‌خوزستان بود و درزمان خلفای عباسی‌بعلت داشتن دانشکده پزشکی معروفیت داشت یعقوب‌لیث صفاری میخواست این شهر را مرکزحکومت خود سازد ولی در سال ۲۶۵ ه در این شهر وفات یافت و در همان‌جا مدفون گردید ـ مقدسی خرابی این شهر را دراثراستیلای لران وجور و فساد ایشان دانسته ـ درزمان یاقوت حموی ازاین شهر اثری باقی نبود ـ در سال ۱۰۵۰ ه فتحعلیخان حکمران خوزستان درمحل این شهر قریه‌ای بنام شاه‌آباد ساخت که تاکنون باقی است و آن در هشت فرسخی شمال غربی شوشتر است .

---

۱ - Gombroon

لارک - جزیره‌ایست از بخش قشم شهرستان بندرعباس در ۱۲ کیلومتری جنوب شرقی قشم .

لاغر - ده ازدهستان خنج بخش مرکزی شهرستان لار است ودر ۱۳۱ کیلومتری شمال غربی لار قرار گرفته .

لیراوی - دهستان منحصربفرد از بخش دیلم شهرستان بوشهر است - مرکز بخش بندر دیلم است .

ماندستان - همان بلوک دشتی است - مولف فارسنامه ناصری گوید : برای آن ماندستان گویند که رودخانه ازمیان آن ناحیه میگذرد و هیچ فایده نمی‌دهد .

موغستان - در جنوب شرقی بندرعباس است - ازمشرق بکوهستان بلوچستان و ازشمال به میناب و از مغرب و جنوب به خلیج فارس محدود است مرکز این ناحیه زیارت است .

میمند - قصبه مرکزی دهستان میمند بخش مرکزی شهرستان فیروزآباد است و در ۳۶ کیلومتری شمال شرقی فیروزآباد واقع شده .

نابند (نای‌بند) - ده از دهستان تمیمی بخش کنگان شهرستان بوشهر است و در ۸۵ کیلومتری جنوب شرقی کنگان قرار گرفته .

مولف فارسنامه ناصری گوید: نابند در قدیم مرکز بلوک مالکی بود پس طایفه آل حرم از عربستان آمده بندر عسلویه را تصاحب نموده و آبادی را ازبندر نابند به عسلویه نقل کردند .

ولاشگرد - در پنجاه میلی جنوب غربی جیرفت است .

هزو - بندری بوده در مقابل جزیره کیش و جاده کاروانی شیراز به کیش تا این بندر امتداد داشت .

فهرست اسامی امکنه

فهرست اعلام تاریخی

فهرست اسامی کتب

فهرست اسامی اقوام و طوایف و سلسله‌ها

فهرست اسامی اقوام وطوایف وسلسله ها

غلطنامه

خواهشمنداست اغلاط زیر را قبلا تصحیح فرمائید

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۳	۱۱	بکازون	بکازرون
۱۵	۵	االطاعت	اطاعت
۳۵	۱	هلا	هلاك
۳۷	۲۰	معین‌الدین‌الدین	معین‌الدین
۵۰	۲۲	امیربوزبه	امیربوزابه
۱۱۵	۷	بهرمرر	بهرموز
۱۳۳	۲۰	سشهروز	سشهرزور
۱۴۰	۱۲	یرسف	یوسف
۱۵۰	۱۷	خیلل	خلیل
۱۵۶	۱۰	عبدالله خان	عبیدالله خان
۲۹۶	۲۰	وزائی	وزرائی
۳۰۲	۲	وزیِ	وزیر
۳۰۵	٤	کحا	کجا
۳۱۳	۶	تذویر	تزویر
۳۲۸	۳	مقامت	مقاومت
۳۳۳	۱۸	کوره‌ای	کورهٔ
۳۳۵	۱۸	رودخافه	رودخانه
۳۳۶	۱	فارسنامه فارسنامه	فارسنامه

درصفحهٔ ۳۱۸ قبل ازشروع به مطلب باید این سطراضافه شود.

غیرازسلاطین آل مظفرحافظ سلاطین دیگررا نیزمدح گفته که عبارت بودند از: